

كاشف الرموز

بسم الله الرحمن الرحیم

پس نامه انوار جلی نوید | تا بر سر آن هو العلی ننویسد
کی دست قضا خامه بخد برقم | تا نام علی سنجلی ننویسد

طلیعه صبح ستایش بی آلایش حضرت توانگر قضای دلکشای احدی یکتا و واحدی بی همتاست
که چون بقلم قدرت رقم رب السموات و الارض و ما بینهما اوراق مختلفه ایجاد دیده را کاشته
معانی مخفیه کنت کنزا مخفیا گردانید اولین حرفی که عنوان صفحه امکان و دیباچه صحیفه کون و مکان
آن تزیین یافته سرورق لطایف ازل و فهرست اول الفکر آخر العمل است نسخه مصححه ابداع
مصطفوی و صحیفه کامله انشاء مرتضویست تا بتشعشع آفتاب عالمتاب اول ما خلق الله نوری
که از مشرق اتحاد یا علی انا و انت من نور واحد طلوع نموده مشارق و مغارب گردد از صحیفه اشراق
یافته سر آیه کریمه و اشرقت الارض بنور ربها درجه ظهور پذیرد و بار رقم اشراقات لمعات و رق
صلات صلوات زاکیات روشنی بخش ساحت فیض آیت قدسی مقام نبوی انتظام
احدی صفاتیست که فاتحه جامعه کتب منزله مودعه در مخازن اسرار یحبهم و یحبونه را
ببلیه بیان و خاتمه مجموعه ولکن رسول الله و خاتم النبیین را فاتحه کاشفه از حقیقت ایمان و ایقان است
صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین و اهل بیته المعصومین خصوصا علی ابن عمه و اخیه و
خلیفه من بعده امیر المومنین و امام المتقین بواضح الدلیل و قاطع البرهان الحمد که چون

نوبت نیابت و تخت سلطنت بذریت طاهره آن حضرت منتهی گشت و سهام مرم
از پنجه خصم افگن مبرزیان وادی صدق و یقین و معتکفان زوایای محبت اهل بیت طاهرین که
از کمانخانه انا نحن المنکسرة قلوبهم بهدف اجابت ادعونی استجب لکم اتصال پذیرفت
کار بکرآمده و دیده یعقوب و رکار که از فرقت پسر اشرار مخمول ملول وابیضت عیناه
من الحزن شده بود ناگهان بشارت غیبی اشارت فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه
فارتد بصیرا مستبشر گردیده و بکحل الجواهر انی لاجد ریح یوسف غشاوه غبار ظلمت آثار ظلم و
طغیان ازاله یافته بر طبق کلام مسرت انتظام بوی پیراهن یوسف گم شده بود
عاقبت سر زد گریبان یقین بیرون آورد | عرصه منیره بختیاری بنور ظهور یوسف کنعان
شهریاری و عزیز مصر جهانداری مستنیر گشته و ندای بهجت فزای ان الله یامرکم ان تودوا
الامانات الی اهلها بگوش هوش مقیمان طاق اعلی و ساکنان کره غبرا رسیده و دبیر فیض بدیع
السلطان العادل خیر من مطر وابل بصریر خامه مشکین شمامه انا جعلناک خلیفة فی الارض آوازه شهریاری
تحت قبه افلاک بنام نامی و القاب سامی گیتی ستانی مسامع ساکنان صوامع سماوی
رسانیده و منشیان دیوان ازلی فرمان عالیشان کامکاری و یرلیغ بلیغ بختیاری که موقع
رفیع لیستخلفنکم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم موقع گشته ثبت دفاتر کتاب کتب الله لاغلبن
گردانیده و مهر مهر آثار ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا مزین ساخته تا آثار تجلیات آسمانی و صفات
از مبدا فیاض بساحت قابلیت سلسله علیه نبوت و ولایت اختصاص یافت
عرصه استعداد شاهانه استنارت یافته مهر منیر فلک اقبال و بدر منیر آسمان اجلال
و جمال قطب سپهر سلطنت و جهانبانی دیباچه رسالت سطوت و کشورستانی ثمره
طیبه ذریة بعضها من بعض صاحب لوای انا جعلناک خلیفة فی الارض

حکویم در اوصاف این سرفراز که هست آفتاب از صفت بی نیاز
ملک سیرتی صورتش ز آب و گل پر از هوش مغز و پر از رای دل
یعنی غرهٔ جبین کشورگشائی آیت جمیل کبریائی جهانگیر و جهاندار و جهان بخش
چو آب زندگی لطفش روان بخش همه لطف و همه رای و همه عدل
گرفته در دل خلق جهان جای برافرازندهٔ رایات شاهی
چراغش روشن از روز آگهی خلاصهٔ کارخانهٔ خلق و تکوین صورت
رافت رب العالمین قوام ملک و ملت مروج احکام شریعت بقیهٔ خاندان نبوی خلف
دودمان مرتضوی حجت مملکت بقوت و قهر آیتی در خدایگانی دهر
بحر و بر مرد و زیر فرمانش بحری و بری آفرین خوانش سربلندی جهان بلند سریر
گر بزرگیش خرد گشت صغیر همه روزش خجسته باد بفال پادشاهی اساس امداد دل
المختص بنص ان الله یامر بالعدل و الاحسان و المنصور علی الاعداء بقاطع البرهان
ابوالمظفر شاه عباس الصفوی الموسوی الحسینی که اختصاص ذات متعالی صفاتش
باین اسم سامی کاشف رموز آسمانی و فاتح کنوز لامکانی گشته و جوهر خزاین
مناسبات خفیه که یواقیت ثمینه لحمه نسبی من الآباء و الاولاد در رشته و معنوی
انسلاک داده درین مقام قفل خفا از حقهٔ مختومه بخاتم ارتباط اولوا الکبار برداشته و
گوهر یکتای گران بهای دریای متوافی اسم ارفع اقدس اشرف با کلمهٔ طیبهٔ شاه
نجف در سلک ظهور منسلک گردانیده و غلغلهٔ انگیز هنگامهٔ سبوحیان صوامع قدس
و طرب فزای نزهه قدوسیان جوامع انس گردیده که شعر شاه عباس چو با شاه نجف
در عداد جمل کرده قران خوش دلیلیست که خواهد بودن روح شاه نجفش فیض رسان

نجف نیز نامش باد خطبهٔ پادشهی جاویدان که اگر شاه نجف خواندش
عفو باشند گستاخی را باشد او را سمت شاه نجف بدو معنی خوش هویدا چه نهان
و چون بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان مزین گشته مشکوت حاجات کاینات
از پرتو مصباح لازم الانجاح عدالت خسروانه تنویر یافته و اقاصی و ادانی روی امل
و امانی بارگاه جلال و درگاه سعادت و اقبال آورده هر یک باندازه قابلیت و
فیض آستان آسمان زینت بپیمانهٔ مامول از مداده حسن قبول لبریز گردانیده از آن میان
ساحت قاضی زادهٔ ماوراء النهر که بشرف مجالست مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزئین
تشریف یافته بود از تاثیر بوارق تفقدات خسروانه متنور گشته و از نسایم طیبهٔ اصطناعات
شاهانه غنچهٔ گلبن اعزاز و احترامش شکفتن آغاز نموده بنوعی منظور نظر حسن رعایت
جهانبانی شده بود که شمع سراچه غرورش از تزاید اضائت و انارت مشکوت الیقات
شاهانه استناره پذیرفته و نایره عناد و بارقه عقیده طاهرش زبانه کشیده بر
طبق قول مولوی که شعر شب چراغ او مسی کرد و بدزدید و دزدند او بزیر لب همی کردند و خند
از اودیهٔ ظلمانی اوهام باطله اش آتشکده غیظ و غلطت گشته و زبان طغیانش سنان کلمات
ناقصات مخالفین ملت سیدالکاینات سخن گزار شده بود ازین جهت امر مطاع و فرمان لازم
الاتباع باحضار این داعی دولت پاینده یعنی بنده صادق العقیده قاضی زاده کرهرود
شرف نفاذ پذیرفته بوصول درگاه عالی و دخول در آن بارگاه متعالی شرف اختصاص
یافت و بعد از انحلال معاقد عقاید فاسدهٔ آن سرگشتهٔ بیدای عصیان و گم شدهٔ فیافی
طغیان بانامل نصرت شمایل دلالات آیات بینات قرآنی و روایات متواترات
نبوی و ظهور بطلان طرق موجه مخالفین خاندان صدق و یقین اشاره علیه شاهانه بر صحیفه

شاهنشاه ارتسام یافت که رساله مشتمله بر ایجاب واقعه دران مجلس و انضمام بعضی امور
متعلقه بآن و توضیح خلافت حضرات طاهرین و ابطال شکوک و شبهات دشمنان دین
بروجه ایجاز و اختصار بعبارت فارسی معرا از تکلفات لازمه تالیفات و مبرا از الفاظ
بیگانه غیر مانوسه بطباع اهل روزگار مرتب گرداند امتثالا لامره العالی بتسطیر این سطور
تبادر نموده بر قضیه کلمه چند شکسته بسته بروجهی که عامه سامعین از آن انتفاع
یابند مقرون باستعجال و مکتوب در اوان حل و ارتحال در جریده تقریر اندراج داد تا که ذخیره
یوم المعاد بوده تحفه حاکم صحرای محشر یعنی امیر المومنین حیدر علیه السلم و توشه آن سفر
کثیر الخطر گردد والله الهادی الی السداد و الیه المرجع و المعاد و این رساله مرتب شده بر مقدمه و فصول
و خاتمه **مقدمه** در بیان معنی و مقصود از لفظ امام و بیان احتیاج بوجود وی در همه ازمان
معنی وجهی که موافق وضع لغویست عبارت از پیشوا و سردار و مقدم در امری از امور است
و ازینجاست که پیشنماز جماعت را امام گویند و آنچه اصطلاح فرقه ناجیه و علما اعلام امامیه
بران قرار یافته عبارتست از شخصی که من جانب الله بخلافت و نیابت رسول صلی الله علیه و آله
متعین شده باشد ازین جهة سردار و صاحب اختیار امور دین و دنیای ایشان باشد
زیرا که خلافت رسول فی الحقیقه نیابت حق سبحانه و تعالی است در روی زمین پس ناچار
که هر که بر مسند خلافت نبی متمکن گردد باشاره ربانی و تعیین نبی معین شده متصدی
امر مذکور تواند شد و الفاظ جاریه درین باب بر زبان علما و غیرهم مثل خلیفه و امام و وصی
و نایب و ولی تمامی در معنی مذکور مستعمل بوده تفاوتی من حیث المعنی منظور نیست و آنچه
در قرآن عزیز از لفظ خلیفه و امام که بر پیغمبران اطلاق شده مثل انا جعلناک خلیفة فی الارض که بحضرت
داود علیه السلم خطاب فرموده و مثل انی جاعلک للناس اماما که حضرت خلیل علیه السلم با آن اختصاص

یافته

یافته بود که بموافقت وضع لغوی استعمال یافته باشد با آنکه مراد از خلیفه و امام شخص منصوب
من عند الله است جهة انتظام امور دین و دنیای بندگان خدا اعم از آنکه در ضمن نبی تحقق یابد
یا در مادۀ خلیفه رسول متعین گردد و بعضی از اصحاب را وفق اعتقاد آنست که تصریح الهی
در قرآن مجید باسم خلیفه و امام در مادۀ انبیا جهة تفهیم آنست که عند الله تعالی میان
خلیفه و نایب رسول و میانه سلسله انبیا در حقیقت تفاوتی و مغایرتی نبوده و بمجرد
نبوت مخصصه از یکدیگر امتیاز یافته فایده مرتبه بر وجود وصی مثل فایدۀ حاصله از ارسال
رسول است والله اعلم اما بیان احتیاج بوجود امام در جمیع اجزاء زمان بسبب آنست
که بعد از آنکه رحمت کامله شامله ربانیه مقتضی خلق و ایجاد بنی نوع انسان شده بر طبق و لقد خلقنا
الانسان من صلصال کالفخار این نوع عظیم المرتبه را از قبضه خاکی که بخمیر آن زلال عنایات الهی شده
از کتم عدم بفضای دلگشای وجود آورده خواست که ابواب علم و عرفان و حالات و
کمالات و ادراک درجات عظیمه و وصول منازل رفیعه و اقامت در مقام محبت و
و فوز بنعیم جاودانی و نزول در مساکن ابدی بر روی جمیع افراد و اشخاص هر چند در
تحت این نوع گرامی مفتوح گرداند و فیضان عطایای بیکرانه از فیاض بی منت و کرم
بی ضنت وقتی بدرجه کمال حصول تواند یافت که بعضی از ذوات خیره از افراد بشریه
ممتاز از ما عدا گشته و بنابر مناسبت تامه در بارگاه الهیه بر مقاصد الهی اطلاع یافته
چراغ دانش و بینش وی از زیت صافی ارادت سبحانی روشن و نورانی شده و
از مخالفت اوامر و نواهی الهی مصون و محروس بوده آنچه غرض و مقصد حق سبحانه و تعالی
باشد بی شایبه زیاده و نقصانی به بندگان تواند رسانید و بنابرین زمره رفیعه انبیا صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین جهة تبیین اشارت آسمانی و تبلیغ احکام ربانی مبعوث شده پیغام

گذاری میانه خدا و خلق اختصاص یافته باسم رسالت و نبوت مسمی گردیدند و جهة
تصدیق دعوی نبوت حق تعالی بر دست ایشان مقرون بآن دعوی اظهار معجزه نموده تا دلیل
نبوت مدعای ایشان بوده خلق را در امر پیغمبری ایشان شبهه نماند و چون این فهمیده شد
باید دانست که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله باید که او را نایبی و جانشینی باشد
که آثار نبوت و احکام شریعت از زیاده و نقصان مصون بوده بندگان خدا در آنچه محتاج الیه
ایشانست از مصالح و مفاسد و منافع و مضار دنیوی و اخروی بآن شخص رجوع نمایند
و بر جاده ملت مطهره به ثبات قدم موصوف بوده از دزدان راه که در کمینگاه نشسته
مخرب بنای ایمان و ایقانند مصون و محفوظ باشند و معلومست که همچنانچه عباد الله
در زمان نبوت احتیاج به پیغمبر معصوم مطهر از جمیع آلایش صوری و معنوی و ظاهری
و باطنی دارند که ببرکت آن از مهلکات دینی نجات یافته در دنیا و آخرت رستگار باشند
همچنان بعد از انقراض زمان نبوت و رسالت احتیاج مذکور باقی بوده مصالح و مفاسد دینی
و دنیوی و رتق و فتق مواد انتظام امور ظاهری و باطنی کافه عباد موقوف بر وجود شخصی باشد
که باوصاف معینه و نعوت مستحسنه موصوف بوده بر مسند نیابت و خلافت
رسول الله صلی الله علیه و آله متمکن گردد و چون ناچارست که نبی موصوف بعصمت و طهارت
بوده عالم بجمیع امور دینیه باشد و بر تمامی مقاصد و ارادات الهیه اطلاع یافته اقوال و
افعال او مطابق امر و اشارهٔ ربانیه باشد تا وثوق بکلام او حاصل شده آنچه فرماید و
اراده کند در موافقت آن امر نموده و ارادهٔ الهیه دغدغه نماند و ازین جهت واجب الاطاعة
باشد بنابرین هر که بخلافت رسول اختصاص یافته قایم مقام آنحضرت تواند بود لازم است
که باوصاف پیغمبری الا نبوت محضه اتصاف داشته او نیز معصوم و مطهر و واقف اوامر

و نواهی الهی و عالم بجمیع احکام و ارادات پروردگار بوده متمم مقام نبوت و رسالت باشد
تا اتمام مرتبه وجود نبی مرتب بر وجود خلیفه و قایم مقام وی نیز بوده فواید حاصله ایام نبوت
در روزگار نایب و امام زمان حصول یافته شریعت مطهره از نقص نقصان و عیب برباد مبرا باشد

رهبری جو که درین بادیه پر شور آفت | مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت

و محقق روی درین باب جوهر معنی را در رشته نظم انسلاک داده میفرماید شعر

چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ | چاره نبود بر مقامش از چراغ
چونکه گل رفت و گلستان شد خراب | بوی گل را از که جوییم از گلاب
چونکه شد از پیش دیده وصل یار | نایبی باید ازو مان یادگار
نی غلط کردم که نایب با منوب | گر دو پنداری قبیح آید نه خوب

این کلام از مولوی اشاره بآنست که می باید نایب بآداب و قوانین و اوصاف منوب
اتصاف داشته در حالات و کمالات و علم و عمل و عصمت و طهارت و جمیع لوازم
این منصب عالی عین منوب نموده در ترتیب امور دینیه بر وجود ایشان بی تفاوت باشند
و شیخ محی الدین اعرابی که از بزرگان اصحاب کشف و تاویلات و اقوال و اعمالش موافق
قانون شریعت بوده پیروی او نزد علمای اعلام خصوصا زمره اهل سنت محمود و مشکور است
درین امر یعنی حکایت نیابت رسول صلی الله علیه و آله در متن فصوص میفرماید فما صحت الخلافة الا
الانسان الکامل و در موضعی دیگر از کتاب مذکور میگوید که یجب الخلیفة ان یعلم مراد المستخلف و ینفذ امره
فلو لم یعرفه بجمیع صفاته لم یمکنه انفاذه و ان لم یکن فیه جمیع ما للعالم من الاسماء و الصفات و ما یطلبه الرعایا التی استخلف
علیها لم یکن خلیفة علیهم و مقصود شیخ مذکور ازین عبارت آنست که خلیفه را ناچارست از علمی
کامل بر وجهی که آنچه مطلوب رعیت باشد علم بآن حاصل نموده بر مقاصد مستخلف مطلع گردد

تا موافق امر و اراده او مهمات عباد را فیصل دهد و اگر آنچه از اسما و صفات الهی که مدار انتظام امور دینی
و دنیوی آنست در خلیفه نباشد سزاوار خلافت نبوده اجرای احکام الهی نتواند نمود و از شیخ مقتول
در حکمت اشراق منقولست که حق تعالی را ناچارست از نایبی که فیض الهی توسط وی بخلایق عاید گردد
و عبارت وی در کتاب مذکور اینست ولا یخلو العالم عن ذی سماء الکائن القطب فله الریاسة وان کان فی
غایة الخمول وان کانت السیاسة بیده کان الزمان نورانیا واذا خلا الزمان عن تدبیر الهی کانت الظلمات غالبة
و درین عبارت اشارت بحقیقت مذهب اثنی عشری نموده میفرماید که عالم کون و فساد خالی از امام
و خلیفه و قایم مقام نتواند بود و ارباب مکاشفه شخص متصف بصفت خلافت را قطب نام
نهاده اند و سرداری و اختیار دین و دنیای کافه عباد نزد ایشان نیز مخصوص است بدو الهی
و اگرچه آن شخص موصوف بامامت کنج نشین بوده ظاهرا ممنوع التصرف باشد و میگوید که اگر
سیاست عباد یعنی امر و نهی ایشان در صلاح و فساد و بدی و نیکی و غیرها من الامور در
تصرف امام باشد زمانه نورانی گردد یعنی مشتمل باشد بر عدل و انصاف و احقاق حقوق
و اجرای احکام و امر بمعروف و نهی از منکر و وضع اشیا در مواضع حقه و امثال آن از امور
متعلقه بخلیفه و اگر سیاست در دست کسی دیگر باشد ظلمات غالب بوده روی زمین تاریک و
بی نور باشد و در موضعی دیگر از کتاب مذکور چنین افاده نموده که بل العالم ما خلا قط عن الحکمة
وعن شخص قایم بها وهو خلیفة الله فی ارضه وهکذا یکون ما دامت السموات والارض و در شرح
فصوص مذکورست که فلا یزال العالم محفوظا ما دام فیه هذا الانسان الکامل لان الخلیفة ظاهر بصورة
مستخلفه فی حفظ خزاینه والله یحفظ صور خلقه فی العالم بصورته فانها طلسم الحفظ من حیث مظهریة
لاسمائه وواسطة تدبیره بظهور تاثیرات اسمائه فیها و مثل این عبارات در کتب اصحاب تحقیق
ارباب تدقیق بیش از آنست که این رساله محل ذکر آن تواند شد مگر اندکی از آن اقتصار افتاد

تا وقت حاجت حجت تواند بود و در قرآن عزیز نیز اشارت صریحه واقعست باینکه زمانه از وجود
امام معصوم خالی نتواند بود چه میفرماید که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و مراد از اهل ذکر که
امر الهی بسوال از ایشان تعلق یافته جماعتی اند که علم بمدلولات کلمات قرآنی داشته حکم ایشان
موافق اراده الهیه باشد زیرا که احکام شخصی جایز الخطا که از ارادات حق تعالی خبر نداشته باشد
و بظن فاسد خود عمل نماید حق تعالی امر باطاعت آن شخص نمینماید و در بعضی روایات ذکر یافته که
مراد از کلمه ذکر در آیه واسئلوا اهل الذکر حضرت رسالتست و بنابرین مقصود از ذکر اهل بیت
رسول الله است صلوات الله علیه دیگر میفرماید که امنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا و بقول
بعضی از مفسرین مراد از نور مذکور امام زمانست و همچنین کلمه طیبه ائمة یهدون بامرنا و ائمة
یهدون الی الحق مر بحیث در وجود امام در هر زمان و حصول هدایت خلق برکت او و دا
حالت مخصوص امام زمانست معصوم و اگر درین مقام بزیادتی توضیحی احتیاج باشد بروایت
محمد بن فضیل از حضرت امام موسی علیه السلم رجوع نمودن اولیست حاصل روایت آنکه محمد
مذکور میگوید که از حضرت کاظم علیه السلم پرسیدم از مضمون این آیه یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم قال یریدون لیطفئوا ولایة امیر المومنین علیه السلم بافواههم حاصل آنکه مدلول آیه شریفه
حکایت حال منافقین و منکرین امیر المومنین است علیه السلم که حق تعالی اشاره بان نموده میفرماید
که اراده مینمایند که فرو نشانند نور خدا را بافواه خود و حضرت کاظم علیه السلم فرموده
که مراد از نور خدا ولایت آن حضرت است راوی گوید که پرسیدم که والله متم نوره معنی چه
دارد حضرت گفت که حق تعالی متم امامت است و مراد از نور امامت است و حضرت کاظم
علیه السلم درین مدعا از کلام الهی استدلال فرموده میفرماید که یعنی الله تعالی که امنوا بالله و
رسوله والنور الذی انزلنا پس معلوم شد که حق سبحانه و تعالی کافه عباد را باطاعت امام زمان

امر فرموده که در هر جزوی از زمان یکی از حضرات ائمه اثنی عشر است چنانچه بعد ازین ذکر خواهد یافت
و کلمهٔ والله متم نوره صریحست در مدعا و چون مراد از نور امام زمانست والله تعالی متم آن نور است
بنابرین باید که زمانه از امام معصوم خالی نبوده انقراض وی موط بانقراض عالم است و اللام کرام
تعالی متما نوره اگر کسی گوید که بعد از رحلت حضرت رسالت قرآن در میان مردم کفایت نموده
قایم مقام خلیفه و امام است و اهل علم چون بمدلولات وی رجوع نمایند انتزاع احکام الهی
نموده ازین جهت بوجود امام احتیاج نباشد گوییم که این باطلست از وجوه اول آنکه از جملهٔ فواید
حاصله بر وجود امام آنست که اختلافات واقعه در میان امت برطرف شده همگی را براه راست
هدایت نماید و اگر قرآن بانفراده درین امر کفایت نمودی بایستی که مخالفت میانه طوایف اسلام
مرتفع گشته تمامی بر یک ملت و طریقت میبودند دیگر آنکه هفتاد و سه ملت که امت نبوی
بآن انقسام یافته تمامی را زعم اینست که موافق مدلول آیات بینات قرآنی عمل نموده مذهب
ایشان مطابق اشارات قرآنیه است و بنابرین اگر قرآن وحده موجب حیرت نشده مادهٔ
اختلاف نباشد پس بسبب اتفاق و اجتماع نبوده به تنهایی بی وجود امام معصوم اصلاح انقطاع
پذیر نتوانند بود زیرا که عجایب اسرار قرآنی بیش از آنست که بدستیاری عقول بشری پی
بسراپردهٔ حقایق رادات الهیه برده دست آلوده افکار و انظار افراد انسانی گردد و چون
ادراکات بشری از احاطهٔ مقاصد الهی قاصر بوده طریق وصول آن از راه عصمت و تربیت
تامه ربانیه است پس لازم آنست که امام متصف بصفت عصمت بوده مبین ارادت الهیه
باشد و باین معنی در کتب اصحاب ما وقع مسطور است که لما کانت الانبیاء صلوات الله
علیهم لا تأخذ علومها الا من الوحی الخاص الالهی فعلومهم ساذجة عن النظر العقلی لعلمهم بقصور العقل
حیث نظره الفکری عن ادراک الامور علی ما هی علیه و الاخبار ایضا تقصر عن ادراک ما لا ینال الا بالذوق

فلم تبق العلم الکامل الا فی التجلی الالهی و ینکشف الحق عن اعین البصایر و الابصار من الاغطیه فیدرک
الامور قدیمها و حدیثها و عدمها و وجودها و محالها و واجبها علی ما هی علیه فی حقایقها و اعیانها
نمی منکر ابوحنیفه از آیهٔ شریفه فاقرؤا ما تیسر من القرآن استدلال نموده که اگر کسی در نماز و اجبی الکتاب
بمسمی قرآن نماید کافیست و علمای اهل بیت علیهم السلام از همین کلمه استدلال بر وجوب الحمد
و سوره دیگر نموده اند چنانچه در محل خود مذکور است و یکی از اهل سنت از آیه مبارکه
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة استدلال بر رضا و خشنودی الله تعالی
از خلفاء ثلثه نموده و کمینه از همین آیه بیان نفاق و شقاق ایشان نموده او را ملزم ساخت
چنانچه درین رساله ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و الحاصل عادة الله برین نهج جریان
یافته که هر نوع از انواع مخلوقات را امیری و بهتری بگذاشته تا نظام آن نوع بوجود
وی انتظام یابد نمی بینی که در معمورهٔ بدن انسانی که مدینه از مداین تاینه است مدار انتظام
جوارح ظاهریه بر استقامت سر و چشم گذاشته که تخریب و تعطیل آن موجب حرمانی
بدنست و انتظام حواس باطنی و لوازم آنرا بسرداری و فرماندهی دل رجوع نموده که
اگر وی صحیح و بی علة بوده کمالات ممکنه وی صورت بندد اعوان و انصار و عمله و فعلهٔ
کارکنان وی که حواس باطنی و عقل و نفس و غیرهاست تمامی در حالت مختصهٔ وی اتمام
و انتظام یافته مدار مهام ظاهری و باطنی و صوری و معنوی انسانی صحیح و بی قصور باشد
و کلام حضرت نبوی علیه السلام اشاره بهمین معنیست الا ان فی الجسد مضغة ان صلحت صلح الجسد
و ان فسدت فسد الجسد الا و هی القلب حاصل مضمون عبارت آنست که میفرماید که در پیکر
بشری و جسد عنصری عضویست مرکب از خون و رگ و پی که اگر اصلاح یافته برقرار باشد
تمامی اعضای آدمی و اجزای بشری صلاحیت پذیر گردد و اگر عضوی مذکور فاسد شده

لوازم و آثار مرتبه بران حصول پذیرد و تمامی اعضا و جوارح خبا و انجامیده موجب خرابی بدن انسان
باشد و بعد از ان تصریح بان نموده میفرماید که عضو بصور آنچه فرموده دل آدمیت که موصوف باین صفات
و در قرآن عزیز مصرحات و کنایات اشارات چند درین امر وقعت و از انجمله است آیه انما انت
منذر و لکل قوم هاد که صریحست درین که نظام احوال بنی آدم و مقصود بر وجود پیغمبر بوده و خود مرحله
لابداست از هادی که وجود او سبب هدایت آن طایفه بوده ببرکت وی از خسران و نقصان دین
و دنیا مصون باشند و مذکورست که چون آیه شریفه شرف نزول یافت حضرت رسالت بحضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب فرموده نمود که یا علی انت الهادی الامة و بک یهتدی المهتدون من بعدی
یعنی تو هادی دین امت از تو درست ست و بوجود تو هدایت خواهد یافت هر که استعداد در وی باشد
و همچنین آیه مبارکه ایحسب الانسان ان یترک سدی صریحست در مدعا یعنی گمان کنند آدمیان که ایشان
بی سرداری و صاحب اختیاری گذاشته آنچه خواهند و مطلوب نفس ایشان باشد چنان کنند
و این نهایت مبالغه است درین که این گمان فاسد و خیال کاسد است و بی وجود امیری و سرداری که
مقاصد الهی از بندگان و مطالب بندگان از حق سبحانه و تعالی صورت بسته نشد و اگر فی التحقیق
امر عبودیت و بندگی و معرفت و لوازم تکلیف بی وجود شخصی موصوف باوصاف معینه انتظام
یافتی و مقتضای عقل درین امر کفایت نمودی بعثت انبیا و ارسال رسل محتاج الیه نبوده فایده
معتد بها بران ترتب یافتی و چون علت احتیاج بوجود نبی عین علت احتیاج بوجود نایب است
چنانچه قبل ازین مبین گشت پس مادام التکلیف از وجود سردار و صاحب اختیار گزیری و گریزی
نباشد و از حضرت صادق علیه السلم نقلست که اگر در زمانه نماند الا دو کس یکی از ایشان می باید
البته موصوف بصفت امامت بوده باشد و دیگری علت و لیس الخبر کالعیان چه از امور بدیهیاست
که انتظام عالم و نظام مرام بنی آدم را ناچار است از امیر و سرداری که بمصالح و مفاسد آن علم داشته باشد

بر وجه صواب تصدی امور ایشان قیام نماید و شبیه این قضیه است حکایت سلطنت صوریه که چون
این پادشاه زمان نماید که چون چند سال قبل ازین زمانه از وجود پادشاه عادل مختار خالی بوده از
پادشاهی غیر اسم و رسم حرفی ذکر نمی یافت مدار عالمیان بر هرج و مرج و خرابی و خسران در
دین و دنیا بوده و شعله آتش ظلم و طغیان خرمن امنیت و فراغت مسلمانان را سوخته خاکستر آنرا
باد طغیان و عصیان بر باد داده تا تیر آه سوختگان کنج نشین و منزویان اندوهگین بطبق
بهدف اجابت اتصال یافته بعنایت الله تعالی و حسن مراحم و احسانه آفتاب عالمتاب
ذات ملکی ملکات این پادشاه جمجاه عادل دریا دل مسکین نواز ظالم گداز از افق مکرمت سبحانه
طالع شده پرتو اکسیر ساحت جمعیت و امنیت سایر عباد الله گشته اغنیا و فقرا و اقویا و ضعفا
و پیران و جوانان و ذکور و اناث و صالح و طالح و سبوحیان و صبوحیان و کافر و مسلمان
و آشنا و بیگانه و دوست و دشمن تمامی بگهواره راحت غنوده و آرمیده بر و بحر و شهر و ولایت
و صحرا و بیابان و خرابه و معموره و دور و نزدیک از یمن صیت عدالت خسروانه و سیاست
پادشاهانه بمثابه واحده بوده و احدی ایادی تصور ظلم و بیجا ننمانده همگی را این معنی در باب دانست که

الهی تو این شاه درویش دوست — که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار — بتوفیق طاعت دلش زنده دار
برومند دارش درخت امید — سرش سبز و رویش ز رحمت سفید
دل و کشورش جمع و معمور باد — ز ملکش پراگندگی دور باد
نگهبان جانش کنی پنج تن — نبی و ولی و دو فرزند و زن

چون روشن گشت که اهل زمان در دین و دنیا احتیاج شدید بامام و خلیفه سید الانام
واقع بوده انتظام امور دارین اصحاب تکلیف متوقف بر وجود ولیست باید دانست که

شخص مذکور می‌باید که به صفت عصمت و طهارت بوده عقلا و نقلا از جواز اسناد خطا در افعال وی مبرا باشد زیرا که اگر امام و هادی و رهنمای خلایق مثل سایر الناس جایز الخطا بود در بعض اقوال و افعال او درین صورت رجحان اطاعت او بر سایر علما و مفسرین و صلحا و اتقیا و عدول روزگار بی مرجح بوده ترجیح بلا مرجح لازم آید اگر گویی رجحان او بر ما عدا شاید که بواسطهٔ زیادتی علم و دانش و کثرت تقوی و ورع بوده احتیاج عصمت لازم نباشد گوییم که رد و قبول و قیاس امور الهیه مادام که نسبت خطا ممکن بوده شخص مذکور از اتصاف آن بری نتواند بود این امر در عقل صحیح نبوده مجرد اعلمیت و اورعیت درین باب کفایت نمی‌نماید چه ظاهرست که زیادتی علم و ورع تواند بود که بسبب نسبت بخطا بدیگری بیشتر ازو باشد و مقصود عدم تحقق خطاست مطلقا و این معنی در غیر معصوم صورت نبندد و در تفسیر آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از طریق حافظ ابو نعیم که از خیار اهل سنت است ذکر یافته که مراد از اهل ذکر متذکرین مقاصد ربانند بر وجهی که آنچه ارادهٔ الهی بآن تعلق یافته باشد نزد ایشان بی شایبهٔ مخالفی مرقوم رقم علم و عرفان گردد ظاهرست که این معنی وقتی صورت صحت تواند یافت که واقفان و متذکرین ارادت رب العالمین کنتم خیر امة ممکن بوده سینهٔ صافیهٔ ایشان غیبهٔ مقاصد ربانیه باشد و نزد محققین ابرار کشف آیهٔ شریفهٔ لا یمسه الا المطهرون باین وجه مقرر گشته که فهمیدن مقاصد الهی از کلمات بینات قرآنی بدون طهارت ظاهر و باطن از کدورات نفسانی و قاذورات بدنی صورت نبندد و موید اینست آنچه از حضرت صادق علیه السلم در تفسیر آیه ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها منقولست خلاصه آنکه فرموده که مراد از امانت مذکوره دین پیغمبر و شریعت آن سرورست که باهل آن امانت که عبارت از ذریت معصومین آنحضرتست تعلق یافته دیگری از عهدهٔ حفظ آن وادای آن بی قصوری و فتوری عاجز بوده این مرتبه مخصوص برتبهٔ عصمت و طهارتست و از آن حضرت

ایضا ذکر فرموده‌اند که فرموده که غرض الهی از آنکه آیهٔ مذکوره را ذیل این کلام فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم همین است که فهمیدهٔ مکلفین شود که اولوا الامر که حق تعالی ایشان را در وجوب اطاعت و فرمانبرداری مثل ذات نبوت و حضرت رسالت گردانیده و مخالفت ایشان عین مخالفت خدا و رسول است مراد از آن جماعتی باشند که بعصمت ازلی و طهارت ذاتی از سایر خلایق ممتاز و بشرف این عطیه سرافراز شده قول و فعل ایشان مطابق ارادهٔ امر الهیه باشد تا اطاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت الله تعالی تواند بود و از ظرایف امور آنکه اهل سنت را عقیده آنست که اولوا الامر که حق تعالی کافهٔ عباد را باطاعت ایشان مامور ساخته غرض از آن سلطان محمد رومی و عبدالله خان اوزبک است با آنکه علمای اسلام همه که از شرایع آسمانی و مدلولات آیات قرآنی بیگانه بوده باشند در ادراک آن قاصر و متعصر باشند چگونه ایزد تعالی بندگان را بنوعی که مامور باطاعت خود و اطاعت رسول گردانیده بهمان عنوان اطاعت پادشاهان جایر بر ایشان واجب گرداند و ازینجاست که با وجود آن مظهر اسما و صفات الهی ابوبکر را هم و اولاد اطاعت وی واجب لازم دانند نعوذ بالله از اعتقادات فاسده و تحریفات در کتاب خدا و پیغمبر که مستلزم خروج از مقتضای شریعت و ملت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و چون فایدهٔ این سخن در غایت ظهورست پس معلوم شد که مراد از امام زمان امام معصوم منصوب من جانب الله است تا فواید معرفت او و مضرت عدم معرفت وی صورت صحت پذیرد فصل چون دانسته شد که زمانه از امام خالی نتواند بود و ثابت شد که امام می‌باید که بصفت عصمت موصوف باشد بنابرین معلوم و متیقن گشت که تعیین امام امریست که مدار آن بر فرمودهٔ الهی بوده دیگری را در آن دخل نیست زیرا که اتصاف بعصمت و استحقاق رتبهٔ امامت امریست از امور باطنیه که غیر الله تعالی را بر آن اطلاعی نیست و از آن جهت

لازم آنست که حق جل و علا کسی را که سزاوار آن داند که خلیفه و قایم مقام پیغمبر در وجوب طاعت
اوامر و نواهی تواند بود او را معین سازد و فرق اسلامیه بمتابعت اقوال و افعالش مامور کرده اند
تا درین هنگام زمانه از وجود نایب ثانی و خلیفه حقیقی نبوی خالی نبوده احکام الهی و آیات بینات قرآنی
موافق اراده الهی جاری گشته مگر پس تحکم و سرداری امور دینیه حرفی تواند گفت و اگر قضیه برعکس بود
بمجرد خواهش طبیعت و بیعت بعضی از امت بعضی کسی خلیفه خدا و جانشین مصطفی تواند بود
مفاسد آن بسیار است اول انکه چون بیعت شخصی بشخصی مفید صحت امامت وی بوده
و این امر مخصوص شخصی دون شخصی نبوده جملگی امت درین امر شریک یکدیگرند بنابرین اگر
زید بعمرو بیعت نماید و احمد بمحمد و همچنین هر فردی یا طایفه بشخصی دیگر لازم آید که در یک زمان
و یک شهر جمعی کثیر بصفت امامت موصوف بوده پس مستلزم مجادله و منازعه و مخالفت
بسیار در شریعت سید مختار گردیده فتنه و فساد عظیم روی نماید و غرض از نصب
امام رفع فتنه و غوغاست نه اثبات آن دوم انکه جمیع اشخاص امت بزعم مخالف جایز الخطا
بوده زمانه از وجود معصوم خالیست بنابرین شاید که شخصی که او از جهت بیعت بامامت
منصوب گشته احسن فی ذات و اشقی از جمله کاینات باشد و حق تعالی چون تواند بود که رضا
بامامت و سرداری شخصی چنین داده مومنان و متقیان و علما و صلحا و غیرهم را امر
باطاعت وی کرده اند و اگر فی نفس الامر حق تعالی باین معنی راضی نبوده مخالف اراده الهیه
باشد شخص مذکور چگونه مستحق خلافت بوده واجب الاطاعه گردد و چون بتقدیر عدم عصمت
این معنی در جمیع افراد بشری ممکن الحصولست پس نتیجه بیعت نمودن و ازین جهت شخصی را امام کردن
خارج از مقتضای عقل و نقلست و مذکورست که شخصی در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام
از حضرت صاحب الامر که در آن وقت در صغر سن بوده و باشاره حسن عسکری صلوات الله علیه

برسد

پرسید که اگر امت جهت انتظام مهام خود شخصی را بامامت نصب نمایند چه قصور دارد حضرت فرمود که امام
آنست که آن شخص از اهل صلاح باشد یا از اهل فساد نیز میتواند بود سایل گفت که می باید که از اهل صلاح باشد
حضرت فرمود که ممکن است که امت اختیار مفسد نموده بگمان اینکه مصلح است او را نصب نموده باشند
سایل گفت که ممکنست حضرت فرمود که آنچه مانعست که امت را جایز نیست اختیار نمودن اینست که
شاید اختیار ایشان در ماده مفسدی واقع شود زیرا که اهل اختیار فرض اینست که جایز الخطا
و از اهل خطا این قسم از امور را اختیار بد بعید نیست سیم انکه در تفسیر آیه ومن اضل ممن اتبع هواه
بغیر هدی من الله از حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلم منقولست که مراد بآن شدت ضلالت کسیست که
باراده خاطر خود بدون فرموده خدا و رسول و ایمه منصوبه من الله تعالی شخصی را بیعت نماید غیر آن امام
زمان و خلیفه خدا و رسول دانند چهارم انکه اگر بیعت من حیث هی افاده صحت امامت نماید باید که
امرا بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس تمامی خلیفه خدا باشند و طریق انصاف مقتضی اینست که
اگر ابو بکر و عمر سزاوار مرتبه خلافت رسول بوده بی واسطه یا با واسطه مستحق جلوس مسند نبوت باشند
معاویه و یزید علیهما اللعنه و تمامی اهل کفر و بدعت و ضلالت که در هیچ وصفی و نعتی و کفری و افعالی
کمتر از ایشان نبوده اند ایشان نیز امام زمان توانند لعن الله علی الاول و الثانی و الثالث و الرابع و الخامس
و همچنین بر کافه امور احکام اهل ضلال که دشمنی ایشان با آل رسول روشن تر از آفتاب در وسط السماست
پنجم انکه اگر بیعت و اختیار بعضی از امت فایده مند بوده خلافت خدا و رسول نظر بوقوع آن
صحیح تواند بود لازم آید که امیر المومنین و معاویه در یک زمان هر دو خلیفه باشند زیرا که سعد وقاص
اسامه بن زید و حسان بن ثابت و عبد الرحمن عوف و دیگر مردم ترک بیعت آن حضرت نموده با معاویه
بیعت نمودند و بنابر قاعده مذمومه اهل خلاف می باید که هر کدام ازین دو مذکورین صحیح بوده اطاعت
هر دو واجب باشد و این صورت صریحا مخالفت ملت مطهره است دیگر آنکه صحابه اختیار خلافت

عثمان منع نمودند و در ثانی الحال زیاده از وقت بیعت خلافت اتفاق بر قتل وی نمودند باید که اختیار بر دو
صحیح بوده عثمان مذکور هم واجب الاطاعه و هم واجب القتل باشد سیم آنکه چون حق سبحانه و تعالی
در کتاب کریم تصریح نموده که ولا رطب ولا یابس یعنی آنچه در نظر عقلا سهلترین اشیا نماید یا کمتر
که ذکر آن محتاج الیه نبوده چندان فایده بران مترتب نیست با آنکه متممات و مستحبات دین و شریعت باشد
حاصل آنکه آنچه محتاج الیه بنی آدم تواند بود جزوی و کلی دینی و دنیوی صوری و معنوی تمامی در قرآن عزیز
مذکور است زیرا که کلام ربانی خزینه معموره جواهر غیب و غیرهاست تا هر کس باندازه معرفت و شناسایی
از و نصیبی یابند و اگر امر امامت باختیار امت و بیعت شخصی بشخصی بوده داخل رطب و یابس
قرآن نباشد از کتاب آن اختراع در دین بوده مرتکب این امر ازین جهت مستوجب خطاب و عتاب الهی بوده
در زمره اهل بدعت و ضلالت داخل باشد چهارم میفرماید که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و چون امر امامت از متممات شریعت نبویست بر وجهی که اصحاب تعجیل در ان نموده و مقدم بر
غسل و کفن و دفن نبوی گردانیده تشخیص آن تا در نمودند پس باید که الله تعالی تعیین آن نموده به تشخیص
آن تصریح فرموده باشد و اگر از مکملات و متممات دین نبوده مدخلی در امور دینیه نداشته باشد
اصحاب را نرسد که تشریع نموده و زیاده بر اصل ملت و شریعت اختراع و بدعت جایز داشته نصب
خلیفه قیام نمایند و از تقریرات مذکوره مبین گشت که زمانه از امام منصوب من الله خالی نبوده
و ازین جهت که منصوب از جانب الله تعالی است واجب الاطاعه خواهد بود و در کتاب اجماع
ذکر حضرات ائمه علیهم السلام حسنین افاده نموده که والذی دل علی ان المعرفة بامامة من ذکرناه علیهم السلام من
الایمان و ان الاخلال بها کفر و رجوع عن الایمان اجماع الشیعة الامامیة علی ذلک فانهم لا یختلفون فیه
و اجماعهم حجة لدخول المعصوم فیه فایده چون اکثر امت از جاده اطاعت اهل بیت رسالت منحرف شده
سالک طریق عناد گردیدند و در احکام شریعت مطهره اعتماد بر رای فاسده نموده بمقتضای آن

عمل نموده ازین جهت انکار و اظهار غیر صحیح ازیشان منتهی بارتکاب مفاسد عظیمه شده آنچه نه بایسته بالکل
احدیت تواند بود و آنچه نه مناسب مرتبه نبوت و رسالت تواند بود باظهار آن اضلال کثیری از بندگان
خدا نموده ضال و مضل گردیدند و از انجمله است آنچه از بعضی حنابله ذکر شده که حق تعالی نزد ایشان جسمی از
اجسام است و بعضی از بندگان مخلص او را دیده‌اند و او نیز ایشان را دیده و ذکر اوصاف الهی بر وجه
نموده اند که از سر تا سینه خالی و مجوفست و از سینه تا پاهن گرفته و مصمت است و موهای سیاه مجعد
دارد و وقتی چشمش را دردی طاری شده ملایکه بدیدن او رفته بودند و درد چشم از بسیاری
گریه است که در طوفان نوح از و واقع شده بود و علامه حلی علیه الرحمه در بعضی تصانیف خود ذکر نموده
که اعتقاد بعضی از اهل خلاف آنست که حق تعالی هر شب جمعه بر درازگوشی سوار و بر هیات جوانی امرد
حسن الوجه ریش القامه نزول مینماید و ازین جهت بعضی از جماعت مذکوره هر شب جمعه بر پشت بام
خود معلفی ترتیب داده علیق الاغ پروردگار را در آنجا حاضر ساختی و مذکورست که وقتی شخصی
باتفاق پسر خود که بغایت متجمل و نیکو منظر بود بر یکی از مشایخ حشویه گذر کرد شیخ مذکور متوجه مکالمه
پسر شده درین امر زیاده از اندازه غور نموده بر وجهی که پدر پسر را گمان شد که مگر شیخ را میل نفسانی
حاصل شده از جهت غلبه شهوت انسانی این مقدار مکالمه می نماید شبانگاه پسر خود را برداشته
متوجه سرای شیخ گردید و التماس نمود که اگر شیخ را آرزوی لذتی از پسر در خاطر گذشته مطیع و
فرمان بردار است شیخ مذکور در جواب گفت که مبالغه من در مکالمه پسر ازین جهت بود که مذهب من آنست که
حق سبحانه و تعالی بر شکل و شمایل جوانان وجیه خوش قیافه نزول مینماید و گمان این بود که مگر تو
حق تعالی است که برین هیات نزول نموده بارک الله شیخ طایفه چنین باشد مسلمانی دیگر از قواعد
خایض که بشومی مخالفت با اهل بیت رسول الله و اعتماد بر عقل ناقص معمول ایشان شده آنست که در جمیع
که من الازل الی الابد در اطراف زمین روی نموده و مینماید تمامی افعال الله تعالی دانند و افعال صادره از

حق تعالی بی آنکه فایده بر آن مترتب شود عبث و بی ثمره دانند و عدم ایمان کفره و عناد ابوجهل مثلا با حضرت
پیغمبر تمامی برضا و خلق الله تعالی در ایشانست و اگر در روز قیامت زمره پیغمبران را معذب ساخته اصناف
کفره را بهشت اشاره فرمایند تمامی نیکو و بی قصور است و بنا بر نوعی که در زمان ابو العباس خلیفه زندیقی
دعوی تعدد اله نموده میگفت که چون جمیع افعال از الله تعالی باشد و در انواع خیر کثیر و شر بسیار از او صادر
و یک شخص نمی تواند بود که در حالت واحد فاعل فعلین متضادین باشد بنا بر این باید که خالق اشیا متعدد بوده
یکی فاعل خیر و دیگری فاعل شر باشد **و ایضا** خیر کثیر و قبیح آنست که فاعل آن خیر بالذات است و شر کثیر آنکه
فاعلش شریر بالذات و شخص واحد نتواند بود که خیر بالذات و شریر بالذات باشد **تنبیه** قواعد مذموم
مخالفین از جمله میانه ایشان استمرار و استقرار یافته که امر امامت که خلافت خدا و نیابت
رسول الله است سهل و بی اعتبار انگاشته تکیه بر جمعی جایز الخطا نموده اند که اگر عمر ایشان صرف
بت پرستی شده بوده و پوست و گوشت ایشان از شراب و گوشت خوک پرورش یافته خود را مقتدای
زمان و امام همه آدمیان نام نموده اطاعت ملت و شریعت و اقوال و افعال حضرت رسالت را
اعتبار نموده از زمره اسلامشان بیرون رفتند امام متعین از جانب خدا و رسول را امام ندانسته
تکیه بر رای فاسده خود نمودند و حال آنکه از روایات مشهوره از حضرت رسالت آنکه [illegible]
بصحت آن قایل شده اند اینست که **من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة** و در روایت دیگر
مات میتة کفر و نفاق یعنی هر که امام زمان خود را نشناسد و نداند که در روزگار او امام زمان کیست
و بر همین عنوان بمیرد حکم کسی دارد که در زمان جاهلیة و بت پرستی مرده باشد و در روایت دیگرست که
حکم کسی دارد که بر کفر و نفاق در دین اسلام مرده باشد و حاصل هر دو حدیث و از فحوای این دلالات
که دلالت بر جاهلیت ایشان می نماید آنست اکثر احکام شریعت که ایشان منفرد در آن بوده کسی از علما
شیعه بآن قایل نشده باشد تمامی بر روش بی دینان و بیگانگان از ملت مطهره بوده فتاوی

علمای

علمای ایشان نیز دیگرست که از کیش بت پرستان نیز خارج بوده موافق ملتی از ملل مشابه نباشد و درین معنی
گفته اند   اگر هم صادقی نیز زنار را رسوا مکن   و ازین بابست فتوی ابوحنیفه درین که چون شخصی
زنا نموده از آن نطفه حاصله دختری متولد شود شخص زانی جایز است که آن دختر را عقد نموده بحباله خود
در آورد و از آن قبیل است که هرگاه شخصی آلت رجولیت را مثل خرقه و غیر آن پیچیده با مادر یا دختر خود
ملاقات نماید مستحق حد شرعی نمیشود و مثل اینست آنچه از ابوحنیفه منقولست که چون شخصی در مشرق
دختر شخصی مغربی را عقد نماید و از حین عقد حاکم او را حبس نموده پنجاه سال بر این منوال بگذرد و بعد از پنجاه سال
عاقد مزبور را بر شهری که دختر معقوده آنجا باشد گذار افتد و در آن شهر از آن دختر اولاد و اولاد اولاد
بهم رسیده باشد تمامی از جهة نسب ملحق بآن شخص عاقد شده از و میراث برند و لوازم حقوق نسبی میانه
ایشان درست است **حکایت** گویند که شخصی در مجلس یکی از سلاطین ماضیه واقع شده بود که مذهب
ابوحنیفه داشت و حاکم مذکور از آن شخص سوال کرد که نماز بر وجه اختصار موافق قانون ابوحنیفه
باشد چگونه بجا می آید شخص مذکور اولا در منزل مغصوب داخل شد و پوست سگ ساتر ساخته و
تکبیر الاحرام بعبارت فارسی ادا نمود که خدا بزرگترست و از قرآن ترجمه مدهامتان که بفارسی دو
برگ سبزست اکتفا نمود و بر نجاست خشک شده سجده کرد و در رکوع و سجود طمأنینه را رعایت
ننمود و باین عنوان رکعات نماز را ادا نمود و بعوض سلام که قرینه خروج از نمازست حدثی از وی
صادر شد و چون حاکم مذکور این معنی مشاهده نمود از مذهب حنفی برگشته اثنی عشری گردید و حکایات
این طایفه بیش از بیش است که ذکر اندکی از آن در خور اختصار رساله نیست الحمد لله علی توفیق
سلوک طریق الائمة الهادین المهتدین و مخالفة من خالف نبیه و اهل بیته المعصومین **قاعده** و آن مشتمل است
بر مناهج متعدده **منهج اول** در بیان آنکه فرقه ناجیه عبارت از طبقه شیعه اثنی عشریه است لا غیر

حاصل کلام درین فصل صحت انتظام آنست که چون آفتاب جهانتاب جمال محمدی علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات بافق غربی مایل گشت و سیمرغ قاف تبلیغات احکام الهی قفص تعلقات صوریه در هم شکسته
خواست که بجانب آشیانهٔ اصلی پرواز نماید درین حالت سالک مسلک عنایت بغایت شده اراده
نمود باین معنی تعلق یافت که عامهٔ مکلفین را بجادهٔ طریق مستقیم فرمان داری درگاه باری تعلیم داده باطاعت
شاه ولایت و ذریت طاهرهٔ آنحضرت مامور گرداند زبان معجز بیانش که مترجم کلمات تامات الهیه و مفسر
آیات بینات سماویه است موافق اشاره ربانیه باین کلام بهجت نظام متکلم گشت که انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و در کتب مذکورست که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
و چون مراد از اهل حضرت امیر المومنین و باقی ائمه اثنی عشر است علیهم السلم بنابرین اقتصار بر لفظ عترت
که اعم از حضرات معصومین و سایر ذریت آنحضرت است نموده تفسیر عترت باهل بیت نموده معنی
عبارت اینست که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم کتاب خدا و ذریت من یعنی اهل بیت من
که اگر امت من متمسک بآن دو امر عظیم القدر شوند مخالفت ننمایند در هیچ وقت و هیچ زمان گمراه نخواهند بود
در دین و دنیا ناجی و رستگار باشند و این کلام از سید الانام خطاب بجمیع آدمیانست از حاضرین
و غایبین و آنکه بعد ازین با انقراض دهر از کتم عدم بوجود آید و در زمرهٔ اهل تکلیف داخل گردد و چون مراد
از اهل بیت بتصریح مخالفین در نحوی حضرت امیر المومنین و فاطمه علیهما السلم و باقی حضرات ائمه معصومین اند
از حسن بن علی تا محمد بن حسن صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین پس اطاعت همگی
مجتمعا و منفردا واجب بوده مخالفت ایشان من حیث الاجتماع والانفراد واجب بود مخالفت ایشان
سبب دخول جهنم و عذاب عظیم است و از حکیم سنایی درین مقام کلامی نظم انتظام در جواب سوال سلطان
سنجر بن سلطان ملکشاه واقع است

جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن
از پی سلطان ملکشه چون نمیداری روا تاج و تخت و پادشاهی جز که سنجر داشتن
از پی سلطان دین پس چون روا داری همی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
مر مرا باری نکو ناید ز روی عقل و دین حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن
آنکه او را بر سر حیدر همی داری امیر در ره معنی نیارد پای پس قنبر داشتن

و کسی را توهم نباشد که لفظ اهل بیت بملاحظهٔ
معنی لغوی شامل زوجات حضرت رسالت است و همچنین هر که از اهل منزل آنحضرت باشد
زیرا که در کتب اهل خلاف خصوصا کتاب ابن طلحه تصریح شده بآنکه مقصود از اهل بیت رسول الله
حضرت امیر المومنین و فاطمه و باقی ائمه اثنی عشرست و بنابرین مراد از اهل بیت امر بیت
اصطلاحی با تخصیص مفهوم لغویست ببعضی افراد و احتمال اول اولی مینماید و موید مقالات
آنچه مخالفین از ام سلمه که یکی از زوجات مطهره آنحضرت است نقل نموده اند که چون آیت داله بر عصمت
طهارت اهل بیت رسالت نزول یافت یعنی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا دران وقت حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین حاضر بودند حضرت رسالت فرمود که خدا
اهل بیت من همین جماعت اند که حاضرند خدایا رجس را یعنی هرچه بد باشد ظاهرا و باطنا صورتا و معنا
از ایشان دور دار و ایشان را طهارت ده طهارتی در نهایت خوبی و نیکوی و مراد آنست که آنچه
موجب آلودگی بخطیئتی و ناپاکی تواند بود و شرعا و عقلا دریعهٔ مواخذه یا نقصانی در امور دینی
تواند شد ذوات مقدسهٔ ایشان را از آن پاک و پاکیزه گردان ام سلمه میگوید که من در پس در نشسته
بودم سر بیرون نموده گفتم یا رسول الله من نیز داخل اهل بیتم حضرت نفی فرمود و عبارت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله درین مقام اینست که انک الی خیر یعنی چون ام سلمه سوال نمود که آیا داخل
اهل بیت است یا نه حضرت اشارت بعدم دخول وی در زمرهٔ اهل بیت علیه السلم نموده او را
باین عبارت جواب داد تجویز دخول زوجات آنحضرت در زمرهٔ اهل بیت طاهرین معصومین نفرمود

و باید که حدیث مذکور مشتمل بر فواید کثیر اول آنکه زمانه از امام معصوم خالی نبوده و در هر جزوی از اجزای زمان
یکی از حضرات ائمه چراغ دین و رهنمای طریق صدق و یقین اند و این معنی از دو وجه ظاهر است اول آنکه لن
تضلوا افاده عدم ضلالت ابدی مینماید و این صورت بی آنکه امام معصوم در زمره کاینات و طبقه
مخلوقات داخل بوده ایشان را بسلوک مسلک حق و قانون شریعت رسالت هدایت نماید صورت
نبندد پس معلوم شد که در هر جزوی از زمان امامی موصوف بوصف عصمت از ذریت حضرت
رسالت منصوب از جانب خدا و متعین از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در میان خلق مبادا
مانع ضلالت ایشان بوده بسبب هدایت بندگان خدا و امت حضرت سید الوری باشد
وجه دوم آنکه در کثیری از نسخ مذکور است که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی کتاب الله و عترت رسول الله
مفارقت از یکدیگر ننموده مجتمع باشند تا وقتی که در سر حوض کوثر بر حضرت رسالت وارد گردند
و این معنی صریحست درین که زمانه از وجود امام معصوم از ذریت حضرت رسالت خالی نبوده و
نخواهد بود تا انقراض زمان و ظاهر امر او از رود کتاب خدا در روز قیامت بر سر حوض بقای مولات
احکام آنست که اعمال و افعال بندگان از جهة موافقت و مخالفت آن محکوم بصحت و فساد بوده
خلایق نظر بآن بعضی مستحق بهشت و بعضی مستوجب دوزخ گردند فایده دوم از حدیث مذکور آنست
که چون مفهوم مخالف نزد مخالف مطلقا و نزد علمای اهل بیت مفهوم شرط استثنا حجت است
چنانچه در محل خود ذکر یافته این معنی افاده آن مینماید که هر که ملت و مذهب وی خلاف مذهب اهل
بیت رسالت باشد مادام که بران روش راسخ باشند در ضلالت و غوایت و گمراهی بوده در طبقه
مغضوبین درگاه رب العالمین و طایفه ضالین مضلین داخل باشند فایده سیم آنکه چون صیت اجتهاد
شیخ الطایفة الامامیة فی زمانه و وجههم و رئیسهم فی تلک الزمان جمال الملة والدین حسن ابن المطهر الحلی
روح الله روحه العزیز و اسکنه بحبوحة جنانه باطراف رسید و در آن وقت در معموره شام که بیش

خاک و آتش آمیخته بعداوت اهل بیت رسالت بوده یکی از مشایخ بکبار و علمای عالی مقدار در آن خطه بر مسند
افاده ممکن بوده شنید که علامه حلی قدس الله سره از مدلول حدیث مذکور و دیگر احادیث و روایات
استدلال بر حقیت مذهب حضرات ائمه اثنی عشر نموده بر جاده استقامت دین نبوی راسخ است
شیخ سنی مذکور از شام بقصد الزام حضرت شیخ جمال الدین متوجه حله شد و چون خبر وی بحله رسید دو نفر
از طلبه و تلامذه شیخ روح الله روحه استقبال شیخ ناصبی نموده بقصد اینکه او را در علوم و مباحثه و مناظره
و مجادله سنجیده بخدمت علامه مراجعت نمایند روانه گردیدند و چون ملاقات شیخ سنی وقوع یافت
سوال نمودند که حدیث مشهور است ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة نزد شما
بصحت پیوسته گفت بلی پرسیدند که حضرات ائمه اثنی عشر که طایفه امامیه ایشان را معصوم و مطهر
و امام و اجب الاطاعه منصوب من الله میدانند داخل ناجیه اند یا در فرقهاء که خواهند بود شیخ سنی
بجواب ایشان مبادرت نموده برگشت و ملاقات علامه ننموده بشام مراجعت کرد و مذکور است که
چون وجه عدم جواب از وی پرسیدند گفت ارتکاب هیچکدام از شقین دیدم نتوانستم نمود زیرا اگر
بدخول فرقه ناجیه قایل میشدم مستلزم اعتراف بنجات فرقه اثنی عشریه بوده خود را باعتراف خود داخل
فرقه هالکه میکردانیدم و اگر العیاذ بالله عدم دخول ایشان را در زمره ناجیه اختیار میکردم از علم
در زمره کفر داخل گشته مقیم مقام خلود نار میشدم و الحق درین مقام که محل الزام و افحام مخالفین دودمان
نبوت است اگر شیخ سنی را جوابی بودی هر آینه بآن متمسک گشته حرکت المذبوحی مینمود اما حقیقت و
حقانیت این مذهب بجائی رسیده که آن منکر روشنی آفتاب و تاریکی شب و سفیدی برف و سیاهی قیر
و امثال آن از بدیهیات محسوسات است نکته چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قبل از آنکه
خلق را باطاعت خدا و متابعت ائمه هدی مامور سازد فرموده بود که ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة
کلهم فی النار الا واحدة یعنی زود باشد که امت من بهفتاد و سه فرقه شوند و تمامی ایشان در آتش باشند

الا یک فرقه بنابرین هر فرقه از هفتاد و سه فرقه را گمان این بود که فرقه ناجیه کدام فرقه است فرموده که انی تارک
فیکم الثقلین و در بعضی از نسخها انی تارک فیکم الخلیفتین تا مشخص نشود که فرقه ناجیه که در روایت هفتاد و سه فرقه مجملا ذکر
یافته مقصود از آن فرقه مطهره اهل بیت رسالت است از این جهت که چون اطاعت ایشان و تمسک مقتضای
اقوال و افعال ایشان موجب دفع ضلالت باشد پس طایفه متمسکین بایشان فرقه ناجیه بوده و آنچه در آن روایت
مجمل بود مبین گشت بعد از آنکه این دغدغه رفع شد شبهه نزد بعضی معاندین باقی مانده بود که چون ظاهر حدیث
انی تارک فیکم الثقلین دلالت مینماید که تمسک باهل بیت بی تمسک بقرآن صحیح نبوده و سبب عدم ضلالت
اطاعت مجموع امرین است نه اطاعت هر کدام بانفراد درین صورت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
جهة بشارت با تمغنی (?) و رفع این شبهه و بیان آنکه طریق نجات منحصر در سلوک مسلک حضرات ائمه طاهرین است
وحده بانفراده اطاعت ایشان اطاعت خدا و رسول است فرموده که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب
فیها نجی و من تخلف عنها غرق حاصل روایت اینست که حضرت رسالت متمسکین و تابعین اهل بیت را
شبیه بمتمسکین کشتی نوح فرموده که همچنانکه جمعی که در زمان طوفان داخل کشتی نوح گردیدند از آسیب
غرق و دغدغه هلاک نجات یافتند همچنان هر که متوسل بحضرات طاهرین شده اطاعت امر و نهی و متابعت
قول و فعل ایشان نماید ناجی و رستگار بوده از دریای بی منتهای عذاب نار و غضب آفریدگار
مصون و محروس گردد پس موجب مدلولات احادیث مذکوره طریق نجات منحصر در سلوک مسلک
حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بوده فرقه ناجیه جماعت مذکوره باشند لاغیر و چون بیان مکنونات
احادیث ثلثه علی سبیل الاجمال فهمیده شد بنابرین هر یک از آنها من حیث المعنی وجه تفصیل ذکر
می باید تا بسبب یادتی (?) بصیرت در امر نجات امت نظر باطاعت حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین گردد اما حدیث اول که عبارت از ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة است فاضل دوانی اعتراض نموده
که اگر مراد از فرقه ناجیه آنست که مخلد در نار نباشد و غیر ناجی مستحق خلود باشد خلاف اجماع است زیرا که

اهل ایمان از عذاب مخلد نباشد و اگر غرض آنست که فرقه ناجیه اصلا داخل نار نشوند این نیز غلط است زیرا که
عصاة هر فرقه از فرق اهل ایمان ناچارست از دخول نار رد القول بان معصیة الفرقة الناجیة مطلقا مغفورة
بعید و بعد از اعتراض مذکور خود چنین افاده نموده که مراد از فرقه ناجیه آن خواهد بود که من حیث الاعتقاد
ناجی باشد و اگر معذب شود من حیث العمل خواهد بود و سخنان مذکوره تمامی در محل قصور است اما اینکه فرموده
که غیر فرقه ناجیه باقی فرق اسلامیه عذاب ایشان مخلد نیست و دعوای اجماع نموده خلاف واقع است
بلکه کثیری از علمای اسلام که جماعتی از معتزله اند فاعل کبیره را مستحق خلود نار میدانند و اینکه مذکور شده
که عاصی هر طبقه از طبقات اهل ایمان داخل نار میشود ممنوع است و استبعاد درین که گناهان فرقه ناجیه
مطلقا مغفور است استبعاد از استبعاد اولیست چه ظاهر متبادر از کلهم فی النار الا واحدة
آنست که فرقه ناجیه اصلا در نار داخل نگردد و اگر نه چنین باشد او نیز مثل سایر طبقات اهل عصیان
داخل شود معذب گردد پس فرقی میان او و سایر فرق نبوده این که او معذب بعلت و دیگران
معذب باعتقاد و عمل چه نفع داشته باشد و چه تفاوت کند چه غرض رفع عذاب از فرقه ناجیه است
چنانچه ظاهر حدیث از آن حکایت مینماید نه اینکه سبب تعذیب او غیر سبب تعذیب طبقات دیگر است
یا آنکه مقصود بیان شدت و غلظت غیر ناجیه باشد پس ثبت ناجیه این قسم از اقوال بالبدیهه فاسد است
ظاهرست و آنچه سلیقه درست می یابد و بدیهه عقل حکم میکند آنست و الله اعلم که حضرت رسالت را
مقصود از تفریق امت بهفتاد و سه فرقه و تخصیص یکی بنجات و حکم بر باقی بکلام کلهم فی النار عدم دخول
فرقه ناجیه و دخول ما عداست خواه مخلد و خواه غیر آن خواه من حیث الاعتقاد و خواه من حیث
العمل و در شرح دیوان از شیخ علاء الدوله از کتاب عروه نقل نموده که جمیع فرق اسلام از اهل
نجات اند و مراد از حدیث ستفترق امتی فرقه ناجیه جماعتیست که بی شفاعت داخل بهشت گردیده
و درین باب ظاهرا آیه کریمه قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله استدلال

نموده و ظاهر افاضل مذکور چون تتبع روایات منقوله از طریق اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله
نموده باشند ازین جهت در عدم دخول عصاة فرقه ناجیه در آتش استبعاد نموده و الا تصریحات
واقعه در روایات معتبره در باب عدم دخول فرقه ناجیه بسیار است و از انجمله روایتیست که از کتاب
مسمی به تمحیص از حضرت صادق علیه السلم نقل شده که شخصی در مجلس آنحضرت بعنوان تشنیع بر بعضی
از شیعیان می گفت که انی لاری من اهلنا من یرتکب الذنوب الموبقة حضرت در جواب وی فرمود که
لا تشنع علی اولیاء الله تعالی ان ولینا لیرتکب ذنوبا یستحق بها من الله العذاب فیبتلیه الله فی بدنه بالسقم حتی
یمحص عنه الذنوب فان عافاه فی بدنه ابتلاه فی ماله فان عافاه فی ماله ابتلاه فی ولده فان عافاه فی ولده ابتلاه فی
اهله فان عافاه فی اهله ابتلاه بجار سوء یؤذیه فان عافاه من بوائق الدهر شدد علیه خروج نفسه حتی یلقی الله حین یلقاه
وهو عنه راض قد اوجب له الجنة حاصل مضمون روایت آنست که یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلم
در خدمت آنحضرت می گفت که می بینیم که بعضی از اصحاب ما ارتکاب گناهان کبیره می نمایند حضرت
صادق علیه السلم بعد از شنیدن این سخن بجانب او متوجه شده فرمود که تشنیع بر دوستان خدا
مکن که بدرستی که چون محب خاندان ولایت مرتکب گناهی شود که بواسطه آن گناه مستحق عذاب الهی گردد
پس حق سبحانه و تعالی او را مبتلا گرداند در بدن به بیماری که آن بیماری آن گناه را از وی پاک سازد
و چیزی از آن جرم نگذارد و اگر او را در بدن عافیت دهد مبتلا گرداند او را به نقصان مال و اگر در
مال او را معاف دارد در فرزندان او او را مبتلا گرداند و اگر در آن باده نیز معاف گرداند
بزنان و اهل خانه گرفتار شود و از ایشان آزار کشد و اگر او نیز نشود بهمسایه بدی گرفتار شود که او
آزار کند و اگر از محنتها و بلیتهای دنیا او را معاف دارد در وقت مردن جان دادن وی
را شدید گرداند بنوعی که چون وقت ملاقات پروردگاری شود یعنی در صحرای محشر حاضر گردد
الله تعالی از و راضی و خشنود باشد و مستوجب بهشت گردد و ابن جریر در کتاب موسوم

بخصایص

بخصایص از حضرت باقر علیه السلم نقل نموده که در حالات مختلفه یوم القیامه میفرمود که چون حضرت رسالت
در صحرای محشر ملاحظه نماید که جمعی از شیعیان اهل بیت را از جانب یمین منصرف گردانیده براه دوزخ اشاره
نمایند این معنی موجب کلال خاطر نبوی گردیده بگریه درآید و در اثنای گریه گوید که **الهی شیعة علی شیعة علی** در آن
حالت حق سبحانه و تعالی فرشته بخدمت حضرت رسالت فرستاده از سبب گریه آنحضرت سؤال نماید
و آن حضرت در جواب آن فرشته فرماید که منع نمودن شیعیان امیرالمومنین علی علیه السلم از ورود
حوض کوثر و امر کردن ایشان را بطرف دوزخ سبب اقدام گریه است آن فرشته بعرض رساند که
الله تعالی سلام میرساند و میفرماید که بخشیدم و جرم که بخشیدم ایشان را بتو و از گناهان ایشان گذشتم و ایشان را
بتو ملحق ساختم و با آنها که تولا بایشان نموده اند و در زمره تو داخل ساختم و بجانب حوض روانه گردانیدم
و بعد از آن حضرت باقر علیه السلم فرموده که در آن روز هیچکس نباشد از شیعیان ما که دوست داشته
باشد ما را و از دشمنان ما تبرا کرده باشد و ما ایشان دشمن باشد در حزب ما داخل گردد و در پس ما باشد
و همراه ما بر سر حوض کوثر آید و مثل اینست آنچه از حضرت صادق علیه السلم ایضا نقل شده که در جواب
یکی از ملاعین و دشمنان اهل بیت فرموده در حالتی که از جهة طعن و زبان درازی در ماده شیعیان خاندان
اسناد شرب مینمود و حاصل جواب آنحضرت درین مقام اینست که از پدرم شنیدم که از پدرش نقل نمود
یعنی امام محمد باقر از حضرت امام زین العابدین نقل نموده و آن حضرت از سید الشهدا و آنحضرت از
امیرالمومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و آنحضرت از رسول آخر الزمان
و آن حضرت از جبرئیل علیه السلم او از رب جلیل جل جلاله و عظم فضاله مضمون آنکه فرموده که
یا محمد بدرستی که حرام گردانیدم دخول فردوس بر جمیع پیغمبران وقتی که تو و علی و شیعه شما داخل
گردید یعنی مادام که ایشان داخل نشوند احدی از انبیا داخل نگردد و بعد از آن فرموده که اگر
یکی از شیعیان شما گناه کبیره از و واقع شده باشد که او را مبتلا گردانم در مال او یا در ترسانیدن

از عالم سلطانی چنانچه ملایکه ملاقات او نمایند بروح و ریحان الی آخره و در غضب نباشم و این حدیث شریف
این معنی دارد که امور دنیویه که بر اثنی عشریه واقع شود از محنتها و بیماریها و گرفتاری عیال و بی چیزی و حبس و خوف
خواهان بی قدرت بر ادا و طلب دیوانیان که صورت معقولی مشروعی داشته باشد و انواع مختلفه
اذیات و بلیات تمامی کفاره گناهان اثنی عشریه است و مذکور است در آخر این روایت که حضرت متوجه
آن ملعون شده فرمود که فیکون ذلک جزاء لما کان منهم عند اصحابک ثم لا شیء من النار فلم و دع حاصل کلام
آنحضرت اینست که بعد از آنکه جواب اعتراض او بر وجه صواب دا فرمود او را دگر باره در مقام توبیخ
الزام فرمود که اگر دیگر چیزی از این مقوله یعنی از عیب جویی شیعیان و اصحاب تو باقیست پس از آن بگو
ملامت این طایفه دانسته ملامت کن یا واگذار یعنی اگر چیزی دیگر نیست پس لب فرو بسته از معایب ایشان
خاموش باش و خلاصه کلام حضرت اینست که بعضی از گناهان کبیره که از اثنی عشری واقع شود کفاره گناهان ایشان
دین با خوش حالی نموده ایشان را از آن جهه مستحق دخول نار دانند کفاره گناهان گردد در دنیا حصول فتح
استحقاق دخول نار طرف گردد و دیگر از وجوه معتبره داله بر اختصاص اثنی عشری بنجات دون طوایف
اسلامیه روایتیست که در کتب مخالف و موافق ذکر یافته که چون حضرت رسالت هفتاد و دو فرقه از
فرق اسلامی را مستحق نار و یکی را مستوجب بهشت دانسته فرمود که کلهم فی النار الا واحده در آن وقت حضرت
امیرالمؤمنین از حضرت رسول صلوات الله علیهما سوال نمود که یا رسول الله فرقه ناجیه کدامست پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که انت و شیعتک یعنی فرقه ناجیه تویی و شیعه تو هر که تابع امر و اشاره تو بود در همه
اقوال و افعال تو باشد و مؤید اینست آنچه علامه در خلاصة الرجال از ابوبکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام
باین عبارت که ان النار لا تمس من مات و هو یقول بهذا الامر یعنی هر که آتش نمیرسد و در نمی یابد کسی را که بمیرد
و معترف باشد بحقیت مذهب اثنی عشری و باید دانست که علامه حلی نور الله مرقده در بعضی رسایل خود نقل نموده
از حضرت والا مرتبت خواجه نصیر محمد قدس الله سره که فرموده اند که چون امر نجات و حصول نجات

برعقیده صحیحه و اصول دینیه است پس باید که فرقه ناجیه در اصول اعتقادیه مخالف سایر فرق بوده میانه فی
هفتاد و دو ملت باین مثابه مخالفت نباشد که اگر فرقه ناجیه نیز مثل سایر هفتاد و دو فرقه فی الجمله تفاوتی میان
دین و باقی مذاهب بوده علی السویه نماید تخصیص وی بنجات دون سایر الفرق تخصیص بی مخصص و
ترجیح بی مرجح و چون چنین باشد معلوم میشود که نجات از مهلکات اختصاص بفرقه اثنی عشریه دارد
دیگری در این امر با این جماعت شریک نتواند بود زیرا که اصول اعتقادیه ایشان که مدار علیه نجات است
مخالف اعتقادات سایر هفتاد و دو فرقه است و چون اعمال در امر نجات دخل ندارد مدار آن بر
حسن عقیده و ایمان صحیح گذاشته معلوم میشود که غرض از فرقه ناجیه عصاة این طبقه است که
بنابر اعتقاد درست مستحق نجات اند و الا صلحا و اتقیای این طایفه محل نظر نبوده یقینست که صاحب
اعتقاد صحیح و عمل صالح بی دغدغه ناجیست پس آنچه محل نظر و مقام تامل و دغدغه است حکایت
اهل عصیانست از طبقه اثنی عشریه و چون اعتقاد در امر نجات کافی باشد طبقه اثنی عشریه صالح
و طالح و کامل و ناقص دانا و نادان با وجود در امر نجات شریک خواهند بود و چیزی که موجب فی الجمله
دغدغه شود اینست که اعتقاد مقلد آیا بمنزله اعتقاد مترتب بر استدلال بوده در طریق نجات مساوی
باشند یا تفاضلی که منشأ اختلاف در امر نجات باشد منظور تواند بود و ظاهر الطلاق و عمومات
روایات افاده تساوی نموده بعضی تصریحات نیز از اکابر علمای اثنی عشریه در این امر مفید عدم عقاب
و از آنجمله است روایت مشهوره مسلمه بین الطرفین که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی
سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی محبت علی علیه السلم نیکوییست که با وجود آن هیچ گناهی ضرر نتواند
رسانید یعنی ضرر دخول نار پس اگر بعضی ضررها و المهای دنیویه صوریه جهة محو آثار بعضی از گناهان
روی نماید منافی مدلول روایت نخواهد بود و موافق مضمون روایات سابقه است که افاده آن
نمود که تخفیف ذنوب محبین بوقوع ابتلای ایشان در نشأه دنیویه مربوطست و تتمه حدیث این معنی دارد

که بغض علی علیه السلام یعنی عدم محبت بنا بر حایل مینماکنایست که باوجود آن کاری هیچ حسنه فایده مند
نباشد و موید این مقامست روایتی که اخطب خارزم نقل نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که خطاب بامیر المومنین نموده میفرماید که اگر کسی تمام عمر روز روزه دارد و شب صرف عبادت
نماید و آنچه داشته باشد از اموال دنیویه تمامی را در راه خدا تصدق نماید و بعد از آن در میان صفا
مروه مظلوم کشته شود و بولایت تو ایمان نیاورده باشد با وجود این حالات و عبادات
بوی بهشت که پانصد ساله راه میرود بمشام او نرسد و از آنجمله است روایت ام سلمه از حضرت
رسالت بعبارت ان علیا و شیعته هم الفایزون و درین معنی گفته اند شعر روزی که در د جرم و خطای بخشند
تقصیر گدا و پادشاهی بخشند   خوش باش و لا که در چنان معرکه   ما را بعلی مرتضی می بخشند
تتمه در قرآن عزیز وارد است یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت روزیست که هر طایفه
باتفاق امام آن طایفه طلب نموده حاضر صحرای محشر گردانند و بنا برین فهمیده میشود که شیعیان
خاندان ولایت و هدایت که در آن هنگام که به یوم القیمه تسمیه یافته بسعادت همراهی ائمه اطهار که
عبارت از دوازده امام معصوم مطهر بری از جمیع آلایش صوری و معنوی و دینی و دنیوی استسعاد یافته
در پناه حمایت و رفاقت ایشان باشند و شکی نیست که رفیق آن زمره مطهره مقدسه که صاحب
اختیار آن روز و نظر اعلامان خود مهربان و دل سوزند و دست امید در دنیا و آخرت بدامان حمایت
و عنایت آن مقربان درگاه الهی اتصال داده اند در آن وادی عظیم الخطر چگونه محروم مانده از
عنایات مامور آن انوار مقدسه بصفت حرمان موصوف باشند و موضح مقامست آنچه در کتاب
کلینی مسطور است که یکی از منافقان ایام حضرت صادق علیه السلام زبان طعن گشوده در مجلس
آن حضرت باسناد فسوق و گناهان کبیره بزمره اثنی عشریه اظهار بشاشت و شماتت مینمود
و حضرت در جواب او بکلامی که حاصل ترجمه آن اینست تکلم فرمود که اگر شیعیان آن خاندان

خطیه

خطیه نموده و بتوبه و انابت موفق نگشته باین عنوان حاضر دیوان گنه کاران گردد آن بیچاره را خدائیست
آمرزنده و پیغمبری شفاعت کننده و امامی واقف حال و منتظر انجاح امانی و آمال و این روایت مفهوم
افاده آن مینماید که آمرزش الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی مخصوص زمره اثنی عشری بوده دیگری
از آن بهره مند نگردد و معلومست که بر طبق آیه کریمه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه لا یتکلمون الا من اذن له
الرحمن مادام که حق سبحانه و تعالی اذن شفاعت کرامت نفرماید شفعا آن روز یارای شفاعت نباشد
و حاشا که حق سبحانه و تعالی در ماده اعدا الله و اعدای رسول الله و اعدای امنا الله و حجه علی خلقه
رخصت شفاعت داده بمشارکت دشمنان با دوستان درین امر راضی گردد و شکی نیست که صفحه
صحیفه دنیویه نمونه و مسوده از امور اخرویه است و هر که درین نشاء بمحبت و اطاعت و خصوصیت
طایفه مشهوره متعین باشد در روز قیامت که هنگام جزای عمل و پاداش اعمال و افعال است
بهمان صفت اتصاف پذیر بوده داخل زمره محبوبین و ممدوحین است پس طایفه منسوبه بدوازده
امام که ایشانرا در دنیا امامیه گویند در آن صحرا نیز بهمین لقب ملقب بوده و زلال کمال از جام
محبت علی و آل او لامال ساخته بجنس خاندان نبوت موسوم خواهند بود و موافق این عبارات
مشهوره بین الطایفتین است که حضرت رسالت روزی خطاب به بعضی از شیعیان نموده که کما تعیشون
تموتون و کما تموتون تبعثون و کما تبعثون تحشرون و الانسان مع من احب یعنی هرچه از عقیده صافیه و
غیرها و معارف حقیقت و غیرها و محبت کامله متعلقه بسلسله نبویه و غیرها و اعمال صالحه مرتبه
بر اصول اعتقادیه و غیرها که در دنیا بآن موصوف گشته و سالک مسلکی مخصوص شده طریق نجات
در متابعت طایفه معینه مذکوره طبع شده باشد آن حالت تا حین ممات باقی بوده بر آن وصف ختم
ایام زندگی صورت بسته و از قبر منعوت بآن نعت سر بر دارد و با عنوان حاضر صحرای محشر
گردد و بنی آدم در آن روز مصاحب و رفیق محبوب خود است این مضاجعت اعم از مصاحب اعمال

و افعال و مصاحبت عقیده چند و فاسده و غیرها من الاحتمالات پس شیعه خاندان در روز قیامت
دایم الحسرت و الندامت باسم شیعه امیر المومنین و باسم خاندان سید المرسلین و باسم آل
ذریت طاهرین مطهرین موسوم گشته اوصاف معینه مقتضی اعزاز و احترام و سلام و کلام بود
مصدوق کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اند و در روایت معتبره در کتب مصححه مروی شده که
حالت تحریر مستحضر اسم آن کتاب نیست مضمون این که شیعیان خاندان نبی در روز قیامت بر بلندی
از مشک خالص قرار گرفته از اطعمه جنت با یحتاج ایشان حاضر شده باین عنوان مسند عزت و فراغت
متمکن اند تا حساب خلایق بمقتضی عدالت شده هر کس بمحل موعود خود وصول یابد و از امور عجیبه مرتبه
بر محبت امیر المؤمنین است که از حضرت باقر علیه السلم در کتاب کلینی ذکر یافته که مراد از آیه فاستمسک
بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم که امر آلهیست بحضرت خاتم الرسل که متمسک بولایت علی بن
ابی طالب علیه السلم گردد و آن حضرت را مستقیم داند و اعجب آنکه در طریق اهل بیت علیهم السلم مذکور
که مقصود از مدلول فاقم وجهک للدین حنیفا امر بولایت آنحضرتست و آیه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
نیز بولایت آنحضرت مفسر گشته و در معنی آیات بینات قرآنی بیش از بیش است تا دانسته شود
که محبت و ولایت آنحضرت از توفیقات الهی و عنایات نامتناهیست و در کتابی از کتب اهل سنت
که ظاهرا از تصانیف غزالیست مذکورست که در روز مباهله چون حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین
علیهم السلم تحت عبای در آمدند حضرت فرمود که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم و از نوادر اخبارست
و از روایات چند در باب محبت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله آنست که رجب برسی از کتب
خود ذکر نموده که ابو نواس شاعر بنا بر غلبه هوای نفس و مداومت مواد مسکره از تردد بارگاه
حضرت صادق علیه السلم محروم مانده تردد نمودی و زیارت حضرت صلوات الله علیه در سبب حرمان
از خاکروبه آن آستان ملائک مکان که سرمه دیده اهل ایمان است سوال کرد آن غفلت زده گم کرده

درجواب

در جواب گفت بمعنی هذا الفم الخبیث یعنی مانع خدمت و تردد در آن بارگاه عصمت و طهارت دهان بد بوی
منست حضرت فرموده که فوالله ما احبطت ذنوبک من عملک درجة الا رفع الله لک بحبنا حاصل کلام
حضرت علیه السلم منع ابو نواس است از ذکر مانع مذکور و اظهار آنکه ارتکاب این قسم از امور مانع تردد
و انقطاع از مجلس شریف آنحضرت نتواند بود و ایضا بشارتست با آنکه اگرچه گناهان صادره از زمره
اثنی عشریاست احبطاط درجه ایشان نیست اما ثمره محبت خاندان نبوت و امامت ارتفاع شان و اعزاز
و احترام این طبقه عالیمقام است و شیخ رضی رحمه الله تعالی نقل نموده و در دیگر کتب و رسایل مذکورست
که روزی یکی از اعداء الله خطاب بحضرت صادق علیه السلم نموده گفت ان من شیعتک یشربون الخمر
علی الطریق یعنی بعضی از شیعیان تو برای که روند ارتکاب شرب خمر نمایند حضرت در جواب وی فرمود که
الحمد لله الذی جعلهم علی الطریق و ان شربوا الخمر یعنی ستایش مر خدایرا که راه راست بایشان نموده که عبارتست
از ولایت و محبت خاندان رسالت است و اگرچه شرب خمر نمایند و ازین حدیث معلوم میشود که
اعمال را مدخلی در پیروی و محبت اهل بیت رسالت مدار صحت اعتقاد و سلوک سلک سداد و طریق
منتهی نجات از مواخذات یوم التناد در اصول دین و مودت و دامان سید المرسلین است و در کتاب
اخبار عیون الرضا تالیف ابن بابویه رحمه الله مذکورست که از زکریا بن آدم که از اکابر ثقات و عالی رتبه
در میان اصحاب واثقست و رتبه قدر و منزلت وی ازین معلومست که در راه مکه معظمه زمیل حضرت
رضا علیه التحیة و الثنا بوده بر یک طرف شتر کجاوه آنحضرت و بر جانب دیگر کجاوه زکریا نصب
شده باین اعزاز عازم حجاز گشته روانه آن صوب شده بود در اثنای مصاحبت و مکالمت بآن حجة رحمن
هدایت و ولایت حضرت بوی خطاب نموده فرمود که یا زکریا شیعة علی رفع عنهم القلم یعنی شیعه علی علیه السلم
مرفوع القلم بوده گناهی و خطیئتی در نامه اعمال وی مثبت نگردد و چون زکریا این معنی موجب تعجب و تحیر
گشته اندیشه فهمیدن این حکایت در خاطر گذشت حضرت رضا علیه السلم جهة تسلی خاطر و اطمینان

باطن و ظاهر وی فرمود که یاد کریا هر نفس از نفوس شیعه اثنی عشریه که روزی مصدر گناهی و خطایی گردد
در همان روز غمی و المی یا خوفی و دغدغه یا فوت کسی از عزیزان یا نقصان مالی یا بیماری یا تسلط ظالمی یا اجل
اذیات بیچاره و امثال آن او را روی نماید که مانع اثبات گناه وی شده طومار کردار و گفتارش
در آن روز از سواد مداد صاف و بیغش بوده چگونه اسم وی بجرم گنهکاران داخل گردد و از روایات
مشهوره در طرفین مذکوره در کتب فریقین است که حب علی ابن ابی طالب یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی محبت
آن سرحلقه سلسله ولایت گناهان را آنچنان نیست و نابود گرداند که آتش هیزم را و موافق اینست حدیث
مشهور لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر مردم بر محبت امیرالمؤمنین اجماع
نموده در این امر مخالفت میانه امت وقوع نیافتی حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ خلق ننمودی و بهمین مضمون
در مصباح الانوار در روایت ابن عباس از حضرت پیغمبر از جبرئیل علیه السلام مذکور است که خطاب بحضرت
رسالت نموده که والذی بعثک بالحق نبیا لو ان اهل الارض کلهم یحبون علیا کما یحبه اهل السموات لما خلق الله
نار العذاب و ترجمه این عبارت اینست که جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خطاب فرمود که
قسم بذات آنکه ترا بحق فرستاد که اگر مجموع اهل زمین امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دوست داشتندی
همچنانچه اهل آسمان او را دوست میدارند حق سبحانه و تعالی آتش عذاب خلق ننمودی پس معلوم شد که
خلق دوزخ مخصوص مخالفان آن خاندانست اصولا و فروعا قدیما و جدیدا ذکورا و اناثا عالما و جاهلا
کاملا و ناقصا و در کتاب غایت المطلوب از طریق اهل خلاف ذکر یافته که از ابن عباس رحمه الله علیه که
حق تعالی از نور روی علی ابن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار فرشته خلق نموده که تا روز قیامت جهه شیعیان
آنحضرت استغفار نمایند و اگر دعای ایشان بور اجابت نیافتی چرا این شغل خلق نمی شدند و چون همگی
ملک مستجاب الدعوه برای این طایفه استغفار نمایند ظاهر آنست که گناهان این جمع قلیل که ما صدق
مفهوم وقلیل من عبادی الشکور ایشان امرزیده گشته از مواخذه یوم القیامه رستگار باشند و در کتاب مذکور

مرقوم

مرقوم است و در اخطب خوارزم مسطور که روزی جبرئیل علیه السلام شادان و فرحان بشارتی عظیمه نزول
نموده حضرت رسالت را مستبشر گردانید که حق جل و علا سلام میرساند و میفرماید که بشر اخاک علیا
انی لا اعذب من والاه و لا ارحم من عاداه یعنی بشارت ده برادرت علی ابن ابی طالب را که معذب نمیگردانم
کسی را که تولا بآنحضرت نموده باشد و رحمت نمیکنم کسی را که عداوت داشته باشد و مکرر ذکر شد
که از عبارات روایات معتبره متصله مسلسله نبویه چنین مستفاد شد که چون حضرت در مقابل عداوت
ذکر یافته بنابر تقابل مقتضی آنست که هر که را محبت نباشد یعنی تولا ننموده باشد عداوت آنحضرت
ثابت باشد نعوذ بالله من غضب الله و اگر در این باب بذکر روایات صحیحه صریحه باین مطلب اهتمام نمود
باندازه استطاعت و تتبع ناقص که امثال این فقیر باطلاع بر آن توفیق یافته مرقوم رقم بیان گرداند
از گنجایش این طور از رسایل بوده برابران متجاوز بوده کتاب مبسوط نوشته گردد و لیکن چون بنا
بر وجه اختصار است برین روایت که مذکور میشود دوست و دشمن حتی صاحب کشاف حنفی مذهب
در غایت تعصب ذکر نموده اقتصار مینماید و حاصل کلام صاحب کشاف آنست که چون آیه شریفه
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نزول نمود یعنی بگو یا محمد بامت خود که من از شما در امر رسالت و تحمل اذیت
و مشقت و خصومت اعادی و اسناد سحر و کهانت و ترک وطن و استیطان غربت و غیرها از امور
شاقه طمع اجری و عوضی ندارم الا محبت و مودت اهل بیت من و از مضمون آیه شریفه فهمیده میشود که
از فواید مترتبه بر مودت آن خاندان رفیع الشان آنست که سما را از عهده حقوق نبوی که آنحضرت را بر امت ابرا
واقع است بیرون آمده در اداء حقوق او صادق بوده مجرد اقرار بلا فایده نیست و هر که
ازین دولت بهره و ازین نعمت حصه نیافته مخالفت مدلول آیه مبارکه نموده دیگران را دوست داشته
و متابعت دشمنان و مخالفان آن خاندان نموده باشد از آن اقرار و اعتراف ثمره نیافته در زمره ناکثان
نقض بیعت جلوه دهم بدلنامم جلود اغیرها لیذوقوا العذاب داخل گردانند و الحاصل اوی گوید که بعد از رد

آیا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله از آنحضرت تحقیق نمودند که مودت ایشان من جانب الله حتم یافته نمودند
این سوال نمودند حضرت در جواب ایشان فرمود که علی و فاطمه و ابنا ایشان و صاحب کشاف میگوید که بعد از آنکه حضرت
رسالت جهة امت بیان فرمود که کسانی که امر الهی مودت ایشان صدور یافته مراد از ان علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام اند
متوجه اصحاب شده فرمود که الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا
الا و من مات علی حب آل محمد مات تایبا الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا و من مات
علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف
العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض
آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله
این عبارت بطریق روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کتب و رسایل اهل خلاف مکرر مذکور است
و ترجمه حاصل عبارت وافی هدایت آنحضرت اینست که هر که بر محبت آل محمد میرد درجه او مثل درجه شهیدا
که از انجمله گوشواره عرش رب العالمین و پاره جگر سید النبیین حسین بن علی بن ابی طالب و عم بزرگوار آنحضرت
رسول آخر الزمان حمزه صلوات الله علیهم است فرموده که هر که بر محبت آل محمد میرد مغفور و آمرزیده است و
هر که بر محبت آل محمد بمیرد در زمره توبه کاران داخل است و ظاهر مراد اینست که هر که توبه ناکرده بمیرد
همانا که توبه کرده مرده باشد و در دایره صاحبان کمال ایمان داخل باشد و موید این نوید است بشارتی
که در تفسیر مجمع البیان از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا بتقریب تفسیر آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه
انس و لا جان نقل نموده مراد آنست که هر که بر عقیده صالحه بوده بر ولایت اهل بیت رسالت باشد
و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا بیرون رود او را در برزخ که عبارتست از وقت نزع تا صحرای
محشر معذب گردانند که چون داخل عرصه قیامت شود او را گناهی نمانده باشد که از و سوال نمایند و
شکی نیست که این بشارت قرانی و اشارت آسمانی فوق سایر مقامات استبشار شیعه اثنی عشریه است و

روایت سابقه متضمن اینست که اثنی عشری در وقت نزع ملک الموت او را بهشت بشارت دهد و در قبر
منکر و نکیر نیز او را بدخول بهشت مستبشر و مسرور گردانند و در روز قیامت محب خاندان ولایت و امامت
را زیب و زینت داده به بهشت در آورند چنانچه در دنیا شب زفاف عروس را زآرایش کرده بخانه شوهر
آورند و محب خاندان را اگر اعمال وی نوعی پسندیده نباشد که این کسیست که منکر عمل نموده و ترک چیزی از متممات ملت
و شریعت آنحضرت نموده و بعد از آنکه خصایص محبین را ذکر فرموده بلوازم عداوت یعنی جماعتی که
بخلافت و امامت آل محمد قایل نگشته از جاده اطاعت و متابعت آنحضرت منحرف شده باشند
اشاره فرموده میفرماید که هر که العیاذ بالله بر بغض آل محمد میرد کافر مرده باشد و روز قیامت چون
بمحشر در آید بر پیشانی وی نوشته باشند که این کسیست که محروم و ناامید از رحمت الهیست و این
ترجمه عبارت وافی هدایت سید الانبیاست که دشمنان و معاندین امیر المومنین از حضرت رسالت
نقل نموده اند و ازین روایت و امثال آن فهمیده میشود که واسطه میانه محبت و عداوت اهل بیت رسالت
نبوده چون محبت نباشد عداوت خواهد بود زیرا که این دو صفت مقابل یکدیگر بوده وجود احدهما مستلزم
عدم دیگریست خصوصا آنکه محبت اهل بیت باطاعت و اعتراف بامامت و خلافت ایشان چنانچه
مفصل مشروح مفسر گردیده و بنا برین معلومست که هر که تولا بایشان نموده باشد یعنی اعتقاد بامامت
ایشان و حقیت خلافت داشته باشد درین صورت محبت مسلوب بوده بغض ایشان که عبارت
از اعتقاد بخلافت و امامت دیگری باشد موصوف بوده بر طبق فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مستحق غضب آفریدگار و مستوجب خلود نار گردد و درین معنی گفته اند که گر همه عمر شوی حق که را

غیر عبادت نکنی هیچ کار
در حرم کعبه عبادت کنی
کعبه دو صد بار زیارت کنی
جمله کتابی که فرستاده حق
کشف شود بر تو ورق بر ورق
با همه کشف و کرامات تو
با همه قرب و مقامات تو
گر نبود مهر علی در دلت
آتش سوزنده بود منزلت

و چون روایت مذکوره از کتب معتبره دشمنان دین نوشته شده و مثل آن در کتاب اهل ایمان بسیارست
بذکر اندکی از آن مزین این اوراق میکرده تا مدلول آن اتفاقی دوست و دشمن بوده مجال انکار نباشد
باید دانست که کتاب غایة المطلوب موشح است بذکر عباراتی منسوبه بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله باندک تفاوتی میانه آن و میان روایت سابقه منقوله از کتاب کشاف و روایت اینست
الا و من احب علیا لم ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یقال له ادخل الجنة بغیر حساب الا و من مات
علی حب آل محمد آمن من الحساب و المیزان و الصراط الا و من مات علی حب آل محمد صافحته الملائکة و
زارته الانبیاء الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة قالها ثلاثا الا و من احب علیا جاء
یوم القیمة و وجهه کانه القمر لیلة البدر خلاصهٔ مضمون این روایت آنست که در روز قیامت دوستان
بروی نکیر و میزان اعمال جهت وی نصب نموده او را بی آنکه محاسبهٔ وی نمایند تجویز باید امر بدخول بهشت
فرمایند و الحاصل محب امیر المومنین از حساب و کتاب و میزان و صراط فارغ بوده ملائکه او را
مصافحه مایند و انبیاء وی را زیارت کنند و حضرت رسالت بعد از ادای عبارت مذکوره
سه نوبت فرموده که من ضامنم که محب امیر المومنین را داخل بهشت کردانم و فرموده که محب آنحضرت
در عرصهٔ محشر چون در آید رخسار وی مثال ماه شب چارده روشن و نورانی باشد و در تتمهٔ این روایت
مسطور است که منکر و نکیر داخل قبور محبین آن خاندان نشوند و ملک الموت مامور است که بنوعی که
قبض ارواح محبین امیر المومنین نماید که ایشان اصلا از آن آزرده نکردند و در همین معنی و در این باب
روایات معتبره بسیار است که بنا بر حصول توهم بعضی از جهال و جرأت ایشان کثیری از سیئات
اعمال و افعال دیگران مناسب حال نموده بر نیمقدار از کفته اختصار رفت چه مقصود از بیان بعضی از
احادیث سابقه اثبات قضیهٔ مختلف فیها فرقهٔ ناجیه است که نظر بدلایل و روایات مذکوره بطایفهٔ
اثنی عشریه اختصاص پذیرست لا غیر باین توهم نشود که مضامین مسطوره سبب رخصت در ارتکاب

مناهی و فتح ابواب ملاهی بوده وعد و وعید الهیه و آیات بینات قرآنیه و روایات معتبرهٔ مصححهٔ
سلسلهٔ نبویه در جزای اعمال و استحقاق خطاب و عتاب و غیرها من الامور الاخرویة العیاذ بالله
از دایرهٔ اعتبار خارج باشد استغفر الله ثم استغفر الله حاصل آنکه ثابت و واضح و روشن و پیدا و هویدا
کردید که نجات مختصه بیک فرقه از هفتاد و سه فرقه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده اند در
آن فرقهٔ منسوبه بخاندان نبوی که مسمی بشیعهٔ اثنی عشریه است منحصر بوده دیکری از هفتاد و دو فرقه از آن
دولت دور از نواحی استعداد باین سعادت محروم و مهجور رندد در این مقام ختم کلام بعبارت نظام اسلام
بعد احمد کشت هفتاد و سه فرقه امتش   زان یکی باشد ناجی و باقی هالکند ای هوشیار   من کرفتم دامن آل پیمبر ای پسر
هر کرا خواهی تو نیز از دیکران کن اختیار   من چو در کشتی نوحم بانبی و با وصی   کو زمین طوفان بکیر و آسمان آتش ببار
رستکار آمد سکی کو بود با اصحاب کهف   من که با آل رسولم چون نباشم رستکار   و بنا برین لازم آنست که آن
طبقهٔ مغروره در اتیان اوامر و نواهی الهی مبالغه نموده موافق مضامین کتاب و سنت عمل نموده مستحق تفضلات
و اصطناعات ربانیه و مستوجب شفاعت اهل بیت رسالت شده و مظهر عفو و غفران و احسان امتنانی
کردیده و ما عدای ایشان از سایر فرق اسلامیه با وجود صدور اعمال صالحه استحقاق مراتب مقامات مذکوره
نیافته عطیات ربانیه مخصوص طایفهٔ مذکوره کردد و فرق میانه فرقهٔ ناجیه و سایر فرق همین است که اعمال صالحهٔ
فرقهٔ ناجیه بنا بر مضمون آیات قرآنی سودمند بوده ذریعهٔ نجات ایشان کردد بخلاف ما عدا که اعمال مبرورهٔ ایشان
نافع نبوده بلکه مثمر عتاب و خطاب کردد بیان مضمون روایات معتبره در مطارح مذکور است و موید این
مقالست آنچه در تنزیل سماوی نزول یافته که و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مومن فاولئک کان سعیهم مشکورا
و مدار حصول ثواب درین آیهٔ مطهره بر دو چیز است یکی سعی تمام که عبارت از اعمال صالحه است و دیکری ایمان
صحیح که مقصود از آن اعتقاد درست باصول دین محمدی صلی الله علیه و آله که از انجمله اعتقاد بامامت ائمهٔ اثنی عشر است
صلوات الله علیهم اجمعین درین تقدیر ترک اعمال سبب حصول نور و مال است و الله اعلم و اما بیان فواید حدیث دوم

یعنی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و در بعضی عبارت بدین وجه است که
انی تارک فیکم الخلیفتین کتاب الله وعترتی اهل بیتی لن تفترقا حتی یردا علی الحوض فان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا اظهر از ذکر ترجمهٔ آن
عبارت مرقوم رقم بیان شد و تصریح پیغمبری بپیروی اهل بیت رسالت که مستلزم عدم ضلالت ابدیست
ثابت گشت ولیکن دغدغه آنست که چون حضرت پیغمبر قرآن را مقرون باهل بیت کردانیده و فرموده که
اکرامت آنحضرت باین هردو متمسک شوند رستکار باشند و کمان اکثر مخالفان خاندان آنست که اکر
تفاوتی میانه این دو امر یعنی کتاب خدا و ائمه هدی بوده متمسکین باهل بیت رسالت بانفراد ناجی
توانند بود و نه چنین است که ایشان فهمیده اند بلکه هدایت منحصر در اهل بیت رسالت بوده اطاعت
ایشان که خارج از اطاعت قرآن نیست موجب نجاتست و اینجاست که اکر روایتی که طریق صحیح آن
و بیان اتصالش بیکی از ائمه معصومین علیه السلم ثابت کردد بتخصیص کتاب خدا بیان و ایضاح
و معتبر بوده عمل بمدلول آن واجبست و کلام حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که در محاربهٔ معاویه
علیه اللعنه فرموده که انا کتاب الله الناطق یعنی منم کتاب سخن کو از جانب خدا موافق این معنیست یعنی
کتاب خدا را باید که از ما تحقیق نمایند زیرا که کتاب ظاهر که عبارت از آیات قرآنیست از زمانی که
بیان توانند نمود در میان نیست و بیان مکنونات کلمات ربانیه منطوق وافی و گفتار شافی ایشان منوط بود
دیگری از این دولت دورست و لاشک علم بمضامین کلمات بینات قرآنی و اطلاع بر مقاصد و
مرادات سبحانی مخصوص مرتبه عصمت و ولایت بوده صحیفه کامله قلوب پاکیزه این زمرهٔ مقدسه مرقوم
رقم کتاب کتاب یشهده المقربون کردیده ارادهٔ خدای که کاشف لوحهٔ سینهٔ صافیه این کروه ذوی العصمه و
طهارتست و باید دانست که چون ظاهر و باطن قرآن و توافق میانهٔ آیات بینات و رفع مناقض و منافی
که بحسب ظاهر بین الآیات واقعست کسی از عهدهٔ حقیقت آن و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و سایر وجوه
محتمله کلامیه بیرون توانند آمد و رخت سلامت ازین دریای مواج بکنار توانند آورد که از صعوبت بیان مخوف

متضمن امواج هالک اختلافات بلکه بعصمت و طهارت استقامت یافته متزلزل نکردد و کلام حضرت
امیر المومنین که برزبان دوست و دشمن جاریست موید مقامست که والله ما نزلت آیة فی بر و بحر
الا و قد علمت اینما انزلت و این انزلت و فیم انزلت و در کتب اهل خلاف بروایت ابن عباس مذکورست
که چون آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب نزول یافت و اصحاب از حضرت رسالت
صاحب علم کتاب طلب نمودند حضرت فرمود که صاحب علم کتاب علی ابن ابی طالب علیه السلم است
و تفصیل این قضیه و لوازم مدلول آن در رساله کبیر که این فقیر تالیف داده بوجهی وجیه مسطور است
و از حضرت صادق علیه السلم نقلست که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات و خصایص و مراتب
اهل بیت علیه السلم نازل گشته و ثلث دیگر در ذکر اعادی و دشمنان و بیان احوال ایشان در شان اخر و به نزول
یافته و ثلث دیگر ظاهرش مشتمل است بر احکام و نواهی الهی که علم بحقیقت و کیفیت آن مخصوص اهل بیت
رسالت است صلی الله علیه و آله و باطن آن متضمن اسرار ربانی و عوارف و حقایق اشیا کماهی است
که باختصاص ازلی آن بر مخصوص درجه عصمت و ولایت بوده احدی پی بر امور غوص آن لجج عمیقه نتوانسته
و ازین کلام فهمیده شد که اطلاع بر اسرار و عجایب و غوامض و مشکلات قرآنی چون مخصوص حضرات
طاهرین است بنابرین حجت بر این زمره علیه توسل جسته کسی که اراده دانستن حقایق قرانیه مرکوز خاطر
کردد محملست که ببرکت خلوص عقیدت بان آستان ملایک مکان که قبله مقبلان و کعبه صاحبدلانست بازده
استعداد از اینصیبی یابد و لیکن اکر توسل تام جستن بحبل المتین محبت و ولایت آن سلسله فیروز
نشده خواهد که بکتاب خدا توسل جسته راه بحق بدست آورد و سالک مسلک صدق و سداد کردد
ایمعنی بی توسل بزمره منیفه معصومین صورت نبندد و کلام صدق انجام حضرت امیر المومنین ارشادی
این قضیه است که لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و این سخن کاهی درست باشد که جمیع امور ربانیه
احکام متعلقه باحوال نشاتین یعنی دنیا و اولی و اخری تمامی در جریده علوم مرتضوی حاضر بوده تفاوتی

میانه ایشان آنحضرت در شان دینی و عقبی صورت بسته و همچنین این عبارت نیز از آن حضرت دلیل
اختصاص مرتبه عصمت است بمقامی که احدی صعود بر مدارج آن نتوانسته نموده زیرا که میفرماید که نزلونا عن الربوبیة
ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف یعنی ما را از مرتبه الوهیت پایین
باید دانست و بعد از آن آنچه استطاعت باشد یعنی علم و عرفان آن را برده باشد در مادۀ ما گویند که دریا
بر داشتن آخر نمیشود و اسرار غیب دانسته نمیشود و کلمة الله بوصف در نمی آید و از این جهت است که میفرمود
که ونحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریه یعنی ما اسرار خداییم که با مانت ما را در هیکل بشری گذاشته و همچنانکه
امانت را محل و مکانی که آنجا محفوظ باشد تعلقی و رابطه و بازگشتی نباشد ایشان را نیز با این قالب جسمانی که
محل ودیعت ذوات مقدسه ایشانست تعلقی نبوده از اسرار الهیه اند و بنابرین در عبارات فایض البرکات
سلسله علیه مصطفویه علیهم الثناء والتحیه وارد گشته ان لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو و هو
مع ذلک هو و نحن نحن یعنی ما را با حق تعالی حالاتست که نظر بآن حالات میانه ما و حق تعالی فرقی نیست
و با وجود این حالت او اوست یعنی واجب الوجود خالق الاشیا و ما ماییم یعنی ممکن الوجود و مخلوق
حق تعالی و بنابرین حضرت درین کلام والعلم عند الله اشاره باتحاد صفات و مغایرت ذات نموده ظاهرا
سبب اتحاد صفات مابین الله و بینهم آنست که بر دوست و دشمن ظاهر است که محبت کامله میانه الله تعالی
و آنحضرت بجایی رسیده که مزیدی متصور نیست و لهذا حضرت رسالت در مادۀ مرغ بریان
عبارت دعا فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی الهی بیاور بسوی من دوست ترین
خلق را یعنی کسی را که در میان مخلوقات او را از همه کس بیشتر دوست داری و احتمال عکس نیز دارد
و دعای آنحضرت مستجاب شده بی فاصله حضرت امیرالمومنین علیه السلم حاضر شده و ایضا در جنگ خیبر
در شبی که صباحش حضرت امیرالمومنین را بجاربه خیبر میفرستاد فرمود که فردا کسی را میفرستم که خدا و رسول
دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و بعد از آن حضرت را طلبیده روانه فرمود که تفصیل

مذکور خواهد شد و چون محبت طرفین در اعلی درجه کمالست و معنی محبت بر وجهی که از جنید نقل شده و از
احسن تعاریف واقعه درین امر مینماید آنست که المحبة دخول صفات المحبوب علی البدل من صفات المحب
یعنی مراد از حقیقت محبت کامله در آمدن صفات محبوبست در محب بنوعی که بدل از صفات محب گردد یعنی
هر مرتبه که صفتی از محبوب در آید صفتی از محب که مغایر آن صفت باشد بیرون رود و چون محبت بدرجه
کمال بحصول انجامد جمیع صفات محبوب در محب ظهور یافته صفات وی از وی بیرون رود و بنابرین آنچه
حق سبحانه و تعالی باعتبار صفات الهیه از زنده گردانیدن و میرانیدن و علم و قدرت و احاطه
بجمیع معلومات و غیرها که بآن موصوف است باید که بنده خاص و محب با خلاص الله تعالی که امیرالمومنین است
او نیز قدرت بر مثل افعال الهی داشته این ثمره نتیجه محبت طرفین و مودت جانبین است و بنابرین
توان گفت که آنچه از الله تعالی صدور یابد که مخصوص مرتبه ربوبیت است و الله تعالی هو الذی جاعل صلت
حضرت امیرالمومنین نیز مثل آن از جانب الهی اقتدار یافته محل ظهور و موضع صدور آن گردد
و شیخ مقتول در حکمت اشراق اشارتی باین معنی نموده که لما رایت الحدید الحامیة تتشبه بالنار بمجاورتها
و تفعل فعلها فلا تعجب من نفس استشرقت و استضاءت و استنارت بنور الله فاطاعها الاکوان
یعنی پاره آهن چون در آتش افتد باندک زمانی رنگ او رنگ آتش و فعل او فعل آتش میگردد و با وجود
آنکه آتش در نهایت صفا و لطافت جوهر و آهن بر عکس اوست لیکن ببرکت مجاورت ساعتی مظهر
آثار آتش شده افعال آتشی بروی مترتب است بنابرین چه تعجب باشد در ذات مقدس مطهر منوری که
کسب روشنی و صفا و تجرد و استعداد استناره و اناره از ذات مجرد من جمیع الوجوه نموده
و بمناسبات تامه و مشابهات کامله از نور ذات ربوبیت متنور گشته و بعد از آن عالمی از برکت انوار
حاصله وی مستنیر شده از جهتی منیر و از جهتی مستنیر باشد و آنچه اصحاب حقیقت بر آنند و مکاشفات
ایشان احاطه نموده اینست که محبت چون علاقه و رابطه ایست میانه دو کس با بیشتر هر محب محبوب

بر محبوب محبّ است لیکن ظهور این امر تو از احد الطرفین مشکوک فیه نموده در کلام مولانا عبد الرزاق
کاشانی ذکر یافته که بدایة المحبّة و المحبوبیّة امر مبهم لان المحبّ لا یکون محبّا الا بعد جذب سابقة المحبوب ایّاه و
لا یجذبه الا لمحبّته ایّاه فکل محب محبوب و کل محبوب محب شنیده باشی که مقناطیس چون جذب پاره آهن
نماید خاصیت خود بوی کرامت نموده او نیز جاذب پاره دیگر تواند شد لیکن اثر مقناطیس پاره آهن که
اول جذب نموده بالذات است و باقی بالعرض و فیه دقیقة و لا یخفی علی المتأمّل و بنا بر این کلمات منقوله از آن حضرت
که مشتملست بر عبارت انا الخالق انا الباری و امثال آن متضمن دعوای ربوبیت نبوده صدور افعال مر او
باختیار و اقتداریست که من جانب الله تعالی بآن اختصاص پذیرفته و الله اعلم تنبیه ایشیخ بزرگوار
عالیمقدار شیخ روزبهان که در وصف او گفته‌اند روزبه آن فارس میدان عشق فارسیا از شاه ایوان عشق
مذکورست در رساله موسومه بصراط مستقیم که اگر اهل بیت نبوت هادی امّت نبوده راه نجات تعلیم
ایشان خاطرنشان بندگان نشدی چه آن عزیز وحده ازین معنی قاصر آمده موجب حیرت سالکان مسالک
ایمان گردیدی زیرا که شاهد دلارای کلام الهی هر لحظه از پس پرده چهره گشوده هر کس باندازه استعداد
و خواهش خاطر از آن نصیبی می یابند و ازینجاست که هفتاد و دو ملّت باطل همگی را اعتقاد آنست
که طریق ایشان مأخوذ از قرآن و مستفاد از مدلولات آنست و ازین جهت بعضی از مجسّمه بملاحظه کلمه ید الله و
عین الله و جنب الله و امثال آن که در قرآن عزیز واقعست و از لوازم جسمیّت مینماید عقیده دارند که
الله تعالی نیز جسمیست از اجسام پس اگر قرآن در هدایت کفایت نمودی بایستی که اختلاف میان امّت
مرتفع گشته همگی بجادّه واحده طالب رضای الهی میبودند و سرّ این سخن آنست که اعجاز قرآنی مشتمل بر
بعضی امورست که موافقت آیات با یکدیگر و تطابق معنی با صورت از دایره عقول بشری بیرون بوده
حصول این مقصد بر فرموده و گفته و نوشته اوصیای رسول الله و حجج الله علی خلقه است که بصفت
عصمت منعوت بوده آنچه گویند و اشاره فرمایند عین اراده الهیه و مشیّت ربانیه است

و چون

و چون این دانسته شد که هدایت منحصر در ائمّه هدی گشته و بر طبق کلام الهی که فرموده که انما انت منذر و لکل قوم
هاد و در بعضی روایات و علی لکل قوم هاد امر هدایت بدلیل عقل و نقل مخصوص خاندان طیبین و طاهرین است
پس ذکر قرآن که حضرت رسالت مقرون باسم عترت طاهره نموده سبب چیست جواب آنست که اگر حضرت
رسالت در آخر عمر عزیز که وصیت باطاعت اهل بیت رسالت نموده تاکید حکایت غدیر میفرمود ذکر قرآن
نمودی و براعات آن مبالغه نفرمودی گمان احتمال این میبود که مگر بعد از حضرت رسالت احکام قرآن
منسوخ بوده رجوع بآن لازم نباشد و ازین جهت حضرت ما اظهار آن نمود همچنانچه باطاعت اهل بیت اشاره نمود
تاکید تمام فرمود بمتابعت قرآن که آن نیز عین اطاعت ذریت طاهره است تصریح نمود دیگر آنکه شاید مقصود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از ذکر قرآن مقرون باسم اهل بیت این باشد که هر کرا توفیق رفیق گشته خواهد که بصراط
مستقیم که در قرآن عزیز از ولایت امیر المؤمنین بآن تعبیر شده هدایت یابد و حق از باطل متمیّز شده حقیّت
اهل بیت رسالت و بطلان مخالفان و دعوی ولایت در آینه اعتقادش ارتسام یابد در خصوص آن
قرآن مجید فتح ابواب ایمان و ایقان بروی وی مفتوح گشته ظاهر گردد که راه راست و طریق نجات منحصر در
اطاعت ذریت پسندیده کاینات بوده خلافت و نیابت الهی در روی زمین مخصوص امیر المؤمنین و اولاد
طاهرین او مظهر تجلیات رب العالمین است و این نیز غایت ظهور دارد که فواید قرآنی ربانی از نزولات
آسمانی درست تواند شد مخصوص طبقه مقدّسه معصومین بوده در غیر آن صورت نبندد و بنابرین آنچه حقیقت
هادی امّت تواند شد از قرآن و غیره منوط بعروة الوثقی تشبّث باذیال جلال و کمال آن زمره مطهره است
و حسن بن علی الطبری میگوید که بعد از تتبّع تمام چنین یافتم که احدی از انبیا از عالم رحلت نفرموده
الا بعد از تعیین وصی و قطع نظر از نص قرآنی در امر وصیت پیغمبر و غیره حضرت رسالت فرموده که من مات
بغیر وصیة مات میتة جاهلیة پس باید که آنچه امّت را فرموده خود نیز قیام بآن نموده باشد و جمیع کتب دشمنان
مشحونست بذکر آنکه وصی آنحضرت منحصر بوده در علی بن ابی طالب و اوصیای انبیای سابقین تمامی بعصمت

خلافت و امامت نیز اتصاف داشته تفاوتی میانهٔ کلمات ثلثه که عبارتست از وصی و خلیفه و امام است ملحوظ بوده پس باید که خلیفهٔ آنحضرت نیز برصفت مذکور منعوت گردد و در همین معنی از ناصر خسرو رحمه الله منقول است

بسیار درین بستان هر گونه درخت است　　هم کشتهٔ رحمن و هم از کشتهٔ شیطان　　ای آنکه گذری بر در کرت ار غلت و با شد

در نعمت و در میوهٔ این باغ در بستان　　دهقانش یکی فاضل و دانا و بزرگ است　　در باغ مشو جز که به دستوری دهقان

هر چند ستمکاران بسیار شدستند　　فرزند رسولست درین باغ نگهبان　　هر چند بود میوه خوش شیرین و کرم

دهقان نبود باغ چه پیشه نبگرمان　　هر چند که در خانهٔ تو خانه کند موش　　خانه نسپاری تو همی جز به موشان

گر زاغ همی باغ ز بلبل بستاند　　دستان تو اندر دین و نادر والحان　　هر چند که بر منبر دانا بنشیند

هرگز نشود منبر دانا چو تو نادان　　معنی سخن ایزد و پیغمبر او داند　　پنهان بود از تو که چنانی تو چو پنهان

گویند که پیغمبر با امت و دین را　　چون رفت ز عالم علان داد و نبهان　　پیغمبر ای بی خبر از ملک الهیست

از ملکت قیصر نه و از ملکت خاقان　　هرگز ملکی ملک به بیگانه نداد است　　شو نامهٔ شاهان جهان نیک فرو خوان

با دختر و داماد و نبیره به جهان در　　میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان　　یا سوی شما کار نکرد است پیمبر

بر قول خداوند جهان و او سخن ران　　از بهر چه گویند چنین خام سخنها　　ای مغز شما دود زده زآتش عصیان

آنگاه شوند آگه ازین بیهده گفتار　　کز حسرت و غم پشت بخایند به دندان　　آنست گزیده که خدایش بگزیند

بیهوده مگوی سخن بی سر و سامان　　آن را که گزیدی تو خدایش بگزیده　　در خلق ندانی تو به از خالق دیان

و اما فواید حدیث سیم یعنی مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق معنی این حدیث ظاهر است و قبل ازین نیز اشارتی بآن رفته حاصل آنست که حضرت رسالت درین کلام صدق انتظام اهل بیت علیهم السلم بکشتی نوح نموده باین معنی که هر که در آن طوفان بلایا متوسل بآن کشتی شده اطاعت حضرت نوح علیه السلم اختیار نمود از آسیب طوفان و گرداب غرق رفته نجات یافتند همچنین هر که در طوفان عصیان بکشتی محبت و ولایت و اطاعت اهل بیت رسالت توسل جسته و ایشانرا در نزول بلاد و محنت

صوری و معنوی دینی و دنیوی رجوع و بازگشت در آنچه محتاج الیه دین و دنیاست هادی و رهنما و امام واجب الاطاعه دانند از مکاره دارین مصون و محروس بوده نجات از مهلکات دنیا و آخرت یابد و حدیث مذکور مشتملست بر بعضی از فواید فایده اول آنکه مضمون عبارت فرخنده آیت بانکه غرض از حدیث سابق ستفرق امتی و حدیث انی تارک فیکم الثقلین چنانچه سابقا بآن اشاره شده همین است که از آن حدیث فهمیده شد یعنی متابعت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله موجب نجات دنیا و عقباست فایده ثانیه آنکه معلوم و مشخص گشت که عاصیان فرقه اثنی عشریه داخل دوزخ نگشته چون معصیت ایشان چاره است از عقوبتی که ازاله حرکت عصیان نموده معنی سبقت رحمتی غضبی متحقق گردد و از جمله باید که عقوبت عصاة این طایفه در دنیا از نقصان مال و فرزند و عزیزان و خسران ثمرات و غیره چنانچه آیه شریفه ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات اشاره بآنست و همچنین در وقت نزع و قبر و سوال منکر و نکیر و هول روز قیامت و غیرها که در کتب معتبره ذکر یافته یاداش عمل ایشان بایشان سانند تا استحقاق دخول نار را شفا یافته از عذاب و عقاب جهنم نجات یابند دوم وضوح آنمعنی از مدلول حدیث قطع نظر از صحت که درین امر در روایات مصححه واقع است آنست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عترت طاهره را تشبیه کشتی نوح علیه السلم داسته که متوسلین بآن از آسیب لازمه طوفان نجات یافتند چنین فهمیده شد که توسل بحضرات ایمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین هر چند والنعل بالنعل موجب خلاصی از موجبات مواخذات جبار السموات شده از دخول جهیم و عذاب الیم و صدق مدلول صحت مشمول کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر ایمن و رستگار گردند فایده ثالثه آنکه چون بعضی از علمای اهل خلاف تو هم آن شده عصاة فرقه ناجیه نیز باندازه افعال و اعمال ناشایسته داخل دوزخ شده بعد از آن نجات یابند مدلول حدیث و مشابهت تمکین سفینه نوح رفع توهم وی نموده روشن گردانید چنانچه اهل کشتی نوح اصلا از طوفان متضرر نشده من جمیع الوجوه نجات یافتند متوسلین محبت

اهل بیت نیز اصلا دخول نیافته من جمیع الوجوه ناجی باشند **فایده** اگر هر طایفه از امت که در امور
دینیه بغیر اهل بیت رسالت تمسک جسته اطاعت غیر نموده باشند حدیث مذکور بمفهوم مفید آنست که
مستحق عذاب و عقاب بوده مستغرق دریای بی منتهای عقوبت دایمی باشند زیرا که مشابهت با جمعی
غرق طوفان نوح شده اصلا نجات نیافتند یعنی مستدعی دخول جهنم و خلود عذاب اند والله اعلم

منهج دوم در ذکر آیات و روایات صحیحه الدلاله بر خلافت بیواسطه شاه ولایت و آن مشتمل بر دو لمعه

لمعه اول در بیان آیات داله بر مقصد لمعه ثانیه در ذکر روایات صحیحه درین باب و از جمله آیات حقات
قرآنی آیه شریفه **انما ولیکم الله** است و از بیان نزول این آیه وافی هدایه فهمیده میشود و بسر حد یقین میرسد
که آیه مذکوره جهة بیان نیابت الهی و خلافت رسالت پناهی شرف نزول یافته و سبب نزول این آیه بر وجهی
که در تفاسیر اهل خلاف مذکور است آنست که روزی سید کونین در مسجد مطهر نبوی باتفاق اصحاب
مشغول نماز شده بود که شخصی بهیأت درویشی مسکین که از صفوف بر آمده چیزی سوال مینمود و هیچ کس از
اصحاب مسجد بوی نپرداخته و جراحت مسکنت او را مرهم احسانی و انعامی نگذاشته آن مسکین محروم
و اندوهگین مغموم رفع حاجت ببارگاه اکرم الاکرمین نموده چون بغیر سوال بدرگاه رحیم متعال ذی الاجلال
گردید و زبان مسکنت بیانش مصدر شکایت از اصحاب شده و غبار محرومیت دیده مسئلت
وی را از مشاهده آثار انوار ربوبیت که محیط ذات احدیت است آن نور الله فی الارضین والسموات
شده بود دماغ آمد و درین حالت چون حرارت درویش دل ریش بسامعه مرتضویه رسید باشاره
خفیه درویش را طلب نموده و انگشت مبارک بجانب او حرکت داده درویش مذکور باخراج خاتم
دست دریا نوال مصداق مقال **علی الاعراف جال** قیام نموده بمقصد خود فایز گشت و روایتی آنست
که آنحضرت بنفسه متوجه تحریک انگشتری نگشتی حتی گردید سایل باخذ آن ملهم گشته خوشدل و مراد حاصل برون
رفت و چون حضرت درین حالت متوجه رکوع شده بود و سایل بغفله انگشتر از انگشت مبارک آنحضرت

کشیده

کشیده یا بنوعی دیگر بدست آورده خوشدل گشت و حضرت رسالت از نماز فارغ شده بر تصدق
مذکور واقف شد روی بجانب آسمان نموده و ابواب دعا افتتاح داده و جوهر مقصود در لباس عبارت
در رشته خشوع انسلاک داده که اللهم ان موسی سالک و قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل
عقده من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی
نسبحک کثیرا فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فانا اسئلک
ما سئل اللهم و انا محمد نبیک و صفیک اللهم فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی
علیا اخی اشدد به ظهری و در شرح دیوان از حنبل نقل نموده که حضرت رسالت حسن فرموده که اللهم
اجعل لی وزیرا من اهلی اخی علیا اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک
کنت بنا بصیرا حاصل ترجمه این عبارت آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرگاه الهی مناجات
مینماید و درخواست میکند که همچنانچه حضرت موسی علیه السلم از حق تعالی التماس نموده که هرون که برادر
و از اهل وست خلیفه و شریک و جانشین او گرداند که دین موسی بمدد و شرکت او قوت گرده و استحکام
و استقرار پذیرد و فرموده که الهی قبول این معنی از موسی نموده هارون که برادرش بود بخلافت
نصب نموده دین موسی از تزلزل و اضطراب محفوظ گردانیدی من نیز پیغمبر تو و دوست توام و
استدعا آنست که علی علیه السلم که از اهل منست و برادر و پسر عم و داماد منست خلیفه من گردانیده
و شریک من در تبلیغ و هدایت مسلمانان ساخته وزیر و صاحب اختیار من گردانی راوی گوید که هنوز
کلام حضرت اتمام نیافته بود که جبریل این آیه نزول نموده حضرت را بشارت داد که **انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون** و ترجمه آیه شریفه بی آنکه عنادی و انکاری بر دل
خاطر نفاق جثه اهل جحد و طغیان گردد اینست که والی شما یعنی سردار و صاحب اختیار و حمایت کننده
و نگاهدارنده شما از نقصان و خسران دنیا و آخرت الحاصل اولی بتصرف از شما در کار شما کسی اند

خدای تعالی که آفریدگار و عالم مصالح و مفاسد شماست و بعد از آن رسول او که پیغمبر آخر الزمان و مبین
احکام و روشن سازنده حلال و حرام است و یکی دیگر کسانی که ایمان آورده اند و صفت ایشان آنست
که نماز کنند و در وقت نماز در حالت رکوع صدقه بسایل دهند و این آیت باعتراف دوست و دشمن
و آشنا و بیگانه در مادهٔ امیر المومنین شرف نزول پذیرفته چنانچه صاحب کشاف که عمدهٔ علمای اهل سنت
و حنفی متعصب است ذکر این نموده و باین اعتراف آورده و علامهٔ نیشابوری نیز که از عظمای شافعیه است
تصریح بآن نموده و در بعضی دیگر از کتب حلیه از تصانیف حافظ ابو نعیم که از اساطین آن طایفه است و کتاب
ذریعه و غیرها نیز مذکور یافته و در طریق اهل خلاف از قدمای این طایفه مثل ثعلبی و غیره منقول شده و بر صاحب
عقل که دیدهٔ انصافش مثل عداوت خاندان رسول آخر الزمان کور و بی نور نشده باشد پوشیده نخواهد
بود که بعد از آنکه حضرت امیر المومنین وقت اشتغال بصلوة در حین رکوع صدقه بسایل داده باشد و این
معنی پسندیده رسول آخر الزمان شده و از حق تعالی استدعای خلافت آن حضرت مثل خلافت هارون
از موسی نموده و دعای آنحضرت فی الفور بی فاصله بمحل قبول موصول گردیده درین باب موافق التماس و خواهش
خاطر نبوی آیه شریفه نازل گشته خاطر پیغمبر از آنجهه بغایت مسرور و مبتهج شده باشد با وجود این حالت
مناقشات نمودن در معانی محتمله لفظ ولی که قرینه مقام و التماس پیغمبر صارف دیگر معانی گردیده بدیهه
عقل حکم بآنچه مفاد خلافت و امامت است تواند نمود درین مقام مجادله کردن و درین امر با شاه ولایت
خصومت نمودن قرینه واضحه و بینه عادله است بر ترک متابعت مدلولات قرآن و اطاعت وساوس
شیطان و شکی نیست که الله تعالی در نزول آیه شریفه اظهار غایت عنایت درباره شاه ولایت نموده
اولا او را بکلمه که ذات اقدس ربانی و نفس نفیس نبوی آن را وصف یافته آنحضرت را نیز بهمان کلمه ذکر نموده
تا دانسته کافهٔ اهل اسلام شود که همچنانچه الله تعالی صاحب اختیار دین و دنیاست رسول الله [illegible]
و مطاع و اولی بتصرف است در امور مسلمانان حضرت امیر المومنین نیز بعین آنچه پیغمبر اوراست در رتبه الوهیت و مرتبه

نبوت منعوت بوده حاکم و آمر و ناهی و واجب الاطاعه و مفترض الطاعه بوده تخلف از امر و نهی او و انحراف
از متابعت آن والا رتبت مثل سرکشی از خدا و رسول و مخالفت امر و نهی ایشانست و معلومست که الله تعالی
درین آیه اراده معنی از کلمه ولی جهه ذات ربوبیت و رتبه رسالت نموده که مخالفت آن از جهه امیر المومنین مردود
باشد بلکه آنچه معنی ولی باشد در مواد ثلاث متحد بوده تفاوتی در آنها ملاحظه صورت نبندد و از جهه انحصار
درین مقام از کلمه انما در بدو آیه منحصر است در امری که افاده وجوب اطاعت و امر و نواهی نموده چنانچه جهان
حکومت عباد و تنسیق امور ایشان ظاهرا بامر الله تعالی و حضرت رسول الله متعلق است بآنحضرت نیز تو هم ازین محل
درین مقام تعلق پذیرست و علامه نیشابوری بعد از ذکر روز تصدق و بیان نزول آیه مبارکه و اطلاع بر
مجادلات اصحاب خلاف چنین افاده نموده والمناقشه فی امثال ذلک تطویل بلاطایل یعنی مباحثه
درین قسم از امور درازنفسی بیفایده است وجه دیگر از تعظیم آن حضرت در آیه شریفه آنست که با وجود
تفرد در امر صدقه بر وجه مذکور الله تعالی اشاره بذات وحدت سمات آنحضرت بصیغه جمع نموده چنانچه در
عجمیه بشخص واحد خطاب شما نمایند و گویند که شما و صاحب کشاف در وجه ایشان آنرا بصیغه جمع میگوید که انما اتی
بلفظ الجمع و هو علی علیه السلام لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه یعنی سبب صیغه جمع آنست که
بنی آدم رغبت نمایند مثل آنچه از حضرت امیر المومنین صدور یافته که در وقت نماز صدقه داده تا مثل ثوابی که
جهه آن حضرت از درگاه ربوبیت معین گشته بمردم دیگر نیز عاید تواند شد بنابر مماثلت فعل ایشان با فعل آن
حضرت و این سهل است و لیکن گمان آنکه فعل آن حضرت چون متضمن ثوابی از جهه خاص گردد مثل آن از سایر الناس
برای قیاس است قیاسیست مع الفارق و آنچه در بعضی از کتب علمای امامیه مسطور گشته در وجه صیغه جمع
آنست که بقیه حضرات ائمه از حسن بن علی تا محمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین یکی در وقت
نماز و حالت رکوع صدقه بسیار داده اند و مدلول کلمه مشتمله بر صیغه جمع اشاره بفعل حضرات طاهرین
کلهم اجمعین است و تحقیق آنست که غرض الهی اظهار اعزاز آن حضرت تعلق یافته چنانچه در سوره توبه فرموده که

الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و بزرگان مخالفین مثل ثعلبی و سدی
و جمعی غیرهم تصریح نموده که مراد علی بن ابی طالب است پس معلوم شد که سنت الله درباره آن حضرت جاری
گشته که چون آن عالی منزلت عند الله تعالی متصف بوصفی بوده ذکر آن حضرت مظهر او مضمر ایشان بصیغه جمع نموده
ازین جهت تعظیم آن عظیم المرتبه بجای آورده فاید غزالی که در میان بزرگان اهل سنت بحجة الاسلام اشتهار
یافته در کتاب سر العالمین تصریح نموده که انگشتری که حضرت امیر المومنین بسائل شفقت فرموده خاتم سلیمان
کرده دو نفر از جن که در خدمت حضرت سلیمان علیه السلم بودند بدست آورده و تحفه رسول آخر الزمان
ساخته و آنحضرت بشاه ولایت عنایت نموده و جن و انس حاضر آن مشاهد این حالت نمودند و
عبارت وی اینست که فحضر الجان والناس [illegible] و چون مقارن این حال وقت نماز ظهر شده
صفوف اصحاب آراسته شده متوجه نماز گردیدند حق تعالی جبرئیل را بصورت سائلی مصور گردانیده
داخل مسجد رسول الله گردید و از کسی بهره نیافته بعطیه آن حضرت مسرور گشت و حاصل آنکه انگشتری
خاتم سلیمانی بود و سائل جبرئیل علیه السلم و چون از نماز فارغ شد آیه شریفه نزول یافت و با وجود
این حالات و خیالات دشمنان این خاندان درین باب چون معجزات و سحر کلیم است و سامری دیگر از آیات صفات
قرآنی آیه مباهله است و این حکایت علی سبیل الاجمال آنست که سرداران نصاری که یکی عاقب و دیگری سید نام
داشت با حضرت رسالت در باب عیسی علیه السلم منازعه نموده گمان ایشان آن بود که چون عیسی علیه السلم را
پدری که نسبت پسری عیسی علیه السلم بوی صحیح تواند بود ظهور نیافته پس حاشا که حق تعالی را ابوت وی حاصل
بوده ازین جهت عیسی ابن الله خواندند مستلزم سوء ادب و کفر حرمت آن حضرت تا آیه شریفه ان مثل عیسی عند الله
کمثل آدم خلقه من تراب نزول یافت یعنی خلقت عیسی علیه السلم نزد خدای تعالی مثل خلقت آدمست علیه السلم که وی
از خاک خلق گشته و مراد آنست که آدم که بی پدر و مادر از خاک خلق تواند شد عیسی علیه السلم که مادر دارد بی پدر
خلق شود استبعاد نباید نمود و بعد از آن فرموده که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا

وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین معنی ظاهر آیه والله اعلم آنست که
بعد از آنکه طریق خلقت عیسی علیه السلم معلوم شد اگر دیگری حجت گیرند و قبول ننمایند بگو که بیایید یعنی متوجه
شده با ما اتفاق کنید درینکه بطلبیم فرزندان ما را و فرزندان شما را و زنان شما را و زنان ما را و طلب کنیم
خود را و نفس شما را پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که کاذب باشد و بعد از نزول آیه مبارکه حضرت رسالت پناه دروغ م
ازین حکایت خبر داده امر مباهله بروز دیگر قرار یافت و بنا برین روز دیگر که صبح برآمد کوه دامن اطلس کحلی
چون نفس جبرئیل از گلوی امرس خسرو زرین قبای مشرقی آفتاب دامن خدمت بر میان و صفحات زمین زر
فشان نموده و کمر اطاعت و فرمان داری پیغمبر آخر الزمان سربرهنه و سراسیمه بیرون دویده و بقصد
استقبال موکب جلال نبوی ابلق سبک سیر فلکی برآمده درین حالت سرور عالم که از جانب الهی طلب
نمودن فرزندان و زنان و هر که بمنزله نفس نفیس آنحضرت تواند بود مامور شده بود ازین جهت باتفاق
نفس نفیس آنحضرت که عبارت از شاه ولایت است و فرزندان گرامی یعنی حسنین و فاطمه صلوات الله
علیهم اجمعین سر از گریبان وحدت و کسائی بمانند بیرون کرده و همگی در تحت عبای نوع بی جائی نموده روانه گردید
و درین امر که نمونه از محاربه معاویه علیه اللعنه است کوچکترین فرزندان یعنی اصغر السبطین و امام الخامس آل عبا علیه
الحسین که با جان شیرین توامان و با حیات صوری همعنان است در قلب جای داده یعنی در آغوش آورده
و میمنه را بفر قدوم نصرت لزوم امام السر و العلن ابی محمد الحسن صلوات الله علیه آراسته ساخته و چون
پیروی آنحضرت در ظاهر و باطن از شرایط خلافت است و ازین جهت شاه ولایت باتفاق سیدة النساء
در پس سر قرار داده و پشت امید بحمایت آن عالی منزلت قوی گردانیده با این شوکت و جلال و هیبت
و اقبال بقصد ابتهال بدرگاه ملک متعال بیرون فرموده و در تفسیر کشاف از عایشه مذکور است که قبل از توجه
بمباهله حضرت عبائی که بعضی از آن سیاه و بعضی سفید بود در کتف مبارک داشت و حضرت امیر المومنین
و فاطمه و حسنین علیهم السلم داخل شده مجموع پنج نفر بودند پنج آل عبا که شنیده عبارت از آنست و هم

کشاف میگوید که فاتوا رسول الله وقد غدا محتضنا الحسین آخذا بید الحسن و فاطمة تمشی خلفه و علی خلفها و هو
یقول اذا انا دعوت فامنوا فقال اسقف نجران یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو شاء الله ان یزیل جبلا من مکانه
لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا و ترجمهٔ عبارت اینست که حضرت رسول در وقت مباهله حضرت امام حسین را
در کنار خود در آورد و دست امام حسن در دست مبارک داشت و حضرت فاطمه پس سر مبارک پیغمبر و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس سر خیر النسا برین هیئت بیرون رفتند و حضرت پیغمبر فرمود
که چون من دعا کنم شما آمین گوئید و چون اسقف که سردار آن طایفه بود ملاحظه این امر نمود جرات مباهله ننمود و
بطایفه خود گفت که بدرستی من روی چند می بینم که اگر الله تعالی خواهد که کوه را از مکان خود بردارد با ایشان
بر میدارد مباهله مکنید که هلاک خواهید شد و میانه ایشان و حضرت مصالحه شد بر وجهی که در محل خود
مسطور است مراجعت نمودند و اما طریق استدلال از آیه شریفه بر استحقاق خلافت آنحضرت بدو
طریق صورت بسته است **طریق اول** آنکه بر اهل عقل خفایی ندارد که غرض از امر مباهله اظهار اجابت دعا و
غلبه بر اعدای دین و ظهور حقیقت دین نبوی و اثبات مقامات قرب الهی و امثال این قسم امور است و
و درین هنگام ناچار است از اتفاق جمعی که بزواید حالات و کمالات و اعزاز درگاه الهی و مناسبات
تامه میانه ایشان و میانه سید البریه بر وجهی که اکمل ذوات خلق و افضل اشخاص مقدسه بوده مقربان
درگاه و محرمان بارگاه اله باشند و ازین جهت و اظهار این حالت حضرت رسالت باقی اصحاب کبار را
بعبای مخصوص خود در نیاورد و بنا بر قرب منزلت و علو مرتبت ایشان نزد الله تعالی بدعا و توجه ایشان مستظهر بود و
و دیگری از اصحاب و اقربا را درین امر مثل ایشان ندید و مشارکت احدی درین ماده با ایشان رخصت
نداده متوجه مباهله گردید و ازینجا معلوم و متیقن اصحاب دانش و بینش است که اصحاب مباهله اورع و اتقی
و اعلم و اکمل و اقرب مقربان و احسن محبان و محبوبان الهی بوده و بشرف اختصاص ساحت کبریایی سرافراز گشته
بنوعی از ما عدا ممتاز اند که دیگری از اشخاص برایشان امیر و امام و مقدم و صاحب اختیار نتواند بود و بایشان

اختصاص

اختصاص ایشان بمرتبه خلافت و رسالت و تقدم ایشان در امر بر سایر امت امریست که اهل عقل را در آن
مجال تامل نبوده نگاشته اوراق قلوب اگر خالیست از عداوت اهل بیت رسالت است و صاحب کشاف
با وجود نهایت غلظت و حمایت ابی حنیفه بعد از ذکر این آیت چنین میگوید که **وفیه دلیل لا شئ اقوی منه**
علی فضل الکسا و با وجود این حالات هر که مضایقه در امر خلافت ایشان نماید انکار عقل و نقل نموده داد شیطان
دین و معاندین ملت خیر المرسلین است **وجه دیگر** از آیه مذکور بر خلافت شاه ولایت آنست که چون حق سبحانه
امر فرموده که پیغمبر در امر مباهله فرزندان او زنان او و نفس خود را طلب نماید و معلوم است که مراد از نفس درین
مقام شخص پیغمبر نیست زیرا که داعی غیر مدعوست پس مراد کسی خواهد بود که مساوی آنحضرت بوده غیر
از صفت نبوت باقی صفات آنحضرت مثل او باشد و پیغمبر از فرزندان حسنین و از زنان فاطمه و از
نفس آنحضرت تواند بود در علی بن ابی طالب اقتصار نموده و ازینجا فهمیده میشد که الله تعالی حضرت امیر المؤمنین را
نفس رسول الله تسمیه نموده و بنابرین باید که آنحضرت در حالات و کمالات و علم و عمل و دانش و بینش
و اطلاع بر اسرار ربوبیت و احکام شریعت و ملت و آنچه خاتم الانبیا از درگاه الهی امتیاز یافته
سوی نبوت محضه تمامی میانه حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین مشترک بوده ازین جهه دوئی و جدایی
متصور نباشد و چون حضرت سید الانبیا افضل نوع بشر بوده درین معنی تامل نیست باید که امیر المؤمنین
که بمنزله نفس نفیس آنحضرت است او نیز افضل از ما عدا بوده مخصوص باین رتبه عظیمه باشد و عقل را تاملی نیست که
با وجود اکمل اعلم اورع اتقی افضل من جمیع الوجوه کسی دیگر سزاوار جانشینی رسول نبوده این امر بحکم عقل
هم بآنحضرت اختصاص پذیرفته است و چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که چون اجتماع اهل اسلام منعقد شده
که حضرت سید البشر افضل از جمیع انبیا و مرسلین است و ثابت شد که حضرت امیر المؤمنین مساوی حضرت
رسالت بوده تفاضلی فیما بین متصور نیست پس بمقتضای الافضل افضل حضرت امیر المؤمنین نیز از جمیع انبیا
افضل باشد و بنابرین آنچه علامه نیشابوری در تفسیر خود از بعضی معاندین نقل نموده که چون پیغمبر افضل از انبیاست

افضل از غیر نبی نیز باشد و حضرت امیرالمؤمنین چون در زمرهٔ انبیا نیستند خلف باید که پیغمبر افضل از آنحضرت
باشد و درین صورت تساوی میان نبی و ولی منتفی شده افضلیت حضرت امیر از انبیا ممنوع باشد این کلام
بطریق مغالطه زیراکه چون تساوی امیرالمؤمنین بامر الهی با حضرت رسول در جمیع اوصاف بنا برین افضلیت
از انبیا نیز مسلمست و مدعای امیرالمؤمنین بنا بر ثبوت نبوت نیست پس کبرای مقدمتین مخالف ممنوع و ظاهر
البطلان بود و استدلال مذکور باطل باشد تنبیه چون افضلیت شاه ولایت از سلسلهٔ انبیا و سایر رجال
درگاه الهی درست شد و حق سبحانه وتعالی آنحضرت را از نتیجهٔ نفس نفیس نبوی نام نهاده که معنی افضلیت او
بر انبیا خاطرنشان اصحاب ادراک گردد و باید دانست که احادیث مرویه از طریق موالف و مخالف که دال
افضلیت آنحضرت از زمرهٔ انبیا نماید بسیارست که هذا من طول الکلام بر قلیلی از ان اختصار نماید از آنجمله
در رسایل طرفین مذکورست خصوصا کتاب اخطب که چون در لیلة المعراج صفوف انبیا علیهم السلام استقبال
خاتم الرسل مینمودند خطاب مستطاب الهی شرف صدور یافت که یا محمد سل ما ذا ارسلتم یعنی یا محمد سوال کن
از پیغمبران از سبب ارسال ایشان بخلق چون حضرت رسالت بطبق امر الهی ازیشان سوال نمود در جواب فرمودند
که بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب یعنی غرض از فرستادن ما بخلق
آن بود که اقرار کنیم بوحدانیت الهی و رسالت محمدی و ولایت علی بن ابی طالب و ظاهرست که چون فایده
مرتبهٔ بعثت انبیا اقرار بولایت علی مرتضی علیه السلام است که از طرف آنحضرت خواهد بود و این روایت
در کتب موالف و مخالف ذکر یافته و از کثرت تکرار آن در متون اوراق کتب مختلفه شیخ زاده لاهیجی نیز در شرح
گلشن راز بیان فرموده و در رسالهٔ درهٔ بیضا مذکورست که جمعی از حضرت سید العابدین صلوات الله علیه سؤال
نمودند که چنین میگویند که اعتقاد [illegible] آنست که چون ولایت جدت علی مرتضی علیه السلام را بر یونس علیه السلام عرض
نمودند وی فی الجمله تاملی نموده ازین جهت حق سبحانه و تعالی او را مودب ساخته چهل شبانروز در شکم ماهی
و استغفار اشتغال داشت تا توبه وی مقبول گشته از ان ظلمات نجات پذیرفت و چون حضرت تصدیق این حکایت

نمود

نمود و عبدالله درین باب طلب دلیل نمود حضرت چشم او را بعصا بسته بعد از لحظه بگشودن آن اشاره نمود
عبدالله خود را برکنار دریای عظیم متلاطم مواج ملاحظه نمود و چون عبدالله را دهشتی عظیم روی نمود
متشبث باذیال کمال و جلال آنحضرت گشت و هنوز بر صرافت طلب دلیل باقی بود حضرت خطاب بجانب دریا نمود
فرمود که ایها الحوت و چون نوبت دیگر تکرار این کلمه فرمود ماهی عظیم جسیم سر از دریا برآورده گفت لبیک لبیک
یا ابن رسول الله و چون حضرت از حقیقت خلقت وی سؤال نمود گفت منم آن ماهی که بامر الله تعالی یونس در بطن من
چهل شبانروز مسکن داشت و سبب آن بود که در ولایت جدت علی مرتضی علیه السلام تاملی نموده بود و
عبدالله مذکور ملزم شده بجالت خود معاودت نمود و باوجود این قسم از اخبار وجوه تفضیل در غایت توضیح و صحت
و در کتاب ابن طلحه شافعی مذکورست از بیهقی که از اکابر اهل سنت است و وی از حضرت رسالت
نقل نموده و فرموده که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابرهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته
و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که خواهد نظر کند بآدم صفی علیه السلام در علم یعنی در
وصفی که بهترین اوصاف اوست و آن عبارت از علم اوست پس باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب و مراد
اینست که چون از کمالات آدم علیه السلام که بر دیگر انبیا از آن جهت رجحان یافته علمست که دیگری در آن امر
مثل آدم علیه السلام نبوده اگر کسی خواهد که کیفیت و کمیت و حقیقت آن معلوم وی گردد بعلم حضرت امیرالمؤمنین
که مثل علم آدم علیه السلام است رجوع نماید و قاضی علائی کرهرودی درین مقام در یکی از قصاید خود میفرماید
دارد   اگرچه هست بصورت برادر آدم   ولی کجا رسدش در تولاف با بابی   و معنی حدیث
اینست که اگر حقیقت تقوای نوح نبی خواهد که بداند بآن معنی که در علم آدم گفته شد نظر بتقوای علی ابن ابی طالب
علیه السلام نماید یعنی بهترین صفات کمال نوح که بآن از زمرهٔ انبیا ممتاز تقویست که تقوای علی بن ابی طالب
مثل آنست و دیگری و همچنین حلم ابرهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی علیهم السلام ازین قبیلست که هر کدام
از صفات مذکوره که یکی از انبیای سابقین اختصاص یافته حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جامع همه آن

مذکوره است و مضمون روایت مذکوره باجمعی تواند چنانچه در کتاب فرموده پس از حضرت پیغمبر برین وجه ذکر یافته
من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی رفعته والی میکائیل فی درجته والی جبرئیل فی عظمته والی آدم فی هیبته والی
نوح فی صبره و دعوته والی ابرهیم فی سخاوته والی سلیمان فی ملکه و عظمته والی موسی فی شجاعته والی عیسی
فی سیاحته والی محمد فی شرفه و منزلته فلینظر الی علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیهم السلام
و مضامین مذکوره مفید آنست که آنحضرت جامع جمیع امور ممکنه بشریه است بر وجهی که هر صفتی از ذوی مراتب
بهترین صفات هریک از انبیا بوده باقی صفات حاصله آن حضرت خالی از معارض و مماثل در آن
نبی باشد و برین تقدیر باید که آنحضرت از حیثیت جامعیت افضل زمره مقدسه نبویه باشد و ازینجاست
که عقیده اصحاب کشف آنست که کمالات انبیا از خاتم الانبیا ماخوذ است و خاتم الانبیا
درین امر بخاتم الاولیا یعنی باطن خود رجوع میکند و چون ولایت باطن نبوت محمدیه است چنانچه نبوت
ظاهر ولایت است و ازین جهت تفاوت میانه نبی و ولی در کمالات ذاتیه و صفات بشریه نبوده
تفاضل میانه خاتم الولایت و باقی انبیای سابقین است و حدیث مشهور جاری زبان دوست و
دشمن که در حرب خندق حضرت رسالت فرموده که لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین آن نیز
من حیث العموم شامل جمیع انبیا و اولیاست و این روایت در طریق مخالفین باین عبارت [illegible] که
لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة امتی الی یوم القیمة در غایت ظهورست که فواید مرتبه برین عبارت و تصریح
برجحان ضربت واحده صادره از آنحضرت بر اعمال ثقلین مستمر تا روز قیامت نه امریست که میزان
امتحان با شیئی از اشیا درجه تساوی تواند یافت چنانچه بر اهل ادراک مخفی نماند در روایتی که شارح
موافق روایت سابقه من اراد ان ینظر الخ را نقل نموده و حاصل اعتراض و استبعاد او آنست که بنا
حدیث مذکور لازم آید که علی بن ابی طالب علیه السلام افضل از انبیا باشد بمشارکته و مساواته مع
کل منهم فی فضیلة اختصاصه بفضیلة الآخرین والاجماع منعقد قبل ظهور المخالف علی ان الانبیاء افضل من الاولیا

حاصل

حاصل کلام این دشمن خاندان نبوی آنست که چون حضرت امیرالمومنین با هریک از انبیا در فضیلت
مخصوصه آن نبی شریک و مساوی باشد و اختصاص بفضیلت دیگران نیز داشته باشد چنانچه در
علم مثلا مساوی آدم علیه السلام بوده در تقوی و عبادت و هیبت و حلم و غیر آن که مخصوص بپیغمبران
دیگرست شریک ایشان باشد و همچنین نسبت بهر پیغمبری چنین باشد لازم آید که افضل جمیع انبیا باشد
و بعد از آن میگوید که این خلاف اجماعست پیش از آنکه خلاف ظاهر شود و اعتراض معاند مذکور بسیار
پوچ و خارج از دایره ادبست زیرا که بعد از آنکه در طریق دوست و دشمن روایتی مضمون بعبارت مخصوصه
متصله بحضرت نبوی نقل شده باشد که مراد از تواتر همینست استبعاد در مدلول آن نمودن مجاهره
با پیغمبر کردن و اعتراض بر و نمودنست و اینکه میگوید که خلاف اجماعست قاعده ذمیمه ایشان مقتضی
اینست که چون در نفی و اثبات چیزی از ایضاح آن بهیچ وجه عاجز آیند دست بدامن اجماع استوار
سازند کدام اجماع در کدام زمان برین امر منعقد شده و خلاف قول وی از زمان قدیم الی الان جماعی
ذوق باجیه است و طرفه اینکه آنچه مطلب زمره امامیه است که بنص و اجماع و روایت از جمیع مخلوقات
الا رسول آخر الزمان ایشان از اعیینه مفسده نام نهاده ماده استبعاد کرده اند هذا الا البعد هم عن
طرق الهدایة و استبعادهم عن مدلول الروایة والدرایة و موطن اهوائهم محل الضلالة و از آنجمله در کتاب مصباح الانوار
شیخ الطایفه ابی جعفر الطوسی قدس الله سره العزیز و درین مسئله طرق اینست حکایت اجماع که حضرات
بان تمسک نموده اند کثیری از اصحاب ذوق و ارباب کشف عامه متالهین و کافه موحدین بوصول عارفین و
نزول در منازل زمره موقنین چنین یافته اند که مرتبه ولایت افضل درجه نبوتست و بنابر لزوم رجحان ولی
بر نبی بعضی ازین حکایت برین نهج نموده اند که فالنبی له مقامان جهة النبوة و جهة الولایة فهو من جهة الولایة افضل منه
من جهة النبوة و دیگر وجوه نیز ذکر شده که مناسب ذکر درین مقام نمی نماید و همچنین جمعی کثیر از علما و فقها و محدثین
و مفسرین و اهل حدیث و غیره از جمله طایفه حقه اثنی عشریه نیز موافقت نموده اند باین معنی که رتبه علیه مرتضویه

نزد ایشان فوق مراتب انبیای سابقین است بنابر آن اجماعی که دعوی نموده اند مگر از قبیل دعوی اجماع بر خلافت
اول باشد که بالاخره به بیعت عمر با ابی بکر رست از طریق اهل خلاف نقل نموده که در لیلة المعراج عبور حضرت رسالت
بر حضیره از حضایر قدس واقع شده که محل اقامت و استیطان حضرت خلیل علیه السلم بود و از جمله امور عجیبه
آن مکان مقدس درختی بود کثیرة الاغصان و الاوراق که بعوض برگ شبیه پستان که سفید بعضی از آن شیر و بعضی
پی شیر و بعضی متوسط بین الامرین از آن درخت انسلال یافته بود و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت
خلیل از حقیقت آن سوال نمود در جواب فرمود که حق تعالی شیر اطفال شیعیان امیر المومنین را درین درخت
خلق نموده و چون وقتی که کشف حجاب شده عجایب علویات در مرآت ملاحظه من انطباع یافته بود رو خود
نبی و ولی از آن جمله اقتباس پذیر بود طریق استعانه در انخراط خریطه شیعیان آن دودمان موطا باقدام حضرت
خلیل گشته وصول بمقام مامول یافته درین صورت بامری که مناسبت بسر حلقه سلسله ولایت ظهور
تمام داشت مامور شده از آن جهة تولیت این بقعه مبارکه و حضیره مقدسه مشتمله بر غذای اطفال شیعیان
آن حضرت بوی مرجوع گردیده مقیم آن مقام اعجاز انتظامست و صاحب عقل صحیح و فکر درست میداند که
مستوجب این منزلة علیه و مرتبه رفیعه افضل ما سوی الله نخواهد بود الا ما استثنی بدلیل و چون حضرت جامع
جمیع کمالات و حالات انبیاء سابقین بوده صفتی که موجب مزیتی تواند بود از دایره احاطه آنحضرت
خارج نیست ازین جهة در بعضی از مواقع و خصایص که هر یک از انبیا قطع نظر از کمالات نفسانی که ذکر یافت
بان اتصاف یا ابتلا یافته اند آنحضرت نیز مثل مورد ورود آن شده چنانچه مذکور میشود و امامت آنحضرت
با پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنچه حق تعالی ذات نبوی را بخیری که وصف نموده بلکه ذات نبوی را بذکر آن موصوف
ساخته حضرت امیر المومنین نیز در کلام الهی بهمان عنوان موصوف گردیده چنانچه میفرماید که العزة لله و لرسوله
و للمومنین که مراد از مومنین درین مقام آنحضرتست چنانچه از ثعلبی مذکورست و ازین قبیل است انما ولیکم الله
که سابقا فی الجمله مذکور گردیده یافت و همچنین اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و همچنین آمنوا بالله و رسوله

والنور

والنور الذی انزلنا ان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین و در اکثر کتب اهل خلاف مسطورست که مراد از
صالح المومنین آن نقطه دایره صدق و یقین است و همچنین شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم
و مراد از اولو العلم باعتراف مخالفین حضرت امیر المومنین است و همچنین و الذی جاء بالصدق و صدق به
که کلمه اولی اشاره به نبی و کلمه ثانیه اشاره بوصیست و مثل انست قد جاءکم الحق که مقصود حضرت رسالتست
و لو اتبع الحق که مراد حضرت شاه ولایتست و در محل دیگر اشاره بمرتبه الوهیت نموده که و هو العلی العظیم
و بمرتبه نبوت انک لعلی خلق عظیم و در موضعی دیگر عم یتساءلون عن النبا العظیم و مشهورست که مراد آن حضرت
دیگر الله نور السموات و الارض و فرموده که قد جاءکم من الله نور مفسرین تصریح نموده اند که مقصود حضرت رسالت
و بعد از ان فرموده که و اتبعوا النور الذی انزل معه و کثیری از خصماء اعتقاد اینست که غرض از نزول آیه
امر باطاعت آن والا رتبت است بر سبیل وجوب چنانچه از ثعلبی و غیر وی نیز ذکر یافته که در تعاریف مشهورات حضرت
ادریس گفته اند که واضع خط اوست و تسمیه وی بادریس ازین جهة است که کتب منزله را میدانست و در کتب
معتبره طرفین ذکر یافته و بدرجه ظهور پیوسته که آنحضرت چون متولد شد در همان ساعت کتب منزله از زمان
شیث علیه السلم تا زمان عیسی علیه السلم که صد و سه کتابست تمامی را بر وجهی ادا نمود که اگر انبیای
سابقین حاضر میبودند معترف میشدند که آنحضرت بهتر از ایشان میداند و بعد از خواندن کتب منزله
قرآن عزیز که هنوز نزول نیافته بود آنرا نیز تلاوت فرمود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقلست که چون قرآن بر آن حضرت نازل گشت فرمود که حرفا بحرف آنست که در روز ولادت از آنحضرت
شنیدم و اگر وضع خط از ادریس نقل شده عالمیان معترفند که جمیع علوم از آن حضرت ماخوذ شده منبع و معدن
تمامی علومست و اما مشابهت آن حضرت با نوح علیه السلم مذکورست که الله تعالی چهل و دو مرتبه ذکر نوح علیه السلم
نموده که اول آن ان الله اصطفی آدم و نوحا و آخرش لا تذر علی الارض است و آنچه اراده ذکر امیر المومنین بخصوصه نموده
قطع نظر از مجموع اهل بیت هشتاد و نه مرتبه تکرار یافته و در پیدایش حضرت نوح وقتست که [illegible]

ن نام کذاشتند و در تعریف حضرت **قمتا ناء اللیل و اطراف النهار** فرموده و نوح را عبداً شکورا
فرموده و در ستایش امیر المومنین بهمین مضمون **کان سعیهم مشکورا** فرموده و آیه کریمه **و جعلنا لهم لسان صدق**
علیا بر آن فزوده و همچنانچه کشتی نوح سبب نجات از طوفان گشت سفینه نجات عالمیان از آتش محبت
آن و الا رتبت است و اما مشابهت با حضرت خلیل علیه السلم **سلام علی ابراهیم** جهة خلیل الله و **سلام علی**
آل یس جهة آن حضرت و آن حضرت را تسمیه بخلیل الله نموده و شاه ولایت مسمی بولی الله کردیده و حضرت
خلیل در قرآن باسم امام مذکورست **انی جاعلک للناس اماما** و در آیه **کل شیء احصیناه فی امام مبین**
اشاره بآن حضرت فرموده و خطاب بحضرت خلیل نمود که **طهر بیتی للطایفین** و خاندان ولایت را ایزد تعالی
مطهر ساخت که **و یطهرکم تطهیرا** و آتش دنیا بر خلیل سرد و بی اثر شد و آتش آخرت بر محبین آنحضرت
حرام کردید و چنانچه خلیل بعضی از اصنام را شکست آنحضرت سیصد و شصت بت که بزرکترین
آنها بتی بود موسوم به تهبل تمامی را شکست و حضرت خلیل فرمود که **ارنی کیف تحیی الموتی** و آنحضرت فرمود
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و اما مشابهت با کلیم الله در امور کثیره است از آنجمله چنانچه حفظ موسی
در طفولیت از فرعون و در سن کهولت از طوفان نمود حفظ آن حضرت در گهواره از اژدها نمود که
بقدرت الله تعالی آنحضرت اژدها را از هم درید و در سن کهولت چون در جلوات طغیان موج دریا که
مشرف بغرق کردید حضرت بر استری سوار شده در آن جله عظیمه الخطر داخل شد بنوعی که فریاد از
بزرگ و کوچک برخواست و بطره مبارکه که در دست داشت و مرتبه بآن جله اشاره نمود در ساعت
از تموج و اضطراب و تجاوز از حد اعتدال فرو نشست بنوعی که ماهیان که در آن جله جای داشتند تمامی
ظاهر شده بر آن حضرت سلام نمودند و در بعضی از رسایل ارباب کشف و تحقیق مسطور است که خضر و
موسی علیه السلم در انفلاق دریا و مرتبه عصا بی اعجاز اتمام بر وجه ضرب و تادیب حواله نموده شکافته کردید اما
پیمبر دست دریا نوال معجز خصال مرتضوی متوجه انفلاق کردید و منفلق شد و میگویند که آنچه در کلام صدق نظام حضرت

وارد است که **انا صاحب الطوفان الاول و انا صاحب الطوفان الثانی** اشاره بحکایت مذکوره است
و بدعای حضرت موسی علیه السلم طایفه احیا یافتند و آنحضرت بعنایت الله و چون اقتدار او افراد متعدد
متکثره اموات را بلباس احیا کرامت فرمود بنوعی که در کتب معتبره مذکورست و خصمای موسی بارها
منحصر در فرعون و هامان بوده فراعنه امت نبوی که بشماره و حساب نیاید خصومت با آن حضرت و
اولاد معصومین طاهرین آن والا رتبت نمودند و اگر دشمنان موسی علیه السلم در دنیا غریق دریا گشته
عقوبت ایشان لحظه بیش نبود اعدای شاه اولیا غریق دریای بی منتهای درکات جحیم کردیده
بر طبق **القیا فی جهنم کل کفار عنید** باشاره نبی و ولی مقیم آن مقام کردیدند و اما مصابرت حضرت ایوب
علیه السلم بر آزار و اذیت صادره از بسیاری کرم که در بدن مبارک آنحضرت جای نموده بودند یا ده
از سال نبود و مصابرت حضرت بر بلیات و اذیات صادره از حیات و عقارب و کرمان مختلفه
گزنده در نده بنی امیه و بنی مروان و تابعین در عرض سی سال زیاده از آنست که طرف نسبت مجنتی از
محن دنیویه تواند شد و لهذا فرموده که **فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی** اگر جرجیس در راه خدا اتم
شهادت یافت آن حضرت در جهاد فی سبیل الله بعد از آنکه لحظه فلحظه نفس انفس و ذات آن شهنشاه
بجرع کاینات تحمل اذیات و اقعه از کفره و فجره و توابع ایشان تیغ بی دریغ مشاهده غضب حقوق
آن والا رتبت که در جمیع ازمنه و ایام حیات صوری آنحضرت استمرار پذیر بود مرحله پیمای طریق
دین داری و رضای پروردگاری شده آخر الامر در عالم صورت نیز بضربت ابن ملجم ملعون که در دانه
جان سپاری و چاشنی شربت خوشگوار داشتی چاره **فزت و رب الکعبة** از آن خبر میدهد درجه شهادت یافت
اما یونس علیه السلم که بالتقام ماهی ابتلا یافت مرویست که سبب آن تامل در ولایت آن والا رتبت
بود که بر او عرض شده در قبول آن متامل بود و یونس علیه السلم مبعوث شده بجماعتی که صد هزار بیشتر
و آن حضرت امام عالمیان و حجت خدا بر جمیع خلق از جنیان و آدمیانست و اما یحیی علیه السلم بستایش

بگذار واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا وآن حضرت جمع بین الامرین در حالت واحده نموده باختصاص
ولایت مطلقه مخصوص گشت که انما ولیکم الله الایه وداود علیه السلم قتل جالوت مملوح وممتاز است
وصنا دید وابطال قریش اگرچه ذو الفقار مهابت آثارش منیشد نداسپس درین نوبتی احکام
نیافته آفتاب عالمتاب شرایع ملت مطهره در حجاب سحاب توقف وتاخیر از تاثیر اشعه لمعات فیض آیات
بر در وبام کالیف متعلقه بعانه کاینات بازآمده قلیل التاثیر نمودی در کتب اسرار اصحاب کشف واله
مذکور است که قاتل جالوت صاحب ذو الفقار است وحکیم سنایی گفته که ذو الفقاری کز نهشت جلیه
بود پستاده بود شرک زدای چون از شرک بود وز ایمان بود آزو کافر کشیش بکیان بود
واز حضرت داود در قرآن مجید مذکور است که الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المومنین واین معنی
من حیث الظاهر خالی از وجود دلیل وحق سبحانه وتعالی در باب عالیجناب میفرماید که فضل الله المجاهدین
ودر قرآن از حالات داود ذکر یافته که وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب وبآن حضرت اشاره فرموده که
قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب واما حضرت سلیمان علیه السلم از حق تعالی خاتم ملک
وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد طلب نموده رب هب لی ملکا میگفت وامیر المومنین همان خاتم را بمثابه قرص جو تصدق نمود
واین معنی در کتب اهل سنت خصوصا کتاب سر العالمین غزالی تفصیل مرقوم شده وشیخ عطار
در منظومات خود ظاهر اظهر العجایب خواهد بود تحریر نموده واما حضرت صالح حق تعالی وی را بهمین
اسم اختصاص داد وحضرت امیر المومنین نیز من جانب الله بصالح المومنین مسمی گردیده واما
عیسی علیه السلم خلقت وی روحانی وخلعت آن نوع را نیست چنانچه تفصیل آن در غیر این اوراق مذکور است
ومادر عیسی وقت ولادت از بیت المقدس بامر الله تعالی بیرون آمده ومادر آن والا رتبت بامر الله تعالی داخل
کعبه معظم گردیده تا سه شبانروز در آن مکان پاسبان خوان احسان الهی بوده بعد از انقضای سه روز بیرون آمد
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ونیز مذکور است که عیسی علیه السلم در شکم مادر بقرائت توریة قیام نمودی وآنحضرت

نیز در شکم مادر با مادر مکالمه نموده او را خوشدل ساختی وبحضرت رسول نیز متکلم شدی ودر وقت تکلم بتبارک اسم
افتاده آثار کرامات آن حضرت از وقت ولادت ظاهر گشتی وچون از شکم مادر بیرون آمد فی الفور
بقرائت تنزیلات سماوی قیام نمودی چنانچه عیسی علیه السلم در مهد سخن گفتی آنحضرت نیز تکلم نمودی که هر دو
که هر دو صورت غیر آنحضرت کسی دیگر متکلم نبود وعبارت منسوب بحضرت در این باب اینست که انا المتکلم
علی لسان عیسی بن مریم فی المهد وانا فی المهد واز شمس الدین تبریزی ذکر یافته که شعر عیسی چو آمد در مهد سخن گفت
آن نطق وفصاحت که در او بود علی بود ودرین مقام میشاعرانه مخلصانه گوید فرزند خلف در صدف نطق وجود
کادم بجانش نگران بود علی بود ودرین باب وجوه مشابهت بیش از بیش است بعضی ظاهر وبعضی
مخفی وپاره گفتنی وجمله نهفتنی ودرین امر گفته اند خرم دل آنکه مرد حیران تو صد واقعه داشت کرد سامان
اندوه تو در سینه خود کشت وبرفت درد تو نگاه داشت در جان وبخفت واما مشابهت آن دریای
وحدت با آن یگانه کوهر خزینه نبوت ورسالت نبوی علیست که مغایرت معنوی از میان علم کرده غیر از
تفاوت شکل وجثه وهیات حرفی دیگر بر صحیفه غیریت مرقوم نگشته وهمانا حکیم سنایی باین معنی اشارتی نموده
مصطفی را که گر ندیده دانش همره جان مرتضی جانش هر دو یک قبله وخردشان دو
هر دو یک روح کالبدشان دو دو روند چو اختر گردون دو برادر چو موسی وهارون
هر دو یک در ز یک صدف بودند هر دو پیرایه شرف بودند واینجاست که حضرت سالت صلی الله
علیه وآله میفرمود که آنچه از درگاه الهی ذات بابرکات نبوی را اختصاص یافته ولایت نیز مثل آن بحضرت مرتضی
بنوعی که ختم رسالت بحضرت رسول وختم ولایت بآن حضرتست ومرتبه وحی نامزد آنحضرت ورتبه الهام
مخصوص آن والا رتبت است چنانچه میفرمود که انا صاحب الوحی وعلی صاحب الالهام وچنانچه مقابله رسول با
تنزیل قرآن مقابله آنحضرت بواسطه تاویلست فرموده که انا جامع العلم وعلی جامع الکلم یعنی جامع علوم حضرت
رسالت وجامع جمیع کلمات بوجه عموم ذات بابرکات آن مظهر اسما صفات است ودر همین معنی گفته اند

ای مصحف آیات الهی رویت   وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت   سر چشمهٔ زندگی لب دلجویت
محراب نماز عارفان ابرویت   و درین مقام زبان قلم بریده و بنان بیان انشقاق یافته و پای ثبوت
دست از کار رفته و پای رفتار در گل پندار مانده و آیینهٔ احتمال از انعکاس صورت غیرت
رنگ بر آورده چگونه چنین نباشد که زبان معجز بیان ختم سلسلهٔ نبوت در اثبات اتحاد مغایرت
فرموده که انا وعلی من نور واحد من اصل واحد من طین واحد من شجرة واحدة یعنی من و علی بن ابی طالب
از جهت خلقت از یک نور و از یک اصل و از یک خاک و از یک درختیم و از آثار و فیوض درین سلسلات
که روزی از مطالعهٔ صحف از کتب اصحاب فن و دقایق ادراک از چاشنی تازه یافته صحیفهٔ ذخیرهٔ معلومات
با نعکاس تخصیص تسلیع بحضرت رسالت و ختم سطوت و ولایت و آثار سیف و قلم بخاتم الولایت
منقش کرده دیده جرات بیان آن نبا بر احتمال مخالفت و قواین ملت ننموده مخزون خاطر شکسته میبود تا
بمطالعهٔ کتاب غایت المطلوب موفق شده عبارت واقعه دران کتاب اینست که بعد از ذکر رسول
آخر الزمان چنین افاده نموده که له الکتاب و لعلی علیه السلم السیف و القلم و للنبی صلی الله علیه و آله انشقاق
القمر و لعلی علیه السلم انشقاق نهروان و رد الشمس و آنچه درین صحیفه از جهت تشابه و تماثل نبوی و حالات
مختصهٔ مرتضوی قرار دادهٔ کلک بیانست ترجمهٔ عبارت کتاب مذکورست و معنی اینکه نزول کتاب
بنبی و شمشیر و قلم بامرد ولی انشقاق ماه بدست نبی و انشقاق نهروان بهیبت علی و رجوع آفتاب
بعد از آنکه غروب یافته بود دو نوبت صورت یافت نوبتی در حیات آنحضرت که سر مبارک رسول
بزانوی شریف شاه ملایک سپاه بخواب رفته بود و نوبتی دیگر وقت توجه حضرت بجانب نهروان
بتفصیلی که در کتب مذکور روایت ضعفا ساله کبیر مسطور نموده و در بعضی عبارات دیده شد که رد شمس مرار متعدد
وقوع پذیرفته و از مقامات مماثلت آنست که همچنانچه انبیا مکلف باقرار نبوت نبی کریم دیده همچنان
مامور باعتراف ولایت آنحضرت شده اند چنانچه آیهٔ کریمهٔ واسئل من ارسلنا که قبل ازین [illegible] شاه

حالست و تخصیص نبوی کوکب اوج اختصاص مرتضوی بصعود یکجا نبوی اظهر مقامات اعزاز آن
عزیز درگاه رب العالمین است و در اوصاف نبوی بالمؤمنین رؤف رحیم و در حالات مرتضوی اذلة
علی المؤمنین اعزة علی الکافرین و ایضا وجعلنا لهم لسان صدق علیا مخصوص آنحضرت چنانچه لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر خطاب تاج نورپیشگاه رسالت و منور بارگاه هدایت است و در برابر آیهٔ
مذکوره در شان خاتم الولایت اینست که فوقاهم الله سیئات ما مکروا و اشاره بحضرت سید الرسل
که یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و بپیشوای اوصیا الیوم اتممت علیکم نعمتی که در روز غدیر نزول یافت و جهت
حضرت رسالت مثل نوره کمشکوة و نظر بشاه ولایت یریدون لیطفؤا نور الله و مشهورست که در جنگ
بدر ملایکه بامداد شاه ملایک سپاه آمده جبرئیل از جانب یمین و میکائیل از جانب یسار در خدمت
آن والا رتبت بمحاربه قیام مینمودند و از ابن عباس نقلست از رسول رب العالمین که فرموده
که حق سبحانه کوثر بمن داده و در مقابل آن سلسبیل بعلی کرامت فرموده و در عوض وحی الهام و در
معراج ابواب آسمانها بروجه وی گشاده شد حجابها تمامی مرتفع گشت و از قدمای امامیه رحمهم الله
منقولست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلم خبر داده که و کتبنا له فی الالواح من کل شیء و از عیسی
علیه السلم این عبارت که و لابین لکم بعض الذی تختلفون فیه بلفظ بعض ادا فرموده و در باده آن جامع جوامع
اشیا فرموده که و کل شیء احصیناه فی امام مبین و امام مبین صفت قرآن توامان بود چنانچه تو هم بعضی
معاندین است و سابقان فی الجمله اشارتی بتحقیق این امر شده و نظر بجمیع حالات انبیا علیهم السلم
که یکی از شعرای عرب معروف با بن رومی رحمه الله چنین گفته شعر رایتک عند الله اعظم زلفة
من الانبیاء المصطفین ذوی الرشد   و از روایات مستوره منسوب بسید المرسلین است که فرموده
که حق سبحانه هر روز مباهات میکند بامیر المؤمنین بر ملایکه مقربین چنانچه ملایکه میگویند که بخ بخ هنیئا
لک یا علی و اگر گویی که جبرئیل در اسرع از ساعتی طی هفت آسمان نموده و از هفت حجاب گذشته بجهد حضرت

رسالت می آید گوییم درین فضیلت نیز آن حضرت یاری دارد زیرا که در لیلة المعراج ابواب سماوات تمامی
مفتوح شده و جمیع حجابها مرتفع گشته آنحضرت با رسول رب العالمین در ان وقت مکالمه نموده میانها
ابواب سوال و جواب مفتوح بوده و ازینجاست که مذکور است که حضرت رسالت خطاب بامیر المومنین نموده
که انک ترى ما ارى و تسمع ما اسمع و این حکایات بنا بر ملاحظه ظواهر آیات و روایاتست و الا میانه
ایشان مغایرت علماً و عملاً و ظاهراً و باطناً نبود جهت که امثال این طور را از مردم که محرم این سطور
اذان معقول است بیرامون عرصه عریضه و شیعه امتیاز یا افتراق ایشان در امور مخفیه محجبه در سرادق
علوم ربانیه گردیده صعود بر تدارک این صرح ممرد به پا مردی افکار و انظار بشریه که دست آموز
توهمات صحیحت اند و زنبست تیسر پذیر گردد و درین نکانه چاره همین است که ما به الاشتیاز تمام
شرایط و وظایف طرفین خاتم النبوه و خاتم الولایه باز گشته برجوع تحقیق محقق روی نماید شعر
نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونکه در نورش نظر انداخت مرد و درین مقام آفرین تمام بر حسن کلام
مولانا حسن کاشی ملک چهره ما دحیت الخط و خال معانی صادقه زینت داده پیرایه جبهه نظام
صدق انتظامست که شعر ای غیر از مصطفی نابوده همتای تو کس بسته بر مهر تو ایزد مهر حوالعین و بس
کاروان سالار راهت کرکند آهنگ راه چرخ را بر در پیش آهنگ نبود چون جرس ودر شکوه تمییز ان معالی بر کشند
در ره خفت کم آید بو پس از یک علت تنبیه حکایات مباهات رب العالمین بر خیل ملایکه و رفع حجب و غیرها دلیل
افضلیت آنحضرت از زمره ملایکه نیز میتواند بود دلیلی که کفایت نموده میشود که مشهور آن در کتب و رسایل
مشحون مذکورا فیست که جبرئیل علیه السلم که مقدم ملایکه و امین وحی و متردد میانه الله تعالى و سلسله انبیا
علیهم السلم است در اول مرتبه خلقت از جهت سوالی و الجلالی که و محلی طلب شده بود که من انا و ما انت
یعنی من کیستم و تو چیستی در ان هنگام به برکت تعلیم آنحضرت نجات یافت که انت الرب الجلیل و انا
عبدک الذلیل اسمی جبرئیل تو خدای بزرگوارى و اسم تو نیکو کا و نیک کردارست و من بنده ذلیل اسم من جبرئیل

و شیخ محیی الدین در اول کتاب فتوحات ظاهر اشاره باین حکایت نموده که الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل
معلم الملک و ادار بوجوده ادوار اجرام الفلک و قرینه برین مدعا آنست که در کتب او بیان انسان کامل
بروجهی نموده که غیر ذات با برکات مرتضوی دیگری شایسته اتصاف بآن نتواند بود و لهذا بعضی از
شراح فصوص و دیگر دانشمندان آن طایفه تعبیر از ذات احدی الصفات آنحضرت بانسان کامل نموده اند
و شیخ عطار در منظومات خود خصوصاً کتاب مظهر العجایب تصریح باین معنی نموده که شعر مرتضی با جبرئیل علم
زانکه بوده استاد او از سر تمام و همچنین مرحوم الی یزدگران توفیق یافته که شعر بر مکتب خانه اجا دیعی جبرئیل
با همه فهم و ذکا طفل دبستانی است و در رسایل اصحاب کشف بلکه در تصانیف ارباب عناد در سطور آمده
که میانه جبرئیل و میکاییل و اسرافیل و عزراییل که سرداران ملایکه اند منازعه شده هر کدام خود را افضل
ما سوی دانسته به نسبتی و خدمتی که با آنحضرت درست مینموده اند استدلال میکرده اند اما جبرئیل استدلال
وجه افضلیت از ما عدای ملایکه شاگردی آنحضرت است که بآن متمسک شده و میکاییل در بن امر بکجوی
جنبانی آنحضرت توسل جسته اثبات افضلیت خود مینموده و اسرافیل در بیان مدعا میگفت که روزی
آن قایل کلمه سلونی عما دون العرش مقیم مقام ایراد کلمات خجسته گردیده جواهر معانی مخفیه در رشته نظم
انسلاک میداد بر وجهی که حق تعالی مرا مامور به تقبیل دهان گوهر فشان معجز بیانش کردانیده مطابق امر بابی
تشریف این خلعت نامی و منزلت گرامی مشرف و ممتازم و عزراییل در بیان این متمسک بکثرت خدمت
و تکرار ملازمت آنحضرت شده میگفت که در قبض ارواح شیعیان آن امیر مومنان مادام که مرخص و ماذون
از جانب آنحضرت نشده ماذون نباشم قیام بامر مذکور ننموده از بن جهة کثیر التردد بوده برق و مدارای
آزاری و تغیر حالی قبض ارواح منتسبان آن دودمان ننمایم و باین واسطه بحسن این خدمت و خشنودی
آن حضرت درین امر نفوذ خلوص عقیدت و افضلیت خود از ما عدا را مسلوک سلک بیان میساخت
و چون هر کدام در بیان افضلیت متمسک بخدمتی و نسبتی با آنحضرت شده از بنجهة با عدای خود را مفضول

دانند درین صورت افضلیت آنحضرت محتاج به بیان نموده در غایت ظهور و وضوح خواهد بود وایضا در کتاب
کشف الغمه ذکر یافته که ملایکه از کثرت اشتیاق خدمت شاه ولایت به درگاه الهی تضرع نمودند که حق تعالی
جهت خشنودی و تسکین نایره اشتیاق ایشان ملکی از نور و در بعضی از نسخ از نور روی آنحضرت خلق نموده
در آسمان چهارم بر منبری از نور ممکن ساخت و ملایکه کرام بطوف آن مستبشر و مسرور بوده در هر شب جمعه
و روز جمعه هفتاد هزار نوبت آن صورت را زیارت نموده ثواب آن و ثواب جمیع تسبیحات و تقدیسات
ایشان را به محبت آنحضرت است و این روایت از مشهورترین دلایل و اکبر مطلوبست و اگر این روایت شنیده ام
ردی نموده منور شیطان لعین حلقه جنبان ابواب شکوک و اوهام باشد بکتاب مصباح الانوار شیخ طوسی
قدس الله سره العزیز رجوع نموده از مکاید آن عدوی قدیم خلاصی باید جست مضمون آنکه در شب معراج
از امور عجیبه که بنظر سعادت اثر خیر البشر در آمد صورتی بود که از ترکیب و هیات شیران دنیا حکایت نموده
ملحوظ ملاحظه نبوی گشت بروجهی که متسلسل و متصل بوده در اطراف آسمانها سایر بودند و چون حضرت
از جبرئیل علیهما السلم تحقیق حقیقت این امر فرمودند چنین معلوم شد که کتب فضایل علی بن ابی طالب
علیه السلم است که بر اهل آسمان جلوه میدهند و این منقبتیست که احدی از مقربان درگاه الهی مثل آن فایز نگشته
و دلیل فضیلت آن حضرت از ماسوی قوی بود الا ما استثنی بدلیل و ازینجاست که معرفت ذات و صفات
آن حضرت از صفحه امکان بشری محو و معدوم بوده حضرت رسالت خطاب بآن ولی الله رتبت نموده میفرمود
که یا علی ما عرفک الا الله و انا و مذکورست که حضرت صاحب الامر علیه السلم نزد زیارت آنحضرت برین کلمه
اقتصار نموده که السلام علیک یا امیر المومنین السلام علیک مجهول القدر و رحمة الله و برکاته و از عجایب
حالات آنحضرت آنست که وقت ولادت مصدر خوارق عادات شده بتلاوت جمیع کتب منزله سماوی
اشتغال نمود چنانچه کتاب مصباح الانوار شیخ الطایفه و کتاب روضة الواعظین شیخ المشایخ شیخ مفید محمد ابن
با زواید لطیفه و کتاب غایة المطلوب و کتاب شیخ رجب برسی نور الله مضاجعهم ذکر آن مشروحا و مفصلا مصرح است

ولکن

ولیکن درین رساله که مدار بر اختصارست بآنچه محمد بن محمود بن زکریا کوفی قزوینی شافعی در رساله خود ذکر نموده اختصار
مینماید و مجمل از عبارت آن کتاب اینست که چون وقت ولادت شاه ولایت مضیق گردید ابن عباس از یزید
بن قعنب نقل میکند که در مسجد الحرام حاضر بودم که فاطمه بنت اسد به یکی از ارکان کعبه معظمه پیوسته شده میگفت الهی
بحق این خانه و بحق این فرزند عالی مرتبه که در شکم دارم و میدانم که یکی از اولیا و مقربان درگاه تست و چون
مرا غمی والمی روی نماید با من سخن گوید و خاطر مرا تسلی سازد و این پس شبهای تار بر من باشد که وضع این مولود
بر من آسان گردان هنوز مناجات آن محرم حرم و مادر اشرف اولاد آدم تمام نیافته بود که رکنی از ارکان
کعبه معظمه شکافته شده و فاطمه باشاره ربانیه داخل خانه گردید باز بیکدیگر اتصال یافت و بعد از سه روز
همان طرف منفرج گشته فاطمه بیرون آمد و آن آفتاب آسمان اعجاز در کنار شرق گرفته روشنی بخش
عرصه هستی گشت و از فاطمه منقولست که وقت بیرون آمدن از خانه مقدسه شنیدم که ای فاطمه نام او
علی گردان که من علی علی ام و وی علی مرتضی است و او را از محض قدرت خود آفریدم و او را باسمی از اسمای
خود اختصاص دادم و بآداب الوهیت او را مودب ساختم و وی را عالم علوم خود گردانیدم و خانه خود را
محل ولادت خود ساختم و اوست که خانه مرا از شرک مشرکین پاک گرداند و مرا تعظیم و تکریم نماید و بعد از پیغمبر
امام و وصی و جانشین پیغمبر او باشد و بهشت به دوستان او مباحست چنانچه دوزخ بر دشمنان او و در کتاب
مذکور نوشته که چشم مبارک شاه ولایت بجمال پیغمبر افتاد خندان گشته گفت السلام علیک یا رسول الله و
رحمة الله و برکاته و میل بجانب آن حضرت نمود و متوجه قرائت بعضی از آیات قرآنی شد که هنوز نازل نشده بود
و سوره قد افلح المومنون تا هم فیها خالدون بر خواند و پیغمبر فرمود که قد افلحوا بک یا علی انت والله امیرهم و مراد آنست که
بجانب امت برکت تست که امام ایشانی و علم ایشان از علم تو ماخوذ است و این کلمات تا اینجا موافق عبارت
فاضل قزوینی شافعیست و عبارت علمای امامیه رحمه الله مشتملست بر آنکه جمیع کتب منزله سماویه را خواند
و تمامی قرآن که هنوز نزول نیافته بود و آن حضرت قرائت فرموده و اسرار انبیا و اوصیا تمامی مانند شیء فی کفه شد

بعد از آن جوع بحالت طفولیت فرموده و چون این دانسته شد باید دانست که بر صاحب عقیده کامله
و ایمان درست واجبست که بنظر اذعان و قبول در مدلولات و آیات داله بر عجایب حالات و غرایب کمالات
آن حضرت نظر نموده العیاذ بالله انکار حرفی از آن در خاطر نگذرانند که انکار بعضی انکار تمامیست و امیر المؤمنین
فرموده که هر که در قبول نمودن اسرار و فضایل و حالات آنحضرت تامل نموده گوید که از چه جهة یا بچه سبب
یا چون و چرائی بر زبان جاری کرداند یا در خاطر قرار دهد از زمره اهل ایمان بیرونست و از اهل بیت علیهم السلام
منقولست که ما از سر خدائیم که ما را بامانت در میان کل بشری گذاشته اند و ظاهر امراد آن باشد و العلم عند الله
که ایشان متخلق باخلاق ربانی گشته بلکه متحقق باوصاف الله تعالی شده اند و فرق میان تخلق و تحقق آنست که
تخلق بکسب و تزکیه نفس و تحلیه آن با مور ربانی و ما نشاء بهم من الاوصاف است و مراد از تحقق باوصاف الله
مناسبت تامه خفیه است میانه حق سبحانه و مقربان درگاه که نظر بآن مناسبت مکتسبی بجای اسرار ربانی
شده مستحق مرتبه خلافت و امامت گردند و غزالی میگوید که لم یکن آدم مستحقا للخلافة الا بتلک المناسبة
و ذلک امر ربانی کما قال الله تعالی یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ای انه امر ربانی خارج عن حد عقول
الخلق و غرض غزالی اینست که اسرار الهی و مناسبات تامه میانه او و بندگان خاص او نه امریست که گفته توان
توانند شد زیرا که بسیاری از امور باشد که از حد ادراک خلایق خارج باشد چنانچه اعراب از پیغمبر از حقیقت
روح سوال نمودند حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان که روح امریست خدائی که عقل آدمیان از عهده ادراک
آن بیرون آمده اند و همچنین اسرار الهی و مناسبات خفیه میان حق البته بنوعی اختفا یافته که عقل را در آن
مدخلی توانند بود و چون اصحاب حقیقت را فی الجمله اطلاعی بر ذاتیات اهل بیت نبوت و استعداد ایشان
در قبول اسرار ربوبیت و انوار الوهیت حاصلست از آن جهة بعد از ستایش آن زمره مطهره و بیان حالات
و کمالات ایشان و اثبات انسانیت کامله در ماده آن طبقه طاهره مطهره اشاره بعضی از مقامات و مراتب
ایشان نموده گفته اند الانسان الکامل من حیث حقیقته و مرتبته الواسطیة بین الحق و الکون حقیقة برزخیة جامعة

بین صفات الوجوب و الامکان فله الاحاطة بالطرفین یعنی انسان کامل که درین مقام مراد حضرت خاتم الانبیا
و خاتم الولایه و ذریت طاهره مطهره ایشانست واسطه میانه ایشان و میانه الله تعالی بر طرف است یعنی
آنچه حجابست میانه خدا و بندگان که بسبب آن بنده از مقام قربت دور مانده ان زمره مقدسه برطرف بوده
تعلقات صوریه و دنیویه اصلا در ماده ایشان موجب شغل نفس از توجه تمام بجانب مبدا نشده ایشان جامع
صفات وجوب و صفات امکانند و سر این سخن آنست که چون محبت تامه خالصه میانه خدا و بندگان مخلص
او بسر حد کمال رسید ایشان را بخلعت نامی گرامی اوصاف خود سرافراز فرموده بر مسند عزت و اختصاص
بصفات و اسما احدیت متمکن سازد تا مکاره محبت و محبوبیت بجائی رسد که غیر از آنکه ذات ربوبیت بوجوب
وجود و ذات بنده بامکان موصوف باشد مغایرت صفاتی در میانه نباشد و قبل ازین ذکر یافت که
چون پاره از آهن که حداد بکوره برد بعد از لحظه فرق میان او و میان آتش نماند چه رنگ او رنگ آتش و
فعل او فعل آتش گردد و چون این معنی غایت روشن است پس تعجب نباید نمود اگر بعضی ذوات مقدسه
بواسطه شدت مناسبت و کثرت خدمت در بارگاه ربوبیت و مراعات رضای حق تعالی در جمیع احوال
و انقطاع از ماسوی و مجاورت درگاه الهی چراغ حالات ظاهر و باطن را از نور ذات و صفات الهی روشن
گردانیده و همین معنی موجب امتیاز او از دیگران گردد بنوعی که عقل ایشان مثل افعال الهی بوده دیگری را بیان
مثل آن عاجز باشد چنانچه در ماده پاره آهن فهمیده شد ای عزیز زنهار که بفریب شیطان از راه نروی و در
بیابان فکرهای باطل و خیالات فاسده سرگردان نگردی که حضرت امیر المؤمنین سلیمان جطاب فرموده که یا سلیمان
المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله و لا یشک و لا یرتاب و من قال لم و بم و کیف فقد کفر
خلاصه آنست که مؤمن خالص صادق العقیده آنست که آنچه از حالات و کمالات و خوارق عادات که از جانب ما
باو نقل کنند هر چند غریب و عجیب نماید باید که بصفای خاطر و سینه صافیه او را قبول نموده شکی و خلافی در
خاطر نگذرانند و هر که درین امر مضایقه نموده زبان بلم و کیف و چون و چرا بگشاید تحقیق که آنچنان کسی کافر است

و درین باب سخن بسیارست لیکن خارج از دایرهٔ اختصارست و از حکایت چند که درین مقام از کتاب
حسن بن علی الطبری آنست که میگوید که چون بر روی و تتبع آثار و اخبار و کتب علمای تواریخ نمودم
چنین ظاهر شد که خلیفه و قایم مقام انبیا از اولاد و ذریت و اقربای ایشان بیرون نبوده در هیچ
وقت بیگانه جانشین پیغمبر نبوده چنانچه آدم شیث که هبت الله نام وی بود و نوح پسر وی سام
نوح و ابراهیم را اولاد وی اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و موسی هارون در حال حیات و
ابن عم وی بود و داود را سلیمان و عیسی و یحیی پسر خاله یکدیگر بودند و زکریا از خویشان عیسی
بود و انبیا آنچه کرده اند البته باجازت الهی بود و پس این معنی سنتی باشد از جانب خدای تعالی
و میفرماید که سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا و غرض اینست که طریق تو نیز موافق
سایر انبیا باشد و یقینست که مراد با مر شریعت نیست زیرا که آن منسوخ است پس مقصود معارف الهی
و امر امامت و امثال آن خواهد بود و ظاهر مراد از آیه فاتبعوا ملة ابراهیم مر امر خلافت است که
مخصوص ذریت اوست دلیل سیم از آیات بینات قرآنی بر خلافت آن مرکز دایرهٔ هدایت و ولایت
بتصریح دوست و دشمن آنست که علامه حلی نور الله مضجعه نقل نموده و در کتب اهل خلاف بخصیص کتاب
حلیه و کتاب احمد بن موفق المکی الخوارزمی مسطورست که ابن عباس روایت نموده که روزی در خدمت
حضرت رسالت و جمعی کثیر از بنی هاشم نشسته بودیم که ناگاه ستاره درخشان از آسمان هبوط نمود
متوجه زمین بود و چون حضرت رسالت چشم مبارک بر آن ستاره افتاد فرمود که در خانه که این
ستاره در وی نزول نماید صاحب آن خانه بعد از من خلیفه و جانشین و وصی من خواهد بود و ستاره مذکوره
بحضور جماعت مزبوره در منزل آن آفتاب آسمان امامت فرود آمده این معنی موجب ظهور نایرهٔ حسد جانی
شده بی اختیار بزبان آمده گفتند یا رسول الله در مادهٔ عزت و اعتبار علی بن ابی طالب سخن بجای
کشید که بطغیان و غوایت انجامید هنوز سخن ایشان اتمام نیافته بود که جبرئیل علیه السلم باول سوره والنجم رو آورد

که بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی
حاصل مضمون آیهٔ شریفه من حیث الظاهر قسمیست که الله تعالی باو میسماید بر صدق کلام حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و مبالغه در آنکه آنحضرت گمراه نبوده و ضلالت نیافته و خلاف فرموده الهی حرفی نگفته و پیروی
هوای نفس نکرده بعضی در مادهٔ خلافت حضرت امیر المؤمنین مقتضای خواهش خود چیزی نگفته و
تا وحی او نیامده و جبرئیل پیغام گذاری نکرده او بخودی خود ذکر این حکایت ننموده پس مفاد آیهٔ شریفه آن
باشد که علی بن ابی طالب علیه السلم بعد از حضرت رسالت خلیفه و جانشین آنحضرت بوده و بفرموده
الهی این منصب عالی بوی مفوض گشته و همچنین مشهورست بآنکه امامت امری منصوص من الله است
که تا از جانب الهی بشخصی از اشخاص مفوض نگردد حضرت رسول بمجرد رای خود و مقتضای خاطر شریف
رجوع بکسی نفرماید و مؤید مقام است آنچه در کتاب مسمی بمشارق انوار الیقین از ابو سعید خدری نقل نموده
و وی از حضرت امیر المؤمنین روایت مینماید که آنحضرت میفرموده که مائیم اهل بیت که حق سبحانه و تعالی
اختصاص داده ما را برحمت و حکمت و نبوت و عصمت و ختم رسالت و مائیم رایت حق و اعلام دین
و سادات مؤمنین و اخوت رسول الله بما متعلق گشته و خازن علم آنحضرت منیم و صدیق اکبر و فاروق
اعظم منیم و غیر من اگر کسی این کلمه گوید کذاب و مفتری باشد و مثل آن روایتی آنچه در کتاب غرر روایت
شهاب بن طارق از حضرت امیر المؤمنین ذکر یافته که در بیان اوصاف امام میفرموده که امام کلمة الله
و حجة الله و آیت الله و حجاب الله است و حق تعالی او را اختیار نموده و بر اسرار خود اطلاع داده و بر خلق
واجب ساخته اطاعت او را و تقدیم او خلایق نموده و او را معظم و معزز و گرامی گردانیده و جمیع
مهمات ربانیه در آسمان و زمین بوی حوالت نموده پس هر که بر وی تقدم نماید کافر گردد و وی آنچه ارادهٔ الهی
بآن تعلق یافته باشد بجای آورد و آنچه در تحت مشیت الهی باشد ارادهٔ امام بآن متعلق شود و فرموده که از
خصایص امام آنست که بر بازوی وی نوشته باشد که وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا و از علامات امام است که

امام و خلیفه را ناچار است از آنکه مقصود الهی از اسرار مخفیه در خلقت خلایق و اراده وی از اصناف
مخلوقه حتی الطیور والدواب و الحشرات و آنچه در دایرهٔ خلقت و موجودیت قدم گذاشته
مرکوز خاطر خلیفه بوده چیزی از معلومات با وی مجهول نماند والا استحقاق خلافت در وی نبوده خلیفه
نتواند بود سایر آنکه اقیلونی گوید در مقابل آنکه سلونی فرماید و آنکه در میدان جیان مسایل دینیه لکد کوب
عورات و مخدرات گردد در برابر آنکه توریه و انجیل و زبور و فرقان در ساعتی واحده بیان فرماید این
قسم از جهال را مستحق خلافت رسول دانستن ثالث ثلاثه قایل شدن و مقام نبوت مخصوص مسلمه
کذاب دانستن است و درین معنی گفته شده **شعر** یقین بدان که سلونی به از اقیلونیست

چرا برون ومی ای خواجه از ره انصاف | امام نص خدا باید و وصی رسول
نه آنکسی که تو اش نام میبری بگزاف | و بهمانا ارتکاب خلافت نبوی از غیر اهل بیت

آن حضرت و اعتقاد حقیقت خلافت آن جماعت که از ظواهر حالات کثیری از امت مفهوم میگردد
اگر موافق عقیدهٔ این طایفه بوده ظاهرا و باطنا بر این اعتقاد بوده باشند این مسئله کبری و خطیه عظمی
بشومی تو شادهٔ خلقت میاه غیر طاهره منتجه باینجا پس مخالف خاندان نبوت و مکون نطفه از مادهٔ
غلیظه غیر صالحه عداوت و دشمنی ولایت امر گردیده باشد چنانچه مضمون کلام سید العابدین و
امیر المحزونین و امام الباکین و ثمرهٔ شجره خاتم المرسلین علی بن الحسین بن العابدین صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین ازان حکایت مینماید **شعر** ومن سرنا نال منا السرور | ومن ساءنا ساء میلاده
ومافاز من فاز الا بنا | وماخاب من حبنا زاده **ترجمه** کلام حضرت آنست که هر که باعث حصول
نشاط و سرور ایشان گردد ایشان بر سبب خوشحالی و مسرت وی باشند و هر که با ایشان بدی کند
بواسطه بد بودن حرکت محل ولادت وی خواهد بود و این کنایه است از آنکه از نطفه حلال حاصل نشده باشد
و حاصل بیت دیگر آنست که هر که بدرجه و منزلتی رسیده در روز قیامت ناجی و رستگار باشد برکت

جد وی و عمو وی از نور از زمین تا آسمان نصب نمایند که اعمال عباد در آنجا منقش گشته امام مشاهده آن نماید و از خواص امام
آنست که مطلع بر ضمایر باشد و امور غیبی از جزئی و کلی وی بیرون نباشد و تصرف وی در امور کافه مخلوقات
بامر الله تعالی متحقق گردد و آنچه میانه مشرق و مغرب در جه وجود پذیرد در آینه رویت مشاهدهٔ وی مرتسم
و چیزی در علومات و سفلیات و طبقات آسمان و زمین پوشیده بروی نباشد و زبان جمیع مرغان داند
و فرموده که امام مفزع عباد در دواهی یعنی کسی که در مصایب و بلایا پناه مردم بوده چاره کار ایشان نماید
و حاکم و امر و نهی کننده در میان مردم مطهر از ذنوب مبرا از عیوب و حید زمان خلیفه خدا در زمین و آسمان
طبیب رفیق و برادر شفیق آسمان سایه گستر نعمت خدای خلق بی بدل در مکارم بی نظیر در معالم آفتاب تابنده
چشمه زاینده پدر یتیمان غمخوار اسیران مونس غریبان انیس بیکسان همنشین درویشان و بعد ازان میفرماید
که امامت سریست که عقل در و حیران و علما دران سرگردان و فصحا عاجز از بیان و شعرا برین بیان و خطبا لال
و بلغا عاجز از مقال اند و میفرماید که گمان نبری که این اوصاف در غیر اهل بیت نبوی صورت یافته دیگری
بان اتصاف تواند یافت هیهات هیهات حارت الالباب و العقول و تاهت الاوهام فیما اقول
تصاغرت العظمی و تقاصرت العلما و کلت الشعرا و بکمت الفصحا و لکنت الخطباء عن وصف و ترجمه عبارات
دینیت که شان الاولیا حیرانست فهما و عقلها و سرگردانست وهمها در آنچه میگویم بزرگان درین امر
صغیرند چنانچه اطفال در فهمیدن اکثر اشیا عاجزند بزرگان که در همه مقام صاحبان کمال اراده فرموده
در فهمیدن اسرار امامت شبیه اطفال و مردم نادانند و میفرماید که علما در دانستن این امر عظیم قاصر و شعرا
کاسر و فصحای زبان و بلغا سکسته بیان اند و اگر ترجمه عبارات آنحضرت درین باب قیام نماید از گنجایش
این رساله بیرون و ده کتابی علیحده گردد و باید دانست که اوصاف مذکوره و شرایط مسطوره و دیگری
از امور که آنحضرت در امر امامت بیان فرموده که درین اوراق نوشته نشده اصحاب کشف و حقیقت بتمامی
اقرار آورده مضامین مسطوره در کتب و رسایل ایشان بعبارات مختلفه مذکور است چنانچه در فصوص در فص شیثی ذکر

اطاعت ایشانست و هر کرا توشه سفر سعادت از صحرای محشر از مایده کثیر الفایده محبت اهل بیت رسالت
حصول یابد محروم از رحمت الهی نبوده و نا امید از درگاه پروردگاری نگشته آنچه امیدوار بوده که آن
رفع عقاب و عذاب و دخول بهشت بیحسابست بمقصد خود فایز گردد و درین مقام از سرکرده سلسله محبین
مدحت آیین و مداحین حبیب رب العالمین بعضی از جواهر ثمینه در رشته نظم منتظم گشته **شعر**

هوای تصنعی دانی کر اینست   هر آنکس را که مادر پارسا نیست   اگر اصلش درست و پاک باشد
دلش با میل با کار حرامیست   تمنای حیوة کوثرم هست   دلم را آرزوی و خواهشست
بیا تا از ره انصاف گیره   بگویم گر ترا میل خلافیست   سلونی یا اقلونی برابر
همی داری از شرم و حیا

دلیل چهارم چون بدلیل عقل ثابت شده و سابقا فی الجمله اشاری باین معنی
نموده که امام زمان باید که بصفت عصمت اتصاف داشته از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و
نسیانا بری بوده و از آلایش آنچه نقصی و عیبی تواند بود ظاهرا و باطنا تزکیه یافته و از آنچه مستحق مرتبه خلافت
رسول و مستوجب نیابت الهی بوده امین خدا بر خلایق و حجت وی در مغارب و مشارق گردد و حق سبحانه
در آیه مطهره **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا** تصریح بعصمت اهل بیت نموده زیرا که
ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی آنچه موجب چرکی و چرکینی تواند بود از ارتکاب سیآت و خطیات صغیره
و اسباب بعد از درگاه ربوبیت و صیانت نفس از آلودگی مثل اخباث باطنی از حسد و کینه و نفاق
و حب جاه و جمع مال اعم از حرام و حلال و کتمان حق و ریا و مراء و سایر امور مذمومه که سبب تجاسر است طلب
تمامی از ایشان دور گردانیده و درین امر مبالغه تمام فرموده چنانچه از کلمه **ویطهرکم تطهیرا** ظاهر است پس
دانسته میشود که غرض حق سبحانه از نزول این آیه اظهار استحقاق امامت اهل بیت رسالت است زیرا که
گفته شد که شرط امامت عصمت است و الله تعالی بیان عصمت ایشان و انحصار این عطیه در ایشان بلفظ انما افاده
آن مینماید فرموده پس امامت ایشان من جانب الله و اثبات عصمت ایشان درست شد و اگر کسی

مثل معاند رازی و نظرا و امثال وی مناقشه نماید محمول بر عداوت اهل بیت رسالت است و از جوابها که از وی
آیت نقل شده اولا منع لزوم عصمت است بنابر آنکه ذهاب رجس در ضمن عدالت نیز متحقق است و جواب
اینست که الف لام الرجس درین مقام یا الف لام جنس یا استغراق است بر هر تقدیر افاده عصمت مینماید
زیرا که اگر حقیقت رجس و ماهیت وی یا تمامی افراد او چون دور ماند از اهل بیت رسالت منتفی باشد این
معنی مستلزم عصمت بنوت است زیرا که مقصود از عصمت همین است که فردی از افراد مسمی رجس
بر ایشان صادق نباشد و الف لام مذکور در کلام از وجهین مفید مقصود است دیگر از قرائن عداوت وی
اینست که گفته که لازم نیست که چون اراده الهی بچیزی تعلق گیرد آن چیز بفعل آید و بنابرین شاید اراده
ذهاب رجس نموده مراد فعلیه نشده باشد و جواب این شبهه بر دو وجه صورت پذیر است **اول**
آنکه میانه اصحاب ما و طایفه مخالفین منازعه است در آنکه طلب و اراده عین یکدیگرست یا مغایرت میانهما
واقعست و زعم مخالفین آنست که غیرست و استدلال نموده اند که چون ابوجهل مکلف بایمان شده
بی و خدا طلب ایمان از و شده و اراده الهی بحصول آن تعلق نیافته بنابر آنکه اگر اراده شدی البته بحصول آمدی
و الا عجز از الله تعالی لازم آید و این دلیل اگرچه فی نفسه مدخولست اما درین مقام معاند مذکور را ملزم بقاعده مقرره
ایشانست چه ظاهرست که اراده ذهاب رجس نموده باید که البته بفعل آمده باشد و الا عجز لازم آید
تعالی الله عن ذلک **وجه دیگر** فرقست میانه اراده الهی بفعل غیر و بفعل الله تعالی اگرچه در صورت اولی
ممکن است که مراد بفعل نیاید بر آنکه اراده مکلف نیز با بقاع فعل مفروض در تحقق آن فعل دخل دارد بخلاف
افعال الله تعالی که چون اراده وی بحصول آن تعلق یابد البته آن امر مقصود بفعل می آید زیرا که محض اراده
ربانیه درین صورت علت تامه حصول مقصود است و تخلف معلول از علت تامه محالست و ظاهرست که صدور
فعل الهی بغیر اراده الهیه توقفی ندارد و بنابرین حصول عصمت فعلیست از افعال الهی که در شخصی از اشخاص
الله تعالی بتحقق می پیوندد بنده را و اراده او را در وجود و عدم امر مذکور مدخلی نیست بنابرین چون اراده الهیه

آن تعلق میگیرد بی تأملی و تأخیر و تواضی و تراخی متحقق گردد و آنچه در مادهٔ حصر مستفاد از آیهٔ شریفه از و نقل شده
خالی از صورتی نیست لیکن استعمال این کلمه در قرآن عزیز شایعست و درین مقام معلومست که حق جل و علا
ارادهٔ انحصار عصمت در اهل بیت رسالت از جملهٔ امت نموده نه انحصار ارادهٔ آلهیه در اذهاب رجس لا غیر
دیگر مناقشات عنادیه از منقولست که ذکر آن درین رساله مستلزم طول کلام است و تمامی آن با جو
ابهٔ کافیه در رسالهٔ کبیر این حقیر تسطیر یافته دلیل پنجم آنکه از آیات بینات قرآنی که قلیلی از آن درین رساله ذکر
یافت ظاهر شد که خلافت اهل بیت رسالت مخصوص بوده باشاره ربانیه بایشان مفوض گشته و
حق تعالی خطاب بحضرت رسالت نموده میفرماید که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو یا محمد بامت
خود که مزد در امر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن مألوف و ارتکاب محاربه
و مقاتله با ادانی و اجلاف عرب و استماع استناد سحر و لوازم آن از شما امید اجری و عوضی و منفعتی نیست
الا یک چیز که همانا در برابر تمامی امور مذکوره است و گویا علت غائی از بعثت و لوازم آن همانست و آن
محبت اهل بیت رسالت است و چون اقل مرتبه دوستی و مودت استرضای ایشان و اطاعت اوامر
و نواهی و تقدیم متابعت ایشان بر متابعت غیر و حجت دانستن قول و فعل ایشان و احتراز و اجتناب
از مخالفت و مخالفین ایشانست پس الله تعالی درین آیه اشارت باطاعت ایشان من جمیع الوجوه و مخالفت
با مخالفین ایشان نموده و غرض از نزول آیه تخصیص امامت اهل بیت علیهم السلم است خصوصا که کتب حدیث
و عبارت حضرت پیغمبر و وصایای وی در امر امامت ایشان تعبیر از اطاعت ایشان از جهت امامت بمحبت شده
چنانچه از اطاعت غیر ببغض و عداوت و ظاهرست که میانه هر دو شخص که محبت کامله متحقق باشد و ضرری دینی
و دنیوی در اطاعت محبوب نبوده بلکه منافع دارین ترتب یابد اگر درین صورت اطاعت آن شخص ننموده
مطیع فرمان خصمای وی باشد دوستی بر طرف بوده بدشمنی متبدل گردد چنانچه اصحاب عمر در مادهٔ
اهل بیت رسالت ترک مراعات مدلولات قرآنی و روایات نبوی نموده و بر طبق یحرفون الکلم عن مواضعه اکثر

مقتضیات آن نموده در تحت یحسبون انهم یحسنون صنعا داخل گردیده موافق مدلول و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی
من الله طریق ضلالت اختیار نموده و تابع هوای نفس خسیس که کز ابلیس ازان مقوله است شده و بادیها
در عنمای مغضوب از جانب حق سبحانه را واگذاشته ما صدق مفهوم حبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا
ما گردیدند و مناسب مقامست آنچه در کتاب حسن بن علی الطبرسی مذکورست که حق تعالی در سورهٔ مریم فرموده
بعد از ذکر انبیاء علیهم السلم که فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا
چنانچه سه روز رسول در خانه نهاده بود و صحابه وی ترک کرده بودند و بطلب خلافت رفته لشکر جمع نمودند
که اگر متوجه نماز بر رسول شوند مبادا خلافت به بنی هاشم منتقل شود و مراد از اضاعوا الصلوة نماز بر جنازهٔ
آنحضرت است و از واتبعوا الشهوات استعداد امر خلافت و شکی نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از حکایات جیش اسامه که با وجود آنقدر مبالغه و تکرار عبارت لعن الله من تخلف جیش اسامه و حکایت
مانع شدن عمر از نوشتن حجتی که آنحضرت اراده فرموده بود و عبارت عمر بر توجه که دعوا الرجل فانه یهذی
و همچنین بحدید و صیلب خلافت امیرالمؤمنین در روز جای اول از منبر شریف نشستن و این کلام بر زبان اعجاز
انتظام جریان دادن که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا و همچنین عبارت
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و در عین بیماری اعراض نمودن روی مبارک از اصحاب
گردانیدن و با وجود غایت ضعف امیرالمؤمنین و فضل بن عباس تکیه نمودن و بمسجد رفتن و ابو بکر را از
پیشنمازی معزول ساختن تمامی آن زرد کی پیغمبرست از جماعت اصحاب بلا شبهه و حق تعالی میفرماید که و الذین
یؤذون الله و رسوله اولئک لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و حاصل آنکه وجوه دالهٔ بر کفر اصحاب و ظهور صحت لعن
بر ایشان از اندازه و شماره افزونست و بهیچ امر از امور دینیه این مثالب بر از ثبوت و وضوح نیست و الله اعلم
دلیل ششم آیهٔ شریفهٔ انی جاعلک للناس اماما که حضرت ابراهیم علیه السلم بخطاب آن اختصاص یافته و طریق
استدلال در آیه شریفه آنست که الله تعالی حضرت خلیل را بشارت میدهد بامامت و میفرماید که بدرستی که ترا امام

آدمیان میگردانم یعنی گردانیده‌ام ترا امام امت بنی آدم و ابراهیم بعد از شنیدن این نوید فرمود که ومن ذریتی یعنی ذریت
من نیز امام مردمان شده باین مرتبه رسند حق سبحانه در جواب وی فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی خلافت و امامت
که عهد خدا عبارت از آنست بظالمان نمیرسد و این جوابیست مشتمل بر کمال بلاغت و مبالغه درین که مبادا که ایشان
ان نباشد که هر که ذریت آنحضرت است سزاوار مرتبه خلافت و امامت تواند بود باعتبار ولادت از آنحضرت بلکه کسی
بان درجه تواند رسید که بصفت ظلم موصوف نباشد چنانچه ابراهیم که استحقاق این امر او را حاصل شده هیچ از
اوقات دامن عصمتش آلوده غبار ظلمی و معصیتی نبوده و بقرینه مقام فهمیده میشود که مراد از ظالم ما لیس
بمعصوم است زیرا که متبادر آنست که حق تعالی والله اعلم در جواب حضرت خلیل اراده آن نموده که هر که
از ذریت تو که بر صفت تو باشد آن عصمت است مستحق امامت خواهد بود و پس درین هنگام از عدم عصمت
تعبیر بظلم نموده باشد وجه دیگر آنکه چون استحقاق امامت از طبقه ظالمین مسلوب باشد و مقید بوقتی دون وقتی
و حالتی و صفتی از صفات مختلفه نشده باشد محمول خواهد بود بر جمیع افراد ظلم اعم از آنکه در ماضی واقع شده باشد
یا در حال و استقبال و اعم از آنکه در صغر سن صدور یافته باشد یا در غیر آن عمدا وقوع یافته باشد یا سهوا و نسیانا
و مراد از عصمت همین است و ازینجا معلوم است که شایسته مرتبه امامت من عند الله تعالی حضرت امیر المؤمنین و
اهل بیت طاهرین است زیرا که قبل ازین ثبوت پیوست که عصمت که از شرایط امامت است منحصر در ایشان
بوده کسی دیگر از ذریت حضرت ابراهیم باین صفت موصوف نیست حق سبحانه تفویض امامت بذریت
معصومین حضرت خلیل مینماید لاغیر پس امامت مخصوص ثمره مطهره بوده دیگری سزاوار این مرتبه نبوده
ثامن چون از مدلول آیه و سوال و جواب الله تعالی با حضرت خلیل اختصاص امیر المؤمنین و ذریت مطهره
آنحضرت بامامت فهمیده شد این نیز معلوم شد که حکام ثلثه که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنات
استحقاق این مرتبه نداشته بنص الهی ازین منصب عالی بی نصیب بوده بتصدی امر مذکور غصبا و قهرا و ظلما
عدوانا نموده از جاده اطاعت بادیه غوایت دور و مهجور رنده و همین از دو وجه از مدلول آیه استفاده میشود

اول

اول اگر شرط امامت عصمت است که باعتراف مخالف ملت از ساحت قابلیت ایشان دورست دوم
آنکه صفت ظلم که مانع از استحقاق است در ایشان با علی درجه کمال حاصلست زیرا که در اوقات بسیار و
ماه و سال بیشمار به بت پرستی که اشد مراتب ظلم است اشتغال داشته بلوازم آن عمل مینمودند و نزد
علمای اصول مقرر شده که صدق مشتق مستلزم بقای مشتق منه نیست و بنابرین موصوف بان بوده
اتصاف مذکور رواگرچه وقتی از اوقات باشد مانع استحقاق امامت ایشانست و از مؤیدات حسنه
درین مقام آنست که ابن مغازلی شافعی از عبدالله مسعود نقل شده که حضرت رسالت فرموده که
انتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا لصنم قط فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی امر نبوت و ولایت
بمن و علی منتهی شد و هیچکدام از من و او سجده بت هیچ نموده همیشه خداپرست بوده‌ایم پس ازین جهت
که عبادت بت از من و از علی صدور نیافته بود مرا مستحق نبوت و علی را سزاوار امامت و وصایت
دانسته امر نبوت بمن و وصایت بوی تعلق یافت و شکی نیست که این عبارت از حضرت رسالت مفهومها
مفید آنست که بت پرستی مانع نبوت و امامت بوده اگر وقتی از اوقات کسی پیرامون آن نشده باشد
در بقیه عمر بدرجه نبوت و وصایت وصول نتواند یافت والله اعلم و از نکات مستحسنه درین مقام عبارت
حسن بن علی الطبرسی صاحب تاریخ است که در سنه سبعین و ستمائه ذکر یافته خلاصه آنکه بعد از تتبع کتب و
تواریخ و اقوال علما چنین مفهوم شد که هیچکس از انبیا در هیچ وقت از اوقات خلیفه و قایم مقام وی
در هیچ زمان از ازمنه مشرک و بت پرست نبوده و قبل از چهل سالگی یا در شروع عشر رابع اسلام آورده و
ترک عبادت سیصد و شصت بت کرده پس رسول آخر الزمان که افضل انبیاست چگونه تواند بود که
خلیفه وی چهل و شش سال عبادت لات و عزی کرده و ارتکاب اکثر معاصی نموده با پوست و گوشت
مخلوط شده باشد و خصما علما و دشمنان اهل بیت تمامی معترفند که علی بن ابی طالب علیه السلام شرک نیاورده و
پیرامون هیچ قسم از معاصی نشده و از اول عمر تا آخر بر عصمت و عدالت و عفت و علم و عرفان بوده ا

دلیلیست قوی بر استحقاق خلافت وی و بطلان خلافت دیگران لمعه در ذکر روایات صحیحهٔ متواتره یا مشهوره
بین الطرفین که دلالت بر خلافت شاه ولایت روشنتر از آفتاب منیر و بدر مستنیر است و باید دانست که
آنچه علمای اهل بیت در قرآن یافته اند که دلیل خلافت امیر المؤمنین تواند بود سیصد آیت از آیات
کلام ربانیست و هشتاد آیت غیر آیات مذکوره محرر این اوراق بر روی آن موفق شده که مجموع سیصد و
هشتاد آیت است و ظن غالب آنست که اگر تتبع کاملی حاصل گردد بزیاده ازین نوع برسد
و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات اهل بیت و ثلثی در
مثالب و مطاعن مخالفین ایشان شرف نزول پذیرفته و ثلث دیگر ظاهر آن در بیان الاحکام شریعت و باطنش
در ذکر اسرار و معارف بائنه است که آن حضرت دفاتر عوارف و معارف اهل بیت علیهم السلم است که
مقصود از انزال کلام ربانی اعلام امور متعلقه بآن سلسلهٔ علیه بوده آن نمرهٔ طاهره جامع مجامع اول
و آخر و ظاهر و باطن قرآن و غیر آنند و اما ذکر روایات دالّه بر مدعا ازان نیز طلباً للاختصار بر قلیلی اقتصار
می نماید حدیث اول در کتاب حلیة الاولیا تصنیف حافظ ابو نعیم که از قدما و عظمای اهل خلاف است و در کتاب
فضائل ابن مغازلی شافعی و در تفسیر ثعلبی و جمع بین الصحیحین و کتاب محمد بن موفق مکی خوارزمی و کتاب محمد بن طلحه و رساله
نوادر الاخبار و دیگر کتب مخالفین که اکثر آن بمطالعهٔ فقیر رسیده و باقی آن از اعیان علمای شیعه که از آنجا
باسانید معتبره نقل نموده اند مسطور است که چون در اوایل زمان بعثت نبوی این آیه نازل گشت که وانذر عشیرتک
الاقربین یعنی خبر ده و آگاه گردان و بترسان و امیدوار ساز خویشان نزدیک خود را حضرت نیز بر طبق فرموده
الهی اولاد عبد المطلب که در آن زمان گویند که چهل نفر بودند طلب نموده اندک گوشت و نان و قدری
ماست که خورش شخصی یا بیشتر تواند بود ایشان را اطعام نموده تمامی سیر گردیدند و چنان مسموع شد
که از آن گوشت و نان و ماست چیزی نقصان نیافته و بعد از اظهار معجزه و اشباع جمعی کثیر از طعام قلیل حکایت
بعثت و رسالت خود را بایشان عرض نمود و ایشان را باسلام دعوت فرمود تا اقرار بشهادتین و ایمان کلمتین

مکلف

مکلف ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و آخرت و حصول مقامات اعزاز و امتیاز از غیر و دخول جنت و وصول
بدرجات قرب بارگاه ربوبیت بشارت داده فرمود که هر که با آنچه گفتم اطاعت نماید و باظهار کلمتین در جرگهٔ
اهل اسلام داخل گردد و اعانت و امداد من در تبلیغ رسالت نموده مطیع و فرمانبردار الهی باشد آن شخص
برادر من و وصی و وزیر و وارث و خلیفه و جانشین من باشد بعد از من و هیچکس از چهل نفر که در آن مجلس
حاضر بودند متوجه جواب نشد الا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که با آنچه حضرت فرموده و ایشان را
بفعل آن مامور ساخته آن حضرت اطاعت و فرمانبرداری فرموده متکفل اعانت و امداد و متحمل نظام
امور آنحضرت شده پیغمبر صلی الله علیه و آله ازان خوشدل و مسرور گشت و تا سه مرتبه حضرت رسالت بیان
مدعا بر وجه مذکور نموده در جمیع مراتب ثلاث احدی غیر امیر المؤمنین بنفی و حکایتی و جوابی تکلم ننموده
بعد از آن حضرت رسول نیز آنحضرت را مژده برادری و خلافت و نیابت و جانشینی و غیرها من العهود
و المواثیق مسرور و منشرح ساخت و جماعت مذکوره از خدمت حضرت بیرون رفته بطریق استهزا حضرت
ابو طالب را تهنیت میدادند که چون پسر برادرت پسرت را در دین خود امیر گردانید باید که تو نیز در دین وی داخل
گردی و حکایات طویله مذکور شده که ذکر آن موجب طول کلام است و این قضیه برین نهج با زواید دیگر در
کتب مذکوره مسطور است و بر اهل عقل مخفی نیست که روشنتر دلایل دالّه بر مطلوبست حدیث دوم
که در ثبوت و وضوح چون پرتو آفتاب جهانتاب است در نصف النهار بر معموره و خرابه و بر و بحر و صحرا و بلاد
و ولایات و الحاصل تمامی اقطار ارض الا بر ظلمات که استعداد قبول پرتو نور آفتاب نداشته از کسب
انوار لمعات وی محروم است روایت متواتر روز غدیر نیز اغصان اشجار اعتبارش نوعی ارتفاع اشتهار
میانهٔ اخبار و آثار پیدا نموده که عامهٔ خلایق بسایهٔ شوکتش پی برده اند مگر بعضی از منکران امت که ظلمتکدهٔ قلوب
قاسیهٔ ایشان اهلیت استنارهٔ انوار فیض آثار اخبار و آثار سید ابرار نداشته در بیابان جحود و انکار
با وراق شاخسار خار مغیلان استظلال نمایند و بسایهٔ شجرهٔ مبارکهٔ کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشده

در آفتاب مورو بیابان بی خار آب سایه خاری امیدوار باشند و مراد از حدیث مذکور روایت غدیر است
که در کتب مختلفه اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و سیمانی و ابی داود و مسند احمد بن حنبل و کتاب مناقب
ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و کتاب فی سید و غیرها بطرق مختلفه مذکور است و ابن جوزی میگوید که حکایت غدیر بچهل
روایت از طریق اهل سنت ذکر شده و در قانون دین مجمع امری که اثبات آن از اخبار و آثار درست
تواند شد مثل روز غدیر که اتصاف آنست که متواتر شده و چیزی دیگر باین مثابه معلوم نیست که مذکور الکتب
شده باشد و اگر مثل این طور چیزی صحیح متفق علیه کسی علم نماید و بعضی از مناقشات و مجادلات بی حاصل
که مثل آن بلکه اقوی از آن در براهین وجوب وجود و دلایل وحدت ذات و دلایل صحت نبوت و غیرها
من المطالب الیقینیه کهنه شده متمسک گردد علاج او شمشیر و خصم او صاحب روز غدیر است و آنچه
بعد از تتبع فی الجمله این حقیر را اطلاع یافته از کتب معتبره مخالفین زیاده از سی و تیست که بطرق مختلفه
معتبره مروی گردیده و ابن طلحه در کتاب مسمی مطالب السئول فی مناقب آل رسول بعد از ذکر روز
غدیر بیان کیفیت آن علی سبیل الاجمال چنین مذکور است که و روی هذا الحدیث من الصحابه عمر بن الخطاب
و البراء بن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله و العباس و ابنه عبد الله و الحسین بن علی و ابن مسعود
و عمار یاسر و ابو ذر غفاری و ابو ایوب و ابن عمر و عمران بن الحصین و ابو هریره و جابر بن عبد الله و ابو رافع
مولی النبی علیه السلم و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و حذیفه بن اسید الغفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن
بن عمر الدیلمی و زید بن شراحیل و عامر بن ابی لیلی الانصاری و وهب بن حمزه و حبشی بن جنادة و سعد بن جنادة
عمر بن شراحیل و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و ابو ذویب الشاعر و عبد الله بن ربیعه و محمد بن طلحه
شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل رسول از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت میکند که پیغمبر با امیر المؤمنین
علیهما السلم خطاب نموده فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من صاحب او و صاحب اختیار دین و دنیای
اویم علی بن ابی طالب نیز نسبت باو این حال دارد و صاحب کتاب مذکور میگوید که این روایت صحیح ترمذی

اجمال ذکر یافته و در غیر آن کتاب بتفصیل مذکور است بدین وجه که این حکایت بعد از مراجعت حضرت رسالت از حجة
الوداع بود در روز هجدهم شهر ذی حجه میانه مکه و مدینه در موضعی که موسوم بغدیر خم است و آن روز از غایت جمع بر غدیر
شهرت یافته و در کتاب مذکور نوشته که روزی امیر المؤمنین از جمعی مردم که در خدمت آنحضرت نشسته بودند
پرسید که در میان شما کسی باشد که روز غدیر از حضرت رسالت شنیده باشد که فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه
سیزده نفر از آن جماعت شهادت نمودند که این عبارت از حضرت رسالت شنیده اند تا اینجا ترجمه عبارت
محمد بن طلحه است و بعد از ذکر این کلمات صاحب کتاب میگوید که چون لفظ من از الفاظ عموم است دلیلست که
هر که حضرت رسول مولی و صاحب اختیار او باشد امیر المؤمنین نیز نسبت باو چنین باشد و چون
این فهمیده شد باید دانست که شیخ محمد بن طلحه در کتاب مذکور نکته چند ادا نموده که چون لفظ مولی در
قرآن عزیز از روی مجاز در معانی دیگر نیز مثل ناصر و وارث و دوست و غیره مستعمل شده بنابرین حضرت
پیغمبر تصریح بمعنی صاحب و اولی بتصرف نموده و مقید بیکی از معانی مذکوره نساخت که دانسته شود که
مراد حضرت از لفظ مولی آنست که هر نسبتی که میانه حضرت پیغمبر و فردی از افراد مسلمین باشد همان نسبت
بعینه میانه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم و آن شخص واقع خواهد بود و برین تقدیر مفهوم از من کنت مولاه
فعلی مولاه آنست که هر که من ولای او و از او باشم یا ناصر او یا دوست او یا خویش او باشم امیر المؤمنین علی
علیه السلم نیز با آن شخص چنان خواهد بود و بعد از ذکر این نکته این مرد فاضل کامل صاحب انصاف اگرچه سنی است
اما چون دیگران بیکباره از دین اسلام بیگانه نشده و کمر عداوت اهل بیت بر میان نبسته و از این جهة بعد
ذکر روز غدیر میگوید که این حدیث صریحست در اینکه حضرت رسول امیر المؤمنین علی علیه السلم را بخصوص
منقبتی و مرتبه بدرجه گردانیده که غیر آنحضرت از جانب رسالت باین قسم اختصاصی و مرتبی فایز گشته و
میگوید که باید دانست که مضمون حدیث مذکور از اسرار ربانیست که در آیه مباهله مندرج گردیده و از آن
این معنی را میگوید که حق تعالی نفس نبی و نفس ولی را مثل یکدیگر دانسته و آن هر دو را در یک کلمه مجمع ساخته

وضمیری که مضاف برسول الله است متصل گردانیده بنابرین حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نیز موافق فرموده
الهی خواست که آنچه ذات نبوی بآن موصوف گشته و درجه که حق سبحانه وتعالی بوی کرامت فرموده ثابت گرداند
که امیر المومنین علی علیه السلم نیز موصوف بآن صفت و صاحب آن درجه و منزلت است چنین فرموده که من کنت
مولاه فعلی مولاه تا معلوم خلایق گردد که چون رسول الله اولی بمومنین و ناصر مومنین و دوست مومنین و سید
مومنین و سردار مومنین و صاحب اختیار مومنین است حضرت امیر المومنین علی علیه السلم نیز بهمه اوصاف
مذکوره متصف بوده جامع جمیع اوصاف معینه است و بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی فاضل مذکور معنی حدیث را
درست فهمیده و چون دیگران از کجی و کج فهمی مبرا و معرا است ختم مقال برین مآل نموده که و بهذه مرتبة سامیة
و منزلة نامیة و درجة علیة و مکانة رفیعة خصصه صلی الله علیه وآله بها دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عیدا
و موسم سرور لاولیائه بارک الله آفرین باد بر فهم درست محرر اوراق معروض میدارد که چون اهل محبت
نوریست از انوار الهی که مشکوة قلوب عارفین از آن تنویر یافته پرتو آن بساحت ادراکات صحیحه و افهام مستقیمه
تافته و آنچه معنی خبر بتوفیق الهی استنباط باطن از انوار عطیات پیر و ردکاری وقوع نتواند یافت بلکه
شیخ محمد بن طلحه که دیده معرفتش بکحل الجواهر محبت خاندان اکتحال یافته و از قرحه ممیسه بدان دیده کرد از ال
مصون و محروس است بفهمیدن این قسم از امور مخفیه مندرجه در مکامن الفاظ و عبارات موفق گشته و
بعد از افادات مذکوره میفرماید که به پیروی و تتبع کلمات قرآنی و افادات نبوی چنین معلوم میشود که
هر صفت از صفات کمال که حضرت رسول جهة امیر المومنین علی علیه السلم اثبات آن فرماید مادام که او
حق تعالی ذات مرتضوی آنرا بآن توصیف ننموده اظهار آن نفرموده باشد حضرت پیغمبر جرأت اسناد آن بحضرت
امیر المومنین علی علیه السلم ننموده منتظر اشاره ربانیه است و از آنجمله چون حق تعالی بیان این فرموده که امیر المومنین
علی علیه السلم ناصر پیغمبر است چنانچه فرموده که فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین که مراد حضرت امیر المومنین است
یعنی پیغمبر الله تعالی است و جبرئیل و علی بن ابی طالب علیهما السلم بنابرین حضرت رسالت نیز اقتفای آثار الهی و پیروی

اشارات و اوامر ربانی نموده و در تعیین آنحضرت جهة امامت و خلافت بکلمه من کنت که یکی از معانی مندرجه در تحت احتمال
لفظ مذکور ناصریت است چنانچه حق تعالی او را ناصر گفته پیغمبر نیز اشاره بآن نموده باشد و میگوید که شاهد حال مقال
آنست که حافظ ابونعیم در کتاب حلیه ذکر کرده که روزی حضرت امیر المومنین علی علیه السلم داخل منزل شد که بنور حضرت
نبوی منور بود و چون چشم مبارک بدیدار حضرت رسالت بدیدار فایض الانوار شاه ولایت منور گشت فرمود
که مرحبا بسید المرسلین و امام المتقین و میگوید که چون سیادت مرسلین و امامت متقین از صفات نفس سید المرسلین
و حق تعالی امیر المومنین علی علیه السلم را نفس رسول الله داشته از این جهة حضرت رسول نیز موافقت اراده
الهیه نموده آنحضرت را بوصفی که از لوازم و صفات ذات آنحضرت است اتصاف داده فرموده که سید المسلمین
و امام المتقین و میگوید که هیچ صفتی از صفات چنین نباشد که نبی جهة اثبات ولی بآن اشاره ربانیه نموده باشد
و از اینجاست که بروایت انس بن مالک در کتاب ابونعیم از ابوبرزه که حضرت متوجه وی شده فرموده که ای ابا برزه
میان من و الله تعالی درباره امیر المومنین علی علیه السلم عهدی شده و آن عهد از جانب الهی اینست که فرموده که علی
علیه السلم علم راه نماینده کان منست و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طایفه که مرا اطاعت نمایند و از
مقوله سخنان پسندیده و شواهد عادله بسیار است حذرا من طول الکلام عنان قلم از صوب بیان
آن معطوف است و لیکن مجملی از کیفیت امور واقعه یوم الغدیر مزین اوراق جعاید صافیه اصحاب ایمان است
بدان هداک الله الی سواء الطریق و سقاک من رحیق التوفیق والتحقیق که چون رسول آخر الزمان با دای وظایف
حجة الوداع قیام نمود جبرئیل علیه السلم نزول نموده پیغام الهی برینوجه که شیخ المشایخ الامامیه شیخ مفید علیه الرحمه
بیان نموده به پیغمبر رسانید و ترجمه خلاصه آن کلام اینست که امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلم را امام کافه
خلایق نموده عهد و میثاق بیعت او بر جمیع مکلفین لازم آورده بیاد ایشان آورده و عهدی که در روز
الست از ایشان در باب ولایت امیر المومنین علی علیه السلم سمت صدور یافت تجدید آن داخته پیغام من بندگان
برسان و بگو که امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلم بنده من و وصی پیغمبر من و خلیفه او و حجت بالغه من بر خلق است

وطاعت او مقرون بطاعت محمد و طاعت محمد مقرون بطاعت منست و هر که اطاعت او کند اطاعت من
نموده و هر که مخالفت او کند مخالفت من اختیار کرده باشد و علی بن ابی طالب علیه السلام علم منست در میان
خلق و هر که معرفت او کند داخل مؤمنین است و هر که انکار او نماید از کافرین است و در این وقت پنهان از جماعت
خلوتی ساخت و خزاین اسرار ربوبیت را سر گشود و مصالح خفیه الهیه که نزد آن خیر البریه بطریق ودیعت گذاشته بود
تمامی آن در جریده عالم مرتضوی اندراج یافت و چون عایشه بامر خلوت و امور مخفیه صادره بین النبی و الوصی
پی برد در تحقیق آن از حضرت رسالت مبالغه بسیار نمود و حضرت در اخفای آن عایشه نهایت اهتمام فرمود
و تصریح بآنکه اگر ترا آگاه سازم و افشای آن نموده خلاف امر من نموده باشی در زمره کفره داخل گردی و عبارت
منقوله حضرت درین باب اینست که فلا تخبری احدا و لئن خبرت ساعة لتکفرون و ترجمه عبارت همانست که
پیش ازان ذکر شد که مشتملست بر نهایت مبالغه در پنهان داشتن این حکایت و چون عایشه باخبار نبوی نزول
جبرئیل علیه السلام و امر الهی بخلافت امیر المؤمنین مطلع گشت مبالغه پیغمبر را در اخفای آن حکایت اعتبار ننموده
همان لحظه حفصه دختر عمر را خبر کرد و باتفاق عمر را ازین قضیه آگاه گردانیدند و بعد ازان ابو بکر و دیگر منافقان
و دشمنان امیر المؤمنین علی علیه السلام مثل ابو عبیده جراح و عبد الرحمن عوف و عثمان و معاویه و باقی اهل خلاف
که ذکر خواهد شد مجتمع گشته هر کسی در سبب هلاک پیغمبر اندیشه نموده آخر الامر رای ایشان برین قرار یافت که چون
در راه بعقبه ضیقه واقعست موسوم بعقبه هرشی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنجا رسد شب ظلمانی خواهد بود دعوی
نمایند که شتر پیغمبر رمیده شده ازین جهت شاید کوفتی رسد که موجب هلاک پیغمبر باشد و چون ضمیر منیر حضرت رسالت
جام جهان نمای لوح تقدیرات عایشه را طلب نموده فرمود که انت تدری ان الله عالم بک بلک
یعنی سر مرا فاش گردانیدی و الله تعالی جزای عمل تو بتو رساند و در بعضی رسائل افشای این راز منسوب بحفصه شده
و او عایشه را خبر داده و بعد ازان عسکر خبردار شده تا آخر و بعد ازان در طی مسافت منتهیه بمدینه مطهره بمرغع مسمی بود
بموضعی رسید قبل از غدیر خم که موسوم بکراع غمیم بود و جبرئیل علیه السلام باین آیت نزول نمود که لعلک تارک بعض

ما یوحی الیک و ضائق و ظاهر است که آیه شریفه مشتمل است بر نهایت اهتمام الهی بخلافت آن حضرت
و اظهار رنجش از حضرت رسالت در تاخیری که تا غایت شده و ترجمه مدلول آیه شریفه اینست که مگر اراده تو آنست
که بعضی از آنچه بوحی تو میفرستم ترک نمائی و سینه تو از تحمل آن تنگ آمده که این قسم از امور در روی جای گیرد و این معنی
نهایت تاکید و تشدید و تهدید است بنابرین حضرت رسالت چون بعد از ساعتی از نزول آیه مذکوره بموضع موسوم
بغدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام دیگر باره جهت تاکید امر مذکور فرود آمد و این آیه نزول یافت که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای رسول برسان بندگان
آنچه از خدای تو نزول یافته و اگر بجای نیاوری آنچه مراد منست به بندگان نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده باشی
و مضمون آیه مشعرست بآنکه اگر تبلیغ این امر مساهله شده بر حسب اراده الهیه وقوع نیابد همانست که هیچ حکم
تبلیغ نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ در بعضی امور حکم عدم تبلیغ در کل دارد و اگر از منافقان
که همراه اند خوفی و دغدغه باشد خدای تعالی نگهدارنده تست از شر ایشان و بنابرین حضرت در همان منزل فرود
آمد و منبری از پالان شتر یا بعضی از احجار علی خلاف الاخبار مرتب ساخت و صعود بر آن نموده خطبه
مشتمله بر حمد و ثنای الهی و نصیحت اصحاب و بیان خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام که من جانب الله است
ادا فرمود و چون آن خطبه خالی از طول کلامی نیست و مشتمل بر فواید بسیار و فصاحت و بلاغت تمام
و ایراد تمامی آن در خور اختصار رساله نیست لیکن ذکر دو سه کلمه از آن تیمنا و تبرکا مفرح قلوب مؤمنین است
و از انجمله است که یا معاشر الناس ان الله قد نصب لکم ولیا و اماما مفروضة طاعته علی جمیع المهاجرین و الانصار
و التابعین باحسان و علی البادی و الحاضر و علی الاعجمی و العربی و علی الحر و العبد و الصغیر و الکبیر و الابیض و الاسود
و علی کل موحد ماض حکمه نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من تبعه معاشر الناس انه آخر مقام اقومه فی هذا المشهد فاسمعوا
و اطیعوا و انقادوا فان من بعدی علی ولیکم و امامکم بامر ربکم ثم الامامة فی ذریتی من ولده الی یوم القیمة الا انه
لیس امیر المؤمنین غیر اخی هذا و لا تحل امرة المؤمنین لاحد غیره معاشر الناس قد بلغت ما امرت بتبلیغه حجة علی کل حاضر

وعلی کل احد ممن شهد او لم یشهد ولد او لم یولد الا فلیبلغ الحاضر منکم الغایب و الوالد الولد ترجمهٔ عبارت اینست که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب بجمیع حضار آن مجلس نموده که ای گروه آدمیان هر آینه که الله تعالی بعث نموده
از برای شما صاحب اختیار در امر دین و دنیا و امامی که طاعت او فرض است بر جمیع مهاجرین و انصار یعنی
آنها که در خدمت پیغمبر هجرت نموده ترک وطن اصلی که مکه معظمه است نمودند و آنها که یاری و مدد کاری
پیغمبر نموده در نصرت وی تقصیر نکردند که عبارت از اهل مدینه باشد و آنها که تابع او امر و نواهی حضرت
رسول گشته مخالفت ننمودند و میفرماید که همچنین اطاعت امیرالمومنین علی علیه السلم فرض است بر غایب
و حاضر و بر عجمی و عربی و بر بنده و آزاد و کوچک و بزرگ و بر سفید و سیاه و بر آنکه بوحدانیت الهی
قرار کرده باشد و حکم بر جمیع مردم جاریست و امر او نافذست یعنی اطاعت امر او واجبست و مخالف او
ملعون و تابع وی مرحوم است دیگری میفرماید در جهت تاکید این حکایت بجدید نصیحت نموده میگوید ای گروه
مردمان این آخرین مقامیست که مقیم آن شده‌ام درین مجلس پس در حضور این جماعت پس گوش کنید و مطیع
و فرمان دار باشید پس بدرستی که بعد از من علی ولی و امام شماست بامر خدای شما و بعد از ان امامت خلافت
در ذریت منست از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلم تا روز قیامت و هیچکس غیر برادر من علی بن ابی طالب
علیه السلم سزاوار امامت نباشد و حلال نیست امیر بودن مومنان و سرداری ایشان احدی را غیر علی
بن ابی طالب علیه السلم دیگر باره تاکید حکایت غدیر مینماید و میفرماید که زمره بنی آدم آنچه از جانب خدا مامور
شده بود که بجای آورم و بشما برسانم و مضمون کلامی که بشما گفتم و تقریر کردم حجتست از جانب خدا و رسول
بر هر غایب و بر هر که حاضر این مجلس بوده و نبوده و بر هر که متولد شده و تولد نشده پس باید که
هر که حاضرست این امر که از جانب الهی درباره علی بن ابی طالب علیه السلم صادر شده بجمعی که غایب‌اند برساند
و هر پدر پسر را ازین خبر آگاه سازد راوی حکایت میفرماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از اتمام خطبهٔ غدیر
که عشری از آن مرقوم این صحیفه شده حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم را نیز بر منبر شریف جای داده دست آنحضرت

کرفته

گرفته نوعی بلند گردانید که اکثر صفوف مشاهدهٔ آنحضرت نمودند و بعد از ان فرمود که ای مسلمانان
الست اولی بالمومنین انفسکم آیا نیستم من اولی بمومنین از نفس شما یعنی مرا اختیار در مهمات دینی و دنیوی
شما بیشتر از اختیار شما نیست همگی گفتند بلی یا رسول الله چنین است و تو اولی بمایی از ما بعد از ان
حضرت فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و چون در عبارت گذشته فرموده بود که آیا من اولی نیستم
درین مرتبه فرمود که من کنت مولاه هر که من مولای ویم یعنی اولی باویم پس علی بن ابی طالب علیه السلم نیز
اولی باوست و غرض حضرت ظاهرا در عبارت اولی از لفظ اولی و در عبارت ثانیه از ذکر مولی
اولی بتصرف و صاحب اختیار اراده شده نه معنی دیگر و بعد از اتمام خطبه و تاکیدات واقعه موجه
دعا شده آنحضرت را باین عبارت دعا فرمود که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی الهی دوستی
کن با کسی که دوستی کند با علی و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با علی راوی روایت میگوید که بعد از ان
مقدمات تمامی اصحاب بامر الهی و تاکید رسالت پناهی که بعضی گفته‌اند صد و بیست هزار کس بودند
و بعضی کمتر گفته‌اند بر آن حضرت بامیرالمومنینی سلام کردند یعنی السلام علیک یا امیرالمومنین گفتند چنانچه عمر را
کلمه تجاوز نموده عبارت بخ بخ نیز اضافه نمود و باین نیز اکتفا نموده گفت اصبحت مولای و مولی کل مومن
یعنی امام و سردار من و سردار همه مومنان گردیدی و از عبارت عمر نیز مفهوم میشود که معنی اولی
بتصرف از مولی اراده نموده درین مقام ازین کلمه هیچ‌وجه معنی دیگر مفهوم نمیشود هر که مضایقه درین معنی
نماید غیر از عناد چیزی دیگر باعث نخواهد بود و مذکورست که شعرای عرب که در ان روز حاضران مجلس بودند
تخصیص حسان بن ثابت باذن پیغمبر قصاید چند از جهه تهنیت این امر در رشتهٔ انسلاک دادند و عمرو عاص
ملعون منافق نیز در ان روز قصیده گفت که دو بیت از ان در خاطر فقیرست برینوجه شعر یا آل محمد عرف الصواب
وفی ابیاتکم نزل الکتاب   و بعد از ذکر اسم مبارک حضرت و اتیان بعضی از القاب آن عالی رتبت
بیت دیگر اینست شعر فضربته کبیعته یوم خم معاقدها من القوم الرقاب   و این شعر بیست مشاعر

ودر لهجه عرب بغایت پسندیده و خلاصه کلام آنکه میگوید که جای فرود آمدن شتر اوست که گردن مردم است
ومحل بیعت و در غدیر خم همانست یعنی وفا بآن نمودن کردن مردم لازمست و دور نیست که مقصودش این باشد
که همچنانچه نهادن او بر گردن مردم یعنی مهار کردن موجب آزردگی ایشان بود بیعت او نیز بر گردن مردم لازم شد
ازین معنی ناخشنود و آزرده بودند و این حکایتیست که خالی از معنی نیست که اگر این جماعت در روز غدیر
نفاق نمیداشتند و فرموده خدا و رسول را از روی صدق و خلوص اهل بیت اطاعت مینمودند بعد از
دو ماه از واقعه غدیر مخالفت صرف نموده و آن همه تاکیدات الهی و ترددات جبرئیل علیه السلم و دو صحابه
کان لم یکن شیئا انگاشتند و از ابن عباس و حذیفه و ابوذر رحمهم الله ذکر شده که بعد از اتمام لوازم
غدیر هنوز اهل بیت متفرق نشده بودند که جبرئیل علیه السلم نزول نموده حضرت پیغمبر را بنزول این آیه بشارت
داد که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا حاصل مدلول این کلام والله اعلم
بشارت دادن جماعت حاضرین صحرای غدیر است باکه تکمیل دین اسلام در آن روز شده و نعمت الهی بر بندگان
در آن روز اتمام یافته و رضا و خشنودی خالق الارض والسما از دین اسلام و از زمره مسلمانان در آن روز
حصول یافته و معلوم میشود که واجبات دینیه خواه آنچه متعلق باصول دین باشد و خواه بفروع عبادات عملی
مثل ولایت و امامت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم بوده اکمال دین و اتمام نعمت رب العالمین بر زمره مکلفین
منوط بامیری و سرداری و صاحب اختیاری آن سرکرده دایره خلافت و سرکرده سلسله امامت و هدایت است
و دلیل برین امر با وجود آنکه در غایت ظهور است اینست که چون صحت عبادات منصوصه و طاعات مفروضه
مثل نماز و روزه و غیرها موقوف بر اعتقاد صحیح بر امامت حضرات ائمه معصومین است و صحت اعتقاد مذکور
توقفی بر ایمان بامور دینیه فرعی نداشته حصول ثواب آن مستلزم صحت این نیست بلکه تارکان در زمره کفره
جاحدین او امر رب العالمین است و تارکین عبادات شرعیه فرعیه با وجود عقیده صحیحه خالصه و ثبوت محبت و مودت
کامله خاندان ولایت و امامت بصفت اسلام و ایمان باقی بوده بر فرض تقاضای بزرگی که واجبات تا انقضای ایام

حیات مرجو الرحمه والمغفرتست چنانچه مفاد بعضی از روایاتست پس وجه اکمال دین نبوی و اتمام
نعمت الهی ظهور یافته صحت مشمول الیوم اکملت لکم دینکم الآیه غایت وضوح پذیرفت تذییل چون قصه یوم الغدیر
بر نهج اتمام یافت این خبر منتشر شده باطراف و جوانب رسید چنین ذکر شده خصوصا در کتاب
اهل خلاف از تفسیر ثعلبی که حرث بن نعمان فهری که از قبیله معتبره از قبایل عرب و سرداران طایفه
است از شنیدن قصه آزرده شد باتفاق جمعی از آن عشیره از بیابانی که مسکن ایشان بود در روانه
جانب مدینه مقدسه گردیدند و حرث مذکور تنها با رفقای خود از غایت قهر و غضب و غیظ
غلظت داخل مسجد حضرت رسالت شد و به خنجر زهرآلود کینه دیرینه و ضغینه قدیمه سینه پرکینه
خود را شکافته آواز برآورد که یا محمد و بخت یار رسول الله تو ما را بوحدانیت خدا و نبوت خود و نماز
و روزه و سایر واجبات دینیه تکلیف نمودی تمامی آن قبول نموده و ادای آن بر خود لازم گردانیدیم
و بعد از آن تو بآنها راضی نشده امامت و خلافت و امیری امت به پسر عم خود حواله نمودی این
فعل از طرف تو یا از فرموده ربانیه است حضرت قسم یاد نمود که وقوع این حکایت بنا بر فرموده
و مبالغه الهیه است و چون حرث مذکور حقیقت این امر تحقیق نمود رو گردان گشت و بجانب منزل خود
میرفت و میگفت الهی اگر آنچه محمد میگوید حق است و امر امامت امیرالمومنین علی علیه السلم بفرموده تست
خدایا چون مرا تاب شنیدن آن نیست بفرما تا مرا از آسمان سنگی بر سر زنند یا بعذابی دیگر معذب گردان
هنوز سخن وی تمام نشده بود که سنگی از آسمان بر سر وی آمد از دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست
و مقارن حال جبرئیل نزول نموده سوره سأل سائل تحفه جهت رسول الله همراه آورد بسم الله الرحمن الرحیم
سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله حاصل آنست که سایلی سوال وقوع عذابی نمود که بر
زمره کفره تواند بود و آن عذاب وجهی که از جانب الهی هیچ چیز او را دفع نمینمود واقع شد و شان
نزول این سوره در کتب اهل خلاف زیاده بر ده مرتبه ملاحظه شده و اگر کسی زیاده ازین پیروی نماید شاید

بیش ازین نیز باشد وجود این مقدار آیات و روایات از طرف دوست و دشمن اثر در علمای مخالفین نموده جانب
ابوبکر و عمر را فرو گذاشت نمایند حشرهم الله فی زمرة ائمتهم فی الدرک الاسفل من النار بمحمد و آله الابرار و چون
این قدر دانسته شد باید فهمید که غزالی در کتاب سر العالمین دعوی اجماع بر صحت حکایت غدیر مینماید و بعد از
ذکر روز غدیر و عبارت عمر که مشتملست بر کلمهٔ بخ بخ چنین میگوید که فهذا تحکیم و رضا و تسلیم ثم بعد
غلب الهوی لحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و خفقان البنود فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول
و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا
قلیلا فبئس ما یشترون و کلام غزالی ناطق است بآنکه عمر قبول حکم الهی نموده و رضا بآن داد و تسلیم نمود و
بعد از آن هوای نفس که در روش غزالی از آن بهوا تعبیر میشود غالب گردد و سبب غلبهٔ هوا محبت
ریاست بندگان خدا و حمل ستون خلافت یعنی در بالخلافت پیغمبر نام برند و محبت اینکه علمهای خلافت
در پس سر او بحرکت در آید و محبت اینکه اسپها و دیگر حیوانات سواری دست و پا ازهم گذرانند
و صورت مشبکی از آن بنظر در آمده بر در خانهٔ وی مجتمع گردند چنانچه روش جباره و اهل ظلم است اینها
همه وسیلهٔ آن باشد که از جام هوای نفس آب عصیان و طغیان خورده بخلاف اول که زمان بیعت پیغمبر
و قانون جاهلیت مقتضی آنست عود نموده و عهد و میثاق روز غدیر را شکسته بپس سر انداخت و در
باب سوءرای مشتمل بر نقصان و خسران از وی واقع گردید و چون دانستی که غزالی حکایت غدیر و از دین
برگشتن عمر و مخالفت آن روز را بوجهی که نوشته شد بیان نموده و عبارت او را بهمان طریق که در کتاب او
مسطور شده اینجا بجهت مرقوم ساخت باید دانست که این حکایت میانه جمهور اهل حدیث و یکی از دو اب
در بغداد ذکر یافته و وی منکر بود که غزالی کتابی موسوم بسر العالمین تصنیف نموده و بعد از آن ولایت
امیر المؤمنین علی علیه السلام رد نموده و از تصانیف غزالی ظاهر شد که کتاب مذکور از مصنفات اوست و اینجا
نیز جهت توضیح مقام و تحقیق قول غزالی و ثبوت کتاب سر العالمین که داخل تصانیف غزالیست بسندی صحیح روش

ظاهر

ظاهر میکرداند و تحقیق این حقیقت آنست که کتابی نام وی نوادر بدریه که مصنف آن معلوم بنده نیست اما مشخص
است که از علمای مخالفین است ملحوظ گشت و در آن کتاب از ابن جوزی نقل نموده که وی در کتاب خود که تذکرة
خواص الامة بخصایص الائمة نام نهاده در باب سیم از آن کتاب ذکر نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین
و کشف ما فی الدارین حکایت غدیر را بر وجهی که مذکور شد ذکر نموده و عبارت او را بهمان طریق جهت ایضاح
مرام نقل مینماید و عبارت مهو دا نیست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی یوم الغدیر من کنت مولاه
فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة قال غزالی و هذا
رضی و تسلیم و ولایة و تحکیم ثم بعد ذلک غلب الهوی و حب الریاسة و عقود البنود و خفقان الرایات و
ازدحام الخیول فی فتح الامصار و الامر و النهی فحملهم علی الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به
ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون این عبارت عربی از اول تا آخر از کتاب ابن جوزی نقل شد و وی از کتاب
سر العالمین که تصنیف غزالیست نقل نموده و چون قبل ازین عبارت غزالی ترجمه شده درین مرتبه از تکرار
ملاحظه مینماید و نقل عبارت ابن جوزی از آن جهت است که معلوم شود که علمای اهل سنت حکایت غدیر را
یکی از دیگری نقل نموده میانه ایشان شهرت تمام دارد و فایده دیگر آنکه چون ابن جوزی از بزرگان اهل سنت
و شهادت او در باب اثبات کتاب سر العالمین که از تصانیف غزالیست بغایت فایده مندست و
اهل جحد و انکار بشهادت او و نقل عبارت غزالی که در کتاب خود نموده الزام میتوانند یافت ارشاد
هر کرا دیده ادراک از میل عداوت خاندان امیر المومنین ع و دودمان سید المرسلین و فرزندان طیبین طاهرین
آنحضرت نابینا نشده در تیره شب ظلمانی تقلیدات فاسده و عصبیات کاسده و اصغای ابنای اهل
جحد و انکار طریق مستقیم مودت ذریات اطهار سید ابرار بر او پوشیده نشده باشد و از دیگر دلایل دال
بر ثبوت خلافت امیر المومنین علی علیه السلام خبری نداشته بر حقیقت حکایت یوم الغدیر و اتفاق دوست و
دشمن بر صحت آن اطلاع یابد چگونه تقدیم ابوبکر بر آفتاب عالمتاب امامت داده با قهرمان عقل و نقل د

ذکر بیان کرده و مولوی درین معنی گفته شعر تو بتاریکی علی را دیده زان سبب غیری و بگزیده و باید دانست که اول
کلام غزالی دلیلست ظاهر و حجتی باهر بر آنکه عمر بعد از واقعه غدیر بیعت با ابی بکر از دین بیرون رفته و هوای نفس و
پیروی رضای شیطان از اهل ارتداد و اصحاب جحد و عناد گردیده و اگر سالک این مسلک را بزیادتی تبیین
درین امر احتیاج افتد بواقعه لیلة العقبه و نفاق اصحاب و ظهور کفر ایشان درین باب رجوع نمودن اولیست
حکایت مذکوره بر وجهی که علمای اهل بیت علیهم السلم نقل نموده اند و ظاهرا تصانیف اهل خلاف از ذکر آن
خالیست و یکی از معاصرین نقل مینمود که در رساله از طرق ایشان بوجه اجمال که تاویل توان کرد بنظر او رسیده
و علی ای حال مجملی ازان حکایت اینست که بعد از انکه باشاره ربانی و تنبیهات و تشدیدات بلکه تهدیدات
نازله سماویه امر خلافت شاه ولایت تحقق یافت و عامه اصحاب از ذکور و اناث حتی زوجات مطهرات
حضرت رسالت به بیعت آن والا رتبت سرافراز گردیدند و جبرئیل در آن روز که روز عید ملایکه و اوقات
نشاط و زمان سرور و انبساط ایشانست بشکل احسن الاشکال و صورتی بهترین صورت در میان
طوایف اصحاب مسرور و خوشحال و شیطان ملعون آزرده حال بوده بتاکیدات آسمانی که درین باب
صدور یافته یکی اظهار مسرت و دیگری مظهر محنت و کربت شده بودند اصحاب ماده کفر و نفاق طغیان
یافته چهارده نفر از ایشان که ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و ابو عبیده و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص و معاذ
و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و قلوب و کنیف صدور شان از وقوع حیف منتن کفر و
نفاق متدنس و بنجاست عداوت آل رسول الله منجس بود آرای فاسده آن و پیمانان در اهلاک نبوی
برین قرار یافت که در شبی ظلمانی بقصد اطفای نور وجود آن چراغ بنی عدنان در عقبه موسومه بر عقبه هرشی قرار
گرفته دو دباب مملوه از احجار از بالای عقبه انحدار داده چنان نمایند که ناقه نبوی از هیبت آن صدا رمیده و متزلزل
گشته بنوعی متحرک گردد که موجب هبوط آن نجم آسمان رسالت گردد راوی گوید که حضرت هنوز داخل عقبه
نشده بود که بحذیفه یمانی اشاره فرمود که زمام آن ناقه را نگاهدارد و عمار یاسر مامور شد که از عقب شتر

غافل نگردد چون شمع شبستان رسالت داخل عقبه مذکوره گشت آن ملاعین آن ذمیم و کلاب بیحیای
بیشرم با نداختن آن دبابها مبادرت نموده صدای عظیم ازان خواست چنانچه موجب اضطراب ناقه نبوی
گردیده درین محل حضرت پیغمبر خطاب بان ناقه نموده فرمود که اسکنی یا مبارکه یعنی ساکن شو ای
ناقه مبارکه میمونه بامر حضرت رسالت ازان اضطراب باز آمده رمیدن و حرکت سکون بدل
یافت و بلهجه عربیه فصیحه در آمد و زبان معذرت کشوده بکلمه که ترجمه آن اینست که یا رسول الله بترس نا
دست من از دست و پای من از پای و حال انکه پشت من آرامگاه تو باشد و چون مقدمات اصحاب عقبه
از نتیجه مقصود عقیم افتاد حذیفه روایت مینماید که درین حالت آن منجبان امت متوجه شدند که
ناقه را بزور دست تحرک داده چنان سازند که حضرت از پشت وی افتد و دران لحظه من و عمار دست
بشمشیر کرده ایشان را از اقدام بران امر عاجز گردانیدیم و عبارت حذیفه که ترجمه آن ذکر یافت اینست
که فلما رای القوم ان الناقة لا تنفر تقدموا الیها لیدفعوا ایدیهم فجعلت انا و عمار یاسر نضرب وجوههم باسیافنا
وکانت لیلة مظلمة فتاخروا عنا و قد آیسوا اما دبروه و چون حذیفه در تحقق جماعه منافقین که مصدر این قسم
حطیئتی شده بودند در مرتبه مبالغه بسیار نموده از حد گذرانیده حضرت هر مرتبه او را بعبارات
تسلی میداد تا نوبت سیم اسامی ایشان که قبل ازین ذکر یافت بر زبان معجز بیان گذرانید و حذیفه از ارزوی
دیدن آن ملاعین آن عقبه بر بینائی خاص که آینه خاطر انعکاس داشت ازینجهت از بوارق تاثیرات انوار تجلیات
ربانی که دران وقت ذات اقدس و نفس انفس نبوی محل ظهور آن شده بود برقی جهانتاب و روشنی شبیه
آفتاب سر از گریبان آن عقبه مظلمه بیرون آورده نقاب حجاب از چهره دغای اصحاب برداشته دوست از
دشمن و آشنا از بیگانه و مسلمان از کافر متمیز شده بر طبق یعرف المجرمون بسیماهم تمامی ظاهر و نمایان شده
در بوته فضیحت سوخته آتش کلفت طبیعت گشته دعوی ایمان ظهور نقیض آن بطلان یافت شعر
دعوی بسر زبان خود داشتی — درخانه مزاربت یکی شکستی — گویی که به یک شهادت ار بت شکنم

فدات کند خار اکنون مستی | و محقق دمی درین معنی گفته | ما در بهابه جنس تمامت
زنگان بتار این بتارد تا | بت شکستن سهل باشد سخت سهل | سخت دیدن نفس را جهل بت
مار نفس کرمی و در مکر ازان | عزه صد فرعون با فرعونیان | و دیگر از عرفا همین مضمون را بنوعی
دیگر منظوم ساخته | تو پنداری این یک قول مستی | کند فردا خبارت اکه مستی
مسلمان نیست از تو جز زبانت | منافق این دم کردم بیانت | نفاق ای بیخبر چیزی دگر نیست
زبان گویا و دل از آن خبر نیست | اگر دل با زبان یکسان کنی تو | هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو
مسلمان حقیقت گشته باشی | ز شرک مشرکان وارسته باشی | غرض از مدلول کلام درین مقام آن بود

که یک دلیل از جمله سیصد دلیل قرآنی و سه هزار حدیث نبوی که در امر خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام واقع است حکایت غدیر است که مرکب است از آیات قرآنی و روایات نبوی و اجماع فرقه ناجیه و احکام جنان آن مرتبه ایست که هیچ یک اهل خلاف خدشه نپذیرد و باوجود این حال معلوم میشود که جماعت که سراسیمه و حیران شده و غبار دوستی او بکرده دیده انصاف شان را کور و بی نور ساخته مقصود و مدعای فی بدنه حمی فهو فی آلا فزه حمی و اضعف سیلا شدیدا و ظاهر است که شعاع آفتاب جهانتاب یوم الغدیر جهات ستة و ارکان اربعه را بنوعی احاطه نموده که در تنویر مشکوة ایضاحش از زجاجه عقل و نقل دیگر باره احتیاج افتد لیکن بر طبق من الملک ذکره معنوع بذکر قلیلی از روایات که بانضمام آن با آیات بینات وارده دلیل تمام بی عیب و قصور میشود که در تصانیف مخالفین مکرر اندکور شده قیام مینماید حدیث دوم روایت است بطریق تواتر از سید الانبیا که بعبارات مختلفه بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام خطاب نموده که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی غرض حضرت ازین عبارت اثبات خلافت آنحضرت است بر وجهی که رسول وجوه دال برین مطلب باشد زیرا که فرموده که حالتی و منزلتی که حضرت هارون را نسبت بموسی علیه السلام است که مراد از آن خلافت و اخوتست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را همان نسبت بحضرت پیغمبر حاصلست و

و درین عبارت حضرت رسالت چند فایده ملاحظه فرموده اند اول تنصیص خلافت چنانچه ظاهر است دوم بیان اخوت که بفرموده الهی میان آنحضرت و شاه ولایت منعقد شده سیم اظهار مرتبه مرتضوی و استعداد رتبه نبوت که اگر بعد از زمان رسالت کسی را درجه نبوت ممکن الحصول بودی مر او را حضرت شاه ولایت بحقوق فی چهارم اینکه بعد از رحلت پیغمبر آنحضرت سزاوار نبوت نماند بود شایسته خلافت بطریق اولی خواهد بود پنجم اینکه چون حضرت هارون در حیات حضرت موسی علیه السلام خلیفه و شریک آنحضرت بوده باین صفت موصوف بود حضرت نیز در ایام حیات نبوی بخلافت آنحضرت اختصاص یافته لیکن تصرف وی در امور کافه من حیث الکلام و الکلیابه موقوف بانقضای زمان رسالت است و چون رفع مانع شده حضرت رسالت پناه وازه بارگاه وصال و متوجه ادراک قرب اتصال گشت خلافت مستتره مستمره چهره نموده آنحضرت بر مسند حقیقی تحقیق خلافت صوری نیز متمکن گشت ششم اینکه چون حضرت هارون استحقاق خلافت موسی در حین حیات وی داشته آن امر مخصوص گشت اگر بعد از حیات موسی در لباس صوری بطریق اولی مستحق آن میبود پس امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز استحقاق خلافت رسول بعد از انقضای زمان آنحضرت داشته آن در جا اختصاص میباشد و مخفی نماند که این روایت از روایات مشهور بین الطرفین است و علمای جانبین بتقریبات دوستی و دشمنی اهل بیت رسالت ذکر نموده اند و ظاهر آنست که اگر انصاف باشد این حدیث داخل روایات متواتره است و حضرت رسالت بتاکید و تایید روایت مذکوره در موارد متکثره باین عبارت نموده که یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و چون در حدیث منزلت مجملا بخلافت و اخوت آنحضرت اشاره فرموده ام اجمالی ازین عبارت تفصیل داد که یا علی تو برادر منی و وصی منی و خلیفه من بعد از منی و کسی که قضای دین من میکند تویی و ازین قبیل است روایتی که علامه در کتاب کشف الحق از احمد حنبل از انس مالک که عداوت ایشان با امیر المؤمنین علی علیه السلام ظاهر است نقل نموده که انس میگوید که سلمان فارسی گفتیم که از حضرت رسالت پرسید که وصی تو کیست و چون سلمان از حضرت این سؤال نمود که وصیی و وارثی و من یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن ابی طالب

حدیث چهارم دان ... خیبر و حال واقعه خیبر آنست که چون حضرت رسالت متوجه قلاع خیبر
گشت و بی قضیه ارادهٔ الهی بظهور اعزاز مرتضوی و بیان تحقق محبت الهی آن حضرت و محبت حضرت باری
الوهیت و دیگر حکمتها و مصلحتهای بانی تعلق یافته روز اول ابوبکر سردار و صاحب اختیار عسکر اسلام شده
متوجه مهم مذکور گردیده و دران وزکیری از لشکر اسلام را بدایره شهادت درآورده خود با بقیه مراجعت نمود
طریق گریز خاطرنشان خلیفه دوم گردانیده و چون روز دوم عمر بامر مذکور مامور شده بر قاعده ابوبکر
عمل نموده بگریخت و ناموس اهل اسلام از دست رفته چنانچه عبارت صحیح بخاری صریحست که فرجع موقوفا
منهزما شب سیم که از پس ده مشکین فامش جبهه صباح حضرت نمایان شد و با تار زبود شام شسته
روشنی و بهجت تو امان و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ضمن عبارت غیبی اشارت لاعطین الرایة
غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار که در بعضی از نسخ واقعست این مهم را شاه ولایت
اختصاص داد یعنی بتحقیق و جزم که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول
او را دوست دارد و چون صحاب این عبارت از حضرت رسالت استماع نمودند هر یک بتصور آنکه مکرر این
بشارهٔ درخشان تو اکی در بام ایشان شده باین منقبت عالی و منزلت متعالی فایز گردند و در صباح آن
شب یکی حاضر بارگاه رسالت پناه شده با رجاء این امر مستظر یا ایشان منتظر میبودند و چون شاه ولایت
دیده اسرار انوار و انوار اسرار از رویت اغیار غبار آمیز شده صاحب سرای خود از فیض قدوم حضرت
لزوش خالی و ظلمانی میشود حضرت رسالت چون از مشرق چهرهٔ فلک تزیین مطلع منزل نبوت آن شمس
طلوع نمود و فضای دلکش بی رسالت از پرتو نور ولایت خالی دید در لحظه باحضار آنحضرت اشاره فرمود
ان امیر مومنان و واقف آشکار و نهان حاضر بارگاه ملایک پاسبان گردید و برطبق شعر

محیط دین است برکش بی نقاب | میز باشش کن فتح الباب | شرک پا دار شد هلاکش کن
کعبه بتخانه گشت پاکش کن | بتفویض تسخیر خیبر اختصاص یافت و علم نصرت پرچم بیجا بر علم انا فتحنا لک

فتحا مبینا معلم و بشقهٔ رفیعه و ینصرک الله نصرا عزیزا محکم ساخته و برطبق کلام : کن فیکون بر درشت
منهدم شد که از یک انگشتش | خیبر از تیغ او خراب شده | سر آتشش همه سراب شده
روانه قلع و قمع زمرهٔ اشرار گشت و در اندک زمانی بتفصیلی که در محل خود ذکر شد اهل خیبر مسخر و مقهور
و اسلامیان مظفر و منصور گردیدند و این روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم مشکوة حدیث سایر
از کتب معتبره مذکورست و مشتملست بر فواید متکثره فایده اولی از واقعه خیبر چنین فهمیده میشود که
ابوبکر و عمر از جادهٔ محبت خدا و رسول منحرف بوده نه ایشان خدا و رسول را دوست دارند و نه خدا
و رسول ایشان را دوست دارند و این معنی مستلزم کفر و بعد از وصول بمقام مامول و علت صحت
حکم باتصاف ایشان بعداوت خدا و رسول است طریق استدلال برین مطلب آنست که مراد از محبت
بنده بخدای تعالی بر وجهی که اکابر علما خصوصا غزالی در کتاب احیا و دیگر تصانیف تصریح نموده اند
اینست که بنده را امتثال اوامر و نواهی او از جادهٔ معاصی و مناهی حاصل شده ارادهٔ ادراک جلالت
و کمالات مرکوز خاطرش باشد و چون انتفای این حالت نصیبی نداشته باشد نقیض آن را استحاله
ارتفاع نقیضین اتصاف خواهد داشت که آن عدم امتثال اوامر و ارتکاب مناهی و معاصی و عدم میل بادراک
المقامات قرب ربوبیت و امتثال آن از موجبات رحمت و غفرانست و چون محبت الهی بنابر آنچه رازی
و عراقی و صاحب کشاف و غیره ذکر نموده اند عبارتست از ارادهٔ الهی نزدیک گردانیدن بنده بکمال
ربانی و باز داشتن از گناهان و معاصی و تطهیر باطن وی از کدورات جسمانی و برداشتن حجاب میانه خداوند
پس تقدیر انتفای آن از جانب خدا نقیض آن ثابت شده و از اجتماع امور مذکوره یعنی ارتفاع محبت از جانب خدا
و رسول با ابی بکر و عمر و همچنین انتفای محبت ابی بکر و عمر بخدا و رسول ظاهر میشود ظهور ثانیا که آن دو کرار
نامه سیاه از بندگی خدا بیرون بوده در زمرهٔ دشمنان خدا و پیغمبر داخل باشند و با وجود این حال بکدام علاقه
و رابطه خواهند که جانشین رسول الله و نایب الله تعالی در روی زمین باشند نعوذ بالله من الاباطیل و الاکاذیب

فایده ثانیه چون محبت خدا و رسول نسبت بایشان و از ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف باشد پس معلوم میشود
که ایشان در مدت عمر اطاعت خدا و رسول ننموده اند آنچه از ایشان صادر شده مخالف فرموده خدا و رسول
باشد زیرا که حق تعالی میفرماید که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و این خطاب بحضرت رسالت است که بگو
امت که اگر خدای تعالی را دوست میدارید اطاعت من که پیغمبرم باید نمود تا جهه اطاعتی که نسبت بمن از شما واقع شده
باشد حق تعالی نیز شما را دوست دارد پس مدار محبت طرفین بر اطاعت رسول و متابعت اوامر و نواهی
آنحضرت بوده قرینه دوستی بنده بدرگاه اله و دوستی الله تعالی بر بنده است و ازین جهه است که چون
آن بدبختان خدا و رسول را دوست نمیداشتند و دشمنی آنحضرت پرورده بودند مخالفت امر خدا و رسول
در حکایت غدیر نموده نزول آیات قرانی و ترددات جبرئیل و وصایای نبی را اصلا اعتبار ننموده پای
بر روی تمامی این پس مینمودند و تمام حضرت رسالت را مقصود این بود که بر عالمیان ظاهر سازد که ایشان دشمن
خدا و رسول اند بعد از آنکه در روز ایشان را سردار نموده روانه محاربه خیبر کرد و ایشان شب سیم فرمود که کسی را
فردا خواهم فرستادن که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست داشته باشند تا روشن شود
که ایشان ازین دولت بی نصیب اند فایده ثالثه یکی از کبار صوفیه میفرماید که چون علم الهی حاصل بود که اصحاب بعد از
بیعت امیر المومنین علیه السلام در روز غدیر بواسطه انتفای محبت میانه ایشان و میانه خدا و رسول که لازم
[illegible] این کیفیت نقض آن خواهند نمود جهة تاکید آن حکایت و ابلاغ حجت در همان روز نمودن مجمع اصحاب
رو به تغیر نهاده گشته بود که جبرئیل علیه السلام این آیت نزول نمود که ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله
علیکم کفیلا بنا بر این حاصل مضمون آیه مبارکه که خطاب بحاضرین روز غدیر و نهی ایشان از ارتکاب امری که
مستلزم خروج از بیعت امیر المومنین علیه السلام باشد و چون الله تعالی کفیل این حکایت است یعنی متوجه انتظام
این امر و این که بر جاده قویمه متابعت آنحضرت ثابت قدم بوده عهد و پیمان که روز را نشکند مستحق اجر الله تعالی
بوده و عوض از و طلبیده بدرجات عظیمه اخرویه فایز گردد چه قدرت الهیه و ضامن بودن حق جل علا

درین قضیه مقتضی ادای حق وفا کنند که آن عهد و میثاق روز غدیر است و اگر عهد و پیمان مذکور را شکستند
و موافق اراده الهی عمل ننموده از فرموده او و رسول او تجاوز نمایند چون تعهدی ننگ فعل بدین امر رجوع بذات
الله پس بایسته است جزا و مکافات اعمال ایشان که مخالف صادر شده و انتقام امیر المومنین علیه السلام که
عهود بر الله تعالی لازم بوده پاداش اعمال ایشان بایشان رساند فایده رابعه چون محبت کامله میانه امیر المومنین
علی علیه السلام و حق سبحانه و تعالی درجه کمال یافت چنانچه غرض حضرت رسالت از حدیث لاعطین الرایه و
حکایت مرغ بریان و دیگر مقامات که بیان محبت امیر المومنین علیه السلام با حق تعالی نموده این بود که بر عالمیان
این حکایت روشن گردد تا در لوازم آن از اختصاص وی بخلافت رسول الله و نیابت الهی و دیگر حالات که
احدی از صفات که بجز مخصوص الهی صورت نبندد تعجب ننموده بر معنی خلافت دین و ملت حمل نمایند چنانچه
در احیای اموات و علم بر مغیبات که از آنحضرت محل صدور آن شده بود جمعی از عقلا گمراه گردیده گمان غلطی
مینمودند و از شعرای عرب باین معنی اشارتی شده که احیاؤک الموتی و علمک مخبرا بالغائبات عذرت فیک
لمن غلا یعنی دو چیز است که بسبب آن شده که از جانب کسانی که غلو در ماده امیر المومنین علیه السلام کرده اند
عذر توان گفت یکی مرده زنده گردانیدن و یکی از غیب خبر دادن است و بعلوم ربانیه و اقتدار صمدانیه
اختصاص یافته رتبه امکانیه از آن بهره ور گردد الحاصل واقعست که چون درجه محبت و محبوبیت بمرتبه نهایت
جبرئیل علیه السلام من جانب الله مامور شد که طبقات ملکی را باین معنی آوازه گرداند که [illegible]
و این عبارت مشتملست بر امر ملایکه بمحبت امیر المومنین علیه السلام و حاصل مضمون این کلام اینست که من پروردگار
عالمیانم امیر المومنین علی بن ابی طالب را دوست میدارم پس شما نیز بجهان طریق او را دوست دارید که من دوست
میدارم یا معنی این باشد که دوست دارید او را بسبب دوستی من یعنی علت دوستی شما او را اگر سببی دیگر
نباشد همین بس است که من او را دوست میدارم پس دوست داشتن خدا امیر المومنین علیه السلام را بسبب علت دوست
داشتن ملایکه باشد یا مراد این باشد که او را دوست دارید بسبب محبتی که من دارید و درین صورت محبت ملایکه

بحق تعالی سبب محبت ایشان بعلی بن ابی طالب علیه السلام باشد و این معنی الحق بعبارت مینماید و این اشارت است
بکمال اعزاز مرتضوی عند الله تعالی و اشاره باینکه آنچه دوستی الله تعالی ثمره آن خبر علت دوستی امیر المؤمنین علی علیه السلام
و مستلزم آنکه محبت الله تعالی خالی از محبت آنحضرت نیست و اگر خالی شد محبت الهی نخواهد داشت و حاصل کلام آنکه
علت محبت امیر المؤمنین علی علیه السلام که ملایکه بآن مأمور شده و امذا از سه وجه بیرون نیست اول آنکه چون علت محبت ملایکه
نظر بالله تعالی همان چیزی بینه علت محبت آن حضرت باشد و آن چیز تواند بود که مخفی باشد و احتمال ظهور نیز دارد دوم
علت محبت ایشان بالله تعالی شاید که کمال ذاتی پروردگاری اتصاف حمایت مطلقه و قدرت و علم و عدل
و عفو و غفران و خالقیت و رازقیت و انواع و ابواب مختصه الوهیت بوده در عالم بشری و نشأه عنصری آنحضرت
بصفات مذکوره متخلق گشته و از اشخاص ممکنه بشریه مخصوص بکمالات مختصه ربوبیت باشد چنانچه کلام قدوة الانام
والا مقام شاهد این دعویست که قال ان لنا مع الله حالات هو فیها نحن و نحن هو و هو مع ذلک هو هو و نحن نحن آه سوم آنکه علت
محبت ملایکه بآنحضرت محبت الله تعالی باشد بامیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی چون ملایکه دانند که حق تعالی آنحضرت را دوست
میدارد و ایشان چیزی دیگر منظور ندانسته بهمین سبب او را دوست دارند پنجم آنکه محبت ملایکه بحق سبحانه علت محبت
آنحضرت باشد بلکه محبت ایشان بحق سبحانه علت محبت ایشان بآن سرکرده سلسله محبت باشد و جمیع امور که
صلاحیت علیت داشته درین مقام غرض بخصوص علیتی دون علت دیگر تعلقی ندارد و از اینجاست که چون ملایکه
بکمال [illegible] طالب ادراک خدمت آنحضرت گردیدند الله تعالی فرشته از نور رو و در بعضی روایات
که از نور روی مبارک امیر المؤمنین علی علیه السلام خلق نموده در طبقات فلکی او را بر مسندی از نور متمکن ساخته جهت انتظار
ایشان این امر باید دانست که یکی از اهل ذوق و پیمانه پرداز میخانه شوق چنین افاده نموده که محبت میان امیر المؤمنین
علی علیه السلام و نشأه ربوبیت بجایی کشیده و بمرتبه رسیده که او را بلباس صفات مخصوصه ربانیه اختصاص داده
و متخلق باخلاق الهی ساخته بر وجهی که قول و فعل و گفته و نوشته و کردار و گفتار او همه الهی شده و سینه صافیه آنحضرت
خزینه معموره مشیت ربانی و اراده الهی عین خواهش مرتضوی بوده مظهر عجایب و مظهر غرایب گردیده و چون صفات

وحدت

وحدانیت کبری و فردانیت عظمی از گریبان اختصاص آن محرم راز و محبوب دلنواز سر بر آورده خوارق عادات
که دوایر قدرت کبری از انبیای سابقین بیرون نست آن حضرت مظهر آن گردید از نتیجه در آینه عقیده بعضی
از عقلا بعنوان ربوبیت انعکاس یافت و کلام افصح المتاخرین مولانا محتشم کاشی رحمه الله اشاره باینست که
حجت الله علی الخلق علی متعال — که در آینه شک شد بخدایی مدرک فایده خامسه احیای موتی بپیش ایشان
از آن حضرت صدور یافت چنانچه در کلینی مسطور است که شخصی از اعراب [illegible] نزد حضرت آمده اظهار
بسیار بر فوت برادر خود خاطر مسافت ساخت و حضرت جهت تسکین خاطر او باتفاق آن شخص چون آنجا رسیدند که
قبر برادرش بود آن کو دیده دو کلمه بر زبان معجز بیان جاری گردانیده بتحریک اجلای عیسوی آن سر از خاک
برداشته بر حضرت سلام نموده بزبان عجم متکلم گشت و حضرت در بیان سبب تغییر لهجه عربی بزبان عجمی
پرسید که الم مت و انت رجل من العرب گفت بلی و لکن متنا علی سنة فلان و فلان فقلبت السنتنا غرض حضرت
ازین سؤال اینست که چون شخص مذکور از صنف عرب است و در حین حیات بزبان عربی متکلم بوده و بنابرین از سبب
تغییر لهجه عربی بزبان عجم وی استفسار کرده اند و شخص مذکور گردیده مجدد الباس حیات در آمده در جواب
گفت که سبب آنست که من طریقه و قاعده فلان و فلان که اشاره بعقیده عثمان و ابوبکر و عمر است از دنیا
بیرون رفتم و اختلاف لهجه از نتیجه است و معلوم میشود که شخص مذکور چون بطریق باطل و قواعد اهل ضلال
عمل نموده و مستحق جهنم و عذاب و نکال گردیده بنابرین از تکلم بزبان عرب ممنوع شده بزبان عجمی متکلم گشت و دیگر آنکه
مشهور است که اهل بهشت تمامی بزبان عربی متکلم خواهند بود و عجم از آنکه در دنیا عربی میدانسته باشند یا نه و اهل
دوزخ باعدای لهجه عربیه متکلمند خواه عجمی و خواه غیره و در غایت المطلوب مذکور است که در زمان خلافت آنحضرت
روزی در مسجد کوفه تشریف داشت که جوانی که صفحه خلقتش مرقوم رقم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم شده
داخل مسجد گردیده و بعبارت فصیحه که بعضی از آن اینست که ایکم المعمم بالبراعه والمدرع بالقناعه ایکم غصن ابی طالب
الرطیب و بطل المهیب و سهم المصیب ایکم الاضحک [illegible] والاخذ بالقصاص والمضیق للانفاس ایکم

فی الحرم المنوت بالکرم تشیم و بسیاری از فقرات بلیغه که ذکر آن مستلزم طول کلام است ادا نمود بر وجهی که موجب
تعجب حضار گردید و حاصل فقرات مذکوره بیان بعضی از حالات مختصه مرتضویه است که از علم آنحضرت بتمام
و از فقاعش نزده تعبیر نموده و بعد از آن گفته که آنحضرت تازه نهالیست از شجره مبارکه ابی طالب و سحاب
با مهابت و سهمیست پر نشانه و چون مشهورست که آن حضرت را در پیش سر مبارک موی نرسته بود از آن شخص
تعبیر از آن حالت بخندیدن نموده عبارتی که ترجمه آن بفارسی اینست که کدام است در میان شما که من خون
دارد و کیست که قصاص از صاحب قصاص میستاند و نفس کافران تنگ میکند و کیست که صاحب خصلتهای
پسندیده است حضرت در جواب وی گفت که منم ای مرد که بن حنظله بن فهر و تا ده مرتبه از آبا و اجداد
وی نام برد و در آخر این فرمود که بن ابی شمیمه العدوی و مقصود وی این بود که یکی از جوانان عشیره او را بی جرم
سر بریده قاتل وی نامعلومست و از این جهت میان قبیله و خویشان مقتول منازعه و محاربه و فتنه عظیم روی
یافته آتش حمیت جاهلیت خرمن سوز مزرع صبر و سکون گشته و نزدیکست که کثیری از نفوس آن طایفه
عرضه شمشیر یکدیگر گردند و اگر حل این مشکل بسر انگشت ولایت نموده پرده خفا از چهره پردازی این واقعه رفع
گردد و این معنی موجب اطفای نایره خصومت میانه عشیره مذکوره شده ذریعه ظهور نور ایمان آن طایفه
خواهد بود و چون آنحضرت که عالم معالم غیب و عارف معارف لاریب است انجاح آمال سایل مذکور در کشف
حقیقت حال و بیان آنچه مقصود او از سوال است ملاحظه فرموده چهره مامول وی پیرایه حصول مطلوب داد
چنین افاده نموده که چون پسر عم شخص مقتول در حباله وی بوده و او ترک دختر عم داده دیگری معقود وی
گردیده این صورت مستلزم اشتعال آتش جهل و غرور عم مذکور شده باین فعل شنیع که قتل برادرزاده
اوست قیام نموده و دیگری را درین قضیه مذکوره دخلی نبوده بمجرد طغیان و عصیان عم مذکور وقوع پذیرفته
و چون سایل مذکور چهره پردگی سراپرده مقصود را از دریچه عالی جانب توجه آن فاتح ابواب مشاهده نموده کرباره
معروض داشت که چون قبیله شخص مقتول از قول سایل و اخبار وی از جانب آنحضرت تقاعد نموده بمجرد حل حقیقت

این قضیه از اقدام بر امور مهلکه و افعال مذمومه باز خواهند آمد اگر شاه ولایت بر حسب اراده الهیه احیای شخص
مقتول نموده چنان فرماید که بمشیت الله تعالی رجوع بحالت زندگی نماید تا عشیره وی تحقیق این امر از
نموده منازعه ایشان مرتفع گردد و این صورت وسیله دخول آن طایفه در زمره مومنین شده بتوجه
خاطر ولایت پناهی از کفر باسلام تبدیل یافته از مراحم محرم راز الهی بعید نخواهد بود حضرت ملتمس وی را قبول
نموده بعمامه رسول الله و ملبسی که پسر عم آن خیر خلق الله شده با حضار اهل کوفه ذکورا و اناثا صغیرا و کبیرا
اشاره فرمود و چون سایل مذکور شخص مقتول را در تابوتی گذاشته همراه آورده در بیرون مسجد بر شاهراه
ملایک سپاه منتظر رحمت شامله الهیه بود حضرت بر وجهی که غلغله در حلقه سبوحیان گنبد خضرا و زلزله در
زمره ساکنان کره غبرا افتاده بجانب تابوت شخص مقتول روان گردیده و بعد از ستایش الهی و ثنای حضرت
رسالت پناهی باین عنوان تکلم فرمود که برخیز ای فلان بن فلان باذن حق جل و علا بر دست علی بن ابی طالب آن
مرده چهل روزه بامر الله تعالی سر از تابوت بر آورده باین کلام متکلم گشت السلام علیک یا امیر المومنین و امام
المتقین و رحمة الله و برکاته و حقیقت واقعه مذکوره و کشته شدن بدست عم خود بنوعی که آنحضرت فرموده بود
بی زیاده و نقصان مکرر آن وسیله ازدیاد عقیده حاضران گردید و قبیله وی بعد از اطلاع بر امر مذکور
و رویت آن شخص در لباس زندگی بکلی شرف اسلام پذیرفته آن مرده صورت و معنی سعادت یافته دنیا و عقبی
بعد از زندگی شرف ملازمت آنحضرت یافته در محاربه صفین درجه شهادت یافت و این قسم از امور زیاده
از گنجایش تحریر این رساله است فایده [illegible] حکایت محبت بین الله و بین اولیاء الله که معاملی رسیده که بعنوان ایمان
محبت آنحضرت و از منکرین آن ولایت بکفر نموده میفرماید که ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله یعنی هر که تارک محبت
آنحضرت گردد یا الکه انکار ایمان نماید که درین مقام مراد ذات وحدانیت سمات مرتضویست چنانچه در کتب معتبره
مذکورست و بنابرین اعمال و افعال صادره از آن کس که ظاهرا بصورت عبادات دینی صدور یافته باشد تماما اخباط
و احباط یافته خسران در صحرای محشر خواهد بود و از غایت محبت حاصله بین المحب و المحبوب که جمعی که از ولا بت

آنحضرت بر کشته نقض عهود و مواثیق یوم الغدیر نموده اند بر زبان محرمان سرادق جلال کبریائی بخصوص لفظ لعن از رحمت
الهی مقطوع الامل اند و آیه کریمه اولئک الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و غرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم
هذا اولئک الذین لعنهم الله و یلعنهم اللاعنون قول بزرگان علمای امامیه رحمهم الله که بعضی از ایشان از طریق مخالفین نقل نموده
مراد از آن ناکثین عهود یوم الغدیرست و از آنچه مناسب مقام و مذکور بر سینه علما و اعلام است عبارت فیض آیت
حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله که نسبت بشاه ولایت فرموده که اللهم من احبه من الناس فکن له حبیبا
و من ابغضه فکن له مبغضا و در ذیل این عبارت فرموده که انت ولی فی الدنیا و الآخرة و انت روحی التی بین جنبی انت
الامیر و انت الوزیر و انت الوصی و انت الخلیفة علی الآل و المال و انت صاحب لوائی فی الدنیا و الآخرة و این
روایت در کتاب مخالف روایت ابو نعیم و اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی در کتاب صحیح مسلم مذکورست چنانچه
علمای مجتهدین مرحومه اثنی عشریه علیهم السلام نقل نموده و باسانید معتبره متصل ساخته اند و حاصل کلام حضرت رسالت
دعائیست بدرگاه الهی مشتمل برآنکه هرکه علی را دوست دارد از بنی آدم تو نیز او را دوست دار و هرکه او را
دشمن دارد دشمن او باش و بعد از این میفرماید که یا علی تو ولی و صاحب اختیاری از جانب من در دنیا و آخرت
و تو روح منی که در اطراف و جوانب من جای داری و توئی امیر و توئی وزیر و توئی وصی و توئی خلیفه بر اهل من و مال
و توئی صاحب لوای من در دنیا و آخرت و شیخ رجب علی از مفسرین نقل نموده که مراد از کلمه مبارکه الذین آمنوا و لم
یلبسوا ایمانهم بظلم اشاره بجماعتیست که ایمان بامیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آورده و تغیری در ایشان
نشده بر جاده محبت و ولایت آنحضرت راسخ باقی ماندند آن طایفه در صحرای محشر از اهل امن و امان بوده در آن روز
کثیر الفزع عظیم الخطر آزرده و متضرر نگردند و از اینجاست که جمعی که طریقه ولایت آنحضرت را سالک شده اند دیگر
مسالک انحراف نموده اند جهة ارشاد و بیان صحت سلوک ایشان فرموده که و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و ایشان
بامیرالمؤمنین علی علیه السلام است و تعبیر از آن حضرت براه راست نموده میفرماید که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
صراط مستقیم منست یعنی راه درست بی تشویش در نهایت استقامت است که منتهی مقصد شده از شر دار

ودیگر

و دیگر آن این فرقه الحال است و در اضافه صراط بذات ربوبیت و اتصاف آن باستقامت بصریحت
بتعیین آن عالی منزلت بامر خلافت من جانب الله و توصیف باستقامت اشارت بعصمت و عدم طریق
مخالفت اراده ربانیه در اعمال و افعال آن واجب العصمت است و بعد از آنکه او را راه راست گفته در این
صورت اشاره باطاعت و متابعت وی نموده و پیروی اقوال و افعال او را صحیح و معتبر دانسته از جهات
رحمت و عنایت بیدریغ ربانیه اکتفا بهمان نفرموده و جهة تاکید اطاعت آن حضرت نهی از متابعت غیر
فرموده بعبارت صریح که و لا تتبعوا السبل یعنی تابع راههای دیگر نشوید و این اشارتست بآنکه غیر از مذهب
و ملت آنحضرت و ذریت طاهره او اطاعت مذهب دیگر و متابعت ملتی غیر آن ملت نموده طریق نجات
منحصر در متابعت آن و الا رفتست و این کریمه صریح آیات بینات قرآنیه است در خلافت و امامت حضرت
و تصریح بآنکه غیر ملت آنحضرت سایر هفتاد و دو فرقه تمامی باطل و از درجه اعتبار ساقط و ناثابت
و چون این دانسته شد باید دانست که رساله که ظاهرا از تصانیف شیخ روزبهانست موسوم بصراط
مستقیم و در آنجا از بزرگان اصحاب کشف و یقین نقل شده که اگر کسی خواهد که ارتفاع درجه مرتضویه در
بارگاه الهی و قدر و منزلت آن پادشاه تختگاه سلونی در آن درگاه ملایک سپاه معلوم وی گردد بمدلول
آیه شریفه قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم تامل نماید که مفسرین علما و محققین عظام فاکهه اند که مقصود الهی خطاب بحضرت
رسالت پناهیست که بگو و بر بندگان ظاهر گردان که مراد از هدایت نموده الله تعالی بمحبت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام و این مرتبه ایست فوق مراتب ممکنه بشریه که خاتم النبوة بامر خالق البریه اظهار مباهات بهدایت ربانیه
متعلقه بمحبت آن عالی منزلت نماید و از این قبیل است آنچه محمد بن محمود بن زکریا شافعی در کتاب خود نقل نموده
که روزی حضرت رسالت در سجده شکر میفرمود که الهی بحق علی ولیک اغفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که
ولی تست بیامرز محمد را که نبی تست و از این احسن مینماید آنچه در وقت مباهله از ابن جوزی از حضرت رسالت منقول شده
که میفرموده که بعد از آنکه امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام داخل عبای آنحضرت گردیدند فرمود که اللهم هؤلاء

فی زمرة محبیهم خدایا حشر کن مرا در زمره طایفه که محب این جماعت باشند خوشا حال محبین خاندان رسالت که
درجه و منزلت ایشان فوق منازل مقربان درگاهست چه شکی نیست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مستجاب الدعوه بود حشر محبان خاندان ولایت در زمره که بدخول حضرت سلسله نبوت اختصاص دارند
خواسته نموده حدیث پنجم و این حدیث در تفسیر نیشابوری و ثعلبی و واحدی و کتب حدیث مذکور است بوجهی که
انکار منکری و جحد جاحدی پیرامون آن نتوانند شد و حاصل کلام آنست که چون فتح خیبر بنوعی که محل آن
ذکر شد بر دست امیرالمومنین علی علیه السلم صورت یافت و حضرت شاه ولایت با غنایم بسیار و رایات
فتح و نصرت از یمین و یسار متوجه خدمت حضرت سید ابرار گردید چشم مبارک رسول بر جمال آن
سیف الله افتاد فرمود که یا علی لولا اشفق ان تقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن
مریم لقلت فیک مقالا لا تمر علی ملاء الا اخذوا من تراب رجلیک و یستشفون بفضل طهورک و لکن حسبک
ان تکون منی و انا منک و انت ولی کل مومن بعدی و ان لحمک لحمی و دمک دمی و ظاهرک ظاهری و باطنک باطنی
و علانیتک علانیتی و سریرتک سریرتی و ان حربک حربی و سلمک سلمی و ولیک ولیی و عدوک عدوی و
انا و انت من شجرة واحدة من اصل واحد من طین واحد و انک تبری ذمتی و تقاتل علی سنتی و انک فی الآخرة
معی و انک علی الحوض خلیفتی و انک اول من یکسی معی و انک اول من یدخل الجنة معی و من امتی و ان شیعتک علی
منابر من نور مبیضة وجوههم و یکون فی الجنة جیرانی و ان الحق معک و علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و ان
الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی و لن یرد الحوض مبغض لک بدان ای برادر دینی و ای مومن صفی و
ای محب خاندان نبوت و ولی اگر کسی را دیده ادراک از قوه عداوت خاندان نبوت و رسالت نابینا نشده
غشاوه غبار و الحاد پرده باصره انصاف نگشته اکمه اعتساف نشده باشد این حدیث که بعد از این ترجمه
خواهد شد کافیست در آنکه عاقل را تاملی در حقیقت مذهب ائمه اثنی عشر و خلافت و نیابت حضرت شاه ولایت
نمانده علم یقینی وی را حاصل شده داند که ذاتی که امرش وی را حضرت رسول علیه السلم ظاهرا و باطنا

برسید و اثری از صوری و معنوی بجائی کشیده که دیده دوربینی از روزن حیرت و احتمالات عقلیه و روایات نقلیه
بیرون رفته و میانه نبی و ولی اتحاد دینی و دنیوی بعنوان چهره نموده بنوعی سر از گریبان مشابهه و مماثلت بر
آورده که مجال مداخلت اغیار نمانده حرف منی و توئی و کلمه دوئی و جدائی از لوح خاطر اصحاب ایمان و اعیان
محو و معدوم گشته در این صورت که چه مضایقه در خلافت و نیابت آنحضرت نماید از جمله مقامات و حالات
آن حضرت نسبت بحضرت رسالت است و ترجمه عبارت مذکوره علی سبیل الاجمال اینست که چون کمال
ذاتی شاه ولایت پناه از اندازه گفتن و قیاس بعز نمودن متجاوز است و لا حضرت در این عبارت اشاره
بان نموده میفرماید که اگر خوف این نبودی که جمعی از امت در ماده آنحضرت گمراه شده آنچه نصاری در ماده
عیسی علیه السلم گفتند که او را خدا دانستند و بعضی پسر خدا گفتند حضرت رسالت معذرت میخواهد
که از خوف آنست که بعضی از حقایق عظیمه و دقایق خفیه که از جمله حالات آن خیر الخلیفه است اظهار آن منظور
که اگر آن اسرار را پرده خفا مرتفع گردد هر طایفه که آن حضرت را بر ایشان مروتی و نمودی از حال کمالی
او قدری داشته بان افتخار نمودندی و بقیه آبی که آنحضرت بان طهارت نموده شفای امراض خود در آن
ملاحظه کردندی چون امور مخفیه آن حضرت از جمله در پس پرده خفا اختفا یافته که مبادا امت حضرت
رسالت را باعث ضلالت گردد از آنچه توان گفت و اظهار نمود اینست که حضرت خطاب با امیرالمومنین
علی علیه السلم نموده میفرماید که کافیست ترا اینکه تو از منی و من از توام و توئی صاحب احسان امور امت
بعد از من و گوشت تو گوشت منست و خون تو خون منست و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من و آشکار و
و پنهان تو پنهان من و جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من و دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من
و من و تو از یک درخت و از یک اصل و از یک خاک و از یک خمیریم و توئی که ذمت مرا از حقوق بری گردانی و
مقاتله کنی در اجرای احکام شریعت و انتظام امور ملت و سنت من و مراد در این مقام نه سنت در مقابل واجب است
بلکه مقصود قوانین شریعت و قواعد مضبوطه دین و ملت آنحضرت است و بعد از آن فرموده که توئی در آخرت همراه

وتوئی بر سر حوض جانشین و صاحب اختیار من و توئی که پیش از همه کس پوشیده کردی همراه من حله اهل عرصات
عریان داخل آن منکاه شوند الا آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و میفرماید که توئی اول کسی از امت
من همراه من داخل بهشت شود و توئی که شیعه تو بچند خصلت از اهل قیامت ممتاز خواهند بود اول آنکه
منبرهای نور متمکن باشند دوم آنکه روی سفید بصحرای محشر آیند و این حالیست مخصوص شیعه اثنی عشریه سیم
آنکه در بهشت بهمسایگی حضرت پیغمبر سرافراز باشند و بعد ازین بشارت به بیان بعضی از کمالات دیگر باره بذکر
بعضی از خصایص و مزایای آنحضرت توجه نموده میفرماید که حق با تست یعنی آنچه رضای حق تعالی و خشنودی وی
در آنست مصاحب تو بوده از تو جدا نمیگردد و چون حق همیشه با آن حضرت باشد معلوم است که از زبان
آنحضرت و در دل آنحضرت و برابر آنحضرت آنچه گذرد و گفته شود و بعمل آید تمامی حق و موافق رضای حق
سبحانه خواهد بود اما جهت تاکید این امر حضرت رسالت تصریح بآن نموده تفصیل بعد از اجمال که همانا محتاج الیه مسبوق
مبادرت فرموده و بعد از بیان امور مذکوره اجمالا و مفصلا بآنچه اصل اعتقاد و اساس اعمال صالحه و اقوال
و افعال حسنه است و میانه آنحضرت و حضرت امیر مشترک بوده در آن با تفاوتی میانهما صورت پذیرفته است
میفرماید که ایمان مخلوط و ممزوج است بخون و گوشت تو همچنانکه بگوشت و خون من اختلاط یافته و بعد از اتمام
اغراض و مقاصد مهمه مخصوصه بدرجه امامت و ولایت و آنچه مشترک میانه نبی و ولی تواند بود بجهت بشارتی
دیگر ختم کلام صدق انجام فرموده و هر که دشمن تو باشد یعنی که بخلافت آنحضرت بمرتبه اولی قایل بوده دیگری را
خلیفه اول داند چنین کسی محروم از ورود حوض کوثر بوده الی الابدین مقیم مقام خذلان و حرمان است و صاحب
عقل از کامل و ناقص و عالم و جاهل و اعمی و بصیر و بزرگ و کوچک الحاصل هر که قوت سامعه داشته و معقول
این حدیث مسموع وی گردیده اند و بآن معتقد از عقل که مکلف شده و علم بوجود باری تعالی حاصل نموده حکم مفروضه
که غرض حضرت رسالت از اثبات حالات مرتضوی که احدی از انبیای سابقین معلوم نیست که متصف بآن صفات
مذکوره بوده باشند آنست که هر شنونده این کلمات بینات نبوی که چون آیات محکمات الهی از شائبه مجاز کذب

امر

امر مبرا و معراست ظاهر و روشن و معلوم و متیقن گردد که اختلاط صوری و معنوی و امتزاج ظاهری و باطنی
و حالات علمی و عملی و امیزش تام کامل میانه نبی و ولی و اختصاص شیعیان آنحضرت بنجات در عرصه عرصات
و دیگر نعوت حمیده و اخلاق پسندیده که از عبارات وافی هدایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منطوقا و مفهوما ظاهرا و باطنا سرا و علانیه در جه ظهور یابد بجائی رسیده که هر کس از اهل ایمان که اندک
استعداد ذاتی دیده دل از مشاهده شاهد معانی مقصوده از کلمات مذکوره روشنی و پردگی اسرار
از ورای استار حجاب چهره گشوده رخساره مقاصد علیه درین باب در آینه صافیه عقیده کامله بر وجهی
روی نماید که چون چهره مضایقه و تراء و مراء او بنافه ظاهر و پیدا و روشن و هویدا گردد که درجات رفیعه
و حالات علیه و کمالات خفیه و جلیه و اتصالات حسبی و نسبی آنحضرت با خیر البریه و اختصاص آنحضرت
بمزایا و خصایص ممکنه بشریه و اتصاف ذات احدی صفات آن مظهر تجلیات ربانیه از آن گذشته که خلافت
رسول که بنابر آنکه صلاح امت عبارت از قیام بمقام آنحضرت است بعد از انقضای ایام رسالت کسی را
و غدغه در آن نموده یا در استعداد آنحضرت درین امر یا در استحقاق دیگری عقل را مجال تاملی مانده باشد چون
ایمان صحیح و اذعان برسالت رسول الله و شهادت بصدق کلام آنحضرت در آنچه فرماید و عدم احتمال سخنان
آن صادق القول را باضعاف بیمه خالی از موافقت واقع که شعبه از نفاق و قسمی از کذب و خلاف
واقعست اصلا و مطلقا نفس را قوت سرکشی و عقل را قوت مخالفت نمانده بطوع و رضا و رغبت
قبول کند و اذعان نماید و ایمان آورد بجمیع آنچه محمد بن عبد الله رسول الله صلی الله علیه و آله درباره برادر و
عم و داماد و پدر اولاد و شریک دین و متمم امر رسالت و مستحکم بنیان نبوت و کاشف کروب و فتن او
در حروب گفته و نوشته شده و از جانب خدا پیغام آورده تمامی حق و صدق و موافق واقع و مطابق
فرموده الهی و اراده رسالت من حیث الاستحقاق و الاستعداد حقی نبوده اصلا این امر مناسبت بدیگری
نداشته از جانب خدا و رسول بطبق مدلولات قرآنی و تنزیلات سماوی و تنصیصات نبوی و تاکیدات

مصطفوی بآنحضرت مخصوص و منسوب شده مخالف آن مخالف خدا و مصطفا و دشمن علی مرتضاست و بر
کافر و مسلمان و دوست و دشمن و غیره ظاهر است که ذاتی که صفات کمالش بجایی رسیده که بلا تکلف
آنچه درین اوراق مرقوم گشته نسبت بآن عالی منزلت از قبیل نسبت قطره بدریا و نسبت حصاة است
و حضرت با این معنی تکلم فرموده که ترجمهٔ آن بفارسی اینست که اگر درختان و بیشها قلم گردد و طبقات آسمان
کاغذ شود و دریاها مرکب گردد و بنی آدم کاتب و جنیان حساب کننده از عهده شماره فضایل آنحضرت
بیرون نتوانند آمد و عبارت روایت منسوب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اینست که لو کانت الریاض
اقلاما و السموات صحفا و البحار مدادا و الانس کتابا و الجن حسابا ما احصوا فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام
و کتابها که درین باب تالیف شده از جانب دوست و دشمن و شعرای عرب و عجم قدیما و جدیدا قصاید و مثنویات
و غیرها من اسالیب الکلمات المنظومه بنوعی در رشته بیان انتظام داده اند که در هیچ امری از امور الهیه
مثل دلایل وجوب وجود و دلیل وحدت ذات و صفات و دلایل اثبات نبوت و همچنین دلایل
احکام شریعت که طوایف اسلامیه از قرآن و حدیث استنباط نموده و بران قرار داده معمول و
معمول علیه و محکوم به گردیده نزد انصاف باین مثابه و مرتبه نرسیده که دلیل عقلی و نقلی بلکه کشفی و
ذوقی از اصناف بنی آدم و انواع استدلالات و اقسام دلالات و تنبیهات و خطابیات
و ظنیات و علمیات و یقینیات و اتفاق کافه مخلوقات بر تحقق اوصاف کامله و نعوت شامله
و کمالات حاصله و خصایل حمیده و شمایل پسندیده و علوم کثیره و عوارف متره و معارف
بسیار و مکارم بیشمار که در وقت شماره و هنگام تعداد بآنچه معتقد و رقوت بشری و در خور حالت
حالت عنصری تواند بود هیچکس از مخالفین ملت را یارای نفی آن و انکار سطری از آن و اصرار بر
رد سطری نمانده تمامی مقبول و مذعن گشته بحصول حملکی در انحضرت اقرار و اعتراف نمایند روحی که
احتمالا مستلزم اقرار و ادعای خلافت ان علی مقدار بوده مصافقه نمایند و چون خصوص لفظ

خلیفه و نایب رسول الله صلی الله علیه و آله بر زبان اهل ایمان بیان امام فخر الدین رازی که مولوی روح در مدح او
فخر رازی آرد در ایستی کند   و ز برای کو دکان نی تی کند   عمامه از سر انداخته و قاضی بیضاوی
و بیضاوی چاک نموده و تفتازانی خاک بر سر کرده و جرجانی بر خود پیچیده و دوانی ایمن بانی نموده و اعرابی
بساکنان خانقاه ابوبکر رسانیده مرهم جراحت جگر سوختگان تعزیب عثمان کردند و از نجاست که قاضی
میر حسین در شرح دیوان بعد از بیان معنی خلافت و امامت و غیرها میگوید که آنحضرت بعد از پیغمبر امام و وصی
و نایب و وارث بود اما خلیفه نبود زیرا که خلاف خط سلسله ظاهر است و آن نه امریست که اختصاص
بآنحضرت داشته باشد و هر که معنی خلافت را بر وجهی که وی در آن کتاب از شیخ علاء الدوله در عروه
نقل نموده می باید که اصل آن معنی و نفی خلافت از آنحضرت منافی کرده محض اضطراب و فتح ابواب عناد است
حدیث ششم علامه حلی روح الله روحه العزیز در کثیری از رسایل خود بروایت احمد بن موفق الملکی الخوارزمی از ابوذر غفاری
نقل مینماید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر و قد حارب الله
و رسوله و من شک فی علی فهو کافر و این روایت و سایر این روایات دال بر مطلوبست و همچنانکه دلیلیست روشن
و برهانی متین بر آنکه خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بلا فصل مخصوص امیر المومنین علیه السلام است
همچنان مشتملست بر آنکه هر که با آن حضرت درین امر عداوت نموده منازعه نماید در زمره کفره داخل بوده از
جماعتیست که محاربه با خدا نموده باشند و مشتمل است بر اینکه هر که در ماده آنحضرت یعنی در خلافت وی
و نیابت او از جانب رسول بعد از رحلت حضرت رسالت شک آورد یعنی شیطان لعین وسوسه نماید
او را که مبادا دیگری خلیفه حضرت پیغمبر باشد و ماده وسواس وی مثلا این باشد که جمعی کثیر از امت محمد صلی الله علیه و آله
که از اهل علم و اهل تفسیر و حدیث و از مشاهیر علمای اسلام اند مثل فخر الدین رازی و امثال او و شارح مقاصد و مواقف
و امثال ایشان تمامی در کتب و تصانیف خود ذکر نموده اند که خلافت حضرت در اول مرتبه با ابی بکر نسبت داد
حضرت رسول فرمود که هر کس که این طور شکی نماید بهره و پیله از وسایل آن شخص داخل کفره است و از دین

اسلام نصیبی نداره و قبل ازین مذکور شد که هر که امام زمان خود را نداند و معرفت او حاصل ننماید و بران حالت بمیرد در
زمره کفره و اموات زمان جاهلیت خواهد بود و بنابرین هر که شک نماید در امامت که منصوص من الله است منصوص
از رسول الله پس معرفت امام خود نداشته باشد و هر که امام معرفت نداشته باشد کافر پس وی کافر باشد
و وسوسه شیطان بکثرت مردم درین امر جوابش آنست که همیشه در زمان سابق تا این وقت کار اصحاب حق
و جماعت اهل ایمان قلیل بوده اند و در قرآن واقعست که وقلیل من عبادی الشکور و همچنین واقعست که لا خیر
فی کثیر و مثل آنست آیه کریمه قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبک کثرة الخبیث و در کتاب مشارق
ذکر یافته که مراد از خبیث اعدای آنحضرت و از طیب شیعیان و محبان ان و آل ربت است و مشهور است
که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام بعد از هزار سال که قوم خود را دعوت باسلام نموده بود پنجاه نفر از ان
مردم بیشتر اذعان ننموده و دعوت حضرت نوح در زمان طویل فایده مند نبوده بر صرافت کفر باقی بودند
و حکایت موسی علیه السلام و هفتاد کس از بنی اسرائیل انتخاب نمودن و آن جماعت نیز طریق ضلالت اختیار
کردن از مشهورات است و میانه علمای حیات مذکور است که با وجود آنکه هزار سال شد که صیت اسلام در
شرق و غرب عالم انتشار یافته و بلاد کثیره پادشاهان عظیم الشان در دیار اسلام بر تخت سلطنت تمکن یافته
هنوز چهار دانگ کره ارض بلکه پنج دانگ در تحت حکومت کفره و غیر ملت مطهره داخل بوده اسلامیان
در جنب ایشان بغایت قلیل مینمایند پس معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف کثرت و حق در جانب قلت
قرار یافته و یکی از عرفا فرموده که حقیقت جانب قلیل ازینجا ظهور یافته که چون کثرت طغیان بمرتبه بدرجه
کمال رسید و در مرتبه از مراتب توقف ننموده و بر امری از امور استقرار نیافته علویات و سفلیات و مجردات
و مادیات و فلکیات و عنصریات و جن و انس و نباتات و حیوانات علی اختلاف الانواع و جمادات
و اعراض و جواهر و غیرها من الامور الممکنة از جهت در دایره احتیاج قدم گذاشته و بوجود ظلی اعتباری
حاصل بین العدمین اکتفا نموده بالضروره جاروب کش خانقاه وجوب شدند و چون قلت درجات عالیه طی نمود

و بر ذروه وحدت وحدانیت تصاعد کرده غبار کثرت من جمیع الوجوه از استغنای وی ازاله یافته
مسندنشین بی مثلی و یکتایی گردید و بارگاه وجوب وجود و غنای ذاتی ماوا و موطن وی گردید و جهت
حقیقی بجهات ستة و ارکان اربعه رسانیده وحده لا شریک له فاتحه خطبه وحدانیتش گردید و قطع نظر
از تحقیقات ارباب حقیقت بر اهل ادراک مخفی نخواهد بود که کثرت حاصل از عامه مخلوقات و طبقه اجلاف
اجامره و زمره جهال و نادانان امریست که موجب مزیت و رجحان تواند بود و اما کثرت و اتفاق خواص
و اهل دانش و بینش که عقلا و نقلا معتبر و معمول علیه است بحمد الله که جانب اهل بیت نبوت و کثرت علما
و فقها و محدثین و مفسرین این زمره عظیمه روز بروز بنوعی تاکید یافته و تکاثر پذیرفته که از مقوله عدد احصا
متجاوز است و جمیع علمای اهل خلاف آنچه از جهت تالیف و تصنیف در بیان خصوصیت ملت و شرعشان
از ایشان بر صفحه روزگار مانده موجب اضلال دیگران شده باشد تمامی در برابر تالیفات یکی از مشایخ امامیه
اهل بیت مقابله ندارد و چنانچه محقق و مبین گشته و در کتب رجال تفصیل مذکور است که از فضلای کرام امامیه
طایفه از شخص واحد قریب سیصد جلد تصنیف در امور متعلقه بدین مبین بنوعی مرتب شده و ازین قسم
از فقهای عظام در طایفه اثنی عشری بسیار است شیخ مفید رحمه الله دویست مجلد تصنیف دارد و
ابن بابویه دویست و هفتاد مجلد و ازین مقوله کثیری ازین نهج در ملت مطهره اجتهاد نموده الد سید رضی
قدس الله سره العزیز که میانه فریقین مشهور و معتبر است مذهب او در اصول و فروع در کتب مجالس
مذکور و معروف است و صاحب عمدة الطالب که از اهل سنت و علمای ایشانست در کتاب مذکور که
بیان انساب اهل بیت رسول الله نموده میگوید که سید مرتضی نور الله مضجعه هر ثمانین کتب فارسی هشتاد
ملقب شده بود از آنجهت که از هر نوع از اجناس مختلفه صاحب هشتاد فرد از آن نوع بود چنانچه از غلامان هشتاد
و از کنیزان هشتاد و از مزارع و قری هشتاد و از کتب هشتاد هزار مجلد که بعضی از آن استادان خوانده
و بعضی تصنیف نموده و بعضی ملکیت متصرف آن شده بود و عبارت مرقومه در کتاب مذکور این است که

عمدة الطالب که وکان له من الکتب ما من الف مجلد من مقروءاته و مصنفاته و محفوظاته و در یک عصر در شهر حله که
حضرت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر روح الله روحه است چهل شخص دانشمند که برتبت اجتهاد موصوف بودند
دران شهر اجتماع داشتند که ازان جمله شیخ مذکور و والد ماجد آنحضرت و شیخ المحققین شیخ ابو القاسم حلی
و شیخ جمال الدین و شیخ فخرالدین خلف صدق شیخ جمال الدین و دیگر فحول آن طایفه مجتمع بودند و در عصری
دیگر در مدینة المؤمنین قم سیصد و هشتاد نفر از فقها و محدثین و مجتهدین و راویان فاضل عادل صاحب تصنیف
اجتماع داشتند و در اقطار ارض از علمای اثنی عشریه بیش از بیش ناصر دین و حافظ شریعت خیر المرسلین
بوده و روز بروز متزاید گردیدند و از ان طایفه عصات فقطع دابر القوم الذین ظلموا اثری نمانده بر طبق
الا ان حزب الله هم الغالبون سررشتهٔ فلاح و نجات امت محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بحکم دوستی
اثنی عشریه تعلق یافته نایب حضرات ائمهٔ طاهرین و ماذون از ان زمرهٔ طیبه تا این زمان بوده‌اند الحمد لله رب العالمین
که هنوز در میانهٔ این طایفهٔ مبارکه و فرقهٔ ناجیه و زمرهٔ حقهٔ اثنی عشریه خلدت میامن افاداتهم بین البریة جمعی
مسندنشین تحقیقات حقایق دینیه و دقایق ملت نبویه بوده بساط فیض انبساط مساعی جمیله و اجتهادات
جمیله موطای اقدام قدسی انتظام ایشانست و غرض از طول کلام درین مقام آن بود که تا باشد که شیطان
بنا بر وجود کثرت دران طرف وسوسهٔ احتمال حقیت نماید و جواب اولاً آنست که بر تقدیر تحقق امر کثرت
دلیل صحت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات کثرت از لوازم بطلان و عدم حقیقت است ثانیاً
آنکه حکایت کثرت کاسی عایده مند نتواند بود که علما و صلحا و زهاد و مجتهدین و رواة ثقات و امثال ایشان قسم
از مردم که مدار انتظام مهام ملت و شریعت بر ایشانست در میان طایفه بیش از طایفهٔ دیگر بوده علاوه
قوانین دین نبوی باشند و لله الحمد که کثرت باین معنی در جانب اثنی عشری روشنتر از آفتاب عالمتاب است
التکمله امور متفرقهٔ مختلفه که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام محل صدور آن شده و بنا بر ظهوریت تجلیات ذاتی
و صفاتی و اسمائی و افعالی ظهور کرده و از اشخاص ممکنهٔ بشریه خصوصاً اصناف و افراد موجوده عالم

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل آن عقلاً و عملاً سمت صدور نیافته امور مذکوره من حیث الاجتماع و الانفراد
دلیل اختصاص آنحضرت در بارگاه احدیت است بر وجهی که خلاف نسبت بآن مرتبه و منزلت سایر
حالات و کمالات آن عالی مرتبت است و ازآنجمله ارتقای آن عظیم الشان بکتف نبوی و شکستن اصنام
بر وجهی که مشهور شرق و غرب و مذکور بر زبان عجم و عرب گردیده و وجوه اخبار و آثار نظماً و نثراً که
آن آراسته و مزین است چنانچه حسان بن ثابت با وجود آنکه صحیفهٔ اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق
بوده گمراه و نامه سیاهست درین باب جواهر زواهر دریای صدق و سداد در رشتهٔ قویهٔ نظم انتظام
داده شاهد دلارای سخن و ربی پیرایه جمال و کمال آنحضرت گردانیده و عبارت وی اینست شعر
قیل لی قل لعلی مدحا   ذکره یخمد نارا موصده   قلت لا اقدم فی مدح امرء   ضل ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا   لیلة المعراج لما صعده   وضع الله بظهری یده   فاحس القلب ان قد برده
وعلی واضع اقدامه   فی محل وضع الله یده   پوشیده نیست که حسان در انشای این عبارات
مداحی را بغایت عذر تقصیر در مدحت آن عالی رتبت جمع نموده خلاصهٔ سخن آنکه عطشان بیابان استماع
کلام معجز انتظام آنحضرت را از زلال فیض خصال حقیقت حال بر آن و سیراب گردانیده سلسال عبارات
قدسی اشارتش اطفای نوایر اضطراب مدحت آن عالی رتبت نموده و پیمانهٔ معذرت از مداحی حقیقت حال
بر منوال آن پر ساخته که اقدام بر امر مذکور از دو وجه صورت تعذر یافته اول آنکه ذاتی که طبقه از طبقات
عقلا بلکه طوایف متکثره از زمرهٔ آدمیان در مرآت ملاحظهٔ ایشان بصورت ربوبیت مصور گشته چگونه
پیرامون مدحت ذات احدی صفاتش توان گردید چه هرچه گفته شود ما تحت رتبهٔ ربوبیت است و عین آن
که در برابر مرتبهٔ معبودیت بی قدر و منزلت نماید پس ازین جهت اقدام بر مدح آنحضرت بدین صورت میسر نماند
و وجه دیگر آنست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از امور واقعهٔ شب معراج چنین تعلق نموده که بعد از
برید سریر مرحمت و مدد فاوحی الی عبده ما اوحی که دیباچهٔ نامهٔ عرش معاش مصور بکلام صدق انتظام سبحان الذی

اسری بعبده لیلا شده پیغام دوست بدوست رسانیده وجاذبه محبت از جانب محبوب قوتی یافته چنانکه گفته‌اند
اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد بی کشش بازده و کوشش ...
بر طبق شبی روشن چو صبح زندگانی نشاط افزا چو ایام جوانی شبستان حبیب چون روز وصال
دوستان روح افزا و طلیعه صباح پرنور و صفا شده و آنحضرت بر براق اشتیاق سوار گردیده
ذوق چاشنی وصال و شوق وصول مقام اتصال از خود بیخود گشته و دیده و دانش و خود
خودی و غیر جمال وجه باقی تمامی در سوختند عشق باخته و از ساقی صحابه وسقاهم ربهم شرابا طهورا اما
ان لله لاولیائه شرابا اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا
ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بینهم وبین حبیبهم برتر
ساخته بمقتضای آنکه کلی بر دند از ین دایره پست بآن درگاه عالی دست برد قدم زن که حدوث ...
وجوب آلایش امکان ... منازل معینه سموات سبع طی گردید و صعود بر درجات رفیعه مقامات
قرب بارگاه احدی نموده برورق اشعه لمعات نزول در منازل اقصی و اختصاص نزل خاص ثم دنی فتدلی
وجلوس بر بساط ارتقاط مکان قاب قوسین او ادنی غبار وحشت آثار تعلقات صوریه احتراق پذیرفته
حبیب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافت در این مقام از حضرت رسالت نقلست که چون در شب عظیم آنحضرت را
روی نموده و حرارتی زیاده از اندازه حادث شده که اگر دست رحمت و رافت الهی بر کتف رسالت پناهی
وقوع نیافتی متحمل شدت و حدت آن شدن مشکل مینمود و چون ظهر بلند قدر آنحضرت محل ظهور آثار ید الله مبسوطة
علی عباده گردید میفرماید که آن حرارت حادثه از هیبت و دهشت بارگاه الهی برکت فیضان فیوضات رحمات
الهیه و توجهات ربانیه و قطرات امطار احساس برودت نموده حرارت مذکوره زایل گردید و فرمود
که سحاب قدرت کامله و عنایت شامله که مشابه دست رحمت قرین بوجه مینمود که هنگام انکسار اصنام یعنی
وقتی که امیر المومنین علیه السلام متوجه شکستن بتها شده بود و پای مبارک بر کتف رسول آخر الزمان گذاشته بان ...

اشتغال میفرمود از اتفاقات حسنه آنکه همان موضع که الله تعالی بر آنجا دست گذاشته پای آنحضرت
بر همان محل واقع شده و مذکور شده که این شعر از حسان بن ثابت است و علمای اهل سنت این شعر را در کتب
خود نقل نموده‌اند و حسان مذکور از جمله مردمیست که بشرف بیعت آنحضرت تشریف یافت و ظاهرا گر مرد
جماعتیست که بشومی بیعت نمودن با معاویه روز قیامت همراه آن ملعون محشور خواهد بود و بر متتبعین آثار نبوی
ظاهر است که این قسم از امور عظیمه بی آنکه حضرت رسول من جانب الله مامور بان باشد ارتکاب آن
نمیفرماید و معلوم است که امر الهی درین باب آنست که ارتفاع قدر آن عالی مرتبه بنوعی عالمیان را ظهور یابد
کما کر زیادتی محبت و ارتقا بر درجه مودت آن ولی الارتجت العیاذ بالله محلی اعلی و ارفع از مقام خلافت
توهم نماید با وجود این رتبه عالیه و مرتبه متعالیه و عزت رفیعه و رفعت منیعه خلافت و نیابت محل تامل
و توقف بوده قطع نظر از منقولات صحیحه و تنزیلات صریحه رهنمای عقل در نسبت این امر با جدی از
مخلوقات علوی و سفلی تجویز ننموده مخصوص آن عالی درجه خواهد دانست مگر کسی که دیده بصیرتش کور
و چراغ ادراکش بی نور بوده و ریسمان شقاوت ازلی عداوت نبی و ولی در گردن بدست شیطان لعین
کشان کشان در مستقر سقر مقیم مقام عذاب الیم گردد و از انجمله مشهور است که در کتب و رسایل دشمنان
دین بیش از بیش مسطور گشته که در اوایل اسلام اصحاب رسول الله هر کدام را از خانه خود دری
بمسجد گشوده بودند که در وقت نماز بآسانی داخل مسجد توانند شد و بعد از ان امر الهی شرف صدور یافت
که درهای جمیع اصحاب از مسجد بسته شده ابواب مذکوره تمامی مسدود گردد الا در خانه حضرت رسالت
و امیر المومنین علی علیه السلام که از خانه دیگری اصلا راهی که محل تردد توانند بود مفتوح نباشد چنانچه حضرت عباس
هر چند التماس نمود که جهة اعزاز و امتیاز وی از ما عدا خانه او را مستثنی ساخته مسدود نگردد التماس
ای درجه قبول نیافت چنانچه او راضی شد باآنکه سوراخی که او نگاهی از ان بمسجد تواند نمود در ان باب اذن گردد
و ملتمس او اجابت نیافته حق سبحانه رخصت کرامت نفرمود و عباس بان اکتفا نمود که میزاب بام وی

بنوعی منصوب کرده که در وقت باران آب از پشت بام عباس بصحن مسجد ریختی اینمقدار از امتیاز
موجب اعتبار وی گردد و حق تعالی درین مرتبه رضا بآن داده حضرت رسالت بدست مبارک نصب
وی نموده فرمود که لعن الله من قلع هذا المیزاب لعن الله من اذی عمی عباس فیها یعنی لعن بر کسی که این میزاب
ازین موضع بکند و لعن بر کسی که عم مرا درین امر آزار کند و چون نوبت حکومت بعمر خطاب رسید میزاب مصطفی
ازان موضع قلع نموده میانه او و عباس بدین واسطه خشونت بسیار شده از جهة عباس غایت آزرده
و تفصیل این حکایت در محل خود مذکور است و معلوم ارباب عقل است که امتیاز آنحضرت در امور دینی
و دنیوی و اختصاص ذات وحدت سمات شریف و اید الطاف ربانی و اعطاف سبحانی و اشتراک آنحضرت
در اکثر مراتب اعزاز و احترام با حضرت رسالت و امتزاج و آمیزش ایشان در عالم معنی و صورت بوجهی
که منتهی وصف آنحضرت بنفس نفیس رسالت گردید تمامی دلیل استحقاق تفویض امور الهی بآنحضرت بود
و غیری مسند سرداری و صاحب اختیاری نیست کار خدا که موقوف بامر و اشاره ربانیه است استعداد
متمکن نداشته قیام بمقام رسالت منحصر در آن عالی منزلت است و بنابر شدت توجهات الهیه است
که در هر مقامی حضرت پیغمبر پیغامی از درگاه ربوبیت بشارة ولایت آورده منشور خلافت و ولایتش
رفیعه بجویه موقع میکرد و تا از کثرت نصوص نبوی درین باب و تصریح بخصوص نیابت آن عالیجناب بجنان و
بی حیایان امت رسیده سبب قبول و اذعان و حصول ایمان و ایقان گشته بحکایات بوسیده و تاویلات
باطله که مشرکین و اهل ادیان فاسده بمثل آن متمسک شده اند ایشان تمسک نموده سالک مسالک قدیم و صراط مستقیم
کردند و از انجمله روایت اخطب خوارزم پسندیده است از حضرت رسالت که خطاب بامیر المؤمنین علیه السلام
نموده میفرماید که یا علی لو ان عبدا عبد الله تعالی مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا و انفقه فی سبیل الله
و مد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا و المروة مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة و لم
یدخلها ترجمه کلام پسندیده انام آنست که خطاب بامیر المؤمنین علیه السلام نموده میفرماید که یا علی اگر بنده از بندگان

خداوند

خداوند حق تعالی را عبادت نموده آنمقدار که عمر نوح بوده که هزار سال متجاوز است و شخص هم کوه مثل
کوه احد طلا باشد و مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید و آنمقدار عمر کند که هزار حج پیاده موفق گردد و بعد از آن
میانه صفا و مروه او را بظلم و ناحق بکشند و با وجود این حالات ترا یا علی تولا ننموده باشد یعنی کسی دیگر را
امام و خلیفه و قایم مقام رسول داند اگر بوی بهشت بمشامش نرسد و داخل بهشت نگردد
و در روایت واقع است که بوی بهشت پانصد ساله راه میرود و شخص مذکور از آن محروم و بی نصیب است
و این که فرموده که داخل بهشت نگردد و فهمیده میشود که هیچ وقت داخل نگردد چه اطلاق عبارت
مقتضی آنست تا ظهور امری که تقیید آن بوقتی نماید محقق گردد و فقیر این روایت را در یکی از رسایل اهل سنت
دیدم که مضمون آن با الله تعالی نسبت داده بود که خطاب بحضرت رسالت نموده و در شب معراج بآنحضرت
فرموده که یا محمد اگر بنده بندگی مینماید تا آخر این روایت و اگر دشمنی امیر المؤمنین علیه السلام نباشد
و خصومت خاندان رسالت مانع نگردد و همین روایت کفایت مینماید و از آنجمله روایتیست که اخطب
نقل نموده و دیگران نیز مثل ابن مغازلی و از تابعین و اصحاب رسول الله بطریق مختلفه در کتب اهل خلاف
مسطور گشته که حضرت رسالت فرموده که لاخی علی بن ابی طالب فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضایله
مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة من فضایله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة
رسم و من استمع فضیلة من فضایله غفر الله له من الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب من فضایله غفر الله اکتسبوها
له الذنوب التی اکتسبها بالنظر حاصل کلام آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام
فضایل بیش از انست که بشماره درآید پس هر که فضیلتی از فضایل او ذکر نموده بآن معترف باشد حق سبحانه
گناهان که پیش از آن کرده و بعد از آن کند تمامی را بیامرزد و ظاهرا او صغیره نموده باشد و هر که فضیلتی از
فضایل آنحضرت را بنویسد پیوسته ملایکه جهة وی استغفار نمایند مادام که اثری از آن کتابت باقی باشد و هر که
گوش کند یعنی خود را بر شنیدن فضیلتی از فضایل آنحضرت دارد حق تعالی گناهان که از جهة استماع او را حاصل

سده باشد بیامرزاد و هر که نظر کند در کتابی که فضایل آنحضرت در آن نوشته باشد گناهان که از جهة نگاه کردن
نوشته شده باشد امرزیده کرداند و از آنجمله حکایت مرغ بریان و شاگردی جبرئیل و حکایت گهواره جنبانیدن
اسرافیل و دفع اژدها بر منبر آنحضرت و جواب شنیدن و در جنگ احد آواز شنیدن از آسمان و جهی که حضار
تمکی شنیدند که لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی و اختصاص آنحضرت بتزویج فاطمه علیها السلم و نزول مایده از
امر چنانچه در جمیع کتب مخالف و موالف و قصص و کتب حدیث طرفین مفصلا شرح یافته و تردد جبرئیل میان آنحضرت
والله تعالی در یوم الطایف چنانچه شیخ رجب برسی فاضل نیشابوری ذکر نموده اند و در کتاب مشارق الانوار
و کتاب غایت المطلوب مذکورست از قیس بن سعد از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم که در جنگ احد شانزده
زخم بر آوردم و در چهار زخم آخر قوت بشری ضعیف یافته نشستم و جوانی خوش روی خوشبوی بنکو تکلم در نهایت
وجاهت بهترین دای اسلام بر من گرد و مرد و بازوی مرا گرفته بر خیزانید مرا الحال ترغیب نمود میگفت که خصم
الهی در محاربه نمودن تست و چون این حکایت به پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نمودم فرمود که یا علی حشمت و شی که جبرئیل
علیه السلم بود و تردد جبرئیل نزد آنحضرت در کتب بکرار یافته و در غایت المطلوب مذکورست که در یوم الطایف
جبرئیل علیه السلم میانه آنحضرت و حق سبحانه و تعالی تردد مینمود و چنین شنیدم که یکی از فضلای و زکا انکار
نموده که جبرئیل علیه السلم بر غیر نبی نزول نمینماید این حکایت مسلمست لیکن معمول است که آنچه به تبلیغ و احکام شریعت
متعلق باشد و بنابر نزول جبرئیل علیه السلم خصوصا بر ذاتی که مغایرت میانه آنحضرت و الوهیت در خصوص تسمیه باشد
چنانچه از مباهله و توصیف آنحضرت بنفس نبوی در جه ظهور مینماید از مضایقه سهل است و مع هذا نصوص معتبره
درین باب واقعست و میدانم که شخصی که درین امر مضایقه نماید در باب مصحف فاطمه علیها السلم که بعد از رحلت سید انام
به املای جبرئیل و کتابت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم اتمام یافته و من حیث الکتابت بمقابل قرآن سه برابرست
چنانچه در اوایل کلینی بتفصیل و طرق مختلفه مسطور گشته چه جواب خواهد گفت حاصل که قیاس حالات امیرالمومنین علی
علیه السلم بر دیگر اولیا و سایر انبیا نمودن از قلت تتبع بر وی فضایل مختصه آن مظهر عجایب صوری و معنوی

و مظهر غرایب یقینی و دینوست و چه خوب گفته اند ای مسکین طرح ذات او مردانی بند کر رشته جان از او مویی تو پیوند کر
کر پدر خورشید و مادر ماه باشد فی المثل بر زمین یا بر زجی چون تو فرزند کر آری ذات وحدت سمات مرتضوی که
بی محبتان او رشته طمع از امید نجات گسسته و بی ولایش ابواب فیض در جای بسته گشته جوانان تجلیات
تخیلات و اوهام را گرد سرادقات عزت و جلالش راه نیست و حقایق شناسان عقول و افهام از ادراک
کنه کمالش آگاه نه هیچ عقل از کنه او آگاه نیست هیچکس را در حریمش راه نیست و کلام سید الانام
صدای این معنیست که یا علی لا یعرفک الا الله و انا عنقای قله قاف اسرار را آشیانه پر نشیمن گرد دو
خورشید آسمان تفرید از جبر ذره طلوع نپذیرد و مشهورست که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه چون
متوجه زیارت آنحضرت شده فرموده که السلام علیک یا مجهول القدر و وجه صحت این کلام آنست که طایفه از
بنی آدم بنابر آنکه کنه ذات آنحضرت در آینه ادراک انتقاش نداده بود و بعضی از صفات الوهیت که حضرت
بان متخلق شده بود زیاده از اندازه در محبت غلو نموده بالوهیت وی اعتراف آوردند و جمعی دیگر چنانچه اهل
افراط ورزیدند اینها تفریط نموده و از حالات آنحضرت بالکلیه چشم پوشیده و او را در مرتبه چهارم از خلافت
قرار داده رابع اربعه تصور نمودند و طایفه دیگر که حد توسط اختیار نموده گمان ایشان اینست که معرفت شناسایی
آنحضرت حاصل نموده اند غایت معرفت و نهایت محبت ایشان همین است که آنحضرت را امام اول از ایمه اثنا عشر
دانسته معصوم مطهر بری از گناهان صوری و معنوی اعتقاد نموده اند اما اینمقدار از معرفت آنحضرت اگرچه بحسب شریعت
و آنچه جزو اعتقاد صحیح و ایمان درست است فایده مند است اما در جنب دانستن حقیقت آن مرکز دایره ولایت
و هدایت از مقوله قطره بدریا و اکتفا بقشر اشیا نمودن و از لب و محروم بودن است همان حکایت که بحر زخار
اسرار را با قطره بی نوا چه آشنایی و قرص نیر اعظم را از شعاع سها چه روشنایی بیگانه ز آشنایی ماست
پیوستن او جدایی ماست و درینمقام از مدایح اعلی ذکر یافته که حاصل آنکه بیان کیفیات ذات وحدت سمات
و حالات مشرعه از صفات معجز آیاتش براهین عقلیه و دلایل نقلیه و صعود بر شواهق قلل افکار و اطال و حطا

و ابدان کنند خیال از دایرهٔ ارز و بیرون بوده بوساطت عقل خردی که کمند عقل خردی کی تواند گشت بر دوران محیط
عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار   پر حسین لا اله گستاخ کر مقراض لا   جبرئیل بر بدست اندرین ره صد هزار
گر بدی لا تر از عرش برین جای کر   گفتش کا نجاست جایت یا امیر المؤمنین   مثل بو چون شبه ایزد در همه جا بی محال
و ربود ممکن نه الا رحمة للعالمین   هیزم دیگی که باشد شهپر روح القدس   خانه آرایان شیطان اوران مطبخ کجا
پرامون سعت جلال این مقال گردیدن از سودای محالست و از اینجاست که همت بر استکشاف ام شبهات
از جمال مقصود مصروف گشت سر کر شاید مطلوب کما ینبغی بر طبق یا علی لا یعرفک الا الله و انا قناع
جبهه نورانیه خویش بکشوده و دوشیزه مرغوب از ورای نقاب نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریه چهره نموده
او بهتر از آنکه عقل گوید   بالاتر از آنکه روح جوید منهج پنجم در ذکر امامت حضرات ائمه طاهرین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و مراد از آن حسن بن علیست تا محمد بن حسن صاحب الزمان من ترتیب که بعد از امیر المؤمنین
علی علیه السلم رتبهٔ امامت بحضرت امام حسن اختصاص یافت و بعد از و سید الشهدا حسین بن علی و بعد از و
زین العابدین علی بن حسین و بعد از و بامام محمد باقر و بعد از و بامام جعفر صادق و بعد از و بامام موسی کاظم و بعد از و
بامام علی بن موسی رضا و بعد از و بامام محمد تقی و بعد از و بامام علی نقی و بعد از و بامام حسن عسکری و بعد از و بامام
صاحب الامر محمد بن حسن صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و دلیل برین مطلب اولا بر سبیل اجمال روایتست
که میانهٔ خلایق مشهورست که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا که مثل ازین
مذکور شد و پیش ازین بیان شد که مراد از اهل بیت ذریت طاهرهٔ معصومین حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله
بروجهی که در کتب معتبره مذکور گشته که مقصود از اهل بیت در آیات و روایات سلسلهٔ اثنا عشریست صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و چون تمسک باهل بیت سبب عدم ضلالت ابدی بوده سالک مسالک قویم و صراط مستقیم
پس بالبدیهه سزاوار امامت ایشان بوده و دیگری از اهل آن نباشد دیگر روایت مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و این روایت نیز من حیث العموم دلیل خلافت اهل بیت رسالت

صلی الله علیه و آله بوده هر حیثیت دین که خلافت و امامت اهل بیت منصوص بوده هر که بر غیر ایشان اعتماد
نماید بموجب قول اول حضرت رسالت خارج از زمرهٔ اهل نجات بوده مستحق عذاب و عقاب الهی گردد
و هر که غیر از آن زمرهٔ مقدسه خود را مستحق مرتبه خلافت داند سالک طریق ضلالت و غوایت گردد زیرا که
تخلف از اهل بیت رسالت خواه بطریق امامت و خواه بعنوان ماموریت هر دو در یک درجه از عقاب بوده
مستحق خلود عذاب باشند و توان گفت که هر کرا دعوی امامت شود چون باعث ضلالت امت
خواهد بود استحقاق عذاب وی بیشتر از جماعت مامومین اوست زیرا که او ضال و مضل است بخلاف
طایفهٔ مامومین یعنی تابعین اگر چه گمراه شده اند اما کسی گمراه نساخته اند دیگر آنکه چون قبل ازین ثابت شد که
عصمت از شرایط امامت است و هر که معصوم نباشد سزاوار این درجه رفیعه نتواند بود و معلوم شد از آیهٔ
تطهیر که حق تعالی اهل بیت رسالت را تمامی پاک از آلایش و بری از نقایص و مطهر از ذنوب و معرا از عیوب
گردانیده و وجه بیان این مدعا آیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل گردانیده
و بندگان را ازین معنی خبر داده تا خلایق پیروی پاکان و پاکیزگان و کسانی که حق تعالی ایشان را مطهر ساخته
سبب نجات خود دانند و مطیع و فرمان بردار باشند و بنابرین چون حضرت رسول در روایتین مذکورتین
تصریح با طاعت اهل بیت نموده و حق تعالی موافق قول پیغمبر بکلمه اهل بیت ایقان نموده تا مردم دانند که آنها
که رسول الله خلایق را با طاعت ایشان ترغیب نموده و بلفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی نیز ایشان را ستوده
و گفتهٔ پیغمبر موافق ارادهٔ الهیه بوده و اصرح ازین دلیلی بر مدعا معلوم نیست که ذکر شده باشد بشارات و تمامی
فقراتی که در آیهٔ تطهیر از روی تحقیق معنا و ذکر نموده با اجوبه چند درین رساله و غیرها مذکورست دیگر قبل ازین
مذکور شد که حق تعالی بندگان را بمودت اهل بیت رسالت تحریص نموده چنانچه فرموده قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و محمد بن طلحهٔ شافعی تصریح نموده که مراد از ذوی القربی اهل بیت رسول الله است صلی الله علیه و آله و اقل مرتبه
مودت و محبت اطاعت قول الحق و مخالفت اوست پس آیهٔ شریفه دلیل باشد بر وجوب اطاعت اقوال و افعال

اهل بیت و مخالفت سایر مخالفین و مراد از امامت وجوب اطاعت او امر و نواهی و عدم مخالفت ایشانست
و مدلول این آیه نیز ظاهر الدلاله بر مطلوبست **لطیفه** صاحب کشاف در آیه تصدق و جا اتیان آنکه صیغه جمع حسن میگوید
که غرض آنکه آنست که مردم رغبت باین طور فعلی که تصدق در وقت نمازست نمایند تا مثل این اجری یابند و چون
ازین تفصیل ذکر شده ظاهر آنست که اتیان صیغه مذکوره تا بواسطه تعظیم و تکریم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
با نظر بامری که در قرآن غیر معمول شده که تعبیر از واحد صیغه جمع نمایند تا مقصود اشاره بخلاف حضرات ائمه اثنی عشر
با جمعهم زیرا که در کتاب مشارق الانوار یا در کتاب غایت المطلوب دیده شد که حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلم اقتفای
آثار پدر بزرگوار و جد عالیمقدار نموده اند و بر تحقیق بر سجاانکه آیه مذکوره من حیث الظاهر دلیل صحت خلافت ایشان
و لا جهت من حیث الباطن اشاره بامامت بقیه اثنی عشر نبوده و جه تکلم کلمه جمع نیز در جهت ظهور یافت دیگر از تفسیر ثعلبی
نقل شده که مراد از آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزه
علی الکافرین حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است و ابن طلحه نیز از اکابر اهل خلاف نقل مسماید و از علمای اهل بیت
منقولست که مراد جمیع حضرات ائمه علیهم السلم اند و ترجمه آیه شریفه اینست و الله اعلم که ظاهر مراد زمره اهل ایمان و اهل
چنانچه مفاد کلمه منکم است بعد از آن شیطان گریبان ایمانش از پس کرفته کشان کشان بیابان عنا و خارستان الحاد
و ارتداد کشانند درین هنگام حق جل و علا بزور بازوی ید الله فوق ایدیهم عنان اختیار روزگار و انتقام از خیل اشرار
بدست طایفه گذارد که ایشان را بر مسند محبت و محبوبیت درگاه ربوبیت متمکن گردانیده سر رشته محبت طرفین بقدم
قدوم عصمت لزوم ایشان منوط گردانیده تا دشمنان دین و معاندان و دمان سید المرسلین مغلوب و مقهور شده
طبقات اهل ایمان در روضات مقدسات اعزاز و احترام و توقیر و اکرام فارغ البال و مستحسن الاحوال گردند
و شکی نیست که قطع نظر از گواهی اهل سنت بنزول آن آیت در شان شاه ولایت چون در مواضع متعدده مذکور
معلوم شد که محبت حاصله میانه خدا و بندگان او منحصرست در امیر المؤمنین علیه السلم و ذریت طاهرین وی این آیت
نیز مشتملست بر آنکه جمعی که من جانب الله منوط باعزاز اهل ایمان و اهانت مرتدین از آن طایفه اند بصفت محبت و محبو

می باید که موصوف باشند و این صفت مخصوص اهل بیت رسالت است و باقی شرایط و اوصاف مرکوره
مدلول آیه اندراج یافته از خصایص متعینه ایشانست پس مراد از مدلول آیه مبارکه که ذوات مقدسه
ائمه طاهرین است و درین آیت از فخر رازی که محقق روی میگوید که **شعر** فخر رازی آرد راستی کند
و ز برای کودکان تی تی کند دو سخن ناگو رست یکی آنکه گفته که مراد ابو بکر است زیرا که مقصود حال
کفره و اهل ایمانست و محاربه امیر المؤمنین علیه السلم با طایفه اسلامیان بود و حرب ابو بکر با جماعت
کفره و این سخن بغایت ظاهر البطلانست و مخالفت آن با مدلول آیه نه امریست که تاملی در آن باید نمود زیرا که
الله تعالی خطاب باهل ایمان نموده که جماعتی که صفت ایشان اینست که از اهل ایمانند هر که مرتد شود از شما یعنی
هر که در جریده شما داخل شده باشد و بعد از ایمان باز مراجعت نموده از ایمان گشته باشد پس حسن و حسن شود
و درین خطاب اهل کفر اصلا دخلی ندارند و ظاهرست که محاربه امیر المؤمنین علیه السلم با جمعی وقوع یافت
که ایشان من حیث الظاهر قایل کلمتین شده بودند و از اهل قبله گردیده بعد از آن بواسطه مخالفت امام و اجب الاطاعه
و خروج بروی بصفت ارتداد موصوف گشته از جمله جمعی بودند که مدلول علیه کلمه منکم است که ارتداد را معنی
اینست که از اسلام بکفر رجوع نمایند نه آنکه بر کفر ذاتی باشند و اگر گوید که ایشان با وجود خروج بر امام
زمان ارتداد نیافته همان صفت ایمان باقی اند این نیز در معرض تزییف است اما اولا از آن جهت که اصطلاح علما
با جمعهم در معنی خوارج آنست که از اسلام بواسطه خروج بر امام زمان بیرون رفته باحکام کفره محکوم شده اند اگر
وجود و اما ثانیا از آن جهت که حجت اهل سنت در مقاتله خالد ولید با طایفه مالک نویره و کشتن رجال و اسیر کردن
زنان و اطفال و مضاجعه و مباشرت خالد ملعون با حلیله مالک در همان شب اینست که ایشان را بر منع زکوة ارتداد اسلام
ارتداد یافته محکوم علیه بحکم کفره شده بودند و چون مخالفت خلیفه مشکوک فیه موجب حکم بارتداد آن شخص تواند بود
مخالفت خلیفه متفق علیه منصوب از خدا و رسول بطریق اولی با آنکه مقدمات مذکوره مخالفین تمامی فاسدست
اولا خلافت و امامت ابو بکر بر وجهی که خلاف در آن بود نبود و ثانیا منع زکوة ایشان بوجهی که محل نقض و ریب و دین بود

از جهت تسلیم حامل ابو بکر مضایقه نموده باشند سیم آنکه الله تعالی در آیت اشاره بجمعی نموده که از جمله اهل اسلام
بوده و رجوع بکفر کرده باشند و این امر در نهایت ظهورست و این که ایشان کافر شده احکام متفرقه من جمیع الوجوه
بر ایشان جاری کرده و دخلی باین مبحث و فهمیدن مقصود از آیه ندارد و مسئله ایست که در محل خود از ان بحث شده
دیگر سخن دوم از دو نوعی که نیشابوری در تفسیر خود ازو نقل نموده اینست که وی گفته که و هذا دلیل علی فساد مذهب
الشیعه و در بیان استدلال چنین ذکر نموده که چون مذهب امامیه اینست که اصحاب رسول الله بعد از آن حضرت
بنا بر انکار نص جلی در امامت امیر المومنین علی علیه السلم نموده و همگی درین امر مشترک بوده مرتد شده اند و میگویند که
اگر این معنی صحیح بوده عند الله تعالی ایشان انکار نص جلی نموده و از جهت ارتداد توصیف یافته باشند بایستی که
الله تعالی نظر بفرموده و وعده که نموده طایفه که بمحبت و محبوبیت الهی موصوف باشند بفرستادی که با اهل
ارتداد مقاتله و محاربه نموده ایشان را مغلوب و مقهور گردانیدی و چون همیشه قضیه بر عکس بوده و طبقه شیعه مقهور
و مغلوب بوده اند معلوم میشود که اعتقاد ایشان فاسدست و بعد از ذکر مضمون عبارت فخر رازی علامه نیشابوری در
جواب گفته که و لناصر الشیعه ان یقول لم مدرکت انه تعالی لا یجئ بقوم یحاربهم و لعل المراد بخروج المهدی مع ذلک فالمحاربة
من ان بین الاوایل محاربة الاوایل خلاصه جواب نیشابوری آنست که شاید طایفه معهوده که خروج نموده با اهل ارتداد
مغلوب و مقهور گردانید مراد ازان مهدی موعود در آخر الزمان باشد و اگر چه با مردودین ایام ماضیه و مرتدین قرون
سابقه مجادله نموده باشد زیرا که مقاتله و محاربه جماعتی که مرتدین ادیان سابقه باطله باشند در حکم مقاتله با جماعه مذکوره
و پوشیده نیست که این جوابیست متضمن اعتراف بمغلوبیت شیعه در جمیع ازمنه و اوقات و چنین است و
جواب شبهه مذکوره اولا آنست که در آیه شریفه چیزی که دلالت بر فوریت این امر نماید فهمیده نمیشود و اینمعنی از اقوال
نیشابوری اختراع پذیرست و اخبار وارده و قراینه که بحسب مدلول وقوع ان نهایت قریب مینماید هنوز در پس پرده
حکمت الهی متوقف مثل اقترب للناس حسابهم و مثل اقتربت الساعة وانشق القمر که الی الآن وقوع مدلول آن در حیز تاخیر است
اگر ارسال طایفه معهوده که متضمن فوریت نبوده تاخیر یافته باشد دلالت بر فساد عقیده اثنا عشریه نداشته حکم بفساد مذهب

جمعی کثیر از علمای اسلام که این مسئله یکی از مسایل مبحوث عنها میان ایشانست تجویز نموده و بر تقدیر تسلیم این
امر یعنی خلف وعده از جمله موعودست از امور موعوده و در عبارات اکابر دین است که الحمد لله الذی
اذا وعد وفا و اذا اوعد عفی و در بعض نصوص مذکورست که الثنا بصدق الوعد لا بصدق الوعید بل التجاوز عن
السیئات مع التوعد علیها و بر تقدیر که داخل امور موعود باشد که اعتقاد معترض آنست که خلف در آن مستلزم
صدور فعل قبیح از باری تعالی باشد درینصورت نیز مستلزم حکم ببطلان عقیده این طایفه نتواند بود زیرا که
بر طبق قواعد مذهب ایشان خلف وعده از جانب الهی یا از اتصاف بفعل قبیح خالیست یا در امور قبیحه است که
مصدر آن الله تعالی بوده تجویز ان نموده اند دیگر آنکه مراد از غلبه و قهر بر جماعت مرتدین نه آنست که در جمیع اوقات
و ازمنه من جمیع الوجوه مغلوب و مقهور باشند و بنا برین غلبه ابراهیم اشتر و مختار [?] بر بنی امیه و آنکه بعد از
انقضای زمان یزید پلید واقع شد مگر مسموع معترض نشده که در یک مرتبه عبید الله زیاد با صد هزار سوار
و پیاده که بجانب کوفه می آمد چه عنوان کشته گردیدند و صد و [?] نفر از زنان و فرزندان و اهل خانه آن ملعون
بدست ابراهیم تمامی بقتل آمدند بنوعی که مفصلا در رساله کبیر محرر مسطورست و بعد از قتل عبید الله عامر
ابی ربیعه نیز با صد هزار سوار و پیاده بر وجهی که در محل خود مذکورست عرصه شمشیر ابراهیم مذکور و اعوان و انصار
وی گردیدند و بنی امیه با کثرت عشیره و حشمت و عظمت تمام که هجده هزار گهواره مرصع در میان ایشان [?]
تقطیع شده بود اثری از ایشان نماند و بنی عباس نیز برین وجه و شیعیان خاندان ولایت روز بروز در بلاد و ولایات
متزاید گشته آثار عظیمه بر وجود ایشان مترتب یافته در زمان حکومت و سلطنت و نایله طوایف ناصبیان
مقهور و مغلوب گشته انتقام مخالفین دودمان سید المرسلین در زمان ایشان بدست دوستان و معتقدان
این خاندان عظیم الشان کشیده شده و عماد الدوله که یکی از اکابر دیالمه است مقرر فرمود که ابواب مساجد دار
و بقاع الخیر و غیرها که در دار السلام بغداد بوده بتسطیر این کلمات الحیات محرر گشت که لعن الله معاویة
بن ابی سفیان و من غصب فاطمة علیها السلام فدکا و من منع ان یدفن الحسن علیه السلم عند قبر جده و من نفی ابا ذر الغفاری

ومن اخرج العباس عن الشوری حاصل مدلول عبارت مذکور لعن صریحست بر معاویه و بابوبکر و عمر و عثمان
و همچنین صریحست در لعن عایشه و طایفه بنی مروان با فرو غلبه بر اعدای دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین هرچه
اعلی رسند و همچنین لعن صریح بر در و دیوار بغداد میتوان نوشت و در تواریخ مذکورست که ششصد هزار نفس
از مخالفین اهل بیت رسول الله بفرموده آل بویه که دیالمه نیز لقب ایشانست کشته شده سوای آنچه در معرکه قتال
کشته شده بود و اگر اینمقدار از مغلوبیت اعادی و غالبیت معتقدان خاندان عصمت در مدلول آن کفایت نماید
هیچ جز فایده مند نگردد و از ترجمه عبارت مکتوبه بر ابواب دار السلام بغداد ظاهرست که من [illegible]
ظلم ابوبکر و عمرست که در باب فدک بر حضرت خیر النسا روا داشتند و ترک شریعت و متابعت و اینمعنی ملت نموده
بیدعتهای اختراعیه خود دست در جستند و تفصیل این مبحث قبل ازین در رساله مکتوب گردیده و عبارت ومن نفی ابا ذر
اشاره بطغیان و عصیان عثمانست که ابوذر که از اکابر صحابه رسولست و حضرت رسول فرموده که در لهجه ابوذر
کذب و خلاف واقع جاری نشده و بنابرین که فضایل خاندان نبوی و معایب بنی امیه ذکر میکرد عثمان او را
از مدینه اخراج نموده بصحرای مشهور بربذه که در آنجا آبی و گیاهی نبود فرستاد و تفصیل این قضیه در غیر این رساله
مسطورست و اما عبارت ومن اخرج العباس عن الشوری که ترجمه اینست که لعن کسی که اخراج عباس از شوری
نمود اشارتست ببدعت ایام عمر که چون وقت سفر سقر میشد امر خلافت را بمشوره شش نفر از اصحاب رسول الله
انداخت و عباس که عم حضرت رسول و عمده طایفه بنی هاشم بود داخل نگردانید و از شش نفر یکی عثمان و
عبد الرحمن و ابو عبیده جراح و طلحه و زبیر و در تاریخ اعثم ابو عبیده سعد بن ابی وقاص است و بعد از ایشان حضرت
امیر المومنین علیه السلم را نیز داخل گردانید و قرار داد که هرچه رای این شش کس بر آن قرار گیرد خلافت مخصوص وی شود
و حضرت امیر المومنین علیه السلم در خطبه شقشقیه اشاره باین حکایت نموده و در ضمن شکایت بسیار فرموده و عبارت
حضرت اینست که وجعلنی فی جماعة زعم انی احدهم یعنی خلافت را بمشوره جماعتی حواله نمود که گمان وی آنست که من یکی
از ایشانم و ظاهرست که حضرت درین عبارت اظهار آزردگی بسیار نموده و مقصود آنست که خلافتی که بر فرموده

و تعیین رسالت پناهی بمن مفوض شده اکنون کار بجایی رسیده و غیظ و غلظت عمر بر علی طغیان کرده که اولا بی حکم
خدا و رسول منظور روی غیرت و ثانیا خود را درین امر صاحب اختیار میداند و ثالثا آنکه بمصلحت جماعتی مرا شریک
که گویا من نیز یکی از ایشانم و این مضمون متضمن نهایت شکایت و آزردگی آنحضرت از عداوت آن سررشته غیظ و غلظت
و ابن طاوس رحمه الله در کتاب طرایف این حکایت را از طریق اهل سنت برین وجه نقل مینماید که چون خلافت مشوش
و آریافت از عمر پرسیدند که سبب چیست که از اصحاب رسول الله بمشوره این شش نفر را اعتبار نمود
دیگری را دخل نداد گفت از جهت آنکه شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که من از این شش تن
راضی و خشنودم و چون حضرت از جماعت مزبوره اظهار رضا فرموده من نیز ازین جهه مدار حکایت خلافت را
بر مصلحت ایشان گذاشتم بعد از آن پرسیدند که اگر میانه ایشان مخالفت شود کدام طرف را اطاعت باید نمود
گفت طرفی که عبد الرحمن در آن طرف باشد و طایفه دیگر را امر بقتل ایشان نمود و بعد از نقل این حکایت ابن طاوس میگوید
که غرض وی اشاره بقتل امیر المومنین است زیرا که در طرفی که عبد الرحمن باشد عثمان نیز در آن طرف خواهد بود
بواسطه قومی و خصوصیت و عقد اخوت و غیرها و هرجا این دو شخص باشند حضرت امیر المومنین علیه السلم
با ایشان مجتمع نشده در طرف دیگر خواهد بود پس امر بقتل سه نفر که مخالف عبد الرحمن باشند جهه آنست که شاید که
حیات از جسد مقدس آنحضرت منقطع شده درجه شهادت یابد و ابن طاوس میگوید که ای مسلمانان ببینید که
شخصی گواهی میدهد باینکه حضرت پیغمبر از شش نفر مذکور راضی و خشنود بوده و بنابرین سبب چیست که چون میانه
ایشان مخالفت واقع شود و خلاف رای عبد الرحمن نمایند آنمعنی ذریعه وجوب قتل ایشان گردد نعوذ بالله
من النفاق وفی الدین و تقدیم عبد الرحمن علی امیر المومنین فلعن الله علی الغاصبین لحقه التارکین لامره و نهیه
عبارت ومن منع ان یدفن الحسن علیه السلم عند قبر جده آنمعنی دارد که و لعن بر کسی باد که نگذاشت که امام حسن علیه السلم
نزد قبر جد آنحضرت دفن نمایند و این اشارتست بحکایت صادره از عایشه و جمعی از بنی مروان که از اطاعت اعادی
نموده مانع شدند که آنحضرت را در حرم جد بزرگوارش که غالب اوقات کتف مبارک آنحضرت و ادا امکان

آن کو شواره عرش مینمود مدفون گردانند و مذکور و مشهور است که عایشه دران روز بر استری سوار شده بود
و قریب سه هزار مروانی اطاعت وی نموده سر راه گرفتند و بر جنازه آنحضرت که حاملان عرش اعظم مستعجل
شده بودند تیر انداختند و در خبر است که عایشه خود اول امر تکبیر انداختن گشت و تحریص دیگران نمود
امر نمود و عبدالله بن حسن علیه السلم روی بجانب عایشه نموده قباح واقعه او را که مکنی بکنای عظیم ساخته
چشم کردانیده برین وجه ادا فرمود تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و بالکل تملکت
و معنی این عبارت اینست که ای عایشه بر شتر سوار شدی چنانچه در حرب بصره نموده بود و راکب استر گردیدی
چنانچه در آن روز مرکوب وی شده بود و اگر زنده بمانی بر فیل بر سوار خواهی شد و ترا در حجره رسول الله
از هشت یکی که حق نسا رسول الله است صلی الله علیه و آله نه یکی خواهد بود بنا برین که آن هشت یک میان
زوجات آنحضرت چون انقسام یابد و از نه نفر ایشان یکی عایشه است پس حصه او از هشت یک
نه یک باشد و حال آنکه تمامی املاک خود کردانیدی و باید دانست که درین قضیه از دشمنان خاندان
پیغمبر که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و جمیع بنی امیه و تابعین ایشان و مدعیس صحت اعمال و احوال
ایشانست قباحتی چند صادر شده و عداوت و مخالفت که در سینه ایشان پنهان میبود درین باب
بنوعی پرده از روی آن برداشته ظاهر او علانیه بدشمنی اهل بیت علم عصیان برافراشتند و وضوح
این امر از چند وجهست اول آنکه عایشه و حفصه که در زمان خلافت عمر و عثمان باعانت و فرموده ایشان
پدران خود را من حیث الظاهر در ان مکان مقدس و مدفن اقدس جای داده دفن آن بقعه منوره و حجره مطهره
که اشرف بقاع زمین و معبد ملایکه مقربین است بی رخصت آنحضرت و بی اذن ورثه آن سرور گردانیده بناء
عنفا و عدوانا و غصبا و غیظا این امر شنیع که گوش اهل زمین و زمان و خیل افلاکیان از کرو بیان و حاملان
پر آوازه گشته قیام نمودند دوم آنکه فاطمه علیها السلم که بضعه نبوی و عضوی از اعضای مرتضویست او را
ازین نعمت بی بهره گذاشته و بواسطه کثرت اذیت و اهانت که آن نوزده یا ک و ثمره شجره لولاک از ایشان کشیده بود

از دولت مجاورت روضه رضیه نبویه محروم گردید سیم آنکه حسن بن علی علیه السلم که سبط سید الانام
با جان شیرین بمعنا و باحیات صوری و معنوی صنوان و توامان است و را از دخول حجره منوره و روضه
معطره ممنوع ساختند یکان ظاهر و باطن بی پیشان صورت و معنی التشرف این بقعه عظیمه و مرتبه فخیمه اختصاص
داده و بدیع و غرغه این حکایت دلیلیست روشن و برهانی متقن و حجتی هدایت آیتی هویدا برین که مودت اهل بیت
مصطفی و مرتضی علیهما السلم که بنص آفریدکار ارض و سما بر جمیع بندگان که در تحت تصدیق نبوت خیر الوری
داخل اند واجب و لازم بوده از شرایط معتبره صحت ایمانست این طایفه گمراه و زمره نابه سیاه عمدا
اهدوا نا تبدیل آن امر واجب محتم بعداوت صریح نموده مصدوقه والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات شده و مخصوص بخطاب مستطاب اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون گردیده این معنی در
پیشگاه سرادق کبریاست که اولئک علیهم لعنة الله و یلعنهم اللاعنون ثم اگر حجره مطهره نبویه بر صرافت ملکیت باقی بوده
بورثه انتقال یافته باشد بی اذن ایشان تصرف نمودن مخالفت صریح کلام خدا و رسول است و اینکه گویند که حصه عایشه
و حفصه این مقدار بود که مدفن پدران ایشان گردد از دو وجه فاسد است اول آنکه تصرف در ملک مشترک بی رخصت
شریک و تقسیم شرعی خروج از دایره شریعت مطهره است دوم آنکه این مکان مقدس وسعت آن ندارد که از هشت
حصه یک حصه چون نه حصه منقسم گردد آن یک از هشت یک محل دفن شخصی تواند بود و همان حکایت عبدالله
بن حسن علیه السلم است که لک التسع من الثمن و بالکل تملکت و با وجود آنکه دفنی که اراده نموده بودند که حقوق ذریت
طاهره خصوصا حضرت فاطمه مطهره را مغصوب و ایشان از غصب آن مغلوب و مجروح گردانند اقرار برسول خدا نموده
که بعضی فرموده باشد که آنچه از پیغمبری مانده بورثه تعلق نیافته از مقوله صدقه است که بر مؤمنین من حیث الاشتراک اباحت
پذیرفته در ان شریکند و میراث حضرت فاطمه را از پیغمبر بوی نداده و آن بضعه نبویه را آزرده ساخته و محابا از اذا
و اهانت وی نموده برین وجه و این قسم از اذیت و اهانت بروانه خدمت پدر بزرگوار رسیده ابرار گردیده و بنا بر حکایت
ارث عایشه و حفصه غیر معقول و غیر مشروع باشد و چون امر میراث بنا بر گفته ابوبکر و نقلی که مینماید بر طرف باشد

ابوبکر و منع حسن بن امیر المؤمنین علی علیه السلم در ان مقام اهتمام از مقوله ظلم صریح بر ذریت رسول الله بود و مجرد طغیان
و عصیانست الحاصل اگر اعزاز نبوی بجائی رسیده که فاطمه علیها السلم از مجاورت پدر عالی مقدار محجوب و ممنوع نموده
در خصوص ابوبکر بی نسبت بیگانه دشمن خاندان نبوت بچه مناسبت مدفون آن ارض مقدس توانند شد و اگر نظر
برحمت شامله نبوی که رحمة للعالمین از ان خبر میدهد دفن این قسم از مردم مجوز تواند بود در ماده فرزندان نامی گرامی
و جگر گوشگان رسول تهامی بجا دل نمودن و به تیر انداختن از بیحیائی و بی ادبی با ذریت نبوی ساییدن غیر کفر و ضلالت
و طغیان و جهالت و عصیان با حضرت رسالت احتمال دیگر بر صحیفه خیال انتقاش پذیر نیست و طی کلام نموده معلوم
اهل عقل است که این قسم از سلوک با ذریت پیغمبر سبب آزار بلکه موجب اهانت آن سید و سرور است آزار و اهانت او
بر طبق آیه کریمه الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا موجب استحقاق
لعن از درگاه الهی و بعد از رحمت نامتناهی بوده در درجه کفر و مشرکین داخل باید بود والله اعلم اضافه چون حکایت
سابقه فی الجمله طول یافته از دایره اختصار خارج مینماید بعد از عذر از ان کتاب آن نموده میشود که از جمله دلایل
واله بر خلافت ائمه طاهرین روایت منقوله از حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که در کتب اهل خلاف مکرر
ذکر یافته که چون از حضرت رسالت تحقیق خلفا بعد از آن حضرت نموده اند فرمود که عدد نقبای بنی اسرائیل و نقبای
بنی اسرائیل دوازده بودند پس خلفای پیغمبر بود و آن حضرت منحصر در دوازده است مؤید مقام است آنچه بر زبان
یعنی بیان حضرت امام جعفر صادق علیه السلم جاری شده که نحن قوم فرض الله عز و جل طاعتنا یعنی ما طایفه که حق تعالی
بر خلایق واجب گردانیده و مراد از امام شخصیست که من عند الله تعالی مفروض الطاعه باشد و در کلینی مذکورست
که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم سوال نمودند که طایفه منصوص من الله تعالی کدامند فرموده که هم الذین قال الله
عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قبل ازین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم ایضا ذکر شده که
مراد از اولی الامر حضرات ائمه معصومین است و مدلول این روایت موافق آنست و لهذا حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم بتاکید عبارت مذکوره باین کلام صدق انتظام نموده که و هم الذین قال الله عز و جل انما ولیکم الله و رسوله و الذین

آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و از تقریر حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مفهوم میشود که
اگرچه آیه مذکوره من حیث الظاهر کاشف بعضی از خصایص امیر المؤمنین علی علیه السلم است لیکن نظر بعموم کلمات
تامات قرآنیه دانسته میشود که حق جل و علا در ارسال آیه کریمه اشاره بحالات مختصه مخفیه ائمه طاهرین نموده
روایتیست که قبل ازین در صفحه بیان جریان یافته که مقصود از ایراد صیغ جمع بیان اتصاف جملگی حضرات ائمه بصفات
مندرجه در ضمن آیه شریفه است و از جمله دلایل ظاهره بر خلافت ائمه اطهار روایت سعد بن ابی وقاص از جابر
بن سمره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بنوعی که در صحیح مسلم مسطور است که حضرت رسالت فرموده که
لا یزال هذا الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة و این روایت در نهایت صراحت است بر حقیت
مذهب اثنی عشری چه حاصل مذهب امامیه رحمهم الله آنست که زمانه تا انقراض دهر از امام خالی نبوده و امام
زاید بر دوازده و ناقص از ان در دایره امکان جایز نبوده و هر جزوی از ان یکی از دوازده وسیله انتظام
مهام دین و دنیای اهل زمان اند و مدلول حدیث مذکور موافق عقیده فرقه ناجیه است زیرا که مشتمل است برین که
لایزال دین اسلام قوت یافته تا انقضای دهر خللی در آن راه نیابد و مدار استمرار و استقرار آن دوازده خلیفه
بوده و یکی بعد از دیگری بر مسند امامت متمکن گردد و در کتب مشهوره و غیر مشهوره از طرق مخالفین احادیث
ظاهر الدلالة بر امر مذکور زیاده از اندازه است و تمامی متضمن این معنی که همیشه دین محمدی بوجود دوازده خلیفه مستقیم
بوده زمانه از وجود ایشان یعنی از وجود یکی خالی نتواند بود و در فصل اول از باب اول از کتاب جامع
الاصول ذکر یافته که قال سعید قلت لسفینه ان هؤلاء یزعمون ان علیا لم یکن بخلیفه قال کذبت استاه بنی الزرقاء یعنی
مروان قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول یکون بعدی اثنی عشر امیرا و صاحب کتاب میگوید که این روایت در جامع صحاح
و صحیح مسلمست و در روایت دیگر از مسلم چنین نقل نموده از پیغمبر صلی الله علیه و آله لا یزال امر الدین عزیزا منیعا
الی اثنی عشر خلیفه و ایضا بروایت مسلم ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیه اثنی عشر خلیفه و آنچه درین سلسله در جامع
الاصول ملحوظ ملاحظه فقیر گشته زیاده از دوازده حدیث مستندست که در کتاب مذکور مفصلا مرقوم شده

تمامی متضمن معنی انحصار خلافت در عدد دوازده و تصریح باینکه اقتضای این ملت باقتضای خلفای معدوده است
و این که امیر المومنین علیه السلم داخل دوازده خلیفه است چنانچه قبل ازین ذکر یافت و چون علو دوازده
که بوصف امامت و خلافت موصوف باشد درین دین بفرموده رسول امین مقرر و معتبر گشته منحصر میشود
بطریق حصر عقلی که مراد حضرات ائمه معصومین است زیرا که نزد مخالفین آنچه بعنوان خلافت اعتبار یافته منحصر
در چهار است و باقی موسوم باسم حکومت دون خلافت شدند پس بین الطایفتین هیچ فردی از افراد دوازده
استعداد تسمیه باین اسم نداشته الحقیقت که بفرموده رسول رب العالمین باین زمره مقدسه اختصاص
پذیرا است و اما روایتی دال بر خلافت حضرات ائمه علیهم السلم بر وجه تفصیل و ترتیب و از آنجمله اخطب الخطبا
صدر الائمه موفق بن احمد مکی در کتاب مناقب روایت فخر القضاة نجم الدین ابو منصور محمد بن حسین بن محمد البغدادی
از نور الهدی ابو طالب حسین بن محمد زینبی از محمد بن احمد بن شاذان از احمد بن محمد بن عبد الله الحافظ از علی بن سنان
موصلی از احمد بن محمد بن صالح از سلمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن یزید از جابر از سلامه از ابی سلمان
راعی رسول صلی الله علیه و آله که وی از حضرت رسول رب العالمین و آنحضرت از جبرئیل از ملک جلیل جل جلاله ذکر
افضاء مضمون این که در شب معراج چون ساحت نفحت کبریایی و بساط وحدت انبساط پروردگاری از پرتو
اشراقات لمعات نور حضور نبوی و ضیاء مرور مصطفوی که از بارقه تشعشع انوار فیض آثار موعود است
مبارکه محبت ربانی و افاضه استناره از مشکوة محبوبیت صمدانی اقتباس یافته ممیز و مستنیر و متعطر گشت
و بنزل مشاهده عجایب علویات از مهمانسرای **لنریه من آیاتنا** اختصاص یافت میفرماید باقی قالب این دگا
مرغ دلش رفت بآرامگاه مرغ الهیش قفس شده قالب از قلب سبکتر شده چون گل از نسیم بر فروزد فرش
وست بدست اعاده تا عرش همسفرانش سپر انداختند بال شکستند و پر انداختند پرده نشینان که رهش داشتند
موج او حسینه بکنده اشتند رفت در آن راه که همره نبود آن قدمش بر قدم آگه نبود دران شب خاص حجاب افلاک
مفاتیح کنوز غیبی و رموز لاریبی معارف الهی و عوارف نامتناهی که بقفل اختفا از خدمه لوح و قلم و طبقه آدم

متفضل بود و پرده داران حجرات طلبیه نبویه سپرده بودند تا درجات **رب ذی المقام و غیبنا** طی نموده بتجلیات
انوار دنی پسند نشین سراچه وصال و خلوت گزین گنجینه اتصال گردد پرده در انداخته دست وصال
از در تعظیم سرای جلال دیدن آن دیده مکانی نبود رفتن آن راه زمانی نبود چون سخن از خود بدر انداخت
تا سخنش یافت قبول سلام و از جمله تمام آثار انوار عظمت ربوبیت و عجایب فلکی و ملکی در مرآت مشاهده
ارتسام یافته بتمکن بر مسند قاب قوسین و اطلاع بر معالم کونین امتیاز یافته پیمانه پردازانجمن ما زاغ
خورد شرابی که حق آمیخته جرعه آن بر دل ما ریخته لب بشکر خنده بیار استه امت خود را بسمه در خواست
راوی گوید که اولین گوهر از محیط کلمات احدیت که در رشته سامعه رسالت منسلک شد این بود که **یا محمد**
انی محتک یعنی آنحضرت مامور گشت بجانب زمین نگاه نمود از امور غریبه چیزی ملحوظ ملاحظه نبوی گردد و چون
حضرت رسالت بر حسب فرموده الهیه بملاحظه آن طرف پرداخت دید که حجب حایله بین المحب و المحبوب برخواسته
و شاه ولایت چون آفتاب طالع از برج خارق عادت روی مبارک بجانب آسمان نموده میانه نبی و ولی ابواب
کلمه و کلام گشاده گشته بنوعی که آنچه آن محرم راز محرمان سرادق جلال احدی شنیده بود با حضرت شاه ولایت
در میان آورده و حقه محتومه اسرار ربانیه سر گشوده بینهما جواهر ثمینه مخفیه حالات مرتضویه در رشته بیان
انتظام می یافت و از آنجمله آنچه در بارگاه احدی حضرت رسالت اولا شنیدن آن اختصاص یافت
یا محمد انی جعلت علیا وصیک و وزیرک و خلیفتک [illegible] **کما علمه فیها و یسمع کلامک** یعنی امیر المومنین علیه السلم بحضور
از جانب من بوصایت و وزارت و خلافت تو بعد از تو پس این مضمون ابوی بازنما که اینست که او میشنود
سخن ترا و حضرت رسول فرموده که آنچه حق سبحانه اشاره بآن نموده چون حجاب از طرف شده بود بجانب زمین
نظر انداخته آن کلمات پسندیده ربانیه را بعلی میگفتم و وی شنیده میانه من و او آنچه فرموده الهیه بود تمامی گفت
و شنید گردیده و بعد ازین حکایت و اتمام اظهار این عنایت دیگر باره حق سبحانه بتجدید حکایت خلافت پرداخته
چنین فرموده که از میان امت امر خلافت بچه عنوان صورت یافت میفرماید که گفتم الهی حکمی رجوع کردم که بهترین امت

بود چون الله تعالی در مقام استفسار این امر فرمود که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم حضرت رسالت در
جواب فرموده که نعم و حضرت میفرماید که حق تعالی در این مرتبه فرمود که یا محمد چون به زمین نظر انداختم پس ترا اختیار کردم
از اسمای خود اسمی جهة تو بیرون آوردم بنا برین هرجا اسم من مذکور گردد تو نیز با من مذکور میشوی و من محمود و تو
محمدی و بعد از ان نوبت دیگر نظر انداختم و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم را برگزیدم و از جهة او نیز اسمی از اسمای
خود اشتقاق نموده من اعلی و او علیست و بعد از ان فرموده که یا محمد بدرستی که خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن
و حسین و ائمه از اولاد حسین از نوری از انوار من و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرض کردم و که قبول نمود
بآن اعتراف نمود نزد من از مؤمنین است و هرکه قبول ننمود و انکار ورزید نزد من از کافرین است یا محمد اگر
بنده از بندگان من آنمقدار عبادت کند مرا که منقطع گردیده مثل پوست پوسیده و خشک شده گردد وجود و با
این حال منکر ولایت شما باشد گناهان وی آمرزیده نگردد و بعد از آنکه اسم حضرات ائمه بر وجه اجمال ذکر یافت
حق سبحانه خواست که انوار مقدسه و ارواح منوره و ذوات قدسی صفات حضرات ائمه را در آینه ملاحظه حضرت
رسالت انتقاش داده درجات مقرره آن زمره مطهره معلوم حضرت گردد بنا برین آن سرگرده سلسله نبوت
مامور گشت که بجانب یمین عرش التفات نموده برؤیت انوار سبحانی و اسرار ربانی مسرور و مجبور گردد
و چون حسب اراده الهیه آنحضرت بجانب راست عرش نظر انداخت دید که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلم و حسنین و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی
و علی بن محمد النقی و حسن بن علی العسکری و محمد بن حسن المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در ضحضاح از نور ایستاده
نماز میگذارند و محمد بن حسن المهدی در میانه ایشان چون ستاره درخشان بعضی یمین و بعضی یسار وی قرار گرفته اند و
بعد از ان حضرت رسالت شنید که یا محمد این جماعت حجت اند از جانب من و اشاره بصاحب الامر نموده فرمود که انتقام
عترت تو بر دست او از خلق کشیده خواهد شد و فرموده که قسم بعزت و جلال من که او حجت منست بر دوستان من
و منتقم منست از دشمنان من ۞ در کتاب مذکور منقولست از جماعت سابقین از ابن شاذان از محمد بن حسن الطوسی

از احمد

از احمد بن عیاش از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که وی روایت میکند که روزی بخدمت حضرت رسالت پناه رفتم
دیدم که امام حسین علیه السلم بر زانوی مبارکش جای نموده و آنحضرت بر سر و روی نورانی آن چراغ خاندان نبوت
بوسه داده و دلنوازی او مینماید و میفرماید که تویی سید پسر سید و پدر سادات تویی امام پسر امام برادر امام
پدر ائمه تویی حجت پسر حجت و پدر نه حجت از پشت تو که نهم ایشان قایم مقام ایشانست و این روایت بعبارات
مختلفه در کتب اهل سنت از علمای محدثین ایشان بنوعی ذکر یافته که کسی را محل تامل و انکار در نه حجت خدای تعالی
بر بندگانست و چون معلوم شد که حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم تمامی بنص الهی و تشخیص و تعیین ربانی
بتفصیلی که شائبه خلل و دغدغه شبهه و شکی آن را نیافته در غایت روشنی و وضوحست باید دانست که
شیخ ابراهیم رحمة الله در رساله فرقه ناجیه روایتی ذکر نموده از علمای مخالفین در کتابی که مصنف آن کتاب از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده و ایشان از حضرت رسالت روایت نموده اند مشتمل بر ذکر حضرات ائمه اثنی عشر
و تعیین ایشان من جانب الله تعالی بامامت و خلافت و حاصل مضمونش آنست که عبد الله عباس روایت مینماید
از ابو الفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی و وی از احمد بن مطرق بن سوار بن حسین قاضی حنفی بمکه مقدسه و او
مذکور از ابو حاتم مهلبی از مغیره بن محمد بن مهلب از عبد الغفار بن کثیر کوفی از هشیم بن حمید از ابی هاشم از مجاهد از
ابن عباس و وی روایت میکند که روزی شخصی از طایفه یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد نام وی نعثل و گفت یا محمد چیزی چند در خاطرم میگذرد و میخواهم که حقیقت آنرا از شما معلوم کنم و اگر
جواب گویی مرا بنوعی که پسندیده من باشد ایمان بتو می آورم فرمود که بپرس یا عماره آنچه در خاطرت میگذرد وی
مکنونات خاطر خود را بآنحضرت عرض نموده موافق ملت موسی جواب میشنید و میگفت صدقت یا محمد تا آنکه خطاب
بتشخیص وصی آنحضرت منتهی شده یهودی اسم و نسب آن شخص سوال نمود و گفت هیچ کس از انبیا نبوده
که او را وصیی نباشد و وصی پیغمبر ما یعنی موسی بن عمران یوشع بن نون است حضرت فرمود که وصی من و خلیفه من بعد از من
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد از و فرزندان من حسن و حسین و بعد از ایشان نه کس دیگر از صلب حسین ائمه

معصومین مطهر نبوده‌ی چون این کلام اجمالی از سید المرسلین استماع نمود التماس شنیدن اسامی مقدسه آن مردم مطهر برگزیده
نمود و حضرت ملتمس وی را قبول نموده فرمود که چون امام حسین رحلت نماید پسر او علی بن حسین امام زمان گردد و بعد از او
پسر او جعفر صادق و بعد از و پسر او موسی کاظم و بعد از و پسر او علی بن موسی الرضا و بعد از و پسر او محمد تقی و بعد از و پسر او علی نقی
و بعد از و پسر او حسن عسکری و بعد از و پسر او محمد مهدی صاحب الزمان و فرمود که اینست ائمه اثنی عشر عدد نقبای
بنی اسرائیل یهود پرسید که مقام ایشان در بهشت کجاست حضرت فرمود که با من در درجه من چون یهودی حصول این
قضیه برین وجه استماع نموده ایمان آورده و کلمتین بر زبان جاری گردانیده اتمام آن شهادت امامت حضرات
ائمه علیهم السلام نموده کامل الایمان گردید و گفت که یا رسول الله آنچه فرمودی بر نهج مذکور در کتب متقدم یافته‌ام
و از موسی بن عمران معهود شده که در آخر الزمان پیغمبری ظاهر گردد اسم او احمد خاتم الانبیاء و المرسلین و بعد از وی
پیغمبری منقطع شده سلسلهٔ نبوت بوی اختتام یابد و از صلب وی بیرون آیند اما بآن اخبار ابرار بعدد اسباط
و شیخ ابرهیم مذکور رحمه الله بعد از ذکر مضمون این کلام میگوید و الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجة و این
مدعا دلیل بسیار و روایت بیش از آنست که بضبط قلم درآید و بر یکی دیگر ازین مقوله اختصار مینماید طرق
اهل بیت علیهم السلام بر وجهی که متصل برسول الله صلی الله علیه و آله شده بجبرئیل بحق جل و علا انتهای می‌یابد مضمون آن
روایت وافی هدایت اینست که حق جل و علا فرموده که هر که از بندگان گواهی بوحدانیت من بدهد یا انکه نماید و
شهادت به نبوت بندهٔ من و رسول من محمد بن عبد الله نماید یا انکه شهادت باین داده گواهی ندهد که امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب خلیفه منست یا این نیز گواهی دهد بامامت ائمه که از نسل اوست گواهی بدو شهادت ندهد که آنها
حجت من بر خلق‌اند این طور کسی منکر نعمت من و صغیر داننده عظمت منست و بآیات و کتب من ایمان نیاورده قبول
ننموده باشد راوی گوید که چون مضمون این عبارات از حضرت رسالت شنیدم و علم تفصیل آن امر احاصل ننموده در
کلام سید الانام مجملا ذکر یافته بود جرات نموده پرسیدم که یا رسول الله ائمه که از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
چند کس و چه نام دارند فرمود که حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی بن موسی الرضا

و محمد التقی و علی النقی و الحسن العسکری و فرمود که بعد از اینها قائم بحق محمد مهدی که پر سازد زمین را از عدل و انصاف
چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و از مضمون روایات و عبارات متصله بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و متحقق شد که امامت حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم امریست من الله و نصی من جانب الهی
و هر یک از ایشان باسم و نسب و شخص مخصوص این امر شده حضرت رسالت را از جانب الهی مامور و مأذون
شده باشد بمجرد اراده خاطر تعیین ایشان ننموده بلکه عدد مبارک اثنی عشر که در ضمن مسمیات معینه مذکوره باسامی
مشخصه تسمیه پذیرفته امریست خدایی و فرمانیست سماوی و موضح مرامست آنچه در کتاب کلینی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که بعد از ذکر امامت و بیان فساد امت درین امر فرموده که اترون الوصی منا یوصی
الی من یرید لا والله لکن عهد من الله و رسوله صلی الله علیه و آله لرجل فرجل حتی ینتهی الی صاحبه خلاصه کلام امام محمد باقر
علیه السلام اینست که حضار مجلس را هدایت نموده و پرده اشتباه مرتفع ساخته و انسان را از سلوک مسالک
منهیه ظنون فاسده منع نموده بطریق مستقیم علم بحقیقت تعیین امامت هدایت فرموده برین وجه که آیا شما را
در آینه خیال این صورت انتقاش یابد که هر امام از موافق خواهش طبع کسی را بر مسند امامت متمکن گرداند
و قسم یاد مینماید که والله چنین که شما را تصور این باشد که امام بوصیت امام سابق استحقاق امامت می‌یابد
بلکه عهدیست از جانب الهی درباره حضرات ائمه که بترتیب یکی را بعد از دیگری بامر امامت مامور ساخته و بوی
اختصاص داده چون ایام وی انقضا یابد دیگری را نصب نموده برین وجه حکایت امامت انتظام یافته منتهی
بصاحب الزمان گردد و این روایت نصیست از امام محمد باقر علیه السلام درین که امامت امریست منصوص من الله
و مؤید مقامست آنچه در کتاب کلینی روایت جابر مذکورست که در خدمت حضرت فاطمه علیها السلام لوحی دیده مکتوب
بکتابت انوار از جانب الهی که اسامی تمامی حضرات ائمه علیهم السلام مفصلا مشتمل بر اسم و نسب و لقب و اعزاز و احترام
ترتیب از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام تا صاحب الزمان در آن لوح مکتوبست و حق تعالی در آن لوح اظهار رعایت
و عنایت درباره حضرات ائمه صلوات الله علیهم نموده بخصوص هر کدام علیحده تفویض خلافت نموده بر وجهی که نهایت

اهتمام بلیغی از کلمات تمامات و عبارات اعجاز آیات آن صحیفه ارتسام پذیرفت و الحمد لله رب العالمین قاعده ثانی و ذکر آنچه
میانه این فقیر و قاضی زاده مذکور در مجلس بهشت آیین بطریق مباحثه و آداب مناظره مذکور گشت و آن مشتمل است
بر دو فصل و چون قبل از وصول این بنده بدرگاه عالی از جمله امور که سبب تشنیع و بطلان آن صحیفه زبان اعتقاد بود
حکایت غسل و مسح رجلین است که مقصود وی این بوده که مسح نمودن خارج از مدلول آیه شریفه قرآنیه بوده از جمله احکام
الهیه است که شیعه مخالفت حکم خدا نموده اند و این معنی خاطر اشرف اقدس شاهانه گرانی نموده آیینه طبع کشورستانی
از نتیجه غبار آمیز شده بود و لیکن دریای بی منتهای حلم و کظم غیظ آن خاندان عصمت بنیان تموج نموده و خار و
خاشاک اقوال فاسده و اعمال کاسده وی دل دریا نوال گیتی ستان بمقتضای الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس
و الله یحب المحسنین خطیات قول و فعل وی مقرون بعفو گردیده و کلمات ناقصات مشتمله لاف و گزاف که از ان صحاف
سمت صدور یافته بوده پرده اغماض استتار داده و بقاعده مستمره ابواب احسان و امتنان بر روی
و آمال وی افتتاح یافته بود و بنابرین مقدمات اراده خاطر اشرف به تحقیق مسئله وضو تعلق یافته و این کمینه را
مخاطب ساخته زبان قدسی بیان پادشاه گیتی پناه از جانب آنگراه نامه سیاه بر سبیل اعتراض و قانون امتحان
چنین گوهر افشان گردید که طبقه شیعه از متابعت کلام الهی در باب وضو بچه سبب تخلف نموده اند که حق تعالی در
قرآن عزیز شستن پا فرموده و ایشان از ان عدول نموده مسح مینمایند و فقیر را درین مقام جواب این بود که آنچه در
کلام ربانی که بر خاتم الانبیا نزول پذیرفته و از انجمله مسئله وضو و احکام آن مذکور گشته یا فرض شستن پا اندا
اصلا مفهوم نمیشود و آنچه سامعین آیه مبارکه از مدلول آن توانند فهمید غیر مسح نمودن پاها چیزی دیگر در آینه ادراک
صورت نبسته و طریق استدلال از آیه شریفه برین وجهست که حق سبحانه از روی تفضل و احسان و ترحم و امتنان
خواست که بیان وضو نموده بر وجهی ادا فرماید که عامه مکلفین از ذکور پسر پانزده ساله و از اناث دختر نه ساله چنانچه
رای اکثر فقهاست چون شرایط تکلیف در ایشان موجود باشد و مدلول آیه شریفه مسموع ایشان گردد تامل و احتیاج تحقیق
آن از دیگری علم بکیفیت وضو ایشان را حاصل شده باسانی از عهده مامور به بیرون توانند آمد در ینصورت فاضل و جاهل

و کامل و ناقص و دانا و نادان کور و اناث و بنده و آزاد الحاصل هر که در دایره تکلیف قدم نهاده باشد در فهم
مدعا از آیه شریفه علی السویه بوده و چون توجه فهمیدن مقصود از کلمات الهیه گردد بوجه وجیه فهمیده
تواند شد و از نیجهت حق سبحانه میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا
برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین پوشیده نیست که آیه مبارکه مشتملست بر دو حکم یکی شستن و دیگری مسح نمودن
و بنابرین ناچارست که مکلف چون کلمه فاغسلوا بشنود که امرست بشستن عضوی از اعضا گوش کند و مستمع باشد
که بعد از کلمه مذکوره کدام عضو از اعضای انسانی مذکور میشود تا فهمیده شود که آن عضو را می باید شست و بیان
حق سبحانه بعد از کلمه فاغسلوا بی فاصله روی و هر دو دست را مذکور ساخته آدمی چنین میفهمد که این عضو
که عبارت از رو و دست راست و دست چپ است شستن آن واجبست و چون مکلف این معنی از کلمه
فاغسلوا فهمیده باشد و بعد از ان بشنود که و امسحوا درین صورت نیز میفهمد که امر بمسح چیزی شده منتظر
کدام عضو که در تحت آن مذکور شود معلوم وی گردد که مسح نمودن آن عضو واجبست و آنچه بعد از کلمه مذکوره
ذکر یافته کلمه طیبه برؤسکم و ارجلکم است و درین صورت مکلف خواهد فهمید که همچنانکه در مرتبه اولی شستن
روی و هر دو دست واجب بود درین مرتبه مسح سر و هر دو پای تا کعبین خاطرنشان وی شده و اینصورت
آینه ادراک وی ارتسام می یابد که وضو عبارتست من حیث الشرع از شستن روی و دستها و تمام مسح
از مسح نمودن سر و پایها تا کعبین و نزد انصاف آنست که اطلاع بر اختلاف قرائت و عدم اطلاع را مدخلی
در فهمیدن معنی مقصود از کلمات مذکوره بنوعی که گفته شد نبوده بدخول کلمه فاغسلوا اول شستن و بدخول کلمه
و امسحوا آیت مسح نمودنست و بعد از ان چون خواهند امور مذکوره را منطبق و این نحو کرد اندام رسیست که
انطباق آن بر قواعد مقرره در غایت وضوحست و چون سخن باینجا رسید و قاضی زاده مشار الیه از جانب
اشرف اقدس پس مامور بجواب گردیده و نواب کشورستانی قسم یاد فرمودند و خارستان احتمال تعرض آنرا
و اهانت از پیش راه سخنان وی برداشته مؤکد بایمان مغلظه گردانیده و او را در ذکر جواب و دقایق بحث و آداب

سخن گذاری و مراعات شرایط مناظره جواب داده بملاطفات و نوازشات و تحسینات خاطر وی از آنچه در خاطر او
بحث و مباحثه جایز باشد خوشدل و مسرور ساخته مقتضای خاطر وی از غبار اندیشه صفا داده موسی ایه نیز
چاره مباحثه را با جناب پس غلیه مناظره آراسته ساخته و دکان مجادله را بمتاعی که در خزینه خاطر ذخیره نموده
و در نظر خریدار زیب و زینت فروده گفت که قاریان کلام مجید در قرأت آیه شریفه اختلاف نموده اند و اختلاف
ایشان با مراعات قواعد نحو موجب قدح در حکم مسح گردیده بلکه دلیل وجوب غسل رجلین است زیرا که نزد
اکثر قرا کلمه ارجلکم منصوب است و بنا بر وجوب عطف ناچار است از معطوف علیه منصوب و در آیه شریفه معطوف
علیه موصوف بوصف مذکور کلمه وجوهکم و ایدیکم است و بنا برین می باید که همچنانکه عضوین سابقین مغسولند این نیز مغسول
وجواب می و تقریر در صفحه عبارت اندراج یافت اول آنکه در غایت ظهور است که محل و فاعل را ناچار است
از مفعول و کلمه و امسحوا آنچه بعد از وی واقع باشد باید که مفعول او باشد و مفعول منصوب می باشد پس در
نصب موافق قاعده مقرره درین امر واقع شده نصب وی از جهه مفعولیت کلمه و امسحوا خواهد بود و اگر در
کلمه رؤسکم نصب ظهوری ندارد و بواسطه عارضی و مانعیست که آن حرف جر است و معلوم است که حرف جر
او را از مفعولیت بیرون نبرده هر کدام از کلمتین رؤسکم و ارجلکم بر صرافت مفعولیت خود باقی اند و با
نصب ارجلکم بواسطه مفعولیت و امسحوا و اشراک با رؤسکم در صفت مفعولیت است و ظاهر است که در
ماده چون کلمه ارجلکم مفعول فعل و امسحوا باشد باید که ممسوح گردد و اما قرأت بعضی دیگر از قرا که کلمه ارجلکم را مجرور
خوانده اند دران صورت خود مسح اعضای ثلثه غایت ظهور دارد و بنا بر عطف ارجلکم بر لفظ رؤسکم مجرور
قرأت متفق بوده در صورتین افاده مسح رجلین نماید بی تکلف و ارتکاب خلاف ظاهری اما تقریر دوم آنست که کلمه
ارجلکم یا مجرور است یا منصوب چنانچه موافق قرأت اکثر قرا و در حالت اولی که فرض مجروریت ویست عطف خواهد بود
بر ظاهر کلمه رؤسکم که بواسطه وقوع حرف جار از میان اصلی خود که نصب است ممنوع گشته و در حالت ثانیه
که فرض نصب کلمه مذکوره است معلوم است که درین صورت مراعات اصل و محل کلمه سابقه که آن نصب رؤسکم است

بنا بر مفعولیت نموده شده و حاصل آنکه در یک صورت مراعات لفظ و در صورت دیگر مراعات محل نموده هر دو
قاعده معمول شده منافات میانه قرائتین مرتفع گشته اختلاف احکام الهی صورت نبندد و پس در مسح صورت
از صور مختلفه ظاهر آیه را دلالتی بر غسل رجلین نبوده مسح اعضای ثلثه در نهایت خوبی بی عیب و بی قصور خاطر
نزدیک و دور است و خلاصه کلام آنکه قرأت ارجلکم که مجرور بوده باشد ظاهر است که برؤسکم عطف شده و با
صراحت مسح نمودن پاها اگر منصوب خوانده باشند عطف خواهد بود بر محل رؤسکم بنا برین که کلمه مذکوره
در محل نصب است با آنکه مفعولست و همچنانکه عطف بلفظ صحیح است بمحل نیز درست است بنا بر قاعده مقرره
نحویان و درین مرتبه قاضی زاده مذکور گفت که چرا نشاید که چون ارجلکم مجرور واقع شده باشد مجروریت وی
از جهه عطف بلفظ رؤسکم نباشد بلکه جر وی از آن بود که از مقوله مجاورت باشد و در صورت نصب معطوف
بر ایدیکم باشد و این تاویل مثل تاویل شماست در صورت ارتکاب عطف بمحل و جواب وی این بود که عطف
محل بی آنکه مشروط بشرطی و متفرع بر اصلی و قاعده باشد از امور مقرره علمای نحو است و این طور قاعده را
تاویل نام کردن مخالف قانون است بلکه جر جوار که مدار علیه مباحثه شماست آن را تاویل گفتن صحیح است و
بنا برین مباحثه واقعه میانه ما و شما از مقوله تعارض میانه ما و ظاهر است و رجحان ظاهر بر ماول معمول اصول
و بر تقدیر ارتکاب تاویل درین طرف رجحان تاویل ما بر تاویل شما از چند وجهست اول آنکه تا عطف ممکن
باشد بوجهی از وجوه عطف بعید جایز نیست الا عند الضروره و ضرورتی نیست دیگر آنکه عطف کلمه بر
ایدیکم درست باشد در صورت قرأت جر عطف مذکور ممتنع خواهد بود کما لا یخفی دیگر آنکه ارتکاب جر جوار از
امور متروکه شاذه است و اهل عربیت تصریح نموده اند که جر جوار امریست که قیاس وی معتبر باشد و
مادام که ضرورتی ناشی شده باشد ارتکاب بمجاورت نمودن موجب خلل در فصاحت کلامست چه جای افصح
دیگر آنکه عدم اختلاف در احکام الهی ممکن بوده قراین موافق یکدیگر باشند اولی خواهد بود و بر تقدیر عطف بعید
و حکایت مجاورت از معنی فوت شده بسبب اختلاف حکم الهی و موجب تنافی بین القرائتین است دیگر آنکه

از جهت نقلیست که اعراب مجاورت در کلام الهی واقع شده نحویین را انکار لغت و عربیت حجت است
دیگر آنکه نزد جمعی که اعراب مجاورت جایز باشد شرایط معینه ذکر شده که در محل فیه مفقود است پس بنا بر وجوه
مذکوره و مفاسد ظاهره معلوم و مبین گشت که ظاهر آیه شریفه دلالت بر مسح ظاهر بلی قصور بود
خروج از مدلول آن و جر جوار و عطف بعیدی انکه ضرورتی باشد ارتکاب نمودن کلام الهی از آنچه بحسب ظاهر
فهمیده میشود و انحراف از آن و در تحت مدلول یحرفون الکلم عن مواضعه داخل گردیدن از قانون استخراج معانی
از الفاظ و مراعات تیقظ و تعمق در مفهومات کلامات فرقانی بغایت مستبعد مینماید و چون باین مجاز
و بعضی دیگر از وجوه و تصرفات که ذکر آن علی التفصیل موجب تطویلست گفته شد که بر شما لازم و محتم
که آنچه علت خروج از ظاهر آیه شده و وسیله ارتکاب امور محتمله بعیده گردیده و بر مکلف واجب ساخته
که از مفهوم ظواهر نصوص قرآنی عدول نموده اند و احتمال مرجوح را راجح اعتبار کرده با آن عمل نماید بیان آن
باید نمود که اگر صلاحیت علیت امر مذکور در روی بوده معتبر و معول علیه نماید فبها والا ترک آن نمودن و
بظواهر آیات قرآنی که بعقد عدم المعارض واجبست عمل نمودن چاره نماید درین مرتبه تلقی مقبول گردیده
بوجوب مسح که از ظاهر آیه فهمیده میشود اذعان نموده جواب از جانب وی مرآت مناظره او را باین عنوان
تصقیل داد که وضوی بیانی مبین مقصود بوده مدار اثبات مدعا بر آن گفت و تقریر دلیل برین اسلوبست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جهة بیان کیفیت وضو متوجه امر مذکور شده پای مبارک را شسته و فرموده
و هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوییست که قبول نمیکند الله تعالی نماز را الا بمثل آن و این حدیث از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بروایت انس در صحیح بخاری مسطور است و جواب از وجوه متعدده است اول آنکه
این حدیث در طرق امامیه ذکر نیافته و بر ایشان حجت نتواند بود و الا بعد از تسلیم مدلول او اثبات بوجهی از وجوه
دوم آنکه علامه نیشابوری که از عظمای شافعیه است در تفسیر کلام الهی در سوره فاتحه بتقریب تحقیق جزویت بسمله و عدم
آنکه میانه حنفی و شافعی مختلف فیهاست و حنفیه بروایت انس که در صحیح بخاری مستند شده اند که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

عدم جزویت نقل نموده و نیشابوری در تزییف سخن ایشان میگوید که چون بنی امیه در اخفاء آثار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
سعی بسیار میفرمودند و جزویت نزد آنحضرت ثابت و محقق بود شاید انس از تخویف نموده او نیز در فعل
عن نفسه موافق رضای ایشان روایتی بخلاف آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده باشد و اضطرابی
که در کلام انس واقعست که وی ایضا در محل دیگر از صحیح بخاری ایضا از حضرت رسالت جزویت نقل نموده
دلیل صحت امر مذکور است و بنابرین روایت وی حجت نتواند بود و این عبارت تا اینجا ترجمه کلام نیشابوری است
و چون کذب و افتراء انس بر حضرت رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله بنابر غرضی از اغراض دنیویه بشهادت
علامه نیشابوری محقق شده باشد درین مقام نیز که مسح رجلین نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام و ذریت معصومین وی
محکوم به باشد همان احتمال جاری بوده روایت انس در معرض استدلال حجت نتواند بود سیم آنکه روایت
مذکوره معلومست که از روایات منقوله بطریق آحاد است و فخر الدین رازی و غزالی را عقیده آنست که باب آحاد
از اهلیت حجیت بیرونست و بعضی از فحول علمای امامیه نیز باب آحاد را حجت نمیدانند و چون ارکان فقها و علمای
طرفین اعتبار آن ننموده باشند استدلال آن در غایت ضعف بوده باشد چهارم آنکه بر تقدیر حجیت باب
باب آحاد چون ثبوت پیوست که ظاهر آیه را دلالتی واضحه بر وجوب مسح است و روایت مذکوره منافی آنست
پس در حکم ناسخ و نازل منزله وی بوده احدی از علمای طرفین تجویز باب آحاد داله بر امر مرجوح ظاهر آیه داله
امر راجح را ترک نموده عمل بظاهر نموده اند خصوصا وقتی که احادیث متواتره در طرق اهل بیت رسول الله بر حجیت
مسح ثابت نا شده موانع منظور از آن طرف که معارضه از روایت مذکوره سبب نموده باشد و اضافه که ابن امام
مذکور است از رواة اهل سنت که از صحابه نقل نموده اند که قرآن دلالت بر مسح نموده غسل از آیه فهمیده میشود و دیگر
روایات از طرق اهل سنت بسیار نقل شده که مجموع دلالت بر مسح مینماید پس روایت انس و مثل آن قابلیت
اجماع نداشته عمل بظاهر قرآن باید نمود و درین مرتبه خرمن صبر و قرار را بباد اضطرار داده و بی دست و پا شده
بحکایت اجماع اهل سنت درین باب متمسک شده گفت که اتفاق علمای اسلام بر وجوب غسل درین مسئله محقق

کشته و اتفاق ایشان حجت است و تخصیص قرآن و نسخ نیز باجماع مذکور درست بوده بر تقدیر تسلیم دلالت آیه بر مسح اجماع
مذکور واقع نبوده مدار اثبات غسل رجلین درین ماده باجماع مذکور است و جواب این طور دلیلی مشابه روشن و
مویداست که احتمال دارد اطفال اثنی عشریه که هنوز بمکتب رفته باشند بقوت عقیده فطریه از عهده آن برون
توانند آمد و چون این عبارت مسموع مؤمن الیه گردید تعجب تام نموده بشگفت و انشراح خاطر از وجدان سوال مؤید
و جواب مذکور از وجوه متعدده است اول آنکه تحقق اجماع مذکور که بعد ازین در مبحث خلافت مذکور ت
خواهد یافت که معلوم نیست که اجماع محقق معتبر واجب الاطاعه از قوت بفعل آمده وقوع یافته باشد دوم آنکه
مراد از اجماع یا تمامی اهل حل و عقد از امت محمد است صلی الله علیه و آله چنانچه متبادر از لفظ اجماع امت است یا مقصود
اهل سنت است و درین صورت اطلاق اجماع بران صحیح نخواهد بود مگر باعتبار تسمیه جزو باسم کل و گر بعد
یعنی دعوی اتفاق کل با اتفاق بعضی احتجاج بآن اصلا صورت صحت ندارد اما صورت اول یعنی اتفاق کل
بنابر آنکه طایفه امامیه را در اتفاق مذکور مدخلی نبوده مقصود مدعی اتفاق بعضی امت خواهد بود که مراد اهل سنت باشد
و اما صورت ثانیه که اتفاق اهل سنت باشد از وجوه متعدده مدخولست اما اول بنابر آنکه اتفاق مذکور مجرد
دعویست بی آنکه در خارج تحقق یافته باشد و در کتب معتبره علمای طرفین ذکر یافته که از صحابه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله عبد الله عباس و انس بن مالک بمسح عمل نموده غسل را صحیح نمیدانستند و این قول در حواشی کتاب صدر الترجم
که از تصنیفات معتبره علمای حنفیه است ذکر شده و مرویست که نزد انس بن مالک مذکور شد که حجاج میگوید که
در وضو ظاهر و باطن پاها را بشویید و تخلیل کنید میانه اصابع را انس در جواب گفت که صدق الله و کذب الحجاج و در
حالت این آیت تلاوت نموده که فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و معلومست که
انس از آیه شریفه غیر مسح چیزی دیگر نفهمیده و تکذیب قول حجاج و تصدیق قول رسول صلی الله علیه و آله صریحست درینکه
انس را اعتقاد آنست که حضرت رسالت امر بمسح نموده و بمسح عمل میفرموده و این روایت از وی ثعلبی
حکایتیست که نیشابوری در تفسیر ذکر نموده و قبل ازین گذشت که انس در ماده جزویت بسمله در صحیح بخاری عدم جزویت

نقل نموده

نقل نموده و در موضعی دیگر جزویت و اضطراب قوی وی بدعتهای بنی امیه که درین ماده صورت می یافت دلیل کذب
انس است و درین مقام نیز مدعی بروایت انس در صحیح بخاری پسند شده که از حضرت رسالت شستن پا نقل نموده
و حکایت حجاج و رد قول وی در نفی مسح میشماید و آنچه نیشابوری در ان مسئله دلیل کذب وی ساخته درین مسئله نیز
النعل بالنعل میتوان گفت و این حکایت را یعنی روایت انس علامه حلی قدس الله سره العزیز در کتاب منتهی ذکر
نموده و ایضا در کتاب مذکور دیده شده و در محل دیگر نیز ملاحظه شده بود که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن بصری
و ابن جریر طبری و ابو علی جبائی درین مسئله بتخییر عمل نموده اند و از شافعی نیز در قول قدیم جمع بین الغسل و المسح منقولست
و بنابرین اتفاقی که مدعی دعوی مینمود خلاف آن ظاهر شده مشخص گشت که در غسل رجلین اتفاق میانه اهل سنت
نیز واقع نبوده سیوم آنکه بر تقدیر تحقق اتفاق مذکور احتجاج بآن اصلا صورت ندارد بخلاف اتفاق امت اثنی عشری
که عمل بمقتضای آن واجبست و چون معنی مسموع وی گردید او را باضطراب انداخته گفت سبب چیست که اتفاق
طایفه از مسلمانان که اکثر اهل اسلام باشند جایز العمل نبوده باتفاق طایفه قلیله عمل باید نمود و جواب دعوی
این بود که آیا عدم جواز اطاعت اتفاق اهل سنت ازین جهه است که ایشان بر تقدیر آنکه اکثر از امامیه باشند بعضی
از اهل حل و عقد خواهند بود و باتفاق کل اهل حل و عقد اتفاق بعضی از امت که مشتمل بر وجود معصوم نباشند
از دایره اعتبار خارج بوده واجب الاطاعه نیست و لهذا فحول علمای اصول از اهل سنت اعتقاد
آنست که اتفاق اهل مدینه بر امری از امور اگر منعقد گردد واجب العمل نباشد و بنابرین که بعضی از اهل حل و عقد
بوده اطاعت قول ایشان واجب نیست و در شرح مختصر ذکر شده که اگر یک کس یا دو کس از اهل حل و عقد
خارج از دایره اجماع باشد اجماع مذکور نبوده عمل بمقتضای آن واجب نباشد و اما وجوب اطاعت جماعت امامیه
ازین جهه است که چون طایفه را عقیده اینست که زمانه از امام معصوم خالی نمیتواند بود چنانکه در محل خود مبرهن گردید
و اصحاب کشف و ارباب حقیقت نیز موافق امامیه اند پس اگر اتفاقی در میانه ایشان تحقق یابد بی دغدغه معصوم
داخل بوده قول وی حجت و دلیلست و اتفاق مذکور کاشف از دخول آنحضرت در ان میان و بنابرین عمل بمقتضای

اتفاق مذکور واجب باشد پس میگوییم که چون ظاهر آیه شریفه دلالت بر مسح داشته باشد و ظاهر آنکه در بین خلاف
نخواهد بود و اجماع اهل بیت رسول الله بر آن انعقاد یافته باشد و احادیث صحیحه معتبره معمول علیها در طرق آل
رسول صلی الله علیه و آله در این باب نقل شده و بصحت رسیده باشد و روایتی که از آن پس مدعی عمل مینماید
این قسم از امور که معارض آنست قوت معارضه در وی نباشد پس عمل بمسح که مستفاد از ظاهر آیه مبارکه است
باید نمود تا وقتی که دلیل ظاهر شود که خلاف آن مفروض گردد و الا خلاف قرآن و خلاف روایت و خلاف قول
اهل بیت رسالت نموده باشد والله الهادی الی کشف الحق و نهج الصدق **فصل دوم** چون حکایت غسل و مسح
باینجا منتهی شد و بر اهل مجلس ظاهر گشت ظهور انبیا و اکثر ایلچیان اطراف که حاضر بودند خصوصا احمد آقا
حراقلی که از جانب روم آمده بود فهمیدند که درین مسئله حق بجانب امامیه است و احمد آقا مذکور از اهل علم و ادب
و اصحاب تتبع حدیث و تفسیر بوده از شربه این طایفه جرعه کشیده دانست و اذعان ظاهری بلکه باطنی به
حقیقت مقصد اثنی عشری درین مبحث از وی ظهور یافت و حکایت بخلافت ابی بکر کشیده وجوه معتبره سنیه
که صفحه بر بتسطیر آن مزین گردد ابطال خلافت وی و اثبات اینکه ارتکاب این امر از صحابه و قبول آن
و ابای کردن از متابعت هوای نفس و متابعت شیطان بوده اول مدعی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دین نبی ظهور یافت
این حکایت است و بتحصیل بحر پذیرفت و چون بعضی از قواعد مذموم اهل خلاف قطع نظر از وجوه معتبره عقلیه
افاده مدعا مینماید بهتر آنست که اولا بذکر آن قیام نموده بعد از آن با مور مستحسنه پسندیده عقل و نقل مردف سازد
بتوفیق الله تعالی و تقریر کلام بنوعیست که در مجلس بهشت آیین در حضور ایلچیان وارده از اطراف و جوانب
سمت تقریر یافت خصوصا ایلچی قندهار که قاضی زاده مذکور بنابر رفاقت وی از کابل عزم دستبوس
بزم سرور وجود گشته بود و احمد آقا ایلچی روم و جمعی دیگر از وجوه و اعیان اهل خلاف که از اطراف
عالم بدرگاه عالی آمده هر کدام باندازه استعداد از وجوه احسان پادشاه جم جاه گیتی ستان کام دل یافته
محسود دشمنان شده بودند و قواعد مقرره اهل خلاف برین وجهست **قاعده اولی** زعم آن طایفه اینست که حق جل و علا

احدی از امت را بشرف خلافت حضرت رسالت اختصاص نداده و جوه صفحات کلام الهی از ذکر آن خالیست
قاعده ثانیه میگویند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز موافق اراده الهیه عمل نموده و مجموع احکام ملت مطهره را تبیین فرموده (?)
محتاج ندیده بتعیین خلیفه اشاره نفرموده **قاعده ثالثه** رای ایشان بر آن قرار یافته که عقل را در وجوب نصب امام مدخلی
نبوده این معنا از دایره احاطه عقل بیرونست **قاعده رابعه** مقتضای عقل با قصه آن طایفه اینست که زمان
از وجود امام معصوم خالی میتواند بود و وجود وی در نظام عالم مدخل نبوده همیشه انتظام مرام عباد
بدون وجود امام ممکن الوقوعست **قاعده خامسه** اگر اهل حل و عقد امت محمد صلی الله علیه و آله اتفاق امری از امور
نمایند اتفاق مذکور را با چار رسانند که مصحح اجماع باشد **قاعده سادسه** اهل مدینه نبویه اگر اتفاق بر امری نمایند
قول آن طایفه را عقیده اینست که اتفاق مذکور را نیت حجیت دارد بنابر آنکه اهل مدینه بعضی از امت اند و اتفاق
بعضی از امت حجت نتواند بود و چون این دانسته شد که باید دانست که قواعد مذکوره که ارتکاب نموده اند
اقتضای آن مینماید که خلیفه گردانیدن ابوبکر از جانب اصحاب و قبول نمودن وی این مهم را از ایشان همه
از روی هوای نفس و غلبه شیطان و خلاف فرموده خدا و رسول و محبت جاه و ریاست و شهرت و تمام
بر آوردن بخلافت پیغمبر و امثال آن از منافع صوریه دنیویه است که بالآخره منتهی بعذاب و مستدعی عتاب
و خطاب رب الارباب است و تقریر دلیل برین مطلب دو نوعست **اول** آنکه چون قواعد مذکوره صراحت
در این که خلافت ابی بکر بامر الهی نبوده الله تعالی باین منصب عالی از برای وی اشاره نفرموده و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نیز ابوبکر را جهت این امر تعیین نفرموده کتاب خدا و سنت مصطفی از ذکر خلافت ابی بکر خالی
بوده نقل افاده این مدعا و عقل و بنابرین میگوییم که امر عظیم القدر جلیل المرتبه که فی الحقیقه نیابت الهیست در امور
کار و حلال و حرام و قیام مقام نبوتست و همچنانکه اطاعت رسول بر جمیع امت در تمامی امور دنیا و آخرت واجب
لازم بود و مخالفت آنحضرت در جریده کفره داخل بوده مستحق اشد عذاب گردد همچنان طریق اطاعت و متابعت
خلیفه نیز واجب و متحتم گشته خلاف اوامر و نواهی وی مثل خلاف احکام الهی و اوامر و نواهی رسالت پناهی است

دیقی است که این خبر پیست که اعظم مهمات دینیه و اتم و اکمل مرعیات ملیه است و چون کتاب خدا و سنت مصطفی
از خلافت ابی بکر خالی باشد و حق تعالی و حضرت رسول تفویض این امر بوی ننموده باشند و عقل حکم بصحت آن و
وجوب و لزوم این ماده وی نکرده باشد پس هنگام ارتکاب این قضیه از جانب اصحاب و قبول نمودن ایشان نظر
ابی بکر چون معرا از سندی و حجت شرعی باشد غیر از آنکه اطاعت هوای نفس و محبت امور دنیویه مقتضی این شده باشد
امری دیگر پیرامون خاطر نتواند گشت و اگر گویند اجماع امت مقتضی این بود با آنکه تقریر مذکور افاده آن نموده که اگر اتفاقی
شده باشد مخالف قوانین ایشان خواهد بود لیکن بهمین اکتفا نموده حکایت اجماع و فساد آن بعد ازین ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی **نوع دوم** از تقریر مذکور آنست که زمانه احتیاج بوجود امام نداشته انتظام مرام بنی آدم
توقفی بروی ندارد و حاکم عقل حکم بر طبق دعاوی اهل خلاف نموده که اگر امام در زمانه نباشد مفسده از مخالفه
آن مترتب نیافته مهام عباد من حیث الدین و الدنیا منتظم خواهد بود پس میگوییم که وقتی که آفتاب جهانتاب خوات که
سمات بحجاب **انک میت و انهم میتون** مختفی شده از سویر کره غبرا نمود وجود دیگر ابجود باز آمده مرغ روح پرفتوح آشیانی
بجانب آسمان لامکان پرواز نماید در چنین هنگامه زمره اصحاب که مصدوقه **و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم
و حمیم و ظل من یحموم** اند چه واقعه روی نموده و چه قضیه دست داده بود که تقدیم امر امامت که نه عقل افاده آن نموده
و نه نقل تقاضا کرده بر غسل و کفن و دفن سید الاولین و الآخرین که از واجبات عینیه بوده بارتکاب بعضی ساقط از
بعضی گردد تقدیم داده و مراعات لوازم این قضیه عظیمی و اعزاز رسول الله و ملاحظه رسوم تعزیت اولاد
رسول که در اسلام و جاهلیت از امور معتبره است ننموده و آن ذریعه حیات عالم و وسیله نجات بنی آدم را بر
خاک گذاشته بسقیفه بنی ساعده روند و حکایت خلافت ابوبکر علیه اللعنه را صورت داده بنوعی عمل نمایند که نموده
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از لوازم کفن و دفن آنحضرت فارغ نشده ایشان ابی بکر را علیه اللعنه خلیفه
و خلیفه رسول الله نام نهاده بودند و بنابرین اقدام اصحاب برین امر اگر از جهة مراعات مهمات عباد و مصالح
بلاد است که وجود و عدم امام را در آن مدخل باشد این مخالف حکم بر خلو زمان از امامت و اگر از جهة مراعات بعضی مهمات

مخالف

مخالف دعوای عدم نص است و اگر موافق وصایای نبویه است منافی قول بعدم کفن و نوشته آنحضرت در این باب
و اگر متابعت حکم عقل باشد منافی قاعده ایست که عقل را در امر خلافت مدخلی نیست و درین صورت تعجیل
این امر و تعجیل اصحاب در تعیین ابی بکر چون خالی از جمیع وجوه عقلی و نقلی باشد غیر از پیروی هوای نفس و عداوت
با اهل بیت رسالت چیزی دیگر در مرات عقل انعکاس پذیر نیست و ظاهرا علت اقدام ایشان برین امر خصوصا
استعجال در آن وجه مذکور از ینجهة بوده که اکابر علمای اهل بیت علیهم السلم نقل نموده اند که بعد از حکایت غدیر
چهل نفر از وجوه صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر بیعت نموده بودند که چون طایر بلند پرواز اوج انهی روح نبوی
ازین خاکدان سفلی مراجعت بوطن اصلی نموده بر اغصان اشجار فایض الانوار **طوبی لهم و حسن مآب** نشیمن سازد
ایشان بکیش اصلی و روش قدیمی جبلی **رجع القهقرا** نموده حکایت روز غدیر و خلافت حضرت امیر المومنین
علی بن ابی طالب علیه السلم و بیعتی که نموده بودند اعتبار ننموده بسرداری هر که قرار یابد آنشخص را خلیفه
نهاده مسند نیابت نبوی را بوی رجوع نمایند و مذکور است که این عهدنامه را بعبد الرحمن عوف سپرده مومی
الیه آن عهد نمودند **تتمه** چون حکایت خلافت باینجا رسید قاضی را ده مذکور بر طبق مدلول این که همانا مولانا محتشم کاشی
حشره الله فی زمرة الائمة المعصومین چه پیش آمد و نکار دیده گفته بوده که **شعر** چراغ خود و کرد در بزم اولی منیم
بهشتی در ارم آماده و زخی از دوری منم ساحت مدعای خود را از پرتو انوار دلایل داله بر مقصود وی منور
دید و جنت سرای اخلاق شاهانه و اشفاق پادشاهانه خود را در تنگنای مباحثه دوزخ الزام و افحام ملاحظه
نموده بحکایت پوسیده اجماع متمسک گردید و با وجود آنکه در ضمن عبارات سابقه ایمایی ببطلان آن رفته
وقوع شده بود درین مرتبه اکتفا بآن نشده در جواب گفت که اثبات اجماع بنوعی که عمل بمقتضای آن واجب
باشد میباید که در مرتبه ظهور بر وجهی نمایان گردد که انکار آن نتوان نمود و ظاهرا ظهور آن وجه مذکور از اهل امور
مستحیله مینماید و علمای اهل سنت چون از اثبات اتفاق امت خصوصا اشتراک حضرت امیر المومنین علی
علیه السلم و کثیری از بنی هاشم عاجزند دعوی مینمایند که اگرچه در روز سقیفه این امر وقوع نیافت بعد از آن

حضرت بمجلس ابوبکر آمده بیعت نمود و پوشیده نیست که این سخن بر تقدیر ثبوت مدعا نموده محتاج بطول زمانست
مع هذا وجوه فساد و وهنش بغایت ظاهر و روشنست اول آنکه در عبارت کتب اهل خلاف الا قلیلی تصریح ببیعت آنحضرت
در ثانی الحال نشده چنین تعبیر مینماید که چون فاطمه علیها السلم رحلت فرمود حضرت امیرالمومنین علیه السلم و
بنی هاشم هنوز بیعت با ابوبکر ننموده بودند و این عبارت مفید آن نیست که بعد از بیعت نمودن اگر چنین حکمی معلوم
تواند شد و در تاریخ اعثم کوفی که از اهل سنت و مخالفین آنحضرتست چنین مرقوم گشته که چون ابی بکر حضرت
امیرالمومنین علیه السلم را بمجلس خود طلبید حضرت بعد از دخول در آن مجلس از سبب طلبیدن خود
سوال فرمود عمر گفت غرض بیعت نمودن با ابی بکر است حضرت فرمود که چون شما بواسطه قرابت رسول بر انصار
حجت گرفته دلیل استحقاق خود دانستید من نیز بهمان دلیل بر شما حجت میگیرم عمر گفت ترا رها نکنیم تا بیعت نکنی
و مثل دیگران موافقت نکنی حضرت عباراتی که مدلول آنرا در صورت نظم ترجمه نموده اند بنوعی که در تاریخ اعثم ذکر
یافته که یک ذره ازین سخن کی اندیشم تا جان دارم طالب حق خویشم عمر را جواب داد و ابوعبیده گفت
در استحقاق تو تاملی نیست اما آنچه مصلحت اصحاب در آنست شما نیز چنان فرمایید و حضرت در جواب وی
فرمود که بر تن خویش ستم ننمایید و آنچه راستی باشد منظور دارید عطایی که حضرت عزت بخاندان نبوت نموده بخانه و دودمان
خویش نقل مکنید قرآن در خانهای ما فرود آمده و معدن علم و فقه و دین و سنت و فریضه مائیم و مصالح خلق را
دانیم پس روی مکنید که شما را از زیان دارد بشیر بن سعد گفت یا اباالحسن اگر این حرف پیش ازین میگفتی هیچکس از صحابه
خلاف تو نکردی اما چون کار بخلافه قرار گرفت گمان مردم این بود که مگر ازین حکایت کناره میگیری حضرت فرمود که چون
که تجهیز پیغمبر و کفن و دفن وی گذاشته متوجه طلب خلافت شدمی و بعد از آن بیان این حکایت برین وجه نوشته که
حضرت قبول ننموده بازگشت و میگوید که جماعتی گویند که بعد از وفات فاطمه بدو ماه و نیم بیعت کرد و از عایشه
روایت کنند که بعد از شش ماه و قاضی میر حسین یزدی شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل مینماید و ابن اثیر در
کتاب جامع الاصول همین مضمون نقل نموده که بعد از آنکه امر خلافت ابی بکر علیه اللعنه قرار یافت روزی امیرالمو

علی

علی علیه السلم جمعی از اصحاب را باتفاق ابی بکر بدون فاروق عمر علیه اللعنه طلبید و بعد از حمد و ثنای
الهی روی با ابوبکر نموده فرمود که ما منعنا ان نبایعک انکار الفضلک ولکنا کنا نری ان لنا فیها حقا فاستبددتم علینا
و قرابت خویش با رسول الله و دیگر فضایل خود ذکر فرمود بنوعی که موجب رقت حاضرین گردید و پوشیده
نیست که این حکایات و امثال آن که در کتب اهل خلاف نقل شده صریحست در آنکه حضرت بخلافت ابی بکر رضا
نبوده و خلافت را بامر الهی حق خود دانسته و وجوه استحقاق خود درین امر بیان فرموده و با وجود این
حال بهیچ وجه عقلا و شرعا درست نباشد که در وقتی از اوقات بیعت نموده باشد و بخلافت ابی بکر راضی بوده
از جهة استحقاق ابی بکر منازعه ننموده باشد زیرا که استحقاق آنحضرت در جزوی از زمان دون جزوی
صورت ندارد تا امر مذکور نظر بآن مختلف تواند بود و اعطای ربانی و استحقاق ذاتی امریست که در وقتی
از اوقات آنحضرت خالی از آن تواند بود و مخالفت فرموده الهی تواند کرد پس اگر حرفی بر زبان کسی از مخالفین
در امر بیعت مذکور شود بمجرد اشتهای طبع تواند بود و موید این است آنچه از آنحضرت در خطبه شقشقیه ذکر
شده که بعد از اسم ولد ابی قحافه افاده فرموده که والله لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی کمال مبالغه است
درین کلام چنانکه سنگ بالای آسیا هر چند حرکت نماید خارج از قطب که میلست در سنگ زیرین نخواهد بود
بهمان طریق خلافت نیز برگرد من میگردد باین معنی که هر چند دوره نماید برگرد شخص دیگر نتواند گردید
آنچه اعثم نقل نموده که حق تعالی بخاندان نبوت نموده بود و مان خود نقل مکنید و ایشان را درین باب از مواخذه
ربانیه آگاه نموده باشد چگونه تواند بود که بیعت از آنحضرت باختیار صادر شده باشد و با وجود این قسم
از منازعه و مخاصمه و احتجاج و طلب حق نمودن بچه عنوان علم به بیعت آنحضرت با ابوبکر و استحقاق و استعداد
ابی بکر حاصل تواند شد و کتب حدیث و دیگر کتابهای امامیه و خطب آنحضرت در نهج البلاغه و غیر آن مثل خطبه
طالوتیه و خطبه موسومه بوسیله و غیرها که بران اطلاع یابد معلوم او شود که حضرت بیان استحقاق خود و بیان
ظلم اصحاب در مخالفت ایشان با مضامین سنت و کتاب به تصریح و مبالغه در مواخذه ربانیه [illegible]

برتبه نموده که بیعت و رضا و خشنودی در مرتبه از مراتب خوف و رجا و زمانی از منه نموده باستحقاق ابی بکر درین اهمال
قایل شده باشد لا و الله لیس فی الامر الا الاکاذیب الجاریه علی لسان بعض الجاحدین و المعاندین من اهل السنة و الجماعة اهل البغی
و الضلالة و بنا برین مقدمات اگر بعضی از اجلاف عرب با طایفه از خصما و معاندین آنحضرت ابی بکر را باسم خلیفه تسمیه
نموده اطاعت وی کرده باشند و سجلات مشتمله بر خلافت وی و رضای اصحاب و اظهار اجماع صحابه
درین باب بکذب و افترا راست نموده باطراف و جوانب نوشته باشند این معنی موجب تحقق اجماع معتبر
در شریعة محمدیه نمیگردد چه بمجرد اسم بی مسمات و شکی نیست که اگر اتفاقی درین امر از بعضی اصحاب هم واقع
باشد اتفاق بعضی از امت بر امری از امور باشد و قبل ازین ذکر یافت که اتفاق بعض از امت و اگر چه اهل
بعض اهل مدینه مطهره باشند معتد به نبوده در شریعت نبوی احتجاج بآن درست نیست چنانچه علمای اهل سنت
تصریح باین معنی نموده اند و در مباحث اصولی گفته اند که اگر شخصی یا بیشتر از اهل حل و عقد خارج از ایشان
اتفاق باشند آن اتفاق حجت نتواند بود خصوصا که اشرف و روسای علمای اهل مدینه شریک آن اتفاق نباشند
و ازینجاست که چون اثبات اجماع معتبر بلکه اجماع غیر معتبر نیز از حیز وقوع بیرون بود علمای مخالفین از آن عاجز شده
دست بدامن بیعت استوار ساخته اند و حال آنکه حکایت بیعت در مذاهب مختلفه اسلامیه از مخترعه شمرده شده
و در حاصل المحصول فخر رازی و مطالب عالیه و شرح مواقف و غیره تصریح بعدم اجماع و عدم لزوم آن در باب
خلافت نموده بمجرد بیعت عمر علیه اللعنه بابی بکر علیه اللعنه مستند شده اند و عبارت شرح مواقف بعد از ذکر
خلافت ابی بکر و اختیار امت چنین تحریر یافته که فاذا ثبت حصول الامامة بالاختیار فاعلم ان ذلک الحصول
لا یفتقر الی الاجماع من جمیع اهل الحل و العقد اذ لم یقم علیه ای علی هذا الافتقار دلیل من العقل و السمع بل الواحد و الاثنان
من اهل الحل و العقد کاف فی ثبوت الامامة و وجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام و ذلک لعلمنا ان الصحابة مع
صلابتهم فی الدین و شدة محافظتهم علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی عقد الامامة بذلک المذکور من الواحد و الاثنین
کعقد عمر علیه اللعنه لابی بکر علیه اللعنه و عقد عبد الرحمن بن عوف علیه اللعنه لعثمان علیه اللعنه و لم یشترطوا فی عقدها اجتماع

من فی المدینة من اهل الحل و العقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء امصار الاسلام و مجتهدی جمیع اقطارها و بر اهل دانش
خفایی ندارد که این عبارت اعتراف است باینکه در امر خلافت احتیاج باجماع امت نیست و اقرار است باینکه
اهل مدینه اتفاق بر امامت ابی بکر ننموده اند چه جای اتفاق مجموع اهل حل و عقد تمامی بلاد اسلام و صریح است در این
که خلافت ابی بکر غیر از بیعت عمر علیه اللعنه چیزی دیگر مثبت آن نیست نه اتفاق کل نه اتفاق بعض و طرفه اینکه او را بمجرد
بیعت عمر او را خلیفة الله و خلیفه رسول الله نام نهاده اطاعت وی بر جمیع امت واجب دانند مگر آن عقیده
حاصل بود بمجرد این قسم از حکایات واهی ابوبکر را باستحقاق پیغمبر دانند عقیده فاسد العقل گردیده علاج
غلبه سودا باید نمود با اعتراف بدشمنی و بغض جاحدان رسالت نموده توشه طریق جهنم درست باید ساخت طرفه
این که ابوبکر اقیلونی میگفت استحقاق خلافت از کدام دلیل او را حاصل گشت و عمر که فریاد میکرد که انما کانت
بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه و بنا برین اطاعت بمقتضای آن طور
بچه دلیل بر خود و دیگران واجب میدانست و پوشیده نیست که از عبارت مذکور فهمیده شد که بیعت امیر المومنین
علی علیه السلم با بوبکر نه در روز سقیفه و نه در غیر آن حصول نیافته دعوای خلافت ابی بکر که اثبات استحقاق وی
درین امر موقوف باثبات اجماع بود دفع آن ظاهر گشت و دلیلی که افاده این امر تواند نمود قبل ازین ذکر شده
که در کتاب خدا و سنت مصطفی و دلیل عقل یافت نشده حرکت المذبوحی نموده بحکایت پوسیده اجماع
متوسل میشدند و بطلان آن نیز مرتبه وضوح پذیرفت پس مدعی خلافت ابی بکر را اعتراف باید نمود که مدعی
وی که خلافت رسول الله است مطلبی عظیم خالی از دلیلست و از غزالی در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین
درین باب عبارتی سمت تحریر یافته که مثبت دعوای امامیه و نافی غرض ارباب خلافت چه عبارت وی
در مقام بیان فقدان نصوص وارده بر خلافت ابی بکر علیه اللعنه باین عنوان بیان یافته که فاذن بطل تعلقکم بالنصوص
فعدتم الی الاجماع و هذا ایضا منقوض فان العباس و اولاده و علیا و زوجته لم یحضروا حلقة البیعة و خالفکم
اصحاب السقیفة فی مبایعة الخزرجی مقصود آنست که در روز سقیفه اصحاب انصار گفتند که چون امر خلافت

ازامیر المؤمنین علی علیه السلام منصرف شد وهکس درمیان شما اگر پس دیگر بهتر نیست شمارا امیری ما را امیری
باید ومقصود ایشان این بود که سعد بن عباده که رئیس قوم وبزرگ قبیله خزرج بود اورا خلیفه سازند
دیگری باید نمود وامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وسعد مذکور با ابی بکر وعمر بیعت ننمودند در مدت
عمر او وعترت او بر صرافت انکار بودند وخود یعنی سعد نیز قبول امر خلافت ننمود وبعد از زمان ابو بکر خالد
ولید ملعون شبی اورا باتفاق جمعی بقتل آورد وتفصیل این حکایت در کتب تواریخ مسطورست وپوشیده نیست
که عبارت غزالی چنانکه افاده ابطال دعوای اجماع در روز سقیفه مینماید مشعرست بعدم اتفاق نیز در
ثانی الحال چه اگر در مرتبه از مراتب اصحاب تخلف از بیعت سقیفه رجوع نموده اجماع تحقق یافتی عبارت مذکوره دال
تا آخر صحیح نبوده ذکر آن بر صرافت اطلاق بی قیدی از قیود پسندیده نبودی تمه بعد از آنکه از کتب اهل خلاف خصوصا
تاریخ اعثم وصحیح مسلم معلوم شد تبصره که حضرت به بیعت ابی بکر توجه ننموده بر جاده مطالبه حق خود راسخ بود و
کثیری از اصحاب وبنی هاشم نیز درین امر رفاقت آنحضرت نموده اند باید دانست که تألیفات علمای اهل
ذکر یافته از کتب اهل خلاف نیز نقل نموده اند که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام ملاحظه فرمود که امت محمد علیه افضل
الصلوة واکمل السلام موافقت قوم موسی مع مطابقه مدلول و اتخذوا العجل با نقض معاهده یوم الغدیر نموده وابواب ضلالت
وگمراهی بروی خود گشودند حضرت نیز بر طبق آیه کریمه واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا قطع آمیزش اصحاب نموده ومستمع
معنی آن صاحب اسرار ومنور انوار از ندای بهجت فزای و ذرنی والمکذبین اولی النعمة ومهلهم قلیلا استماع مصابرت بر تبع
صادره از ایشان نموده بجمع متفرقات آیات قرآنی اشتغال فرمود تا آنکه عمر ازین امر ستار گشت وچون آنکه هم بر بخشم
دلی از آتش نفاق سوزان ودرونی از نایره شقاق جوشان وخروشان مشوره ابو بکر قنفذ را که از خویشان عمر است
سه مرتبه بطلب حضرت فرستادند ودر هر مرتبه جوابی شنیده مراجعت مینمود ودر مرتبه چهارم عمر وجمعی دیگر
با جمعی دیگر از منافقان شمشیر بسته وآتش در دست گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه گردیدند وآنحضرت را
آواز بلند از بیرون خانه طلب مینمودند فاطمه علیها السلام هنوز مصابه تعزیت نبوی سروجان مصیبت مصطفوی

در جیبی بزار وچشمی خونبار وآهی آتشین وخاطر اندوهگین در پس در نشسته چون ماتم زدگان بلوازم آن قیام نمود
ودرین حالت آواز آن مستوجب انواع عذاب وعقاب یعنی عمر بن الخطاب علیه اللعنه بسامعه شریفه حضرت
یعنی فاطمه معصومه مطهره رسید وآن فظ غلیظ آغاز بی ادبی وبی حیائی نموده گفت افتحی الباب والا احرقنا
علیکم یعنی در بگشا واگر نگشائی بسوزانم ومذکورست که چون فاطمه علیها السلام از کشودن در امتناع نمود
آن حبشی سوخته آتشی برافروخته در خانه سوزاننده باندرون در آمد فاطمه علیها السلام در آن وقت فریاد
وا ابتاه یا رسول الله بگوش حمله عرش عظیم وکروبیان وحافین واجبی التعظیم رسانیده کلمه چند بر زبان
تظلم بیان جریان میداد که ترجمه آن بفارسی اینست که ای پدر من وای رسول خدای وای حبیب خدا وبر خلق وای شفاعت
کننده روز محشر ببین که فرزند دلبند وجگر گوشه وپاره تن تو چه میکنند واین قسم از کلمات جانگداز از آن حضرت
صدور می یافت لیکن بر طبق کلام   این دل فولاد تو یکذره سوهان گیر نیست   در دل سنگین ودرون آهنین
آن ملعون بیدین اثر ننموده همان جاده ترک ادب واصرار واستمرار یافته میگویند که شمشیر حواله پهلوی سیده النسا
نموده بازوی مبارک آن حضرت مجروح گردید وآوازش بگوش شاه ولایت رسیده بی اختیار از خانه
بیرون آمده متوجه عمر خطاب شده فرمود که ای پسر صهاک حبشه اگر نه آن بودی که در علم الهی سبقت یافته که
تو بچه عنوان داخل جهنم گردی خاطر نشان تو میرسید که تو قادر برین قسم از افعال نیستی درین اثنا خالد بن ولید دشمن
خدا ورسول شمشیر حواله حضرت نمود وجمعی از بنی هاشم وخواص امیر المؤمنین علی علیه السلام جمع شده خواستند
که عمر علیه اللعنه را اهانت عظیم نموده تادیب بلیغ نمایند وحضرت منع ایشان شده بمصابرتی که حضرت رسول
وصیت نموده بود زمره احباب را از اقدام بر آن امر ممنوع گردانیدند ودر بعضی از تألیفات از کتب تواریخ وغیره
مسطورست که چون عمر خواست که داخل خانه گردد فاطمه علیها السلام در پس در ممانعت مینمود آن شقی بی دین
حضرت فاطمه را بنوعی درمیانه در ودیوار فشرد که از شدت آن فعل شنیع که متحمل شدن آن بغایت متعذر مینمود آهی
کشید که غلغله در ساکنان صوامع قدس وزلزله در مقیمان جوامع انس انداخته اسقاط جنین آن حضرت سیده المرسلین

وقوع پذیرفت و آن بدبخت‌ترین امت و اشد اهل عداوت خاندان رسالت این بر سهل دانسته چون داخل خانه
گردید قنفذ ملعون تازیانه بر کتف مبارک سیده کونین و معصومه جاهلین زده بدن شریفش از ضرب آن متورم
و متالم گشت و خالد ولید پلید درین محل شمشیر با غلاف حواله آن نور سراچه عصمت و طهارت نموده در بعضی
روایات اینست که فعل خالد سبب اسقاط جنین آن معصومه گردید و فرقی نیست میانه فعل عمر علیه اللعنه
و عمل خالد علیه اللعنه چه ظاهرست که امور قبیحه صادره از خالد باذن عمر بوقوع یافته الحاصل آزار خاطر
آن سیده دو جهان و بضعه رسول آخر الزمان درین باب و در باب فدک بنحوی بجائی کشیده که ترک طلب حق خود
نموده این معامله را بصحرای محشر و زمان تظلم و دادخواهی در خدمت سید البشر تاجیل داد که بکشش راه
مظلومیت و مقهوریت گردید و این صورت سبب تاثیر گرامان بی دین گردیده روزی جهة استرضای
خاطر شریفش متوجه منزل آن مرکز دایره عصمت و طهارت گردیدند و بعد از ذکر بعضی کلمات معذرت آمیز
حضرت فاطمه علیها السلام ایشانرا قسم داد که از پیغمبر شنیده باشند که میفرمود که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی
و بعد از آنکه ایشان تصدیق نموده معترف شدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت فاطمه
علیها السلام مکرر آن عبارت بر زبان معجز بیان جاری ساخته که حضرت فاطمه علیها السلام دست بدعا برداشته
فرموده که اللهم انهما قد آذانی فانا اشکوهما الیک و الی رسولک لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی ابی رسول الله
فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما حاصل معنی اینست که حضرت فاطمه علیها السلام بحق تعالی خبر میدهد که آزاری
که ابوبکر و عمر علیهما اللعنه مصدر آن شدند و میفرماید که الهی تحقیق که ایشان مرا آزرده ساختند پس من
شکایت ایشان نزد تو و رسول تو می آورم و بعد از آن با ایشان خطاب نموده میفرماید که لا والله راضی نمیشوم
از شما ابدا تا وقتی که به پدر خود که نزد خداست ملاقات نمایم پس خبر میدهم او را از آنچه از شما نسبت بمن
صدور یافته پس حکم در ماده شما بهرچه فرماید حاکم و صاحب اختیارست و بر عاقل مخفی نیست که
حضرت فاطمه علیها السلام که از جمله اهل بیت است علیهم السلام حق سبحانه و تعالی او را از جمیع الاشیای صوری

و معنوی

و معنوی تطهیر داده و تصریح بعصمت آنحضرت کرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و همچنین از جمله ذوی القربی است
که حق تعالی در قرآن عزیز اشاره بمودت ایشان نموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله برطبق فرموده الهی در سفارش بامت
نهایت رقت و مبالغه و وصیت بجای آورده و اطاعت ایشانرا سبب هدایت دانسته و توسل بایشانرا
موجب نجات از مواخذات یوم الحساب دانسته زمره اصحاب جمیع امور مذکوره را مخالفت کرده
و در عوض مودت غایت عداوت و بغض بجای آورده آزار و اذیت حضرت فاطمه علیها السلام از همه کس
بیشتر نموده در تحت بدل اولئک الذین یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون داخل گردیدند و با وجود این حال خود را
سزاوار رتبه خلافت و مرتبه امامت و هدایت دانسته این ظلم و ستم بر که اقوی از سایر مواد طغیانست
از ارتکاب هیچوجه محابا ننموده کوشش بلیغ بجای آوردند طرفه اینکه در کثیری از کتب و رسایل اهل خلاف
خصوصا کتاب اخطب و رساله نوادر دیده شد که ابی سعید خدری از حضرت رسالت نقل نموده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در یکی از خطب شریفه فرموده که من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا ینفعه اسلامه
وان ادرک الدجال امن به وان مات بعثه الله من قبره حتی یؤمن به خلاصه عبارت مذکوره اینست که حضرت رسالت
میفرماید که هر که اهل بیت رسالت را بغض آورد در روز قیامت حق تعالی او را در زمره یهودان بصحرای
محشر آورده و از اسلام ظاهری دنیوی ایشان نفعی نبوده مستحق خلود عذاب گردند و فرموده که اگر
آنکس یعنی شخصی که بنابر افعال و اعمال وی کسی از اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله بغضب آمده از آن
فعل شنیع آزرده گردد اگر آن شخص زمان دجال را ادراک نماید ایمان بوی آورده از دایره اسلامی که بحسب ظاهر
ایشان بآن نموده بود بیرون آید و اگر قبل از ظهور دجال رحلت نماید حق تعالی او را برانگیزد و بدنیا فرستد تا آنچه طینت
و طبیعت وی سرشته باشد ظاهر شده تابع دجال گردد الحاصل چون حاضر صحرای محشر گردد در جریده کفار محشور شود
تتمیم چون عامه دشمنان دین بعد بر اجماع روز سقیفه قایل شده اند و میگویند که عایشه نقل نموده که بعد از اشتباه
اجماعی که دعوا مینمایند صورت یافت طرفه اینکه یکی از اساطین علمای امامیه درین عصر مسموع شد که اجماعی

اہل سنت نقل میشود که ایشان معترف شده اند با آنکه در زمان حیات ابی بکر خلافت وی مجمع علیه نشده بلکه
زمان حیات چون سعد بن عباده که از مخالفین حکایت اجماعست حیات نمود خلاف مرتفع گشته مسئله اجماعی شده و
بنابرین باید که ابی بکر بعد از انقضای ایام حیات بر مسند خلافت متمکن شده باشد و بنابر حکایت سعد بطلان خلافت
وی در ایام زندگی غایت وضوح دارد اما قول عایشه علیها اللعنه چون اجماع امت بقول اهل سنت بنفسه دلیل
بوده مثبت مدعاست بخلاف طریق امامیه که اجماع کاشف از دخول معصوم بوده بنفسه حجت نیست بنابرین ما
که عدم تحقق دلیل چون مستلزم عدم وجود مذکور نیست مادام که اجماع من حیث هو دلیل صحت مدعاست تحقق نا
خلافت ابوبکر که نظر بوقوع اجماع صحیح و معتبر میگردد و قبل از آنکه اجماع منعقد شود فاسد امری که مثبت آن نبوده اند بود و خالی
اگر دعوی خلافت نموده باشد باطل باشد چون در ایام مذکوره بطلان وی محقق باشد در جمیع ازمنه بر حسین باشد والا
خرق اجماع مرکب لازم آید **توضیح** اگر اتفاق بعضی از امت حجت بوده عمل بمقتضای آن واجب گردد باید که قتل عثمان
در فعل وی هیچ حرج بوده عثمان مذکور واجب القتل باشد زیرا که بر قتل او اتفاق نموده این امر از ایشان صدور
پذیرفته زیاده از اهل اتفاق بر خلافت ابوبکر بوده بزرگان و سرداران هر طایفه و عمال و والیان بلاد و امصار
مجتمع گشته متصدی قتل وی گردیدند چنانچه مذکور است که محمد بن ابی بکر در آن باب پیش دستی نموده از همه کس
مبالغه مینمود و در بعضی از روایات اینست که او بنفسه مرتکب قتل وی گردید عایشه پیراهن رسول خدا را حرکت
نموده در محلات مدینه میرفت و میگفت اقتلوا نعثلا اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا اقتلوا احراق المصاحف و بر تقدیر
انتفای استحقاق خلافت از ابی بکر با وجوب قتل عثمان لزوم یافته احد الامرین لازم الوقوعست و منع جمیع نیز بود
کل واحد از امرین موافق نفس الامر است **لطیفه** بعضی از اهل سنت را اعتقاد اینست که امیر المومنین علی و جمیع
علیهما السلم بقتل عثمان راضی بوده بامر و اشاره و رضا و رخصت ایشانست و لهذا ابها معاویه علیه اللعنه
در محاربه صفین این بود که قتل عثمان بحسب اشاره آنحضرت صدور یافته و اگر این حکایت وقوع داشته باشد
روشن ارتداد عثمان زیرا که حضرات صلوات الله علیهم رضا بقتل مؤمن نداده و امر بآن ننموده بلکه منع جماعت

ازاقدا

از اقدام بر امر مذکور بر ایشان واجب و ترک واجب از ایشان متصور نیست و مشهور است که قالب عثمان
علیه اللعنه تا سه روز بر مزابل افتاده بود و کسی متوجه کفن و دفن وی نگردید و بعد از آن شبی مروان با جمعی دیگر پنهان
از اهل ایمان او را نقل بمقابر یهودان نمودند و بر صاحب ادراک و کسی که مطلع بر قوانین ملت مطهره است مخفی
نخواهد بود که قطع نظر از اتفاق امت بر کشتن عثمان علیه اللعنه و النیران اگر امیر المومنین علی علیه السلم رضا بقتل وی
داده باشد اینصورت در ثبوت کفر عثمان کفایت نموده احتیاج بدلیل دیگر ندارد و از اینجاست که نواب
ماوراءالنهر در زمان اقتدار امیر تیمور محضری ساخته و بخط تمامی علما رسانیده بودند مشتمل بر آنکه بغض آنحضرت علی علیه
صحیح بوده مؤمن کامل الایمان را باید که از این معنی نصیبی باشد و مستند ایشان این بوده که آنحضرت رضا بقتل
عثمان نقش داده چون نوشته مذکور در مجلس امیر تیمور خوانده شد وی ما ارد و قبول این حکایت را بر فتوی
شیخ ابوبکر تایبادی گذاشت که در آن زمان ممتاز از اقران خود بوده بعلم و عرفان سرآمد روزگار خود بود
چون محضر مذکور حسب الامر تیمور بخدمت شیخ مرقوم تشرف یافت شیخ بعد از مطالعه آن نوشت چنین قوم ساخت
گواهی عثمان که امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلم بقتل او راضی شده باشد **تذکره** چون حکایت اجماع در باب
این خلافت ابوبکر علیه اللعنه و ظهور بطلان بحدی رسید و بغایتی انجامید که دوست و دشمن و مخالف و موافق
پسندیده گشت احمد آقای جراح اقلی فرمودند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مرض الموت امامت
نماز با ابی بکر تفویض نموده و وی از آن معزول گشته حضرت رسالت بزمره روحانیان پیوست و لیلست اگر
حضرت درین باب اشاره بخلافت وی نموده و رجوع از امر مذکور ننموده باشد و جواب وی از حکایت مذکوره
بدو طریق اتمام پذیرست **اول** آنکه اگر تقدیم ابوبکر بوحی الهی بوده و پیغمبر را حق داور را معزول نموده باشد خلاف
دین و ملت باشد و اگر تقدیم برای پیغمبر بوده و عزل نیز از جانب حضرت وقوع یافته فعل ثانی ناسخ اول باشد و اگر
تقدیم برای نبی و عزل بامر الهی باشد شبیه حکایت سوره برائت خواهد بود و اگر هر صورت بوحی بوده باشد در
صورت نیز امر ثانی ناسخ اول باشد **دوم** از تقریر جواب آنست که چون قیاس نزد امامیه معتبر نبوده معمول

از دایرهٔ احتجاج بیرونست پس ایشان را بآن حجت نتوان گرفت و بر تقدیر صحت احتجاج بقیاس پس باید که اول ثابت
درین مسئله که پیشنمازی ابوبکر بامر فرموده رسول ثابت گردد و جامع میانهٔ مقیس و مقیس علیه صادر شد
و حکایت علیه که امامت در نماز بفرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نزد امامیه بهیچ وجه صحت ندارد و
آنچه در کثیری از کتب اهل سنت درین باب ذکر یافته از افادهٔ مدعای ایشان قاصر بلکه مفید نقیض مطلوبست چنانچه
از مدلول عبارت جمع بین الصحیحین مستفاد گردد و حاصل آن عبارت بفارسی اینست که بعد از آنکه ابوبکر
بامامت نماز مشغول گردید و حضرت را خفتی حاصل گردید بنوعی که قدرت بیرون آمدن در خود یافت و
بنابرین تکیه بر فضل بن عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام نموده و پای مبارکش در زمین کشیده بیرون رفت
و ابوبکر را از پیشنمازی معزول گردانیده چون ضعف غالب بود بنشسته اتمام نماز فرمود و معنی اینکه حضرت
درین کرت مرتبهٔ اول تقدیم ابوبکر باشارهٔ پیغمبر وقوع یافته این صورت نه از روی اختیار بلکه از جهه اضطرار و غلبه
ضعف بوده و ازین جهة چون فی الجمله تخفیفی ملاحظه فرموده و خاطر مبارکش بپیشنمازی وی راضی نبوده با وجود
استیلای ضعف و ناتوانی بعنوانی که ذکر یافت پای مبارک بر زمین کشیده و از دو طرف تکیه فرموده بیرون
رفت و متوجه پیشنمازی گردید پس معلوم شد که حکایت امامت ابوبکر در نماز بفرموده حضرت نبوده چنانچه در کتب
علمای اهل بیت تصریح بآن شده و بر تقدیر رخصت حضرت معلومست که اختیاری نبوده و بر تقدیر تسلیم چون بحظ
معزول گشته و در اثنای نماز پیش از آنکه اتمام یابد ممنوع از امامت و بر تقدیر تسلیم مقدمات مذکوره با آنکه
آنچه جامع میانهٔ مقیس و مقیس علیه توانند بود منقبت و شرایط که در باب امامت نموده اند بتخصیص عدالت که معتبر است
در امامت صلوة اعتبار نشده و ازینجاست که نماز در پس هر فاسق و فاجر و صالح و عابد و غیرها صحیح است
و در تاریخ اعثم ذکر یافته که چون ابوبکر بجماعت انصار گفت که من بخلافت یکی ازین دو کس که عمر خطاب و ابو عبیده
جراح باشد راضیم شما نیز راضی باشید و ثابت بن قیس متوجه جواب شده برین وجه که چون پیغمبر ابوبکر را در نماز مقدم
ساخت دلیلست بر آنکه او را خلیفه گردانیده و نه او را از آن تجاوز نموده و نه شما مهاجران جواب دادند که بهتر علیکم که

کرطاری شده بود او را بنیابت امامت فرستاده ان امامت نماز بود بدلیل آنکه چون رسول صلی الله علیه و آله
در مسجد آمد و ابوبکر واقف گشت بصف اول که موقف او بود بازگشت و مهتر علیه السلام پیش رفت و نماز
بگذارد و نماز پیغمبر را بود نه ابوبکر را و او را برین وجه جواب دادند و احدی از مهاجر و انصار رد ننمودند پس
معلوم شد که رخصت پیشنمازی ابوبکر در مرتبهٔ اول و عزل وی در ثانی الحال ازینجهه بوده که امت آنحضرت را
معلوم شود که شخصی که نیابت پیغمبر در یک نماز نتواند نمود و اهلیت آن نداشته باشد چگونه نایب وی در جمیع
امور دینی و دنیوی اهل عالم باشد و این نیز مثل سوره برائتست که اولا ابوبکر بردن آن مامور گشت و در اثنای
راه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بفرموده خدا و رسول او را معزول ساخته خود بنفس نفیس متوجه انجام
امر مذکور گردید و الحاصل آنچه دلیل بطلان خلافت ایشانست اهل عناد آن را دلیل نقیض آن دانند والله اعلم
و از مجموع مباحث مذکوره دانسته شد که خلافت ابوبکر باعتراف دوستان و محبان وی بفرموده خدا و
پیغمبر نبوده و چون باجماع متوسل شدند مشخص شد که حکایتی بوده که اصلا موافقت بنفس امر نداشته و چون از
اثبات در مرتبهٔ اول عاجز گردیدند بدعوی اینکه در ثانی الحال وقوع یافته هر که المذبوحی میشنودند و چون او
نیز ظهوری نیافته دست بدامن بیعت زدند و از آن بیعت عمر اکتفا نموده از جهة مضحکهٔ اهل آسمان و زمین گردیدند
خذلهم الله و اخزاهم و اعدّ لهم عذابا الیما **حکایت** مضامین کتب تاریخ و حدیث و غیره مفید آنست که تا صفحهٔ هستی
بارقام وجود انبیا علیه السلام ارتسام یافته اختیار امت در تعیین اوصیا و خلفای ایشان مدخلی نبوده
تشخیص این امر موقوف باشارهٔ ربانیه است با پیغمبر هر زمان موافق ارادهٔ الهی وی را باین منصب عالی و پسندیدهٔ جلیل
اختصاص داده قایم مقام او کرده و شنیده باشی که چون حضرت داود علیه السلام از جانب الهی مأمور گشت
که یکی از فرزندان را جانشین خود گرداند صحیفهٔ ارادهٔ وی علیه السلام باختصاص این امر یکی از فرزندان که والده‌اش
زنده و در حبالهٔ داود بود انتعاش پذیرفت و چون علم الهی بظهور این نور در مظهر قابلیت سلیمان علیه السلام تعلق یافته
بود بنابرین قبل از آن که داود علیه السلام متوجه این امر گردد اشارهٔ ربانیه بتأخیر این قضیه صدور یافته داود علیه السلام

مترصد امری جدید میبود تا آنکه میان دو کس در ماده باغ که یکی از ایشان که از گوسفندان خسارت یافته بود متأثر
شده بخدمت داود در رفع نمودند و در خلال حال امر الهی شرف صدور یافت یا آنکه هر کدام از فرزندان حضرت
داود که حق و باطل این منازعه بمیزان حکومت او سنجیده گشته موافق فرموده الهیه بفیصل رساند بخلعت اختصاص
خلافت داود مخصوص گشته از دیگران ممتاز کرده و از میان فرزندان حضرت داود سلیمان علیه السلم بر طبق
مدلول ففهمناها سلیمان صحیفه ضمیر ش بارتسام حقیقت آن سوالها مرتسم شده مطابق اشاره آسمانی صورت داد
و ازین قضیه فهمیده شد که خلافت نبی مجرد اراده او درست نبوده مادام که حق سبحانه بآن اشاره نفرماید
صحیح نخواهد بود و همچنین ظاهر گشت که چون اراده نبی که بصفت عصمت موصوفست در باب خلافت کفایت ننماید
بنابرین اراده و اختیار امت که خالی از کیفیت عصمت است بطریق اولی فایده مند نباشد و همچنین ظاهر شد
که خلیفه پیغمبر میباید که بزیادتی علم و عرفان از ما عدا ممتاز بوده محل اعتماد الهی باشد و لهذا آنچه اولاد داود درین
قضیه بآن حکم فرمودند نزد الله تعالی معتبر نبوده مدار این مبحث بر حکومت سلیمان گذاشتند و همچنین فهمیده شد
که علم خلیفه میباید که ماخوذ از علم الهی بوده بما اراد الله داشته باشد و تفهیم و تعلیم الهی اطلاع بر مقاصد نهانی
داشته موافق آن مهام عباد فیصل پذیرد و با وجود این قسم از شرایط و لوازم چگونه نزد عقل مجوز باشد که
خلافت پیغمبر آخر الزمان که اشرف سلسله انبیاء علیه السلام است تمام شروط مذکوره و خواص مسطوره مجرد
بوده مجرد بیعت عمر با ابی بکر که از علم و عرفان و عصمت و طهارت و سبق خدمت در بارگاه ربوبیت و بیگانگی تمام
از قواعد ملت و شریعت و عدم مناسبت ذاتی باین امر دینی تبت و عدم اهلیت جلوس در مجلس رسالت دعوت
چگونه امر خلافت حضرت رسالت باختصاص آن لعین بی دین بایین سر حلقه زمره ضالین مضلین مخصوص که دو بالله
من غضب الله الجبار القهار و من سخط نبیه المختار و اهل بیته الاطهار الابرار فذلکه چون وجوه مختلفه مذکوره
اصلا افاده مقصود نموده بطلان خلافت ابی بکر غایت ظهور یافت و قاضی اراده مذکور متلاشی شده موجهای
اضطراب و امیتنا و شمالا سراسیمه و حیران ساخته بر لجه مغلوبیت دست امید از دامن ترتیب مقدمات

منهج مقصود باز داشته و پای فرار از تحمل خار زار افکار و انظار فاسده مجروح گردانیده طالب گریز از میدان
ستیز شده بود که پنجه خصم افکن محبت خاندان ولایت دگرباره گریبان ادبارش گرفته سرکشی و خیرگی وی بریسمان
الزام سکوتی با ظهار تسلیم و رضا تبدیل یافت و آب دیده شرمساری چهره جدالش از غبار قیل و قال
شست و شوی نموده سر رشته کلام باین قسم از عبارت منتهی گشت که اگر فرض محال نموده و خلافت ابی بکر
علیه اللعنه از رهگذر اجماع اعتبار کرده بعد از آن جمعی از علمای دین و مجتهدی فقهای ملت احمدی بمیل جهد در استعلام
و استکشاف احوال وی نموده باشند و عدم استحقاق وی درین امر بر ایشان در جه ظهور یافته باشد و طرق
اماحت با وجوب طعن و لعن وی من حیث الاجتهاد والاستدلال سالک انظار و افکار ایشان شده مقتضای
آن عمل نمایند درین صورت من عند الله تعالی مستحق اجر و مستوجب کرامتی خواهند بود و درین مقام جواب وی
این بود که چون فرض تحقق اجماع درین باب شده باشد اجتهاد بر خلاف آن از درجه اعتبار ساقط است و جواب وی درین
حکایت این بود که این قضیه بر بعضی اجتهاد در برابر اجماع از قواعد مضبوطه مقرره اهل سنت اختراع یافته و بنابرین اگر
طایفه دیگر از اسلام همان سنت عمل نموده مستند کردند موجب اعراض یا اعتراضی نباشد لاسیما در صورتی
که اجماع مذکوره بآیات صحاح قرآنی و روایات متواترات نبوی مؤید و معتمد شده باشد و تقریر کلام در تمام
اینست که بعد از آنکه طوفان طغیان آل ابی سفیان از شواهق جبال کفر و عصیان منحدر گشته و کشتی اعمال
تابعین آن خاندان انکه عدوان را از سیلاب مخالفت دودمان نبوت ویران ساخته در عرض صد و ده روز
اقامت صفین نود مرتبه محاربه با نفس سید المرسلین نمودند و کثیری از صحابه رسول الله صلعم هشتاد نفر
از اهل بدر درجه شهادت یافتند و عمار یاسر بر طبق فرموده یا عمار تقتلک الفئة الباغیة بهمراهی اویس قرنی غبار
اکثر میدان شهادت گردیدند و بهمین اکتفا نموده خطبای آن روزگار بموافقت امر و اشاره معاویه علیه اللعنه بر منابر
اسلام بسبب امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلم شعله فروز نیران کفر و عصیان گردیدند و عمر عبد العزیز باسقاط این
فعل شنیع امر فرموده بدل از آن الفاظ مقرره بالجاد و غناد آیه شریفه ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی

و در زبان خطبا کردید و صاحب کشاف در تفسیر این آیه چنین میگوید که فلما اسقطت لعنة الملاعین علی امیر المؤمنین
علی علیه السلم کرم الله وجهه اقیمت هذه الآیة مقامها ولعمری انها کانت فاحشة ومنکرا وبغیا ضاعف الله
لسنّها عذابا ونکالا وخزیا اجابة الدعوة نبیه وعاد من عاداه و از امور مسلمه میان دوست و دشمنست که
که خلافت آنحضرت باعتراف دشمنان دین و مخالفان سید المرسلین اختصاص بذات احدی الصفات آنحضرت
یافته و بنصوص قرآنی و روایات نبوی مؤکد و مؤید شده و پرده موانع صوری از چهره شاهد حقیقت حقیقی
معنوی درین باب مرتفع گشته و جهت پردگی سراپرده حقانیت این عارف دایم ربانیه از جلباب خفا بمرتبه ظهور رسانیده
و مرتبه علوم حقیقیه یعینه درین باب سر از گریبان ادراک علماء اصحاب پیغام گذاری ختم سلسله نبوت از بارگاه
ربوبیت برآورده چهره دوشیزه علم الیقین برایه عظیم المرتبه حق الیقین پذیرفته و بنابر تاکیدات نازله سماویه و نبوت
ایمعنی بحق به سمعت صادره از کافه بنی آدم ذکور و اناث اگر دیده و باوجود این حال و اعتراف عامه معاندین و کافه
جاحدین بحقیقت مقال قبایح صادره از معاویه و تابعین او دعلمای مخالفین محمول بر اجتهاد شده و بر تقدیر آنستا
خطا آن گروه بی ایمان بی حیا ایشانرا مستحق ثواب و مبرا از مواخذه و خطاب و عتاب دانند و بر تقدیر باید که
اعتبار نصوص قاطعه سماویه و روایات صحیحه متواتره نبویه و اتفاق عامه مکلفین از امت خیر البریه نموده تجویز
اجتهاد در مقابل این قسم از دلایل تامه شرعیه نموده باشند و بنابرین اگر مجتهدین اهل ایمان و علماء و فقهای اهل
زمره عظیم الشان حق ابوبکر را بوجهی از وجوه شرعی مستحق خلافت ندانسته اگر در برابر جماعه بعضی از امت که
هر یک از افراد و اقوم در آن طایفه و همچنین مجموع من حیث المجموع تماما جایز الخطا باشند اجتهاد بلیغ نموده و بعد از
تعمق نظر و بذل جهد در تحقیق آن وی را از دایره خلافت و لا بیرون دانسته و ثانیا او را سزاوار طعن و لعن و برائت
و بیزاری دانند مخالفتی با قوانین و قواعد مستمره اهل سنت ننموده درین امر نیز بسنت ایشان عمل نموده باشند که
مستحق تشنیع و مستوجب اعراض و اعتراض توانند شد سبحان الله اگر فی الواقع بی آنکه مبالغه درین امر موافق طبع
عقیده صافیه علما به تشنیعات کثیره و توبیخات بی شماره معنی کثرت بی شمره شده باشد از کتاب این قسم از امور

سلسله

سلسلهٔ موصوفین علم و ادراک و اضطراب و التهاب و تعصبات بارده و تاویلات فاسده و ترتیب مقدمات
در انتهاج انحطاط درجه اهل محبت نبوت و ارتفاع قدر و منزلت آن خاندان رفیع البنیان عصمت و طهارت
اگر نه بواسطه عطف و غلظت و تلوث ماده تکوین و تکون نطفه و دورات متضمنه عداوت در دومان رسالت و هدایت
باشد امری دیگر سبب این مقدار از مخالفت منتهیه باظهار خصومت و لجاجت در نسبت حالات و کمالات
و فضایل و خصایص آن خاندان پاک مکان مزایا و خصایص الهیه نتواند شد و قرینه از قراین دال بر این مطلب است
که چون امیر المومنین علی علیه السلم و حسنین علیهما السلم جده معصومه آخر الزمان علیها السلم ادای شهادت نمایند معتبر
ندانسته قبول نکنند و چون عایشه علیها اللعنة از برای نفع خود حکایتی از پیغمبر نقل نماید مدار بر قبول وی گذاشته بان
عمل نمایند و اگر حضرت دوات و قلم طلبد که در امر خلافت چیزی بنویسد این حکایت را حمل بر هذیان نموده نسبت
این طور حرفی بمعدن علم و دانش و عقل و بینش نمایند و اگر بر قول ایشان حضرت به پیشنمازی امر بامامت ابوبکر نماید
باوجود آنکه فی الفور معزول شده باشد دلیل خلافت وی سازند و اگر کسی امیر المومنین علی علیه السلم را ولی خدا گوید
با اعتراف بآنکه حق تعالی او را ولی گفته درین امر خصومت نموده انواع آزار و اهانت نمایند و اگر شیخ نجم الدین کبری
که خوشه چین مزارع حالات و کمالات آنحضرت بوده اند بر شیخ ولی تراش گویند باین معنی که چشم شیخ بر هر که افتد
مرتبه ولایت می یابد اذعان و قبول نموده مضایقه ننمایند و ام سلمه و همچنین خدیجه علیهما السلم از زوجات مطهرات
نبوی که محبت و صحت عقیده ایشان در دومان ولایت ظاهرست اصلا باسم امیر المومنین علی علیه السلم تسمیه ننمایند و چون
عداوت عایشه و خصومت وی نسبت بسلسله علیه امامت و هدایت غایت ظهور دارد باین لقب ملقب سازند
و معاویه را بخال المومنین نام برند از جهة اخوت ام حبیبه و محمد ابی بکر که اولی و انسب است بوصف مذکور با وجود
حسن عقیده و اختصاص وی بامیر المومنین علی علیه السلم اطلاق این کلمه بر او ننمایند و خالد ولید پلید ملعون مردود
مطرود دشمن خاندان رسول از کیش جاهلیت بیرون نیامده و داخل زمره ایمانیان نشده و اشقی الاشقیا
الاشقیاست بنابر ظهور عداوت وی نسبت بشاه ولایت او را سیف الله نام کرده اند و اگر کسی از

علی علیه السلام را کسی باین کلمه توصیف نماید جا به برتن دریده باقایل این کلمه عداوت نمایند و معاویه با آن همه دشمنی
عداوت و خونریزی و اقسام کفر و نفاق که زبان قلم از ذکر و بیان و عاجز ست به عدالت نسبت دهند و بپوید بلید
مصدر انواع کفر و زندقه را بتجویز لعن نموده بر صفت ایمان دانند و مجمل از اوضاع آن طایفه ضاله بوعیست که
که بعضی شعرا در لباس نظم بآن اشارتی نموده برین وجه **شعر** داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او در کس او به پیمبر چه رسید
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بکشید او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

تتمه بعد از انقضای مناجات مذکوره و ذکر بعضی از وجوه چند که در مجلس بهشت آیین مشتمل بر اثبات
مطاعن خلفای ثلث و بیان اندکی از افعال شنیعه صادره از معاویه و غیره چون ص‍حبت از انجم و رود
امراء مذکور رسیده دلا... آنحضرت از کتاب و سنت و فساد وجوه باطله اهل بدعت مذکور شد
... و از سخنان ... پس نهایت متاثر گشت عنان همت کلام بجانب مدلول آیه کریمه **لقد رضی الله**
عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم ... آیه انعطاف داد
بعینه مدلول آیه شریفه بایشان ... بیان ... چون ... صریح و تاکید برضای خود از جماعت تحت
شجره نموده که از آنجمله خلفای ثلثه اند و رضای الهی جماعت مذکوره ... ثابت شد پس اگر خلاف ایشان
و اقدام بر امر مذکور مرضی حق تعالی نبودی اظهار رضا از ایشان علی الاطلاق بی قید از قیود نمودی و از اینجا
میشود که آنچه امامیه گویند که اصحاب رسول انکار نصوص وارده در ماده امیرالمومنین علی علیه السلام نموده
و ترجیح خود در خطر ربانی و غضب الهی گردیده اند چنین ... دعوی بلا دلیل و آنچه بلا تاویل خبر کرد
بنیان الهی ... ایشان است درین امر میشود ... که این حکایت خارج از دایره اعتبار در خلافت
ابی بکر علیه اللعنه بوده و افاده مقصود از ذی نهایت ... تقدیر تسلیم تفهیم حکم در سایر رضا
تحت شجره باعتبار بیعت متحققه بثبوت استقرار و استمرار آن در بقیه زمان وجود حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و انحصار آن تا هنگام مخالفت اصحاب در خلاف حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از رحلت

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از حضرت رسالت ابی بکر در حبس خلافت مقامی احتراز
منع بوده نظر بمقصد ایشان بلا فایده مینماید با آنکه تواند بود که حق تعالی در تعلیق رضا بمومنین اراده
اخراج غیر مومن نموده باشد بنا بر آنکه در تحت شجره چون مومن و منافق حاضر شده باشند غرض الهی با یعلی
یافته باشد حضرت رسالت را از حقیقت جماعت مذکوره مطلع ساخته بیان فرماید که نه آنست که الله تعالی
از عامه حاضرین تحت شجره راضی و خشنود ست بلکه رضای الهی منحصر در موصوفین بصفت ایمانست و الا
ذکر کلمه مومنین با آنکه احتراز از آن مثل الذین و امثال بی قصور مینماید بلا فایده باشد و آنچه در آیه مبارکه که
با مومن المقصود تواند بود کلمه طیبه **فعلم ما فی قلوبهم** است که درین مقام من حیث الظاهر فایده دیگر بران مترتب نیست
الا الاشاره بجماعت منافقین تحت الشجره و این استدلال بعینه مثل استدلالیست که ابی حنیفه نموده برین که
کفار مکلف بنماز پرستند و پرستنده و به آیه شریفه **ان الصلوة کانت علی المومنین کتابا موقوتا** است که مفهوم آن دلالت
بر اخراج کفره مینماید و در ما نحن فیه نیز از ین قبیلست که ذکر مومنین من حیث المفهوم مفید اخراج منافقینست
و ملخص کلام آنست که حصول رضا از جانب الهی درین مقام موقوف بر تحقق ایمان و وقوع در تحت شجره است
و این که عامه اصحاب موصوف بصفتین مذکورین بوده باشند اول بحث و محل تامل است و ازین جهت است که
حق سبحانه اهل بیعت شجره را ببعض از اوصاف توصیف نموده که شمول آن نظر بکل واحد از افراد منتفیست
تا دانسته شود که رضای الهی نظر بطایفه از جماعت تحت شجره متحقق است که جامع جمیع امور مذکوره باشند چنانچه
میفرماید **فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا و مغانم کثیرة** و باجماع کافه جهاد و فتح قریب که بعد از بیعت تحت شجره
وقوع یافت فتح خیبر است که شیخین لعینین هزیمت نموده تا موس اسلام را بباد دادند و روز سیم بوجهی که ذکر شده
در محل خود شاه ولایت بفتح آن اختصاص یافته ابواب فتوحات الهیه بر روی اقبال و اجلالش گشادند و بنا بر
آنچه از مفهوم آیه شریفه مفهوم میشود رضای الهی از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و تابعین وی بجماعه خیبر
زیرا که بیعت شجره و فتح خیبر و تحصیل غنایم کثیره مخصوص آن والا کهرست **و اما تو جیه** این حکایت بطریقی که در کتاب

اجتماع نوشته آنست که بعد از آنکه حق جلّ و علا نظر مصالح حقیه ربانیه حضرت پیغمبر را بمصالحه با مشرکین مامور ساخت
و آنحضرت در حدیبیه باین امر قیام نمود اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که در ان وقت زیاده از هزار و ششصد
کس بودند باین صلح راضی نشده سالک مسالک مخالفت گردیده همگی مسلح مکمل متوجه حرب قریش گردیدند
و ایشان نیز چون صورت مشاهده نمودند حمله آورده اهل منهزم شدند و در ان وقت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله باتفاق شاه ولایت سایه نشین تحت شجره بودند چون اصحاب مصدر مخالفت شده ازین جنگ خاطر
حضرت رسالت آمدند و یکی شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بجانب قریش فرستاده و ایشان را از نقض عهد
و میثاق منع نموده از محاربه و مخاصمه باز آوردند و اصحاب نیز از فعل شنیع خود و مخالفت رسول الله
صلی الله علیه و آله در مصالحه مذکور نادم شده بعض از معاذیر متوسل گردیدند و چون مخالفتی که در حدیبیه نموده
بودند سبب نقض عهود اصحاب شده از ربقه اطاعت نبوی بیرون رفته بودند مجدداً در تحت شجره بیعت نمودند
ملتزم رسوخ در امر مذکور گردیدند حق سبحانه و تعالی جهة تاکید این امر و بیان آنکه رضای حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مستلزم رضای الهیست و اظهار تجاوز از خطیئه مذکوره واقع در صلح حدیبیه که از اصحاب
سمت صدور یافته بود و ایشان را بنزول آیه مذکوره مستبشر ساخت و بنابرین رضای الهی که متعلق باهل ایمان
از حاضرین تحت شجره شد یا اشاره باختصاص آن شاه ولایت و دو سه نفر از اهل ایمانست که اصلا
مخالفت ننموده و در صلح حدیبیه موافق فرموده نبوی عمل نموده مصدر امور ثلثه شده اند یا جهة بیان خشنودی
الله تعالی است از اظهار ندامت مخالفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در حدیبیه نموده اند و تدارک آن
بتجدید بیعت در تحت شجره سمت صدور یافت پس معلوم شد که رضای حق سبحانه و تعالی بر تقدیر وقوع
متعلق بندامتست که اصحاب را از نقض عهد روی نموده اما رضای الهی از عامه اصحاب من جمیع الوجوه بنوعی
که شامل رضای باقی از احکام ثلثه باشد وقوع نیافته و بر تقدیر وقوع رضای الهی از اظهار ندامت غیر رضا
از نادم است اگر واقع شده باشد گفته شد که باعتبار بیعت دوم است که بعد از مخالفت نادم شده تجدید

بیعت

بیعت کرده اند و بر سر تقدیر عموم رضا اصلا فهمیده نمیشود بنوعی که شامل اوقات و ازمنه و حالات تمام
افراد واقعه در تحت شجره بوده منتهی بایام حکومت ثلثه شده باشد لاسیما که نقض عهد مجدد که در تحت شجره شده
بود و در مواد متکثره از ایشان وجهی سمت صدور پذیرفته که اگر اهل خلاف اسلوک اعتراف بان کنند نشود
بوقوع در ماده ثلثه اعتراف خواهد بود و هدایت چون رضای حق سبحانه بر وجه عموم و اطلاق حاصل نموده
علم الهی بنقض و شکستن عهود اصحاب احاطه نموده از نجهة از آیه دیگر اشاره بان نموده که ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما حق سبحانه
درین آیه طعن و توبیخ و بیان محرومیت طایفه مینماید از اصحاب که عهود و مواثیق حضرت رسالت شکسته و
محابا ننموده قبایح عظیمه از ایشان صدور یافت و حضرت رسالت را خوشدل نموده میفرماید که بدرستی که بیعت
با تو نمودند بیعت ننموده اند الا با من و دست من بالای دست ایشان بوده یعنی علم من احاطه بجمیع حالات ایشان نموده
و قدرت و قوت من فوق قدرت ایشانست و مراد اینست و الله اعلم که اگر بیعت ایشان بسبب زیادتی اقتدار
و اعتبار نبوی بوده موجب قوت اسلام و تار دشمنان دین از کثرت و جمعیت مسلمانانست لیکن چون معاهده برگشته
و مواثیق را در هم شکسته بمقتضای آن عمل ننمایند نقصان و خسران با ایشان عاید شده ضرری از انجهة بدیگری
نرسد پس هر که آن عهد را بشکند شکست خود نموده باشد و هر که وفا کند روز باشد که اجر عظیم از حق تعالی
جهة وفای عهد و پیمان لوحی اصل کرده و بنابرین مقدمات روشن شد که رضای الهی مخصوص اهل وفا به بیعت
بوده مخالفین عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مشمول غضب و سخط ربانی باشند و در کتاب اعدی از جا
نقل نموده که بیعت اصحاب در تحت شجره مشتمل بود بر آنکه هزیمت ننمایند و بواسطه مراعات زندگی و اجتناب
از کشته شدن روگردان نشوند و دیگر شرایط که در محل خود ذکر یافته و اول مخالفتی که از ابوبکر و عمر واقع شد
هزیمت از حرب خیبر بود و بعد از فتح مکه در جنگ حنین معنی نمودند و در جنگ احد بنوعی گریختند که اشتهار تمام
دارد احتیاج بتحریر و تقریر ندارد و مذکور است که در غزوه حنین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله دوازده هزار

کس بودند تمامی وی بهزیمت نهادند الا اشخاص چند نفر از ایشان ثبات قدم ورزیدند و وفا بمعاهده تحت شجره نمودند و
چون بیعت تحت شجره مسمیه به بیعت رضوان مشتمل بر عدم فرار و رسوخ در امر محاربه و ثبات قدم و امثال
این قسم از امور است پس هر که از اصحاب خصوصا ثلثه که مخالفت نمودند از بیعت نبوی و ربقه بندگی بیرون آمده
در زمره ضالین و مضلین داخل باشند و علی ای حال آیه شریفه را دلالتی بر فضیلتی و فریقی از اصحاب نمود
بلکه دلیل طعن و لعن ایشان تواند بود والله اعلم **خاتمه** در ذکر وجوه مطاعن خلفا و اعمال صادره از ایشان که
مستلزم خروج از دایره ایمانست و مشتملست بر وجوه متعدده **اول** آنکه چون آفتاب جهانتاب سید البشر
بر آسمان تبلیغ شرایع دین اطهر و زبر و زاد تقاعد یافته و طی درجات مقدره نموده بنقطه زوال قرب الاتصال
شده و کافه امت را باطاعت شاه ولایت هدایت نموده طریق نجات از مهلکات دینی و عقبی بر ایشان ظاهر
ساخت باکمال بر طبق این کلام **شعر**
با شمع رخت دمی چو پروانه شوم / پروانه چه مستمند جانباز شوم
وآنروز کزین خانه بباید پرداخت / چون شهبازی بدست شه باز شوم
ندای مراجعت بوطن اصلی و صلای
مفارقت این خاکدان سفلی استماع نموده بآواز جانگداز **یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة**
که از مخدرات سرادق غیب اصغا نمود به پرواز شاهباز روح مقدس از قفس جسد منور پرداخته مقدمات سفر
آخرت ترتیب میداد و بنابرین باحضار پردگیان دودمان نبوت اشاره نموده ایشان را مجددا باطاعت شاه
ولایت وصیت نموده از مخالفت امر نبوی و منازعه با ولی و وصی نهی نموده درین امر مبالغه میفرمود و از آن
میان عایشه علیها اللعنه در برائت ساحت عقیده خود از غبار مخالفت متکلم شده گفت یا کنت تامر بامر مخالفه
الی ما سواه مقصود وی اینست که هیچ وقت نبوده که امری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صادر شده باشد
و مخالفت آن نموده باشند حضرت بعد از شنیدن این کلام از عایشه چهره دعوی در باختن بکذب او شده
فرمود که یا حمیرا انت خالفت امری فی حیوتی اشد الخلاف و لتخالفن قولی فی بعدی و لتعصینه بعدی فی التجرجین مترجة فقا
وانت ظالمة ولینبحنک فی طریقک کلاب الحواب و چون عایشه انکار مخالفت مینمود حضرت بیان مخالفت اورا

بآن عنوان ادا فرمود که در حیات آنحضرت مخالفت شدید نموده و ظاهرا با فشای حکایت یوم الغدیر است و
فرمود که بعد از من بر عصیان نموده و مخالفت آنحضرت در ماده امیر المومنین علی علیه السلم نموده خروج بروی
خواهی کرد و بطریق زنان جاهلیت در ان وقت بلباسهای فاخره ملبس خواهی شد و دران حال تو ظالم و وی مظلوم
خواهد بود و هنگام خروج بمکانی خواهی رسید که سگان تو حمله نموده بآواز شدید بر تو فریاد کنند با وجود
این حکایات که از حضرت رسالت شنیده اندیشه از مخالفت ننموده متوجه بصره شد و شمشیر بسته بر شتر سوار
گشت و بمحلی رسید که سگان آواز بر آوردند و محابا ننموده اقدام بر مقاتله امیر المومنین علی علیه السلم نموده
و با وجود آنکه یکی از راویان روایت حرب کجی و سلمک سلمی عایشه است حاصل آنکه وصیت رسول الله
و حکایت غدیر که خود دران قضیه حاضر بوده و نظر نموده پیغمبر صلی الله علیه و آله به بیعت امیر المومنین علی علیه السلم
سرفراز گردیده و بعد از ان تمامی امور مذکوره را بر کنار گذاشته داد ظلم و فضیحت داد و راوی گوید که چون حضرت
رسالت احساس اشتداد مرض نموده صدای کوس رحیل در معموره پیکر اطهر سید البشر بلند آوازه شده
خواست که مدینه مقدسه را از غبار وجود بعضی از جاحدین و منافقین تصفیه داده ایشان را بمهمی که خارج مدینه باشد
اشاره فرماید بنابرین بخروج اسامة بن زید ببلاد روم امر فرمود و کثیری از اصحاب رفاقت وی مامور گردید
و چون اسامه بن زید از مدینه بیرون رفته در یک فرسخی فرود آمد و اصحاب نیز رفاقت نموده بیرون رفتند درین حالت
مرض حضرت اشتداد یافت و عایشه و حفصه صهیب بجانب عسکر فرستاده ایشان را ازین معنی آگاه ساخت و
در همان شب ابوبکر و عمر و ابو عبیده علیهم اللعنه داخل مدینه گردیدند و حضرت دران شب ساعتی متوجه باطن
فیض مواطن گردیده چون بظاهر حال مراجعت فرموده این عبارت مقول قول وی گردید که **والله قد طرق المدینة**
بهذه اللیلة شر عظیم یعنی سوگند بخدای که راه یافت بمدینه درین شب شر عظیم و چون از حقیقت مذکور سوال نمودند فرمود
که بعضی از صحابه که برفاقت اسامه مامور شده بودند مراجعت نموده اند دیگر باره بمرافقت اسامه را تاکید ادا
فرمود که **لعن الله من تخلف جیش اسامه** و کتب و رسایل اهل خلاف باین عبارت موشحست و درین قضیه اهل خلاف

خلاف واقع شده و بنابرین چون تعیین اسامه و رفاقت اصحاب بی آنکه از جانب الهی و طریق وحی ثابت
بنای امر شده باشد حضرت اشاره باین امر نفرمود هر که مخالفت نموده باشد خلاف فرموده خدا و رسول
ارتکاب نموده ازینجهة ملعون و مغضوب و مستحق لعن و طعن باشد خصوصا که حضرت تصریح باین کلمه نموده چنین فرموده
باشد که لعن الله من تخلف جیش اسامه وجه دوم از وجوه مطاعن وجهی که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر
کتب ذکر یافته آنست که چون ضعف حضرت رسالت قوت یافت تکیه بر فضل بن عباس و حضرت شاه ولایت
نموده بیرون رفته بر درجه اول از منبر شریف ممکن شده فرمود که یا ایها الناس انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم
لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فتمسکوا بهما و لا تتقدموا اهل بیتی
فتمرقوا و لا تفرقوا بعدی فتهلکوا یعنی التی ما یفقهونی علیهما اللهم انی قد بلغت ما امرتنی و نصحت لهم ما استطعت و
ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب حاصل کلام تاکید واقعه روز غدیر است لیکن مصدر ساخته اولا باطاعت
اهل بیت عموما و تصریح بانکه تمسک بایشان موجب بعد از ضلالت و بیان انکه زمانه از اهل بیت رسول که
بر صفت امامت باشد خالی نمیشود و بعد ازان بخصوص واقعه یوم الغدیر و عهد و میثاق آن روز اشاره
فرموده و مبالغه تمام در مراعات آن و وفا بمضمون معاهده مذکوره فرموده بعد از تاکیدات و تنبیهات مذکوره
حق تعالی را شاهد این حکایت ساخته و فرمود که الهی آنچه امر تبلیغ آن نموده بودی و مراد حکایت روز غدیر و تاکید
آن بوجه مذکور است به بندگان تو رسانیدم و بقدر استطاعت ایشان را نصیحت نمودم و توفیق خدای تعالی
حاصل است و رجوع و بازگشت بجانب اوست راوی گوید بعد ازین خطبه داخل حجره مطهره گردید و ابو بکر
و عمر و بقیه اهل مسجد را طلب فرمود مجددا برفاقت اسامه مامور ساخته و ساعتی بخود پرداخته و بعد ازان
فرمود که کاغذ و دوات حاضر سازید که جهة ایشان چیزی بنویسید که بعد ازان حضرت گمراه نشوند و چون قبل
ازان بساعتی وصیت اهل بیت و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل ایشان و مراعات معاهده روز غدیر
فرموده بود و معلوم بود که نوشته مذکوره مخالف آن نخواهد بود بلکه توضیح و تاکید آن نموده آنچه قبل ازان ذکر

ذکر نیافته باشد مذکور خواهد شد ازین سبب عمر مانع شده نگذاشت و گفت دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله
یعنی واگذارید این مرد را که بیهوده میگوید و کتاب خدا ما را کفایت مینماید و مرویست که بعضی از اصحاب
اراده نمودند که اطاعت امر رسول فرموده کاغذ حاضر سازند و میانه ایشان و عمر نزاع بجائی رسید که حضرت
اعراض فرمود و روی مبارک از ایشان گردانیده و فرمود که برخیزید که نزاع نزد من نیکو نیست و بعضی گفته اند که کاغذ
حاضر شد و عمر علیه اللعنه پاره نموده عبارت مذکوره از وی صدور یافته و غزالی در کتاب سر العالمین میگوید
که حضرت فرمود که ایتونی بدواة و بیضاء لازیل عنکم مشکل الامر واذکر لکم من المستحق لها بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید
که مشکل باشد از میان شما بردارم و مذکور سازم که مستحق خلافت بعد از من کیست و غزالی میگوید که عمر درین حالت
گفت که دعوا الرجل فانه لیهجر و قیل یهذی یعنی این مرد نفهمیده و هذیان میگوید و قاضی میر حسین در شرح دیوان
میگوید که اول فتنه که میان اهل اسلام واقع شد این بود که پیغمبر در مرض موت فرمود هلموا اکتب لکم کتابا
لن تضلوا بعدی و عمر مانع شده فتنه بلند شد و حضرت فرمود که قوموا عنی لا ینبغی عندی النزاع و چون
این دانسته شد باید دانست که کفر عمر درین مبحث از وجوه متعدده است اول آنکه وصیت از امور دینیه
واجبات است و منع او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از اقدام بر امور شرعیه شدن کفر و نفاقست
دوم شکی نیست که اراده نبویه مسبوق بامر و اشاره الهیه است چنانچه ما ینطق عن الهوی شاهد این حکایتست و
تمکین اوامر و نواهی الهی منافی اشد مراتب کفر است سیم مذکور شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه
منازعه مذکوره و ممانعه عمر علیه اللعنه غضب آلوده شد و روی مبارک گردانیده فرمود که از پیش من برخیزید
و از ابن عباس منقولست در کتب دوست و دشمن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من اغضبنا
اهل البیت بعثه الله یوم القیمة یهودیا قلت یا رسول الله و ان صام و صلی و زعم انه مسلم فقال رسول صلی الله
علیه و آله و ان صام و صلی و زعم انه مسلم مقصود از عبارت شریفه آنست که هر که آنحضرت و اهل بیت
رسالت را رنجانیده چنان کند که ایشان غضب آیند روز قیامت چون بصحرای محشر درآید در زمره یهودان

داخل بوده از حوزه اهل اسلام بیرون باشد راوی گوید که گفتم یا رسول الله آنکس که شما را بغضب آورده
این امر مثل سهو دیگر کرد با وجود آنکه از اهل روزه و نماز باشد و زعم وی آن باشد که وی مسلمانست بآن
بلیه مبتلا گردد حضرت فرمود که اگرچه موصوف بصفات مذکوره باشد چهارم نسبت هذیان برسول
صلی الله علیه و آله خصوصا در شرعیات و دینیات بمنزله نسبت این امر است بحضرت الوهیت و دعدم جهت
که این حالت نتیجه کفر و عصیان و جحد و طغیانست پنجم بر اهل عقل خفایی ندارد که این عبارت نسبت بهر که
واقع شود موجب اهانت و کسر حرمت و انحطاط مرتبه اوست از آنچه باشد و شکی نیست که نسبت به پیغمبر
اشد و اقبح خواهد بود و اهانت آنحضرت بهر نوع از انواع سبب کفر و ارتداد است ششم آنکه امر مذکور
مستلزم نفی رسالت است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت بیماری زیرا که اگر بر صرافت نبوت
باقی بوده تفاوتی میانه صحت و مرض آنحضرت را در امر نبوت نیست منع وی از اجرای مقاصد وی مستلزم
کفر و اگر مقصود نفی نبوت باشد در آن حالت این اشد و اولی از اول بوده بر هر یک از تقدیرین لزوم کفر
و زندقه ظاهر است و الطرفه امور درین قضیه آنست که چون حضرت رسالت اراده وصیت میفرمود
او را بهذیان نسبت میدهند و کتاب خدا را در امور مسلمین کافی میدانند و فساد این عقیده سابقا ذکر
یافته و چون ابوبکر در مرض موت کاغذ میطلبید که عمر را خلیفه و جانشین خود کرد اند هذیان گفته و کتاب خدا
درین صورت نموده لعن الله علی القایلین و المعتقدین بذلک لعنا دائما ابدا الی یوم الدین وجه سیم از وجوه
داله برین مطلب آنست که باعتراف دشمنان دین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را علم بجایی رسیده
که کسی از مخلوقات ارض و سما معلوم نیست که دغدغه تساوی و تماثل درین امر با آنحضرت پیرامون خاطرش
تواند گشت و از شواهد این حکایت کلام صدق انتظام لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و همچنین عبارت علمی اشارت
لوشئت لاوقرت سبعین بعیرا از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین میفرماید که اگر بنشینم بجای بر اهل
توریه حکم بتوریه تمام و بر اهل انجیل بانجیل و بر اهل زبور بزبور و بر اهل قرآن بقرآن مرویست که روزی جبرئیل

علیه السلم بصورت اعرابی بر آمده در وقتی که حضرت بر منبر نشسته و بافادات علیه و عبارات بهیه اهل
مجلس را مایه سرور و حبور گشته جبرئیل علیه السلم پرسید که علوم غیبیه که در خزینه مخصوصه ربانیه بقفل اختصاص
الهی مقفل گشته آن نزد حریم علوم آنحضرت داخلست یا خارج در جواب فرموده که علم مرتضوی شامل آن شده
و چون سایل از فرق میانه علوم الهی و علم آنحضرت سوال نمود حضرت در بیان فرق چنین افاده نمود که حق تعالی
علم بجمیع اشیا لذاته حاصل بوده بهیچ چیز در آن محتاج نبوده و من در علوم حاصله خود بوی محتاج بوده ام لیکن
آنچه در خزینه علوم ربانیه بوده بتعلیم الهی مرقوم مجموعه علوم مرتضوی گشته و مثل این روایات که بسبب علم با اختصاص
و امتیاز آنحضرت در علوم دینی و معارف یقینی و غیرها من انواع العلوم تواند شد از احاطه کاغذ و
قلم متجاوزست و برین اقتصار میرود که چون آیه شریفه وکفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
شرف نزول پذیرفت یعنی بگو ای محمد که کافیست مرا گواه گذرانیدن در تبلیغ رسالت و آنچه از حق جل و علا بمن رسید
که به بندگان رسانم و گواهان که درین باب کفایت نماید یکی ذات اقدس باری و یکی دیگر آنکه صاحب علم و کتابست
و در کتب اهل خلاف زیاده از شماره خصوصا ثعلبی و واحدی و غیرهما مسطورست که چون از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله پرسیده شد که از صاحب علم کتاب فرمود که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم و بر نام
آنحضرت اقتصار نمود و چون سکوت در موضع بیان مفید حصر و تاخیر از وقت حاجت جایز نیست دانسته میشود
که علم کتاب در آنحضرت منحصر بوده کسی دیگر بمشارکت آنحضرت قابل درین امر نتواند شد و بنابرین چون علم بمدلول کتاب
کماهی تحقق و اریافت که علم بما انزل الله بما اراد الله حاصل بوده و بر مقاصد الهی اطلاع یافته عام و خاص
و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غیرها تمامی در آینه ملاحظه آنحضرت مرتسم شده چیزی از آن مخفی
و پوشیده نباشد و بنابرین هر که در زمان آنحضرت بدون رضا و رخصت وی یا در غیر زمان بی اذن و خشنودی
آن محرم اسرار ربوبیت متصدی اجرای احکام شریعت شده خود را مستحق آن داند مثل خلفای ثلثه و معاویه
و یزید و جمیع بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس و عامه علما و مخالفین مثل حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه و متدینان

هالکه باطله تمامی از حکم نمودن موافق ما اراد الله عاجز بوده در تحت مدلول و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
داخل باشند چهارم از وجوه معتبره در بیان مطاعن خلفای ثلثه چون خلافت ابوبکر به بیعت عمر علیه اللعنه و حکومت عمر
بوصیت ابوبکر و عثمان بمشوره عبدالرحمن و فرموده عمر است لاجرم طعن بر یکی طعن بر همگیست و بر تقدیر خلافت ثلثه
متفق علیه اهل سنت است و عدم استحقاق و اهلیت ایشان اجماع فرقه اثنی عشریه است پس بطلان یکی مستلزم
بطلان مجموع ثلثه است حذرا من خرق الاجماع المرکب و بنا برین گوییم که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم و حارث
و مروان را از مدینه اخراج نموده بجانب شام فرستاده و تاکیدات در عدم استرجاع ایشان نموده فرموده که لعن
بر کسی که من بعد ایشان را در مدینه جای داده با ایشان دوستی و ملاطفت نماید و در زمان حکومت شیخین نیز
دیگر از محل استقرار ایشان دور شده بود و چون نوبت حکومت بعثمان منتهی شده ده هزار درهم از مال مسلمانان
جهت ایشان وانه گردانیده و ایشان را بمدینه مطهره آورده استقبال نموده و بشاشت و سرور بسیار اظهار
نموده در بعضی کتب مرویست که شکر میکرد که برغم کسی که شما را مطرود ساخته بود استرجاع آن نمودم و مروان
که مروان را در میان قوم مقدس و منبر منور جای داده کاتب امور مسلمین ساخت و این حکایت دلیل کفر عثمانست از
سه وجه اول آنکه فرموده رسول از گفته و امر و اشاره ربانیه ماخوذست و مخالف آن مخالف فرموده الهیه است
عمدا و عدوانا و جحدا و طغیانا و این عین کفر و محض الحادست دوم آنکه عثمان با استرجاع ایشان و اظهار محبت
آنحضرت اول دلایل بر مطلوبست سیم آنکه الله تعالی میفرماید که لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون
من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم و معلومست که موادت و داد و اتحاد و دوستی
و روابط صوری و معنوی زیاده ازین نمی‌باشد که مخالفت فرموده رسول نموده و دشمنان دین که بطرید رسول الله
شهرت یافته بودند ایشان را تعظیم و تکریم نموده و از مال مسلمانان مبلغ کلی جهت ایشان فرستاده و شکر برین معنی
نموده اینها همه مخالفت با خدا و رسول است و بتصریح آیه کسی که ایمان وی ثابت باشد متصدی این قسم از امور نگردد
و ارتکاب اعمال مزبوره از عثمان دلیلست بر آنکه آن ملعون ایمان نداشته و ازین جهت مرتکب این قسم از امور گردیده

پنجم از امور موجوده آنست که چون مالک نویره که یکی از وجوه قبایل عرب است بیعت با ابی بکر ننموده اصلا
بخلافت وی راضی نگشت و بنا برین از مدینه بیرون رفت و با عشیره خود صحرا بسر برد و ابوبکر و عمر علیهما اللعنه
ارباب کشتن او اندیشه مینمودند تا آنکه عاملی که از ابوبکر تعیین نموده بود و ایشان زکوة اموال خود را بوی ندادند
گفتند که بنوعی که در زمان پیغمبر بمستحق میرسانیدیم همان دستور از عهده آن بیرون آمدن احتیاج به تسلیم نمودن
بتو نداریم و اگر بکسی باید داد تسلیم امیرالمؤمنین علی علیه السلم باید نمود که وصی پیغمبر و امام مسلمانانست و
و ابوبکر از ایشان این حکایت را بهانه نموده و طایفه را مانع الزکوة نام کرده خالد ولید را فرستاد تا آن قبیله را قتل و
غارت نموده مردان را کشتند و زنان را و اطفال را اسیر نمودند و مرویست که حلیله مالک را همان شب
بفراش خود در آورده بود و بوی ملاقات نموده و با تمامی زنان و دختران آن طایفه این عمل نمودند و چون این حکایت
در هیچ زمان از کافر و مسلمان وقوع نیافته با وجود غیظ و غلظت عمری ابوبکر را توبیخ نموده میگفت که حفظ احکام
شریعت نموده بقصاص خالد مذکور حکم باید نمود و آن بدبخت بی دین ابای تمام نموده میگفت که لا اغمد سیفا شهره الله
علی الکفار و در تاریخ اعثم مذکورست که چون طایفه مالک را گرفته نزد خالد ولید آوردند وی امر بقتل نموده ایشان را
بقتل می آوردند و هر چند فریاد میکردند که ما مسلمانیم و کشتن در دین اسلام صحیح نیست خالد میگفت که
مصلحت دین در کشتن شماست و ابو قتاده که از رفقای خالد است میگفت که گواهی میدهیم باسلام این جماعه زیرا
که در وقتی که محوطه بر ایشان فرود آمدیم و از طرفین اظهار مسلمانی شد باتفاق بانگ نماز داده باد ای نماز قیام
نمودیم و خالد التفات بسخن ننموده بر صرافت آن عمل راسخ بوده مالک هر چند میگفت که کشتن و خون ریختن
اهل قبیله بی سببی صورت شرعی ندارد و خالد قبول ننموده وی را بقتل رسانیدند و شعرای عرب بیان قبایح
صادره از خالد خصوصا حکایت مباشرت و مضاجعت وی با زن مالک که در آن زمان بحسن مشهور بود قصاید
گفتند و در اظهار کفر خالد و خروج وی از دایره اسلام مبالغه بسیار نمودند و در تاریخ طبری مذکورست که
چون نوبت حکومت بعمر رسید وی اندیشه قتل خالد در خاطر میبود تا روزی که در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان

شده عمر روی بخالد نموده گفت یا خالد تو آنی که مالک نویره را بکشتی و با زن وی زنا کردی خالد گفت میان من و وی
عداوت قدیم بود و او را جهة تشفی نفس خویش کشتم اما جهة تشفی نفس ابی بکر و نفس تو نیز سعد بن عباده را کشتم
عمر از فکر کشتن او بیرون آمد و او را نوازشات نمود و گفت یا خالد انت سیف الله و باین لقب میان عرب مشهور شد
و نزد بعضی آنست که این لقب در زمان ابو بکر بر وی جاری شد که هر چند مبالغه در قتل وی مینمود ابو بکر قبول ننموده گفت
کلا انه سیف شهره الله علی الکفار و علی ای حال خالد ملعون بواسطه کشتن مومنان و صلحا ملقب باین لقب گردید
لعنه الله علی من لقبه و در بعضی دیگر از تواریخ و در تواریخ متعدده بعبارات مختلفه ذکر یافته که غرض از امر ایشان
بقتل مالک عدم بیعت وی با ابی بکر است و غرض خالد از اقدام وی بامر مذکور انتقام عداوتیست که میانه ایشان
در زمان جاهلیت بوده و هیچکدام از ایشان از امر دینی مذکور نبوده که در آن خطائی نموده باشند بلکه عمداً و عناداً
و قهراً و ظلماً سمت صدور یافته بکلی در تحت وعید يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم موجودند مسطور است که چون
نوبت حکومت بعمر خطاب علیه اللعنه افتاد زنان و دختران مالک را استرجاع نمود بشوهران یا بکسانی که زنده بودند
باز داد و اکثر ایشان حامله شده بودند با وجود آن حمل نموده باز گردانیدند و این فعل شنیع از خالد صادر نموده
ابو بکر رضا و خشنودی وی بقتل مالک خروج از دین محمدی و دخول در کیش جاهلیت است و علی ای حال
عمل عمر علیه اللعنه که نقیض فعل ابو بکر است در استرجاع زنان و دختران بنی نویره معلوم میشود که مدار شریعت
بر سر روی هوای نفس گذاشته آنچه پسندیده خاطر ایشان آن دین و ملت نام می نهادند لعنهم الله و حشرهم فی زمرة
المنافقین و المشرکین لطیفه چون زنان و دختران نویره را اسیر نموده بمدینه مطهره آوردند از انجمله حنفیه والده
محمد حنفیه از آن طایفه که در زمره ابکار بود متوجه ضریح رسالت شده بعد از اداء مراسم زیارت میگفت که ای رسول
الله ایمان بخدا و رسول وی که محمد بن عبد الله است آورده ام و محبت تو و اهل بیت تو سرشته آب و خاک خود داشته ام
و اصحاب تو بطریق کفره فرنگ ما را اسیر نموده برین وجه بمدینه آورده اند و در روز قیامت ندانم که بچه عنوان از
عهده جواب بیرون توانند آمد و زبیر حاضر آن مجلس بود زبان مطایبه کشود که زنان را چاره است از شوهری که

با مور دین و دنیا او رسیده متکفل انجام مهام ایشان باشد حنفیه گفت لیکن شوهر من شخصی تواند بود که مرا خبر
دهد از آنچه در وقت ولادت من جریان یافته و در خلال حال حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر آمده فرمود که
چون مادرت را وضع حمل نزدیک شد میگفت خدایا وضع این مولود بر من آسان گردان و اگر خواهی او را نگاه دار
و اگر خواهی هلاک گردانی و چون تو متولد شدی همان لحظه شهادتین بزبان جاری ساخته بمادر خود خطاب نمودی که
برو اعتراض کردی که چرا بهلاک تو رضا میداد و میگفتی که عنقریب سید اولاد آدم مرا بحباله در آورده
و از وی پسری مرا حاصل گردد و مادرت این سخنان را بر قطعه از نحاس نقش نموده در آن مکان دفن نمود و در آن
وقت که ترا اسیر نمودند آن قطعه منقوشه را برداشته بر بازوی خود بستی و چون مبالغه عثمان و بعضی دیگر از حضار
آن قطعه را از بازوی وی کشوده ملاحظه نمودند همان عبارت بود که حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل نموده
ششم از مطاعن ابو بکر و عمر حکایت فدک و غصب نمودن از حضرت فاطمه علیها السلام است و مخلص کلام
درینمقام آنست که چون فدک که قریه ایست مع التوابع از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بطریق نحله و عطیه بحضرت
فاطمه علیها السلام بامر الله تعالی انتقال یافته در ایام حیات سید کاینات متصرف آن شده بود و عمال
در دست وکلای آنحضرت بمصارف شرعیه میرسید و چون ابو بکر غصب حقوق مرتضوی نموده بر مسند خلافت
رسول غصباً و غیظاً و عنفاً و عدواناً تمکن یافت خواست که جهة ازدیاد مواد استحقار و استخفاف و انقطاع
وجوه انتفاع اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله و اشتهار تسلط و تغلب در امور متعلقه بذریت طاهره
تجدید خطه سابقه نموده امر بانتزاع فدک از تصرف وکلاء آنحضرت نمود و این قضیه بمرافعه منتهی شده ما حکم
متصرفین املاک و اسباب و غیره طلب گواه نمودن یا وجه جواز تصرف و علت انتقال ملکیت از صاحب تعرف
رسیدن خارج قوانین شریفه مطهره است از مخالفت قواعد ملت محابا ننموده طلب بینه نمودند و حضرت
فاطمه علیها السلام موافق حکومت ابو بکر علیه اللعنه که مخالف خدا و رسول است طلوع حقیقت خود را در ملک متصرف
مقرون شهادت امیر المومنین و حسین علیهما السلام و ام ایمن گردانیده ایشان گواهی دادند و آن ملاعین گواهی حضرت

قبول نموده معلل ببعضی از فسادات و مزخرفات گردانیدند و گواهی ام ایمن را بی اعتبار کردند درین مبحث بنای
محاصمه با خدا و رسول و سلسلهٔ عصمت و طهارت محکم ساختند و ثبوت مخالفت ایشان درین مسئله
با خدا و پیغمبر بر وجه عناد و انکار شریعت خیر المرسلین که متضمن کفر و خروج از دایرهٔ ایمانست از وجوه متعدده است
اول آنکه کتب و رسایل اصحاب خلاف مشحونست بعبارت منقول از سید المرسلین که اللهم ادر الحق مع علی
حیث دار و بتقریر دیگر الحق مع علی و علی مع الحق حیث دار و بروایت دیگر اخطب خوارزم از ابن عباس از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله ان الله نصب علیا علیه السلم علما بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا و من انکره کان
کافرا و من ساواه بغیره کان مشرکا و من جاء بولایته کان فایزا و ایضا بروایت خوارزمی از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره فقد انکرنی مضمون روایات مذکوره افاده آن مینماید که قول و
فعل و گفته و نوشته آنحضرت تمامی موافق حق و صدق بوده و حق از و مفارق نبوده آنچه گوید و شهادت نماید
مطابق فرمودهٔ خدا و رسولست و هر که انکار پیغمبر نموده باشد و منکر وی در دایرهٔ کفره داخل باشد و هر که او را
مساوی و مثل و مانند سایر خلایق داند از جملهٔ مشرکین باشد و چون گواهی ورا بعلت این که آنحضرت بواسطهٔ منفعت
دنیویه گفته باشد رد نماید عینست که او را از جادهٔ صدق بعید دانسته و حق را از و دور تصور نموده انکار وی
نموده باشند و او را نیز مثل سایر الناس که احتمال کذب و خلاف در مادهٔ ایشان جاریست چنان دانسته باشند
و هر که آنحضرت را موصوف باین قسم از امور رذیله داند غلط موافق مضامین کتاب و سنت خارج از دایرهٔ اهل
ملت و شریعت باشد ایضا بروایت اخطب مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر تمام عالم
بر یک طرف باشند و امیر المؤمنین علی علیه السلم بر طرف دیگر حق بجانب آنحضرت بوده اطاعت وی و مخالفت جمهور
آدمیان باید نمود و اصحاب رسول الله اصلا اعتبار مضامین مسطوره نموده مقیم مقام انکار و آزار اهل بیت
اطهار شدند و معلوم اهل عقل است که قطع نظر از شواهد صادقه درین امر از کتاب الهی و احادیث رسالت پناهی
چون ذات احدی الصفات آنحضرت از جمیع تلذذات و تنعمات صوری و ظاهری دست آرزو مقطوع ساخته و

از کمالات بر پاره قرص جوی و از ملبوسات بر قمیص اکتفا نموده میفرماید که یا دنیا غری غیری فقد طلقتک ثلثا لا رجعة
فیها بنابرین در شهادت آنحضرت معلل بامید نفع دنیوی که آن نور پاک بتصور حصول آن استغفر الله صورت
خلاف در آیینهٔ اقوال و اعمالش منقش گردد غیر پیروی هوای نفس و اظهار عداوت و خصومت اهل بیت رسالت
چیزی دیگر ظهوری ندارد و مشهورست که آنحضرت در امر لباس پوشش خشن درشت اکتفا نموده ژنده وصله
پوشیدی و میفرمودی رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها یعنی آنمقدار وصله برین جامهٔ خود دوختم که از دوزنده
او شرمنده شدم و مرویست که نان گندم از آنجهت تناول نفرمودی که از آدم علیه السلم نهی شده بود و از نان جو
آن مقدار که کفایت نماید میل نفرموده عامهٔ اوقات گرسنه گذرانیدی که شاید در بلاد اسلام کسی گرسنه باشد
و آنحضرت درین امر با او شریک باشد و میفرمود که کیف ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری و انا امیر المؤمنین
علی علیه السلم و لم اشارکهم فی مکاره الدهر هیهات هیهات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمة و لعل بالحجاز و بالیمامة
من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشبع او اکون کما قال القایل حسبک داء ان تبیت ببطنة و حولک اکباد تحن
الی القد حاصل کلام صدق انتظام حضرت اینست که چون توقع بود که شکم مملو از طعام بخوابم و احتمال آن است
که در حوالی من کسی باشد که شکم گرسنه و جگر تشنه داشته باشد و من امیر و امام او باشم و در ناخوشیهای
روزگار شریک او نباشم و بعد از ان میفرماید که هیهات که حرص مرا برین دارد و بکشد مرا باختیار اطعمه
و شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که طمع قرص جوی در خاطرش نباشد و هیچ وقت شکم سیر خود ندیده باشد و میفرماید
که اگر مرا این حال باشد پس قرینه کسی باشم که برای او گفته اند که هیچ دردی بدتر ازین نیست که تو بخوابی شکم
مملو از طعام و در حوالی تو کسان باشند که از غایت گرسنگی سوی پوست خشک میل نمایند دیگر از وجوه مطاعن
اصحاب در حکایت فدک آنست که بعد از انکه حق تعالی در آیهٔ تطهیر تصریح نموده با آنکه حضرت امیر المؤمنین علی و فاطمه
و حسنین علیهم السلم معصوم و مطهر و بری از آلایش صوری و معنوی بوده آنچه گویند و فرمایند و طلب کنند
و شهادت نمایند و باختصاص آن لب کشایند تمامی حق و صدق بوده ارشاد به مخالفت الهی منزه و مقدس است

زیرا که در باب جمعی که حق سبحانه و تعالی در بارهٔ ایشان گواهی داده مستلزم آنست که بهیچ وجه کذب و افترا و
مخالفت رضای خدا و رسول بر زبان ایشان جاری نشده و در خاطر ایشان خطور ننموده افعال و اعمال مطابق
اشاره ربانیه است و بنابرین اولاً قول حضرت فاطمه علیها السلام مثل اقوال سایر عامه جهاد محتمل الکذب نیست
و از وی بینه طلب نمودن و ثانیاً قول حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را باحتمال جلب نفع از موافقت نفس امره مطابق
واقع دور داشتن مستلزم تکذیب الهی و اسناد خلاف واقع بحق جل و علا بوده از نهجه قدم در دایره
کفر گذاشتن و بیلات و منات مقتضیات نفس اماره در سومنات خاطر اعتراف آورده است و در کتب
علمای امامیه رحمهم الله ذکر یافته که چون حکایت فدک برد شهادت حضرات امیر المؤمنین علی و حسنین علیهم السلام
منتهی شده ابو بکر و عمر بر صرافت عناد و رسوخ یافتند حضرت فاطمه علیها السلام ازین معنی آزرده شده و
مغضوب و غضب بر بسته و از مجلس ایشان باین عنوان منصرف گشته قسم یاد نمود که با ایشان در بقیه عمر تکلم نکند
تا وقتی که مظلومه و مغصوبة الحق بملاقات رسول آخر الزمان نموده مواد ظلم و ستم و غصب حقوق و شکست پرده
اعزاز و احترام و جرات در مخالفت اوامر و نواهی سید الانام و ترک عمل بمدلولات کلام ملک علام که
از ایشان سمت صدور یافته معروض آن بزرگوار گرداند و مذکور است که ابو بکر حجت فدک نوشته تسلیم اهل البیت
نموده چون عمر اطلاع بران یافت نوشته را گرفت و پاره کرد و حضرت فاطمه علیها السلام او را نفرین نموده باین عبارت
مزقت کتابی مزق الله بطنک یعنی کاغذ مرا پاره کردی خدای تعالی شکم ترا پاره گرداند و دعای آن طاهره مطهره درجهٔ
قبول یافته غلام مغیرة بن شعبه شکم آن عدوی آل محمد را پاره ساخت و چون آزار خاطر سیدة النساء درجهٔ کمال یافت
هنگام رحلت و زمان نهضت از دار غرور بسرای سرور رسید وصیت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
آن جگر گوشهٔ رسول الله را در شب دفن نماید تا آن ملاعین حاضر نشده و بسعادت نماز جنازهٔ آن سیدة النساء
مستسعد نگردند و چون مضمون روایات خصوص آنچه غزالی بعنوان حدیث ذکر نموده که کینه و کلفت از حد بیش
زیاده از سه روز در خاطر مؤمن نمی ماند این صورت دلالت تمام بر عدم ایمان ابو بکر و عمر از آن ظاهر میشود چه آ

آزار

آزار فاطمه علیها السلام تا حین وفات دلیل انتفای ایمانست از ایشان دیگر آنکه مشهور میانه اهل عالم از مخالف و
موالف آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله
و من آذی الله فقد کفر یعنی فاطمه علیها السلام پارهٔ از من و عضوی از اعضای منست هر که او را آزار کند مرا آزار
نموده باشد و آزار کننده من آزار کننده خداست و موصوف باین امر از کفره است و روایت دیگر
آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بحضرت فاطمه علیها السلام نموده که یا فاطمة ان الله یغضب لغضبک
و یرضی لرضاک و بعبارت دیگر من اغضبها فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد اغضب الله و من اغضب الله فجزاؤه جهنم خالدا
مدلول روایتین اینست که آنچه سبب غضب فاطمه علیها السلام باشد موجب غضب الهی و سبب خلود جهنم است
و خلود جهنم از خواص کفره و مشرکین است دیگر چون آزار فاطمه که مستلزم آزار رسولست ثابت شد
و محقق شده که آزار پیغمبر سبب آزار حق سبحانه است و حق تعالی میفرماید که الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و ظاهرست که این آیه دلیل روشن و برهان
متقن بر ابو بکر و عمر مستحق لعن و طعن و خلود جهنم و عذاب بوده در تحت مدلول آیه مبارکه داخلند تکمله
چون ابو بکر لعین [illegible] دست حضرت فاطمه علیها السلام و آزار رسول و آزار خدا بر میان طغیان بسته رسوخ
تمام در امر مذکور از وی سمت ظهور یافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوی خطاب نموده فرمود که
اگر دو کس مرافعه نزد تو آورده یکی مدعی و دیگری متصرف باشد طلب بینه از کدام و رجوع قسم بکدام
خواهی نمود گفت بینه بر مدعیست و قسم بر متصرف باشد حضرت فرمود که چون درین ماده قضیه بر عکس گذشت
معلوم شد که مخالفت قانون شریعت درین باب از جهة عناد با اهل بیت نبوت بوده و این صورت از دو وجه
دلیل صحت لعن و طعن ابو بکر و رفیق وی برین امرست اول آنکه چون مودت اهل بیت یعنی دوستی و اطاعت
ایشان بمقتضای آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا بر بندگان خدا واجب بوده ترک آن و تبدیل بامری که متضمن عداوت
و مخالفت ایشان باشد خروج از دین و انکار مراسم سید المرسلین است دوم آنکه حکم درین قضیه مخالف احکام

آلهیست و مخالفت اوامر و نواهی الهی از روی جهد و انکار و عناد و استکبار موجب غضب جبار قهار و
خلود نار است دیگر از اعتراضات آنحضرت بر ابی بکر آنست که اگر از اهل اسلام گواهان عادل بر صدور فعلی
فاطمه دهند که فاطمه بواسطه آن مستحق حد شرعی گردد اقامت خواهی نمود گفت بلی حضرت فرمود که درین صورت
از دین خدا و دین رسول برگشته و تبرا نموده باشی زیرا که لازم آمد که تکذیب خدا و تصدیق خلق نموده باشی بنابر آنکه
خدای تعالی میفرماید که از فاطمه علیها السلم هرچه سبب آلودگی بمعصیت و خطیئت و مخالفت امر و اراده او
باشد تمامی برطرف ساخته و او را از چرک گناه و خلاف رضای آله پاک و پاکیزه گردانیده ام و چون
بسخن بنده از بندگان خدا فاطمه علیها السلم را سزاوار حد شرعی و تادیب دینی دانسته و او را مثل زنان
سایر عالم بسخن غیر معصوم اهانت نمائی پس تکذیب فرموده خدا نموده و طهارت فاطمه علیها السلم که حق جل و علا
گواهی آن داده قبول نکرده باشی و ازین جهت از ربقه مسلمانی بیرون آمده در زمره کفره و مشرکین داخل باشی
و مذکور است که این سخنان در آن سنگین دل سیاه اندرون اثر نکرده و بجواب حضرت التفات ننموده
برخواست و بر اهل اسلام ظاهر است که این فعل از ابی بکر و تابعین قضیه ایست عظمی و رزیئی کبری و بدعتی شنیع و
فضیحتی قبیح و خلافی روشن و نفاقی متقن و عداوتی متیقن و خصومتی با خدا و نقاضتی با مصطفی و عنادی
با مرتضی و دشمنی با ائمه هدی و محاربه با ملائکه ارض و سما که از آن ملعون و تابعین سمت صدور پذیرفت
و کتاب خدا و سنت مصطفی متروک العمل گردیده مرتبه مرتبه و آئین جاهلیت ظهور یافت و جرئت امت
که طایفه که خود را داخل اهل اسلام دانند و این قسم ظلمی و بدعتی که نقل یاد رو گنجایش سوال و عقل
تجویز نمی المحال باشد از ابی بکر و تابعین صادر کرده و بد پیشرو را او را بخلیفه خدا و پیغمبر نام برند و بر منبر حکم
ساخته بجانشینی رسول الله ملقب گردانیده اطاعت اقوال و افعالش لازم دانند و نص قاطع در
وارث مقرر معین بنزول آسمانی را منسوخ دانسته و اهل بیت رسالت را از جمیع حقوق دینی و دنیوی
ممنوع ساخته احدی در امور رندگی از جاده متابعت آن ضال مضل منحرف نگشته بکلی پیوسته بخرعوات

و ضلالت گردید امام و ماموم و ضال و مضل و غاوی و مغوی و هر که باین قسم از امور راضی و خشنود بوده و قول
و فعل او را معتبر دانسته و احتمال کذب و خلاف به و دمان هدایت و ولایت راه داده و الحال اقوال
و افعال امرای ثلثه و تابعین و عاملین بخصوص و امر و نواهی صادره از ایشان و محبین و معتقدین صحت خلافت
و لزوم اطاعت آن گروه بی دین و دشمنان دین و دمان سید المرسلین را صحیح و معتبر و معمول علیه دانسته و او
ایشان من حیث هی عمل نموده یا آن طایفه را از گروه مسلمان دانسته و یا گفته و کرده ایشان را موافق رضای
الهی تصور نموده یا صدور منبر نبوی از ایشان صحیح و معتبر دانسته یا ایشان و تابعین را از مجتهدین اهل اسلام
حساب کرده یا من حیث الاستحقاق ایشان را پیشرو و پیشوای اهل دین دانسته یا کسی که مقلد اقوال و افعال
ایشان باشد مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و غیرها من الفرق الباطله از زمره اسلام تصور کرده الحاصل
هر که طریق دینی مخالف قانون آل رسول الله است مثل جماعت مذکوره و باقی فرق شیعه غیر فرقه حقه اثنی عشریه مثل
زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و ناوسیه و اصناف مختلفه غلاة باسرها در کفر مجموع طوایف مذکوره تامل نموده
و در صحت طعن و لعن و توبیخ و تکفیر و برائت از ایشان دغدغه نماید او نیز مثل آنجماعت در زمره ایشان با جبل کفره
و مشرکین محشور و مقهور در یوم النشور است اللهم هذه عقیدتی و خلاصه مذهبی و ما اهتدیت الا بهدایتک و
بتوفیقک لبذل الجهد فی تحقیق الحق و تزییف الباطل اللهم امتنی علی الایمان بک و التصدیق بمحمد نبیک و علی ولیک
و الائمه ولاة امرک و حججک علی خلقک و اوصیاء رسولک من ولد فاطمه علیها السلم اللهم احشرنی فی زمرتهم و
ارزقنی شفاعتهم و اجعلنی معهم فی الدنیا و الآخره اللهم اجعل عاقبة امری الی غفرانک و رضوانک و من علی بن ابی طالب
علیه السلم و صیرنی ممن تمضی ایام حیوته عند قبر الحسین و النور فی کرتهم و الحشر فی زمرتهم اللهم و اسئلک ان
یکتبنی من اصحاب الحسین بحق الحسین و جد الحسین و اب الحسین و ام الحسین و اخی الحسین و التسعه من ذریت
الحسین برحمتک یا ارحم الراحمین یعنی فائز گردان مرا بخدمت اهل بیت و همی که ایشان رجوع نمایند بدنیا در
زمان ظهور صاحب الزمان علیه السلم ایقاظ چون ابوبکر در استرجاع فدک از تصرف فاطمه علیها السلم غلط نموده

تشنیع بعداوت اهل بیت رسالت نموده حضرت فاطمه علیها السلم او را بان ملزم ساخت که بر تقدیر انکه ملک
نبوده از ترکه حضرت رسول محسوب گردد و درین صورت بر مستحق اخذ آن تصرف در آن منحصر در من بوده
دیگری من حیث الاستحقاق پیرامون آن نتوانند رسید و درین مرتبه ابو بکر و تابعین مضطرب شده چون جوابی که
موجب حرمان حضرت فاطمه علیها السلم از ارث پدر بزرگوار باشد در خزینه خاطر کینه اندوز حیله آموز
وی جای نداشت درین صورت شیطان لعین که درون وی را احاطه نموده حسین چاره جوئی نموده وی را
تعلیم داد که پیغمبر فرموده که طایفه انبیا را میراث نباشد یعنی متروکات ایشان بورثه انتقال نیابد بلکه
صدقه است که بر اهل اسلام از مستحقین صدقه قسمت نمایند و این حکایت از ابو بکر نه موافق عقل و نه موافق نقلست
اما نقل واولوا الارحام اولی ببعض فی کتاب الله و عموم آیه نبوی که البته تخصیص داشته باشد مخصص گشته
و تصریحات الهی که بصحت ارث سلسله انبیا در قرآن واقعست مثل و ورث سلیمان داود در ماده زکریا
میفرماید که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و حمل لفظ ارث بر حقیقت شرعی که مراد استحقاق
اموال و متروکات دنیویه است اولی از ارث نبوتست و بر تقدیر اراده نبوت تواند بود که مراد از ارث
اعم از متروکات دنیویه و مقامات قرب درگاه از نبوت و رسالت باشد نه آنکه مراد ارث در امر نبوت باشد لا غیر
چه بر تقدیر بایستی که هر فرزندی از سلسله انبیا قایم مقام خود بوده بر مسند نبوت متمکن شدی و ذریت
رسول الله نیز بایستی که بوصف نبوت موصوف میشدند و مخالفین که در امامت ایشان مضایقه نمایند در نبوت
کجا متحمل میگردیدند و علی ای حال حرفی که نسخ آیات بینات نماید یا تخصیص آن خبر غیر ذریت مطهره کند در قرآن و
روایات نبوی رد دیده و قبل از زمان رسالت خاتم الانبیا ذریت انبیای سابقین از میراث ممنوع نبوده
مثل سایر عباد الله استحقاق آن داشته انتفاع میگرفته اند و اگر این حکایت مخصوص اولاد رسول آخر الزمان
باشد او نیز محتاج بدلیل و برهانست و عبارت نحن معاشر الانبیا که خصم ذکر مینماید منافی تخصیص است
اما عقل بر سایر عقلا روشنست که حکایت ارث موجب عیبی و نقصانی در دین یا دنیای ورثه انبیا نبوده بسبب

رفع منزلتی یا انحطاط مرتبتی تواند بود تا از ین جهت ممنوع از امر مذکور شده حق تعالی مراعات اعزاز و احترام و
توقیر و اکرام ایشان درین امر نموده باشد بدستوری که باب صدقه چون موجب پستی و خفتی خواهد بود دفع
این از ایشان نموده تا در درجه بعضی از ادانی بنی آدم نبوده ملاحظه احترام ایشان نموده باشد دیگر آنکه اگر
ابو بکر در نقل این روایت کاذب نبودی بایستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این حکم بطریق وحی و پیغام
جبرئیل علیه السلم از آنحضرت صدور یافته و تخصیص کتاب خدا و منع ذریت سید الوری نظر بآن صحت پذیرفته
پس واجب آن بود که اولاد مطهره و هر که در طبقه از طبقات بوجهی از وجوه شرعیه مستحق میراث از آنحضرت
شدی ایشانرا از ین معنی خبر داده و تبلیغ این امر بایشان نموده آنچه اراده الهیه بآن تعلق یافته بود بر ایشان
ظاهر ساختی تا از شایبه احتمال فما بلغت رسالته مصون و ظاهر بودی که انفراد و اختصاص اخبار و اظهار
این امر بابی بکر دون اولاد و مستحقین ارث و وارثین علم او قرینه کذب اوست و افترا بر رسول هاشمی است
و از ظرایف امور آنست که چون جمعی از معصومین و مقربان درگاه رب العالمین چه معصومه طاهره مطهره ادای
شهادت نمایند آن شهادت در دیوان ابو بکر و عمر معتبر نبوده دعوی حضرت فاطمه زهرا و گواهی علی مرتضی و
حسن مجتبی و حسین شهید کربلا علیهم صلوات الله الملک الارض و السما از دایره عبارت بیرون نشست
و چون ابو بکر منع میراث حضرت فاطمه علیها السلم نموده مخالفت صریح کلام الهی نماید و تارک سنت نبوی گردد
احدی از اصحاب او را منع ننموده بمحض قول وی قرینه که مصدق او اند بود عمل نموده تجویز حکایت وی
نمایند و شهادت شاه ولایت با اتصاف بعصمت و طهارت متحققه بنص قرآنی در امر فدک اعتبار نکرده
از وجه حقیقت ساقط دانستند و اینها همه قراین واضحه است بر آنکه عامه اصحاب رسول الله الا قلیل
در عداوت خاندان نبوت شریک بوده همگی از پیمانه خصومت آن دودمان رفیع البنیان مست و مدهوش
گردیده در تحت مدلول صدق مشمول و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید
داخل گردیدند و مؤید مقاصدست روایت علامه در کتاب خلاصة الرجال از سیف بن عمیره از حضرت امام

محمد باقر علیه السلم ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلثه نفر سلمان و ابوذر و مقداد قال قلت فعمار قال جاض جضة ثم
رجع ثم قال ان اردت الذی لم یشک و لم یدخله شی فمقداد و شکی نیست که اگر ارتداد و امثال آن کبیرات بودی ملکه
کفر اصلی جبلی بشرو افعال و اعمال اصحاب ثلثه منشای انعقاد جرات در مخالفت احکام خدا و رسول نموده
مصدر این قسم از قبایح نشدندی و حکایت مخالفت ایشان با قانون شریعت محمدی ازان گذشته که بحساب کتاب
از عهده تفاصیل آن بعضی توان یافت و در کتب مخالفین مسطورست که عمر بر منبر رسول الله چون کلمات ناقصات
میخواست که مرتبه بمرتبه نسخ احکام شریعت و ملت نماید روزی این کلمه بر زبان جاری ساخت که متعتان کانتا فی عهد
رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج و این کلامیست از عمر متضمن اعتراف با نکه او عمدا
ترک اطاعت خدا و رسول نموده و چیزی که در زمان رسول الله بسنت نبوی که ماخوذ از وحی الهیست مقرر
معمول و مستمر بوده و باتفاق امت محمد صلی الله علیه و آله هر که محرم ما احل الله باشد بی دلیل شرعی تارک دین محمد بوده
داخل کفره و ملاحده است و طرفه آنکه مریدان عمر معترفند که وی معصوم نبوده قول و فعل وی مثل سایر الناس
از خطا و مخالفت خدا و رسول خالی نیست و علی ای حال چون فرموده رسول موافق امر و اراده حق سبحانه و تعالی
پس امر متعه چون معمول ما نحن فیه بوده و عمر بتحریم آن حکم نموده درین صورت خلاف ما اراد الله و ما انزل الله
نموده باشد و حق تعالی میفرماید که ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ختم از وجوه مخالفت شیخین با قوانین
ملت سید الکونین آنست که ابوبکر علیه اللعنه وصیت کرد که او را در حجره مطهره نبویه دفن نموده بمحل دیگر نبرند و بعد ازان عمر
قایم مقام وی و سالک مسلک او شد و نیز این بی ادبی و بی حیایی نموده بدعت ابوبکر عمل نموده و بیان این عبارت
وجهست که حجره نبویه یا بر ملکیت آنحضرت باقی بوده و بورثه انتقال یافته یا داخل صدقات متعلقه با اهل اسلامست
چنانچه ابوبکر مدعی آنست و بر تقدیر اول چون حجره مطهره بالاشاعه میانه ورثه محصوره نبویه مشترک بوده و وی
بی اذن ایشان جبرا و قهرا و غصبا در ان تصرف نموده و وصیت بچیزی که مخالف دین نبوی باشد نموده و بر وجه اباحت
متصرف ملک غیر شده و این عین کفر و زندقه است و بر تقدیر ثانی که میانه اهل اسلام اشتراک با فاطمه

تمام نشده سابقه درین صورت حاصلست و بعضی از جهال و اهل جدال از جماعت مخالفین میگویند که در حصه
عایشه و حفصه ایشان را دفن نموده اند و این تاویلست بغایت ناپسندیده زیرا که اولا مخالف دعوی ابوبکر
که ارث حضرت فاطمه علیها السلم را مانع شده از تسلیم با او امتناع مینمود و این صورت در زمان ابوبکر
استمرار یافته غصب حقوق فاطمه از هر جهه صورت یافته و بر تقدیر ملکیت و حیثیت وراثت حصه هر یک از ایشان
از حجره مطهره مساوی محل دفن ایشان نبوده در ملک غیر بی اذن و رضای مالک از روی غلبه و قهر و حکومت
مدفون گردیدند و حاصل کلام آنست که اگر عناد با رسول الله و مخالفت قرآن و سنت پیغمبر از روی غلبه و
عدوان و استحقار دین و ملت و استخفاف شریعت و نبوت موجب ارتداد بوده مرتکب این قسم از
امور مسمی باسم کافر و مرتد و ملحد و منافق و این نوع از اسامیست امرای ثلثه در مواضع متعدده
که اندکی ازان درین رسایل اندراج یافته سزاوار تسمیه باسامی مذکوره گردیده اند و شاهد حال درین قضیه
که اگر دشمنی و عداوت و خصومت اهل بیت رسالت احاطه ظاهر و باطن و صورت و معنی جماعت مذکوره ننموده
شعله فروزیران عداوت خاندان رسالت نبوده بود ندابوبکر و عمر را در ان مکان عالی و مدفن متعالی سید الکونین جای
نداده فاطمه طاهره مطهره و جگر گوشه رسول و منور بقعه بتول حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلم را از محل مورد و شی
صوری و معنوی و ظاهری و باطنی ممنوع نساخته در خصوص این قضیه سالک مسالک اظهار کینه دیرینه و
ضغینه قلبیه نمیشدند و شکی نیست که وقوع قضایای مذکوره از ایشان جز بعنوان طغیان و عصیان و تسلط و تحکم
و قهر و غلبه بر دودمان نبوت و رسالت است علت مستقله بلکه علت تامه صحت حکم بکفر و ارتداد و ان طایفه ضاله
مضله بالکه بوده محل تامل و مقام تاویل و توقفی نیست ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة
ولهم عذاب عظیم ختم از مواضع علم بعداوت و مخالفت کتاب و سنت که ابوبکر و عمر مصدر آن شده اند مضامین
اعجاز آمیز فقرات ذکیات خطبه سامیه نامیه موسومه بخطبه شقشقیه است که اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه
وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا وطویت

عنها کشحا وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق
شجی اری تراثی نهبا حاصل مضمون عبارت وافی هدایت شکایتیست از آن سرکرده سلسله حابس حقوق
مرتضوی ابو بکر بن ابی قحافه که حضرت در لباس قسم اشاره بآن نموده میفرماید که بذات خداوند جهان که پسر ابی قحافه
خلافت را بطریق پیراهنی که سازعوب بدنی حایل فضای صورت عنصریست در بر کرده و با وجود آنکه میدانم
که نسبت من بخلافت مثل نسبت قطبست برحی یعنی همچنانکه سنگ بالای آسیا بر گرد میل آهنین که در سنگ
زیرین جای گرفته دوره مینماید خلافت رسول نیز مثل آن گرد من میگردد و این کنایتست از آنکه چون مدار
انتفاع آسیا بران میل بوده فواید مامول رجائیه موقوف بوجود آن میلست همچنان مقاصد دینیه و مطالب
محمدیه و حصول منافع اخرویه و دنیویه و تحصیل مطالب علیه و عملیه نشاء بشریه بوجود آنحضرت مربوط بوده نقطه
پرکار هدایت و ولایت و مرکز دوایر خلافت و وصایت بوده ظهور حقایق موجوده بوجود آن مظهر انوار غیبت
و شهود تحقق پذیرفته و بنابرین قایم مقام و نایب مناب حضرت رسالت در وجوب اطاعت اوامر و نواهی و
انتظام مهام بنی آدم در نشاتین دینی و حقیقی بان کاشف رموز ارض و سما تعلق پذیرفته و اگر این امر بشخصی نسبت
ارتباط یافته بوی تعلق یابد درین هنگام آسیای برج رجای شریعت خیر المرسلین معطل و بی منفعت مانده نتایج
مامول مترتب بر آن صورت نبندد و کلمه ینحدر عنی السیل ظاهر اشاره بعلوم دینیه و معارف یقینیه است یعنی
که هر که طالب حق تحقیق بوده سالک مسالک علم و عرفان باشد بهمه مترشح از چشمه صافیه دانش آن عارف
معارف سلونی قبل ان تفقدونی بر ساخته باندازه استعداد نصیبی یابد و بنابرین عبارت لا یرقی الی الطیر کنایت
از علو رتبه و سمو مرتبه و ارتفاع قدر آن عظیم که احدی از نفوس بشریه و ملکیه با وجود طیران شواهق فلک تحقیق
و تدقیق از وصول بشرف رفیعه شان و الا مکان علوم حقیقی و معارف تحقیقی آن حضرت عاجز آمده معترف بقصور
و بادی کلمات ناکیات آن نقطه دوایر ایجاد کاینات متضمن شکایتست و بیان تقاعد از مطالبه حقوق دینی و امور دنیوی
و اغماض عین از مشاهده قهر و غلبه اعادی و انزوا در زوایای صبر و تحملست و اشعار بر آنکه اصحاب منبر ارتداد

پیش گرفته سالک مسالک اطاعت و متابعت اهل مجد و عنا گردیده و آنحضرت را اتی ناصری و معینی که خود
از وی نجوی مرجع القهر نمودند چنانچه عبارت وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء از آن
حکایت مینماید بعضی افکار و انظار خود را مجمع ساختم که حمله آورم بر ایشان بدست بریده که کنایه از تنهائی
و عدم اعوان و انصار است یا صبر کنم بر ظلمت ظلم نابینا که اشاره بشدت مراتب ظلمست فصبرت وفی العین
قذی وفی الحلق شجی پس صبر کردم و حال آنکه چشمم از غبار اندوه شکوه تسلط اعادی آزرده و بی نور
حلقم از تجرع مراره آزار و شماتت اغیار مشابه که مگر سنگ ریزها و استخوان پارها در آنجا مجمع شده و سبب
حصول این قسم از اذیت و بلیت آنست که میدیدم که میراث من منهوب و حقوق من مغصوبست و غرض
از تحریر قلیلی از عبارات قدسی اشارات آنحضرت این بود که دانسته شود که اعمال و افعال ثلثه بر وجهی صدور
یافته که متضمن نهایت آزار خاطر و اندوه باطن و ظاهر آن نقطه دایره سراپرده و بنابر مصلحت الهی و وصیت
رسالت پناهی متحمل اوضاع ناپسندیده اصحاب گردیده تجرع کاسات مرارات اذیات و اقسام ارباب
شقاق و نفاق مینمود و اگر تمامی فقرات خطبه سامیه مذکوره ترجمه شود موجب طول کلام و اندوه
خاطر محبان آن دودمان ولایت مکانست و در کتاب نهج الحق و کشف الصدق از مسند احمد حنبل منقولست
از رسول رب العالمین من اذی علیا فقد اذانی و ایضا در کتاب مذکور یا ایها الناس من اذی علیا
بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا خطابست بگروه آدمیان و وجوه عموم که هر که حضرت را اذیت رساند روز قیامت
چون مبعوث گردد داخل زمره یهودان یا نصاری خواهد بود و اگر بعبارت منقوله از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم در کتاب مهج الدعوات رجوع شود مرآت خاطر از تصویر حالات مقرون بکفر و نفاق مشحون صحیفه لعین
و طعن بر عظما و رؤسای اصحاب بی ادب مصور بصور علم الیقین گردیده اصلا و مطلقا خدشه چون و چرا در گو
مضایقه و مراد صحیفه خاطر نمانده سالک مسالک صدق و یقین گردیده و بعضی از آن عبارات شبیه دعای صنمی
قریش بوده همانا این مراد از اشارتست و عبارت متعدده اینست اللهم فضاعف لعنک و باسک

وعذابک علی الذین کفروا العنک وخونا رسولک و اتهما نبیک و بابناه وحلا عقده فی وصیته ونبذا عهده فی خلیفته
من بعده وادعیا مقامه وصغرا قدر حجتک و بدا بظلمهم وطرقا طریق الغدر علیهم ومنع خلیفتک من سد الثلم وتقویم
العوج وامصار الاحکام و اظهار دین الاسلام واقامة حدود القرآن و العنهما وابنیهما وکل من مال میلهم وحذی
حذوهم وسلک طریقهم وتصدر ببدعتهم لعنا لایخطر علی بال و تستعید منه اهل النار اللعن اللهم من دان بقولهم واتبع
امرهم ودعی الی ولایتهم وشک فی کفرهم من الاولین و الآخرین یا ارحم الراحمین حاصل مضمون این عبارت یعنی شاید
دلیلست بر کفر ابوبکر و عمر و شرک ایشان و خیانت صادره از ایشان در دین نبوی و تهمت بر حضرت رسالت و
برگشتن از دین آنحضرت و شکستن عهد و بیعت روز غدیر در امر خلافت شاه ولایت و تصریحست باینکه ایشان
تغییر احکام الهی و تبدیل سنت نبوی نموده ملت حضرت رسالت را برگردانیده و غیر ملت را دین و شریعت نام
کرده حجت خدا که عبارت از علی مرتضی علیه السلام است سهل و بی اعتبار کردانیدند و غدر و بی وفایی با او
نموده مخالفت امر و نهی ایشان اختیار کردند و ابتدا بظلم آل رسول و آغاز حرب با ایشان و منع خلیفه معصوم
من الله از آنچه موجب سد رخنه در بنیان شریعت باشد نمودند و آنحضرت را از استقامت در میان ملت و امضاء
احکام شریعت و اظهار دین اسلام و اقامت حدود قرآن مانع گردیدند و همچنین عبارت مذکوره مشتملست بر تکرار
لعن بر ایشان و دختران ایشان که عبارت از عایشه و حفصه است و مشتملست ایضا بر لعن جماعتی که ببدعت
ایشان عمل نمایند و بطرفی که ایشان رفته باشند میل کنند و بر قول ایشان تمسک کردند و سخن ایشان را در دین
نبوی معتبر شناسند و تابع امر و نهی ایشان شوند و همچنین لعنت نموده بر جمعی که مردم را بر دوستی و محبت ایشان
ترغیب و تحریص نموده بلعن کسانی که در کفر ایشان شک نمایند از اولین تا آخرین مجملی از ترجمه عبارت فیض آیت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اینست که نوشته شد و ظاهرست که بهترین متمسکی و روشنترین دلیلی است
بر کفر شیخین و تابعین و دوستان و محبان و کسانی که بفاعل ایشان عمل نموده باشند و ایشان را داخل اهل اسلام
دانند یا شک در کفر ایشان نمایند یعنی که باید ایشان کافر دانسته از طبقه مسلمانان خارج دانند و شیطان لعین

دور نیست که کسی را وسوسه نماید که چون جماعت مذکوره قایل بکلمتین و از اهل قبله اند حکم بکفر ایشان چون توان نمود
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از نجمه فرموده که هر که شک در کفر ایشان نماید مستحق لعنت و پوشیده نیست
که مجرد کلمه گفتن و روی بقبله کردن در تحقق اسلام کفایت نمی نموده موقوف بتصدیق ما جاء به النبی و اطاعت اوامر
و نواهی اوست یعنی اطاعت و متابعت او را واجب دانسته منکر آن و جاحد مقتضیات اوامر و نواهی
رسالت پناهی نباشد و اسلام ظاهری مفید آنست که خون و مال و زنان و فرزندان ایشان محفوظ مانده بر تولی
ان محو نانده شد چنانچه زمره منافقین زمان نبوت که من حیث الظاهر اتیان بکلمتین نموده و در ملازمت حضرت
و اقامت صلوات و سایر امور دینیه تقصیری نمی نمودند و لیکن حق سبحانه میفرمود که والله یعلم ان المنافقین لکاذبون
فایده محمل از وجوه لعن بر خلفاء ثلثه و تابعین ایشان ذکر یافت و معلوم شد که هر که در کفر و غدر نموده هر آن
باشد او نیز داخل کفره و مستحق لعن و طعن است و خلاصه کلام درین مقام آنست که غیر از فرقه حقه اثنی عشریه جمیع
فرق اسلامیه یعنی آنها که ظاهرا بوحدانیت خدا و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اقرار دارند و روی بقبله
مسلمانان نموده نماز میگزارند و بقیه مراسم دین محمد از زکوة و حج و غیرها قیام مینمایند امور مذکوره ایشان را
نفعی نموده و در روز جزا فایده مند نبوده در درجه کفره و مشرکین مستحق خلود نار و عذاب الیمند و بروایت
ابی حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتاب محمد بن یعقوب رحمة الله ذکر یافته که هر که تصدیق بوحدانیت خدای
و بنبوت نموده باشد مادام که اقرار و لایت امیر المومنین علی علیه السلام و باقی ائمه اثنی عشر نموده و تبرا از اعادی
ضمیمه آن نساخته باشد ایمان وی صحیح نبوده او را خداشناس نتوان گفت و چون ایمان صحیح عبارتست از محبت
ایشان بوجه کمال چنانچه مراد از کفر عدم محبت و مودتست و قبل ازین ذکر یافت و محبت کامله تحقق نیابد الا
بعد از تبرا از اعادی اهل بیت و انکار از خاندان عصمت بیان تبرا نیز مثل تولا رکنی از ارکان ایمان بوده دوست
ایشان دوست خدا و منکر ایشان منکر خداست و ابن بابویه رحمة الله در رساله اعتقادات اشارت بآن نموده
که و یعتقد فیهم ان حبهم ایمان و بغضهم کفر و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیة الله

وولیهم ولی الله واگر نادانی را این غدغه شود که مخالفین ایشان موسوم بعداوت بنموده از منقصت مبرا الله
جواب آنست که هرکه از پیمانه محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله کام جان طراوت و نضرت داده معدوم
داده بتقدیم کسی که ایشان در امری از امور راضی نگشته و قایل آن نشده نسبت بآن سلسله رفیعه مراعات اعزاز
و احترام لازم دانسته غیر ایشان را سزاوار پیغمبری نخواهد دانست چنانچه روایت ابن عباس در مناقب ابن شاذان
مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که علامت بغض و عداوت با امیرالمومنین علی بن ابی طالب
علیه السلم آنست که دیگری بر او مقدم دانند و عقل نیز بهمین حکم مینماید که با وجود شنیدن بعضی از فضایل
و حالات امیرالمومنین علی علیه السلم و دانستن احوال ابوبکر و غیره اگر عداوت و خصومت با آنحضرت در میان
نباشد بکدام استحقاق و استعداد که ابوبکر بآن اختصاص یافته و در ماده امیرالمومنین علی علیه السلم مفقود
بوده که ابوبکر را بواسطه آن قایم مقام رسول الله باید دانست و آنحضرت را در درجه رعایا و تابعین وی تصور
باید نمود و این معنی نه پسندیده عقل و نه موافق نقلست و شعبه ایست از شعب مختلفه کفر و الحاد که معتقد حقیقت
خلافت ثلثه را موجب خلود عذاب در یوم التناد ست و مناسب مضمون این کلامست آنچه از شیخ الطایفه
شیخ ابی جعفر الطوسی نور الله مضجعه نقلست از ابن عباس که از حضرت رسالت سوال نموده که وصیت
کن تا او را بامری که در دین و دنیا از آن انتفاع یابد و حضرت در جواب فرموده که بر تو باد بمودت امیرالمومنین
علی بن ابی طالب علیه السلم که قسم بذات آنکه مرا بحق بخلق فرستاده که حق تعالی هیچ حسنه از هیچ بنده قبول
نکند تا از محبت امیرالمومنین علی علیه السلم از و سوال نکند و چون شخص مذکور را از اهل ولایت آنحضرت باشد
یعنی در دار دنیا تولا بوی نموده باشد اعمال وی در درجه قبول یابد و اگر محروم ازین سعادت باشد از و سوال نموده
داخل جهنم گرداند و بعد ازین کلام حضرت رسالت قسم یاد نموده که یا ابن عباس بحق آن خدا که مرا بحق فرستاده بخلق
که آتش بر دشمنان امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلم بیشتر غضب آلود ست که بر کسی که گمان وی آنست که
خدای تعالی را فرزندی باشد ابن عباس گوید که گفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر داشته باشد و مود

که بلی طایفه که نام ایشان با امت من رسانها مذکور شود و دشمن وی باشند و ایشان را از مسلمانی نصیبی نباشد
و ظاهر است که هرکه از اسلام بی نصیب باشد در خریطه کفره و مشرکین منخرط کرد و فرموده که از علامات عداوت
آنحضرت تقدیم غیر او بر اوست و ابن عباس روایت مینماید که چون ازین حدیث ایامی گذشت و وقت رحلت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نزدیک شد گفتم یا رسول الله چه میفرمایی که مرا بآن عمل باید نمود فرمود یا ابن عباس
مخالفت کن با هرکه مخالف امیرالمومنین علی علیه السلم باشد و هیچ وقت ناصر و مددکار مباش کسی را که مخالف او باشد
یا ابن عباس اگر خواهی که ملاقات پروردگار نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست امیرالمومنین علی علیه السلم
و دشمنی کن با دشمن امیرالمومنین علی علیه السلم یا ابن عباس حذر باش که در ماده امیرالمومنین علی علیه السلم شک
در خاطر نگذرانی که هرکه شک در ماده آنحضرت نزد الله تعالی از قبیل کفره و مشرکین است و از جمله روایات منقوله
درین مقام که فرح بخش خواص و عوام از شیعیان و محبان و دوستان سید الانام است روایت سماعة بن مهران
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بر نهجی که آنحضرت بسماعه خطاب نموده فرمود که بدترین مردم کیست
سماعه گفت یا ابن رسول الله بدترین مردم مائیم حضرت از این سخن نوعی غضب آلود شد که رخساره مبارکش
افروخته گردیده و از روی آزردگی خاطر تکیه نموده و تکرار کلام سابق فرموده و سماعه بهمان دستور جواب داد
بعد از آن فرموده که چون باشد روز قیامت که شما را پیش از همه کس بدوزخ اشاره نمایند و ایشان نگاه
بجانب شما نموده گویند که میدانیم که مردمی که در دنیا ایشان را از اهل گناه و معصیت و مستحق عذاب میدانستیم کجا
رفتند و حال ایشان چگونه است و مضمون مسطور موافق این آیه شریفه است ومالنا لانری رجالا کنا نعدهم
من الاشرار و بعد ازین قسم از بشارات دیگر باره متوجه سماعه شده فرمود که هرکه از شما گناهی صادر شود و چون
روز قیامت شود بپای خود متوجه درگاه الهی شده شما را شفاعت کنیم و عبارت حضرت اینست که یا سماعة
بن مهران ان من اسار منکم اساره مشینا الی الله تعالی یوم القیمة باقدامنا فنشفع
وبعد از آن فرمود که والله که داخل آتش نشود از شما ده کس و الله که داخل آتش نشود از شما هیچ کس و الله

که داخل آتش نشود سه کس والله که داخل آتش نشود یک کس بشارت روایت صحیحه معتبره درباب شیعیان اثنی
عشریه وعدم دخول ایشان در دوزخ بیش از بیش و زیاده از احاطه وهم دور اندیش است و ذکر تمامی آن
خلاف طول کلام و تورط الخلق فی الانام مصلحت ندیده ختم رساله بایضاح استحقاق مطاع [illegible] کرام مولات منت
بنظم کلام وا وفق تصدیق ظاهر بباطن و صورت بمعنیست و چون قبل ازین دانسته شد که قول و فعل حضرات
ائمه معصومین طاهرین بنابر عصمت و طهارت ذوات مقدسه ایشان موافق اراده الهیه بوده مجملات قرآن و متشابهات
و غیرها نزد ایشان حاضر بوده مضمون صدق مشمول لا یمسه الا المطهرون پرده شکوک و شبهات مختلفه درین مقام
مرتفع میسازد و بنابرین باید که آنچه طریق استناد آن بکلی از حضرات صادقین مصحح گردد اطاعت و قبول
آن و متابعت مضامین فرامین ایشان که احبای رب العالمین و حجت الهی در روی زمین اند منصب العین ضمیر خود
باید دانست و بنابرین چون بطریق وثیق ائمه اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وضوح پذیرفته که
چون آیه یوم ندعوا کل اناس . شرف نزول یافت یعنی هر طایفه از طوایف بنی آدم در روز محشر برفاقت
و معیت امام ایشان حاضر آورده آن عرصه خطیره خواهند شد و بعد از نزول آیه شریفه جمعی از مسلمین که حضار
مجلس نبوی بودند سوال کردند که امامی غیر از شما بنبوت بر صفت امامت خواهد بود حضرت در جواب ایشان
فرمودند که امر رسالت بمن اختصاص یافته و امامت مخصوص ذریت منست بعد از من اما بعضی از اشقیای امت بکذب
قول ایشان و انکار امامت ایشان نموده و ایشان را کفر و ضلالات و تابعین ایشان دست ظلم و تعدی از آستین بی باکی
بیرون آورده و مخالفت حکم خدا و رسول او نموده دقیقه فرو گذاشت نخواهد نمود و دران وقت هر که
تولا باهل بیت من نموده مصدق اقوال ایشان باشد روز قیامت فائق من اختصاص یابد و هر که تابع اهل خلاف
شده تجه بر اقوال و افعال ایشان نماید بدرستی که او از من نیست و با من نیست و من از او بیزار است و شکی نیست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از او بیزار باشد و در صحرای محشر داخل امت او نباشد و برفاقت آنحضرت سرافراز
نگردد و در درجه کفره داخل بوده خسر الدنیا و الآخره باشد و اصرح ازین روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در تفسیر آیه اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا و حاصل افاده حضرت امام
محمد باقر علیه السلام اینست که هر که از طوایف بنی آدم گمان کند که در طریق هدایت غیر ذریت حضرت رسالت مآب
وصف اتصاف پذیرفته شخص همچنین عند الله تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد و او را نصیبی از
از ثواب بهشت و نعیم جاودانی نبوده مخذول و منکوب صحرای محشر گردد و مثل این روایت مذکوره است
آنچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ایضا در تفسیر آیه و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة
نقل شده برینوجه که هر که درین دنیا خود را امام گوید و بکذب و افترا تمام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی
خطاب بپیغمبر نموده میفرماید که خواهی دید که کسانی که بدروغ و خلاف واقع بر مسند خلافت نشسته باشند
در صحرای محشر رو سیاه و نامه سیاه و اویلاه کنان در صف محشریان روسیاهان جالی شده و در
معنی از ابن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز
قیامت با ایشان تکلم نماید و ایشان را از معصیت و حرکت پاک میگرداند یعنی سزاوار دخول بهشت نمیسازد
و بعذاب شدید معذب میگردانند یکی آنکه دعوی نماید که حق تعالی او را امام گردانیده و نه چنین باشد و یکی
آنکه انکار امامت شخصی نماید که الله تعالی او را امام گردانیده و یکی دیگر آنکه اعتقاد وی این باشد که آن دو کس
از اسلام نصیبی باشد و مؤید این روایتست آنچه در کلینی ذکر یافته من لیست امامته من الله کان مشرکا بالله
یعنی هر که امامت وی از جانب الهی نباشد مثل کسیست که بخدای تعالی شریک آورده باشد و وجه این آنست که
چون تعیین امام و خلیفه مخصوص مرتبه ربوبیت است پس هر که اعتقاد امامت بخود یا بدیگری داشته باشد
و حق تعالی او را بجهة این امر منصوب نگردانیده باشد درین صورت باید که قایل بشرکت در کارخانه الوهیت گردد
و ازین قبیلست آنچه ابن بابویه نقل نموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فمن ادعی الامامة و لیس بامام فهو
الظالم الملعون یعنی هر که دعوی امامت نماید و وی امام نباشد یعنی خدا و رسول او را بجهة این امر تعیین ننموده باشد
شخص انخس از اهل ظلم و از مستحقین لعنتست و از روایات معتبر مذکوره در کتاب کافی بروایت زراره

از حضرت امام محمد باقر علیه السلم و از آنحضرت متصل بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرقوم گشته که لو ان رجلا
قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و ثم یعرف ولایة ولی الله فوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته
الیه ما کان له علی الله من حق فی ثوابه و لا کان من اهل الایمان خلاصه مضمون عبارت آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که اگر کسی تمام شب عبادت و تمام روز صرف روزه نموده باشد و جمیع اموال خود را در راه الله تعالی
تصدق نموده و در تمام عمر اوقات صرف حج گردانیده باشد و باوجود این حال او را معرفت ولایت
ولی خدا حاصل نشده باشد و نداند که ولی منصوب از جانب خدا کیست و چه کس است تا تولا بوی نموده
جمیع اعمال وی به دلالت آن ولی خدا از و صادر گردد این طور کسی را در درگاه الهی استحقاق اجری و ثوابی نخواهد بود
از دایره اهل ایمان خارج باشد و شکی نیست که مضامین صدق آیین روایات مذکوره تمامی موافق احوال
و اعمال خلفای ثلثه و تابعین او امر و نواهی ایشانست که بر زبان مردم بر اهل سنت و جماعت مذکور
میگردد و چون انطباق مدلولات روایات مذکوره بر حالات و اعتقادات اهل خلاف غایت وضوح یافته
اتصاف باوصاف مذکوره محل مضایقه و منازعه و مقام شایبه و مکابره نیست و امور مذکوره از خواص
کفره و مشرکین و ملاحده و منافقین است طعن شرعی بلکه علم عقیدتی نفاق و شقاق و کفر و لوازم آن در ماده طوایف
اهل خلاف حصول یافته از شوایب احتمالات بعیده که جهال معاندین که بیند یا و پسند بغایت دور و از نواحی
خیالات فاسده آنجماعت مهجور است و ایضا از وجوه داله بر کفر و ضلالت خلفا و تابعین روایت منسوب بحضرت
امام موسی بن امام جعفر صادق علیه السلم است در تفسیر آیه و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله
حضرت فرمود که معنی این آیه اینست که هر که در امور دینی اعتماد بر عقل خود و هوای نفس کرده گذاشته و بی آنکه او را
هادی از جانب خدای تعالی باشد تکیه بر چیزی کرده نموده باشد گمراه ترین گمراهان باشد و مثل اینست روایت محمد
بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلم برین وجه که من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه
غیر مقبول و هو ضال متحیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای تعالی بوسیله عبادتی که نفس وی در غایت سعی و جهد نموده باشد

و او را امامی از جانب الله نباشد سعی آن شخص در عبادت مقبول حق سبحانه نبوده گمراه و حیرت زده است
و اصرح ازین حکایات واقعه میانه ابی شبل و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم برین وجه که حضرت خطاب
بوی نموده و چنین فرموده که تالله لا تقبل الصلوة الا منکم و لا الزکوة الا منکم و لا الحج الا منکم
حاصل کلام آنحضرت اینست که عبادات مفروضه و طاعات منصوصه از غیر اثنی عشریه صحیح نبوده بدرجه
قبول و وصول نتواند بود و از آنجمله حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بیان این معنی را مقرون به تقسیم ساخت
که شایبه ظلم و کیف و خدشه چون و چرا مانع نگردیده به تتبع مدلول عبارت از شکوک و اذی ظنیات و مشکوکات
عدول نموده سالک مسلک علم و عرفان گردد معلوم است که عدم قبول عبادات آن طایفه از جهه فقدان
شرایط صحتست که عبارت از عقیده خالصه و ایمان صحیحست که ملزوم اطاعت اهل بیت رسالت
و امر و نواهی ایشانست در دنیا و آخرت و اشعر از عبارت سابقه و الدست بلذات اعتقاد
روایت حنان بن سدیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم است چنانچه صحایف کتاب کافی بان
توشیح یافته و آنحضرت بسبب حقیقت حال اهل ضلال مسکوک سکه بیان ساخته که لا ینال الله عصب صلی
ام زنی و بهذه الآیه نزلت فیهم عاملة ناصبة تصلی نارا حامیه و حاصل کلام درین مقام اینست که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم میانه نماز که افضل عبادات و زنا که افحش معاصی و سیاتست چون از مخالفین
واقع گردد تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظه نگشته نزد آنحضرت اینست که همچنانچه بر فعل زنا مواخذه و معذب
خواهد بود بر فعل نماز بهمان قاعده مغضوب و معاتبست و وجه صحت این قضیه اینست و الله عند الله تعالی
و امثاله فی خلقه که نماز مذکور بر وجه مرغوب شارع و اطاعت آثار رسالت و متابعت احکام امام زمان
سمت وقوع یافته بلکه بنابر پاپند دین نبوی و جحد و انکار شرایع مصطفوی و اطاعت آثار اهل ضلال و متابعت
هوای نفس و موافقت وساوس شیطانی و تحریفات کلام ربانی صدور یافته و بنابرین چون امر نماز مذکور
برخلاف فرموده خدا و رسول واقع شده باشد و هوای نفس مقتضی آن بوده موافق وسوسه و اضلال شیطان

وقوع یافته باشد درین صورت هر کدام از ان دو فعل چون مخالف رضای خدا و فرموده سید الوری و مطابق
تحریک شیطانی بی دین است از جهة در مفهوم معصیت و مخالفت سنت و شریعت مشترک بوده باید که در
عذاب و عقاب تفاوتی بین الامرین نبوده بفعل هر کدام از فعلین مذکورین مستحق مواخذه الهی و مستوجب عذاب
نامتناهی باشد و الا شک مسافت بعیده میهن مسلکین متضادین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر چون آیت و ادله
صدق و نص دلالت اساس رب العالمین خالی بوده به پیروی اصحاب ضلالت و غوایت که شرک عال انسان
از رشته قویمه **و من اضل ممن اتبع هواه** انتظام یافته مهتدی نتوان شد و درین معنی گفته شده **شعر**
ز نفس ار نیکی طمع داری چنان باشد که از زاغ سپیدداری طمع سرسبزی عنقا نجات از راه عترت جو ز اعمالی
شفا از خاک درگه دان نه طب بوعلی سینا حقیقت کلام در باب خلفای ثلث و تابعین آنست که ارتداد ایشان
یعنی رجوع بطریق جاهلیت و بت پرستی بعد از استسعاد بسعادت اسلام نموده اند با آنکه در اصل بر کفر ذاتی
باقی بوده بطریق منافقین باظهار کلمتین و اتیان بظواهر عبادات شرعیه عمل مینمودند و این حکایت مردد است
بین الامرین مذکورین و آنچه بعضی نوشته آنست که آثار کفر و نفاق و جحد و انکار اهل بیت و اقدام بر اهانت و تحقیر
و بدعت در قوانین شریعت و تحریف کتاب و تبدیل سنت ببدعت نمودند پس قدر مشترک میان ارتداد و کفر اصلی
درجه ظهور دارد و لیکن خصوص احد الامرین فی الجمله خفائی داشته قرائن معتبره بر تحقق هر یک صورت پذیر نیست
اما ارتداد ایشان از جهة که امام جعفر صادق علیه السلم چون از اهل ارتداد که مدلول آیه **الذین ارتدوا علی ادبارهم**
من بعد ما تبین لهم الهدی بران دلالت مینماید سؤال کردید در جواب فرمود که فلان و فلان مرتد گشته از دین محمدی
بر گردیدند و ارتداد وقتی درست باشد که مسبوق بایمان شده در زمره مومنین داخل شده باشند
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم نقل شده که مراد از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه **فلنذیقن الذین کفروا عذابا**
شدیدا است جماعتی باشند که برگردند از حق تعالی و خلافت امیر المومنین علی علیه السلم که من جانب الله ثابت
انکار نمایند و درین آیت حق سبحانه اعزاز و احترام و توقیر و اکرام آنحضرت را بجای ساینده که مردود او را

مردود الله تعالی دانسته و تعبیر از ان حضرت بلفظ ربهم نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بمنزله در
درجه منکرین حق سبحانه بوده تفاوتی در آینه اعتقاد ایشان نماید و همچنین آیه شریفه **ان الذین آمنوا ثم کفروا**
ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا و دلالت بر ارتداد مینماید بنابر تصریح بلفظ آمنوا و اما
بقای ایشان بر کفر اصلی آنست که قبل ازین مذکور شد که لیلة العقبه اندیشه کشتن پیغمبر نموده چون از سایر امور
حیله و غرور دست امید ایشان منقطع گردید آخر تا بان جرأت نموده مرتکب آن فعل شنیع گردیدند
و ایمان بخدا و رسول اگر صحیح بوده ظاهر موافق باطن باشد اقدام برین قسم از خطیئات نموده مسلمان
پیرامون این طور امری نمیشود **دیگر** ایمان آورده بخدای عز و جل بعد از ملاحظه امور واقعه یوم الغدیر و
تاکیدات الهی درین امر و ترددات جبرئیل علیه السلم و تنبیهات و تشدیدات نبوی و تهنیت نمودن ایشان
امیر المومنین علی علیه السلم را و قبول نمودن حکم الهی و دیگر امور واقعه آن روز بعد از دو ماه مخالفت صریح نمودن
و ارتکاب این قسم از فضایح کردن و بضعه رسول الله را شمشیر زدن و آتش کینه دیرینه افروختن
و در خانه حضرت فاطمه علیها السلم انداختن و دیگر قبایح که زبان قلم شکسته رقم شرم دارد که بیان آن علی التفصیل
تواند نمود این طور از معاصی از کسی که ایمان به پیغمبر آخر الزمان آورده باشد بغایت مستبعد مینماید **دیگر**
آنکه در کتاب سلیم بن قیس مذکور است که چون ابوبکر بعد از شب غار عمر را ملاقات نموده از احوال آنحضرت میان
ایشان حکایت میگذشت ابوبکر گفت که قبل از واقعه مذکوره امر نبوت محمد نزد من مشکوک بوده گاهی عقل حکم
بصحت و گاهی ببطلان مینمود و چون هنگام استقرار در ان موضع محمد دست بر چشم من مالید و نظر ازانکه
کشودم دریای حبشه و کشتی جعفر که روانه حبشه شده بود تمامی بچشم من در آمد ازین صورت مرا علم بسحر او حاصل
شده دانستم که آنچه از خوارق عادات که ازو صدور یافته تمامی از مقوله اعمال ساحرانست و مذکور است
که بعد از آنکه عمر این حکایت از ابوبکر شنید رای ایشان بسحر و ساحری آنحضرت قرار یافته درین امر رسوخ یافتند
علامه نیشابوری در تفسیر خود نقل نموده که زنی از اهل مکه که عاتکه نام داشت با سید رعایتی و آرزوی از نبی

روانه مدینه مطهره گردیده و ظاهر نموده که رسول صلی الله علیه و آله از اکثر اصحاب عنایت یافته مراجعت مینمود شخصی
اسم وی حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی باهل مکه نوشته و چون حضرت در آن وقت عازم فتح مکه بود این مضمون را در
نوده بعاکه مزبوره سپرده و وی در میان موی سر خود پنهان نموده روانه گردید و بعد از آن جبرئیل علیه السلام
نزول نمود و حضرت رسول را ازین حکایت خبر داده آنحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عمر و شخصی دیگر را در
عاکه مذکوره روانه ساخته فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اسلام و عزم رفتن مکه همراه اوست آن مکتوب را
ازو بگیرند و اگر انکار نماید قبول ننمایند و چون ایشان روانه شده بآن عورت رسیدند مرتبه اول عمر بوی رسیده
ازو طلب مکتوب نمود عاکه مذکوره انکار نموده درین امر تاکید تمام مینمود و بسوگندان معتبر در زمان جاهلیت
مؤکد میساخت عمر قول وی را قبول نموده او را گذاشت و چون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از وی سؤال نمود
که مکتوب نگرفته او را از چه سبب گذاشتی عمر گفت که وی سوگندان یاد نمود که مکتوب مذکور نزد من نیست از جهت
او را زجر ننموده تجویز آزار او ننمودم و بعد از شنیدن این سخن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام متوجه شده
فرمود که والله پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ خلاف نگفته و هرچه فرموده از وحی الهی و پیغام گذاری جبرئیل علیه السلام فرموده
و بر عاکه شمشیر کشیده فرمود که یا مکتوب میدهی یا کشته میشوی و عاکه مکتوب مذکور را از میان گیسوی خود بیرون
آورده تسلیم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمود و بر صاحب ایمان ظاهرست که اگر کسی اعتقاد برسالت محمدی
داشته باشد و گفته او را فرموده خدا و طریق وحی و آمدن جبرئیل علیه السلام دانسته احتمال کذب در سخنان آن
صادق القول پیرامون خاطر وی نگردد چگونه تقدیم قول یک کافره بر قول پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا داده و بسوگند
بت پرستان گوش نموده پیغام خدا را اعتبار ننماید و ما هذا الا الضلال البعید دیگر چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
در موضع حدیبیه بامر رب العالمین با مشرکین مکه صلح نمود عمر نزد پیغمبر آمده گفت الست علی حق آیا تو بر حقی و چون پیغمبر
فرمود که بر حقم گفت سبب چه بود که این شک در اسلام نموده صلح کردی حضرت در جواب وی گفت که مصلحت الهی
اقتضای آن مینمود و بعد از آن از خدمت پیغمبر روانه صحبت ابی بکر شده با او نیز چنین گفت و از ابوبکر شنید که هم

درین واقعه مصلحت الهی صلح نموده و قصوری درین مرتبه نیست عمر در جواب ابوبکر گفت ما شککت فی الاسلام
منذ اسلمت مثل شک یوم الحدیبیه یعنی از آن روز که مسلمان شدم مثل شکی که در روز حدیبیه نموده ام شکی از من واقع
نشده و ابن طاوس این حکایت در طرایف از طریق مخالفین نقل مینماید و میگوید که باتفاق اهل اسلام
شک در اسلام ارتداد است بلکه کفر اصلی و اگر گویی که توبه نموده از کفر رجوع نمود و این قول مستلزم اجماع اهل حق
فافهم و انصاف اینست که قرآن کفر ذاتی خلفای ثلث پیش از وجوه ارتداد ایشانست و عبارت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه الکفر والفسوق والعصیان مفسر باول و ثانی و ثالث شده یعنی ابوبکر و عمر و
عثمان علیهم اللعنة مؤید مقامست و اگرچه اطلاق کفر بر مرتدین از اسلام صحیحست اما اطلاق لفظ مذکور
متوار از قرینه صارفه افاده کفر ذاتی مینماید و یکی از شعرا موافق گشته و بآنچه حق تعالی از عثمان تعبیر بآن نموده که
لفظ عصیانست در آیه شریفه او نیز از صفات لفظ عثمان عصیان یافته و باین عنوان در رشته نظم انتظام داده
ملعون جهنمی ابوبکر لعین   میدان سگ بیحیا عمر ابن قیس   عثمان پلید مایه عصیانست   این جمله ز بینات اسمان مبین
و صاحب کتاب کامل بهائی در کتاب خود نامه از عمر خطاب بجانب معاویه نقل نموده مشتمل برین که از دین آبا و اجداد
مبادا منحرف شده بسحر محمد از راه رفته باشی و چون مورد نبوت سبب آن شده بود که فی الجمله مماشاتی با او
بایست نمود ازین جهة بحسب ظاهر اطاعت وی نموده بامر و نهی وی عمل میشد و لیکن فی باطن الامر کنا علی الذی
کانوا علیه آباؤنا و در آن مکتوب مذکورست که چون پسر ابوطالب ارکان اهل دانش و شجاعت از طایفه
قریش مستاصل ساخت تو نیز ای معاویه در استیصال اولاد ابوتراب مسابقه نمایی و بسحر محمد و بنی هاشم
عموما از راه نروی و اگر از جهة مراعات تنفر بعضی از مردم رعایت قواعد مهدی نموده رسوخ تمام در ان
امر از تو ظاهر گردد و اما در واقع از طریق سلف و قاعده آبا و اجداد منحرف نشده از قانون قدیم برنگردی
و دیگر سخنان در آن کتاب ذکر شده که زبان قلم بذکر آن آلوده نتوان ساخت و اگر این حکایت صورت صحت
پذیرد در بیان مقصود کافی بود احتیاج بدیگر دلایل نخواهد بود الحاصل ای برادر دینی و ای دوستان اهل

برادران ای شیعیان حیدر کرار این رساله را کنجایش ذکر معایب و مثالب دشمنان خاندان نبوی نبوده چون اندکی
ازان هر قوم رقم بیان کردیده و بعد از تفحص و تتبع تمام در صحت آنچه مذکور شده دغدغه نمانده چیزی و بین الله تعالی
خلافی نقل نشده و بکذب و افترا حرفی بر صفحه تحریر ترقیم نیافته و از آنچه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله خصوصا
ثلاثه و تابعین با آل طه و یس نموده از اخبار بیشمار یکی و از بسیار اندکی درین صحیفه نوشته نشده و آنچه مرقوم رقم حق و
صدق کردیده شمه از معایب و کلی از مثالب ایشان بوده غرض صحیح از تسطیر آن قطع نظر از اطاعت امر پادشاه
عجم جاه کیتی ستان ذخیره هنکام قیامت و اندوخته روز حسرت و ندامت کردانیده وسیله نجات و ذریعه
رفع مواخذات میداند و هر که از اصحاب ایمان مطالعه کتب و رسایل درین باب تتبع نیافته در جریده اهل علم داخل
نشده باشد و خواهد که فی الجمله اطلاع بر بعضی از امور واقعه در فضایل اهل بیت نبوت و مطاعن مخالفان دوکان
عصمت و طهارت حاصل نماید وظیفه وی آنست که لمحه اوقات صرف مطالعه این اوقات نموده و بصیرتی
درین باب کسب کرده مولف این رساله را بتوفیق استسعاد بسعادت شفاعت اهل بیت رسالت
دعای نموده پس حسن عاقبت و دخول در زمره محبین و دوستان ولایت و هدایت یاد نماید **شعر** کرچه نامد بستوده کاری
کردون نکرفت اعتباری از من بستم نقشی که چون نمانم ماند برلوح زمانه یادکاری از من چون مجمل
وجوه معتبره کفر و نفاق اصحاب شمال و تابعین بی آل کشوف خاطر ارباب کمال کشت باید دانست که بعد از حصول
علم از آیات و روایات سابقه با ستحقاق لعن و طعن آن طایفه هالکه طریق صحت آن از اهل ایمان بنا بر پیروی الطاف
ربانی و آثار نبوی و متابعت کردار و کفتار اهل بیت مرتضوی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است چون
بر عامه مکلفین از زمره حقه اثنی عشریه لازم و متحتم است که از جماعت مزبوره تبرا نموده و متلفظ بخصوص لفظ
معین موضوع از جهة اظهار برائت که عبارت از لفظ لعن است کردیده از ین جهة در زمره متتبعین الطاف اهل بیت
اطهار داخل باشند و طریق توضیح این امر از وجوه معتبره است **اول** آنکه چون مضامین صدق آیین و آیات معتبر
صحیحه ناطقست بانکه تبرا از اعدای دین و دشمنان دودمان خیر المرسلین در تحقق ایمان دخیل بوده مثل تولا در ظهور

ایمانست

ایمانست پس درین صورت ناچار است از اعتبار لفظی از الفاظ معینه داله بر معنی برائت چنانچه در
جمیع اجزای معتبره در تحصیل ایمان صحیح ولابدست از لفظی که مخبر از قصد قلبی بوده مشعر بما فی الضمیر باشد و لفظ
موضوع بوضع شرعی یعنی مستعمل در کتاب خدا و سنت مصطفی منحصر در خصوص لفظ لعن است چنانچه حق جل و علا
در مقام سخط و غضب و اظهار و استحقاق عذاب و عقاب اعدا الله بهمین لفظ اشاره بمعانی مذکوره فرموده
که **غضب الله علیهم و لعنهم** و همچنین **اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون** و ایضا **اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة
و الناس اجمعین** و ایضا **الا لعنة الله علی الظالمین** و همچنین **فنجعل لعنة الله علی الکاذبین** و در سنت نبوی همین
لفظ مستعمل شده چنانچه در متخلفین از جیش اسامه فرموده که **لعن الله من تخلف من جیش اسامه** و در ماده
ابوسفیان و معاویه پسر دیکرش فرمود که **لعن الله الراکب و السائق و القائد** و حضرات اهل بیت طاهرین بر همین
نسق عمل نموده و در مقام برائت از اعدای محکم بکلمه مذکوره شده اند چنانچه عبارت صنمی قریش و **ایضا** کلام
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ذکر آن درین رساله سبقت یافت شاهد مدعاست پس معلوم شد که اکر
مخبر بما فی الضمیر بوده از اعدای دین کوی حقیقت برائت بتلفظ آن در جه ظهوری باید منحصر در کلمه مذکوره است پس
هر که از اهل ایمان خواهد که تبرا از اعادی نموده کامل الایمان و العقیده کردد باید که تلفظ بلفظ مذکور نموده همرون
بتلقی کرداند همچنانچه در سایر اجزای ایمان قصد معنی و اتیان بکلمه داله بران لازم بوده باین عنوان معمول اهل ایمانست
وجه دوم چون پیروی کتاب و سنت از وجوب و ندب خالی نبوده خصوصا در احوال اعتقادیه دلیل وجوبست
و حق تعالی و حضرات طاهرین مستحقین غضب و سخط پروردکاری و مبعدین از رحمت ربانی را بخصوص لفظ مذکور
مطعون و مغضوب علیه کردانیده بهمان صیغه اظهار برائت از اعدا نموده اند پس لازم بندکی و پیروی اظهار
و آثار رسالت پناهی و ذریت طاهره آنحضرت آنست که بندکان نیز چون اراده اظهار برائت از اعدا الله نمایند
بهمان لفظ تلفظ نموده و متاسی با فعال خدای و مقربان بارکاه کبریایی باشند **سیم** چون استحقاق لعن مخالفین بوجوه
معتبره ثابت شده و در قرآن عزیز در کثیری از مواضع مقصوده آکیته در ضمن صیغ موضوعه خبریه تحقق یافته و بنا بر

وبنابرین تواند بود که اگرچه کلمات مشتمله بر لعن در لباس صنعت حیزی ذکر یافته اما محتملست باحتمال قریب که غرض
ملعنین عباد و امرا ایشان باتیان کلمه مذکوره باشد چنانچه کلمه **یلعنهم اللاعنون** من حیث الظاهر افاده این مدعا مینماید
و برین تقدیر صحت لعن دشمنان دین اعم از خلفا و تابعین و متدینین بادیان باطله و متعبدین بقواعد فاسده مثل حنفیه
و شافعیه و مالکیه و حنبلیه علیهم اللعنه و عامه فرق منسوبه بشیعه اثنی عشریه و غیرها من الغلاة و الزنادقه و تنا
الملاحده بانواعها و اقسامها تاره بدلیل تراسی و تاره بمتابعت ملقین الهی و اشارات و کنایات و حضرات
اهل بیت نبوی واجب بوده مومنین انمعینی دریعه روح و راحت و وسیله نشاط و انبساط در متابعت کتاب
و سنت است و الله اعلم و عبارت ابن بابویه در مسئله برائت در رساله اعتقادات برین نحو است که و اعتقادنا
فی البرائت انها واجبة من الاوثان الاربعة و الانداد الاربع من جمیع الاشیاعهم و الاتباعهم و انهم شر خلق الله
و لا یتم الاقرار بالله و برسوله و بالائمة علیهم السلام الا بالبرائت من اعدائهم **تذنیب** چون ختم رساله برین مبحث
مرکوز خاطر شکسته بود مناسب آن دید که مضامین مذکوره در طی اوراق این رساله با بعضی از زواید جسته عبارات
اجمالی مرقوم رقم بیان گرداند که اگر شخصی از انتعاش مطولات عبارات مسطوره بر صحیفه مطالعه فرصت
نیافته خواهد که علی سبیل الاجمال بر آن اطلاع یابد رجوع بخاتمه رساله نموده از ملاحظه دو سه ورق که مرقوم رقم
وضوح می یابد فایده موله تحصیل نماید و توضیح مقصد در ضمن دو اشاره صورت کتابت می یابد بتوفیق الله و حسن
عنایته **اشاره اولی** باید دانست که بیعت مردم و اختیار ایشان را در امر خلافت خدا و رسول مدخلی نبود
هر کرا عقیده اینست که نیابت رسول الله و خلافت الله تعالی در روی زمین بحکم کسی و اختیار شخصی غیر معصوم
صحیح بوده موافق رضای الهی خواهد بود قلت عقل و نقصان بینش وی بغایت ظهور دارد و چه قطع نظر از دلایل
عقلی و نقلی نظر بعرف و قاعده معموله میانه مردم تعیین وکیل جهة پادشاه روزگار را وابسته باختیار رعیت نموده
ایشان را درین امر مدخلی نیست زیرا که هر کس از اهل عالم که او را احتیاج بنایبی و قایم مقامی باشد آنکه پسندیده
خاطر وی بوده و اهلیت این حالت در وی مشاهده نموده او را برجوع این امر اختصاص میدهند اگه صاحب مهم

دریں امر دخلی نداشته مردم بیگانه و بی نسبت جهة او نایب تعیین نمایند و بنابرین چون تواند بود که مهمات
عالمیان و حوایج ضروریه آدمیان که حصول آن موقوف بوجود خلیفه خدا و رسول باشد ایشان درین امر دخل
نموده و پیرامون نشده جمعی از امت و طایفه از رعیت باین حکایت قیام نمایند و بر اهل عقل مخفی نیست و نماند
که بنی نوع انسان غیر زمره معصومین تمامی جایز الخطا بوده اختیار ایشان شاید مخالف اراده الهیه باشد
و بنابرین چون تواند بود که محل اعتماد بوده بر مردم عالم واجب باشد که عمل بمقتضای آن نمایند و انا مور ظاهر و
بینه است که اگر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از انتظام امور دینی و استحکام مهام مصطفوی کتاب خدا و سنت
مصطفی و دلیل عقل کافی نبوده جهة تبیین غوامض امور و حل مشکلات جمهور و بیان مقاصد خدا و رسول
از کلمات بینات قرآنی و احادیث نبوی و تخصیص عام و تقیید مطلق و تمیز میانه محکمات و متشابهات و غیره
احتیاج بوجود نایبی و جانشینی باشد لازم آنست که الله تعیین آن شخص نموده و پیغمبر صریحا بنیابت و خلافت
او اشارت فرماید تا فواید حاصله بر وجود وی در زمان حیات آنحضرت بر وجود خلیفه و نایب مترتب گردد
و اگر قرآن و حدیث و عقل کافی بوده وجود نایب محتاج الیه نباشد پس درین صورت رعیت را احتیاجی
نبوده اقدام ایشان بر تعیین شخصی موسوم بخلیفه الله و خلیفه رسول موجب بدعتی در امور دینیه شده
و مخالف رسول عمل نموده باشند **و ایضا** اختیار امت شاید متعلق بشخصی شود که افسق فسقه باشد **و ایضا**
هر طایفه را رسد که جهة خود امامی و سرداری تعیین نموده قول و فعل او را مطاع دانند زیرا که رجحان اختیار
کسی بر اختیار دیگری ظهور نداشته چون همگی جایز الخطا اند هیچکدام مکلف باختیار دیگری نتوانند بود در
صورت آتش منازعه و مخاصمه اشتعال یافته منتهی بتشاجر و تنازع و مفاسد عظیمه گردد و حال آنکه فایده
وجود امام رفع این قسم از امور است و غالب اوقات مستلزم محاربه و مقاتله و خون ریختن و تخریب بلاد
و تسلط بر عباد و امثال آنست نمی بینی که بعضی از صحابه اختیار خلافت عثمان نمودند و بعد از ان کثری
از ایشان اتفاق بر قتل وی نموده مشاهیر اصحاب و اهل حل و عقد اقطار و امصار درین امر متفق شده بودند

چنانچه عایشه فریاد برآورده میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا اقتلوا اوراق المصاحف و از محمد ابن ابی بکر
و عمار یاسر و غیره مذکور است که قتلناه و نحو کافر و مرویست که چون امیرالمؤمنین علی علیه السلم از احتجاج
خلایق بطریق آیات و روایات و تصریحات رسول و تأکیدات الهی در امر خلافت فایده ندیده اثری بر آن
ترتب نیافت آنحضرت نیز به بیعت مردمان التفات فرموده درین قاعده سلف عمل فرموده از جمله مردی که
تخلف از آنحضرت نموده معاویه پیوستند حسان بن ثابت و عبدالله عمر و سعد وقاص و بعضی دیگر نیز
متفق ایشان شدند و حاصل آنکه جمع کثیر تبعیت معاویه نموده و طایفه با امیرالمؤمنین علی علیه السلم و آن قسم
خرابی در بنای دین نبوی واقع شد که قلم را قوت تحریر و زبان را قوت تقریر نیست و حکایت بسبب امیرالمؤمنین
علی و حسنین علیهم السلم کشیده خاندان نبوی را مستاصل ساختند با دانسته شود که شجره بیعت آن
طور ثمره بار آورد ایضا اگر امر خلافت از جزویات دین و ملت است باید که حضرت رسول مثل امور دیگر
تشخیص آن داده یا وصیت به تعیین آن فرموده باشد و اگر خارج ملت و شریعت باشد بنوعی که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله اشاره بان نموده باشد اختیار امت درین صورت مستلزم تشریع و بدعت در احکام
شریعت باشد ایضا حق جل و علا فرموده که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و بنابرین معلوم بود که
بیان خلیفه نموده به تعطیل این قضیه و عدم التفات به تشخیص آن راضی شده باشد مگر آنکه بهیچ وجه ربطی با مور
دینیه نداشته توضیح و تبیین آن را خارج از امور محتاج الیه دین مبین نبوی دانسته باشد و درین هنگام
امت و رعیت را چه یارای آنکه بمقتضای هوای نفس عمل نموده کسی را باسم خلیفه مسمی گردانیده و دلیل صحت
و وجوب اطاعت آنکس را منحصر در بیعت دانند و از بیعت نیز به بیعت شخصی واحد اکتفا نموده بر بندگان
خدا اطاعت آنکس را واجب دانند نعوذ بالله من الاباطیل و الاضلال و التضلیل ایضا حق تعالی میفرماید
که وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة و مدلول این آیت منافی صحت بیعت و اختیار است
بوده مکذب مقاصد اهل خلاف است و میفرماید که ایحسب الانسان ان یترک سدی یعنی آیا گمان کنند

مردمان که ایشان را داکار نبی امیری و سرداری و درین باب آیات و روایات بسیار است و چون بعثت و
اختیار امت سودمند نباشد و بندگان خدا را شدت احتیاج بحاکم و امیر و سردار واقع بوده نظام عالم و
انتظام احوال بنی آدم بوجود وی مربوطست پس باید این قضیه از جانب خدا و رسول فیصل یافته و متعین گردیده
تشخیص آن داده باشند چنانچه انشاء الله تعالی بعد ازین ذکر خواهد یافت و بنابرین لازم آنست که شخص منصوب
از جانب خدا و متعین نموده مصطفی موصوف بوصف عصمت بوده از آلایش صوری و معنوی مبرا باشد تا فایده
که بر وجود نبی مترتب میشد بر وجود خلیفه نیز مترتب باید و الا تشخیص وی از جانب الهی بلا فایده صورت یافته
مرد بر آن مترتب نیابد اشاره ثانیه چون عصمت از شرایط صحت امامت باشد بمعنی باتفاق دوست و دشمن در
اهل بیت رسالت صورت یافته دیگران از این حالت حصه و ازین کیفیت بهره نیست چه الله تعالی جلت عظمته بنا بر
عنایات ازلیه درباره شاه ولایت و ذریت معینه آنحضرت امر عصمت که از امور مختصه ربانیه است که بعضی
از مقربان بارگاه احدیت بآن امتیاز از ما عدا می یابند در ذوات مقدسه ایشان خلق نموده میفرماید که انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا تا عامه خلایق بدانند که این زمره رفیعه چون اختصاص بعصمت یافته و از
از آلایش صوری و معنوی تطهیر پذیرفته جامه خلقت ایشان با صابون مغفرت از چشمه مطهره تطهیر ربانی منزه و مطهر است
پس امر امامت و خلافت در ایشان انحصار یافته بدیگری نسبتی نداشته باشد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علی
علیه السلم در خطبه شقشقیه اشاره باین معنی نموده اول عبارت حضرت درین مقام اینست که اما والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافه و یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و چون این دانسته شد باید دانست که خلافت حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلم آنست که مثل دعوی خلافت خلفا از وجود دلایل قرآن و حدیث و دلیل عقل مبرا
بوده بمجرد هوای نفس عمر خطاب علیه اللعنه و دو سه نفر دیگر از گمراهان بپیاده صورت یافته باشد بلکه آیات جلیات
قرآنی و روایات صحیحه نبوی از آن متجاوز است که نگاشته صحیفه انتها و استقصا توانند شد و بذکر اندکی از آن
منور قلوب ممکناست اول و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض الآیه درین آیت عنایت نموده خویشان و

نزدیکانرا بر دیگران تقدیم داده تصرفات ایشانرا اولی از غیر میدانسند انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون و چون حضرت امیرالمومنین علی علیه السلم
خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضور عامه اصحاب در وقت نماز و توجه برکوع انگشتری سلیمان که
بوسیله از وسایل دست حضرت در آمده بود مشابه قرص خورشید تصدق بسایل نمود این آیه شرف نزول یافت مشتمل
برانکه حکومت و سرداری و ترحم و اختیار و اقتدار که خدا و رسول را نسبت به بندگان و رعایا و امت است
آنحضرت را نیز دران شریک ساخته و حکم و فرمان او را در عباد و نشأ مبدا و معاد مثل اوامر و نواهی الهی و رسالت پناهی
دانسته تفاوتی درین امر نزد الله تعالی ملحوظ نیست پنجم آیه مباهله و مجمل آن واقعه اینست که میانه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و طایفه از نصاری منازعه روی نموده بزعم آنکه نزد ایشان حضرت عیسی علیه السلم شرف
فرزندی الله تعالی شرف پذیرفته و آنحضرت در نفی این معنی مبالغه مینمود تا آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل
آدم خلقه من تراب نزول نمود و امر شد که اگر من بعد ایشان بهانه جویی کنند و بر همان دعوی راسخ باشند با ایشان بگو که بیایید
تا بطلبیم زنان ما و زنان شما را و فرزندان ما و فرزندان شما را و نفسهای ما و نفسهای شما را و تضرع و ابتهال بدرگاه
متعال نموده خلاف گوینده بلعنت الهی مقرون و متصل باد بر وجهی که قبل ازین سطر پذیرفته امر مباهله انتظام یافت
و یکی از دلایل خلافت آن جناب است ششم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی هفتم اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم هشتم انی تارک فیکم الثقلین نهم مثل اهل بیتی دهم
انا مدینة العلم وعلی بابها و چون حضرت در مدینه علم رسول باب شد پس از در بدر رفتن باید رفت یازدهم انت منی بمنزلة هارون
من موسی و درین معنی شاعری توفیق یافته برین وجه که شعر در دو بینی انسی و جنی نه دید با من تو بگو که بی کسی بود دید
از یار چهار انت منی برخوان باقی بجز آنکه بیکس نبود دوازدهم انا وعلی من نور واحد من اصل واحد من شجرة واحد
من طین واحد سیزدهم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه چهاردهم لو ان الریاض
اقلام والبحار مداد والسموات صحفا والانس کتابا والجن حساب ما احصوا

فضایل امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلم پانزدهم قل کفی بالله شانزدهم انی جاعلک للناس اماما
قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین دلالت مینماید که از ذریت حضرت ابراهیم هر که بصفت عصمت
باشد مستحق خلافت آنست و ثابت شد که آنحضرت معصوم و مطهرست پس استحقاق خلافت او را حاصل
باشد دون سایر الناس هفدهم واقدی گوید که از مدلول آیه اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه
اهل بیت رسالت اراده شده و مقصود از اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون شیعه اثنی عشریه اند هژدهم
محمد بن حسن صالحانی از اکابر اهل سنت است و وی در تصانیف خود ذکر نموده که لو اجتمع الناس علی حب علی علیه السلم
لما خلق الله النار یعنی اگر مردمان بر محبت امیرالمومنین علی علیه السلم اتفاق مینمودند حق سبحانه آتش خلق نمینمود و شکی
نیست که مخالفان آنحضرت که در دوزخ کار منحصر در اهل سنت است از محبت آنحضرت الا رتبت محروم اند پس آتش دوزخ
مخصوص ایشان باشد نوزدهم در کتاب ابن مردویه ایضا از فحول مخالفین منقولست که حق تعالی فرموده که ولایة
علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد بامامت علی ابن ابی طالب علیه السلم حصار منست و هر که
در حصار من در آید از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت مینماید که اقرار ولایت مثل اقرار بوحدانیت
زیرا که مذکور شده که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی پس چنانچه اعتقاد وحدانیت حصار منست اعتقاد
ولایت نیز ازین و ازینجاست که حضرت امام رضا علیه السلم چون ذکر این روایت نمود فرمود که
ولکن بشروطها وانا من شروطها یعنی اقرار بوحدانیت با اقرار بامامت حضرات ائمه اثنی عشر سود بخشد بیستم از
صالحانی ایضا از رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله [illegible] حب علی حسنة لا تضر معها سیئة وبغضک
سیئة لا تنفع معها حسنة ابوبکر شیرازی در تفسیر خود ذکر نموده که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهتر از نوع
بشرست باین معنی که مثل او در بنی آدم یافت نمیشود و بنابرین بهترین مردم چون محکوم حکم بدترین مردم باشد
بیست و یکم در تحفة الابرار طبری از رسول صلی الله علیه و آله یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر ولا یتاخر عنک الا کافر
مراد اینست که بعد از من کسی تقدیم بر تو نکند الا کافر و تاخیر از تو نکند الا کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت

وبیعت و اطاعت آنحضرتست و صاحب کتاب گوید که مقدمان معروفند یعنی آنها که تقدیم بر حضرت نموده اند معروف
و مشهورند و مراد ابوبکر و عمر و تابعین است و اما جمعی که متاخر شدند یعنی تخلف از بیعت آنحضرت نموده سالک
و مسلک عناد و الحاد گردیدند بر سه جهت که معاویه و عبد الله عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامه
بن زید و سعد بن وقاص که تشرف نیافتند و ایضا در کتب و رسایل غیر محصوره مذکورست از حضرت رسالت علیه السلام
که یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق او شقی مدلول روایت اینست که هر که محبت آنحضرت داشته باشد
بصفت ایمان و تقوی موصوفست و هر که ازین سعادت محروم باشد بکفر و شقاوت موسومست و موافق مضمون
مسطورست آنچه راغب اصفهانی در کتاب کشف ذکر نموده که مراد از مدلول کریمه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا و بر اهل ایمان خفی نباشد که بهترین نعمتهای الهی که بندگان باعطای آن سرافراز گشته اند نبوت
حضرت رسالت و استسعاد بسعادت اعتراف بحقیقت آنحضرتست و ازین جهت بخطاب مستطاب کنتم خیر امت
از سایر امم امتیاز یافته باین نعمت اختصاص یافته اند و از کمال مرحمت الهی شکرانه این نعمت عظمی منحصر در ولا
و مودت امیر المؤمنین علیه السلام و ذریت طاهرین آن مرکز دایره صدق و یقین است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و مضمون آیت اینست که حق تعالی حضرت رسالت را مامور ساخته که بزمره مکلفین بگوید که مراد از امر رسالت
و پیغام گذاری میان خدا و خلق و تحمل آزار و مشقت بیشمار که لازمه امر نبوتست هیچ عوضی و اجری از شما
نمیخواهم الا مودت اهل بیت رسالت که ذوی القربی عبارت از انست و حضرات مدلول این آیت را منظور
نداشته و در عوض مودت و اجر انواع عداوت و اذیت و اهانت نسبت بذریت طاهره بجا آوردند و
روایت مشهوره الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا از صفحه خاطر محو نمودند و در کتاب مصابیح از احادیث اهل خلاف
مذکورست که ابن عباس در ایام بیماری حضرت رسالت از آنحضرت سوال نمودند باین عبارت که اذا مات فمن
المعاد و المآب مقصود اینست که بعد از تو خلیفه و قایم مقام تو کیست و امامت و اطاعت بچه عنوان درست باشد
حضرت اشاره بامیر المؤمنین علیه السلام نموده و رجوع بندگان بآنحضرت سمت وجوب پذیرفته و منی نص

جلی همین است که مخالفین انکار نموده اند پیرامون این قسم از روایات صریحة الدلالات نگشته اند و در کتاب
حسن بن علی بن محمد بن حسن الطبری الکتاب شرف النبوه مذکورست که ابوبکر خواب دید که آفتاب از آسمان
بیفتاد و در زمین پراکنده شد و پاره از آن بخانه ابوبکر افتاد چون این مضمون را به بحیرای راهب گفت بحیرا
تعبیر خواب بنوعی گفت که محمد پیغمبر آخر الزمان ظاهر گردد و ترا از وی ولیعهدی میسر گردد و چون حضرت رسول
مبعوث شد و ابوبکر را دعوت نمود وی دلیل صدق آنحضرت طلب داشت حضرت فرمود که شاهد
حال خواب و تعبیر بحیراست و بنابرین شاید اظهار اسلام ابوبکر جهة حصول مقاصد دنیوی و امید مال
و جاه و عزت و امثال آن باشد و ظاهرست که سلوک ابوبکر بعد از حضرت رسالت و عداوت وی
با اهل بیت نبوت قرینه واضح است که اذعان دعوی نبوت از جهة امور مذکوره است
ابونعیم ذکر نموده که چون ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نزول یافت حضرت رسالت
بشاه ولایت توجه نموده و فرمود که هم انت و شیعتک فی یوم القیمة راضین مرضیین و تاتی خصماءک
غضبان مقمحین و در رساله فرقه ناجیه از طرق اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته بروایت ابو الفضل محمد بن عبد الله
ابن المطلب الشیبانی از احمد بن مطرق بن سوار ابن الحسین القاضی الحسینی بمکه از ابو حاتم المهلبی بن المغیره
بن مهلب از عبد الغفار کثیر کوفی از هشیم بن جمید از ابی هاشم از مجاهد بن عباس که روزی یهودی نام وی
نعثل نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده بعرض رسانید که بعضی مسایل در خاطر خطور نموده مدتیست
که مقصد منحصر در تحقیق آن گشته و اگر جواب مسایل مذکوره از افاده نبویه معلوم گردد سبب اسلام و موجب
استسعاد باعتراف نبوت سید المرسلین خواهد بود و چون پرسیدن امور مذکوره مامور گشت
مسایل متعدده بر آن حضرت عرض نموده جواب شافی کافی شنید تا حکایت بخلافت منتهی گشت پرسید
که وصی و خلیفه شما چه کس خواهد بود و هیچ فردی از افراد انبیا نیست مگر او را جانشینی معین گردد تا
دنیا رحلت نموده و حضرت در جواب وی فرموده که وصی و خلیفه من بعد از من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السلم است و بعد از او فرزندان من امام حسن و امام حسین علیهما السلم و بعد از ان نه کس دیگر از صلب امام
حسین علیه السلم و بعد ازان سایل مذکور التماس اسامی حضرات ایمه علیهم السلم نمود حضرت التماس وی را قبول نموده
گفت که بعد از حسین پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر وی جعفر و بعد از جعفر پسر وی موسی و بعد از موسی
پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او محمد مهدی علیهم السلم
و مجموع انبیا دوازده اند بعدد نقبای بنی اسرائیل سایل از مکان ایشان در جنت سوال نمود حضرت در جواب
فرمود که همراه من و در درجه من باشند و بعد از شنیدن این حکایت برین وجه یهودی مذکور مسلمان شده بادای
شهادتین قیام نموده و در زمره اهل ایمان داخل باشد و بعرض رسانید که تفصیل مذکور مشتمل بر اسامی اوصیای
مذکوره در کتب معتقده تحریر یافته و بهمین ترتیب از حضرت موسی علیه السلم در بیان پیغمبر آخر الزمان و اوصیای او
نقل واضح به ثبوت پیوسته و در کتاب مذکور بروایت مفضل از حسن بن علی بن زکریا عدوی از سلمه بن قیس از علی
بن عباس از ابی الحجاب از عطیه عوفی از ابی سعید خدری به این وجه منقولست سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول

الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین و التاسع قائمهم فطوبی لمن احبهم و الویل لمن ابغضهم

حاصل این روایت متضمن مضمون روایت سابقه است که حضرت تصریح بامامت اثنی عشر نموده و فرموده که نه کس
از صلب حسین قایم مقام ایشانست و در کتاب مذکور بروایت هارون بن موسی از محمد بن اسمعیل از عبد الله بن صالح
از وشیک بن سعید از ابی یوسف حسن بن عبد الانصاری از یحیی بن زید از سهیل بن سعید الانصاری حاصل روایت آنکه
سهیل مذکور از حضرت فاطمه علیها السلم از عدد اوصیای پیغمبر سوال نموده آنحضرت که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب با امیر المؤمنین
علی علیه السلم نموده فرمود که یا علی امام و خلیفه بعد از من تویی و تو اولی بمؤمنین از نفس ایشان و بعد از تو پسر تو حسن
علیه السلم اولی بمؤمنین است از نفس ایشانست بتفصیل و ترتیب معین اسم هرکدام از ایشان را ذکر نموده فرمود
که اولی بمؤمنین از نفس ایشانست تا بحضرت صاحب الامر منتهی شد و فرمود که بعد از پدرش حسن عسکری
وی اولی بمؤمنین از نفس ایشانست و بعد ازان فرموده که یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها فهم ائمة الحق

الصدق منصور من نصرهم مخذول من خذلهم — یعنی حق سبحانه بوجود وی فتح مشارق و مغارب
خواهد نمود و میفرماید که ایشانند ایمه حق و سخن گویان راست یعنی کذب و افترا بر زبان ایشان جاری نگشته و نصرت
یابد هرکه ایشانرا یاری نماید و محروم و مغلوب گردد هرکه ایشانرا محروم سازد و ظاهرست که مبالغه حضرت
رسالت در امامت حضرات ایمه صلوات الله علیهم خصوصا تصریحات تامه در امر حضرت صاحب الزمان
نه بر وجهی سمت وقوع یافته که احتمال خلاف الکنجایش قبول تواند بود و تاکیدات تامه نبویه و تصریحات
موکده مصطفویه و تنصیصات ظاهره جریه و ظواهر منصوصه سماویه از اندازه احصا و استقصا بیرون
بوده اگر کسی را دیده عقیده کور و بی نور نباشد این قسم از آیات و روایات و دلالات و اکتفا بایست
نموده احتیاج بزواید نیست و اگر قرحه غیظ و غلظت دیده بصیرتش را از رویت معانی مقصوده در قوالب
الفاظ و کلمات باز داشته مقیم مقام من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا است
او را هدایت نمودن و براه راست آوردن غایت تعذر بلکه تعذرست ارشاد و اهل سنت گویند که حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلم چون اشجع روزگار خود بود اگر خلافت را حق خود دانستی بایستی که با اصحاب
منازعه و محاربه نموده حقوق خود را از ایشان استخلاص نمودی و این اعتراض از غایت جهل و نادانیست
از وجوه معتبره اول آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی از امورست که حسن آن من حیث الظاهر فی الجمله خفائی دارد
و اولیای خدا آنچه از ایشان بسمت ظهور پذیرد بی آنکه اراده ربانیه بآن تعلق یافته باشد بامور نمیشوند و از انجمله
است حکایت هجرت رسالت پناه و امر الهی بخروج وی از مکه معظمه در شب ظلمانی و کتمان از سایر مردم الا
نفس رسول رب العالمین که عبارتست از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم و خوابیدن آنحضرت
در خوابگاه آن و الا رتبت تمامی افعال مذکوره نه از روی عجز الله تعالی است بلکه بنابرین بعضی مصالح خفیه ربانیه است
که عقل انسانی از ادراک آن قاصرست و همچنین ابتلای طوایف کفار بر صرافت کفر و شقاق و اهمال ایشان در
انتظام امور دنیویه و کثرت اموال و اسباب و عشیره و تسلط ایشان غالب اوقات بر اهل قبله و غیرها

مانع نه دخل محل تأمل است و یقین است که حصول امور مذکوره نه از جهت قصور همت و نه بواسطه قدرت الهی بر
استیصال ایشان و تطهیر روی زمین از نجاست وجود طوایف مذکوره است بلکه شئون الهیه و مصالح ربانیه
مقتضی آن بوده شاید نظام عالم و انتظام مرام بنی آدم برین وجه تمشیت تواند یافت و ازین قبیلست حکایت حرب
خندق که چون گروه کفره از مشرکین قریش و اهل مدینه و غیرها جمعیت نموده خواستند که هجوم آورده بنای اسلام
منهدم گردانند در آن وقت اسلامیان بغایت قلیل و بی قوت بودند حق تعالی امر فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
خندقی بر دور مدینه احداث نمایند که از ورود ایشان و هجوم و شبیخون و امثال آن ایمن و مطمئن گردند و یقین که دفع
مذکوره محمول بر عدم قدرت الهی نبوده تواند بود که امور مذکوره مشتمل باشد بر کثیری از مصالح الهی که عقل بشری از ادراک
آن عاجز باشد و ازین قبیلست مصالحه که حضرت رسول در حدیبیه با مشرکین قریش نموده و صلح مزبور را اصلا موافق آرای
اصحاب نموده در اول مرتبه بآن راضی نشدند و ثانی الحال پشیمان شده فی الجمله اطاعتی نمودند و این بغایت ظهور
دارد که مصالحه مذکوره نه از روی عجز بلکه جهه مصلحت وقت و انتظام امور مسلمین بود دوم از وجوه مستحسنه
درین باب آنست که مذکور شد که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم آنچه رضا و خشنودی خدا و رسول در آن باشد
عمل نموده اصلا خلاف آن پیرامون خاطر مبارکش نتواند شد و مرویست که حضرت رسالت مکرر بآن حضرت توصیه
نموده که یا علی ستغدر بک امتی یعنی زود باشد که امت من بی وفائی نموده از عهد و بیعت تو پشیمان گردند و آنحضرت را
بصبر و تحمل اشاره میفرمود و تحملات و مصابرات بر امور مذکوره صادره از اصحاب عاقبت و صایای صادره از حضرت
رسالت است نه عجز آنحضرت از اخذ حقوق ذی نیه خود و چون حضرت نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمنزلت
موسی علیه السلم و هارون با فرعونیان محاربه ننموده میفرمود که ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی و بنابرین حضرت
پیرامون وصیت و سنت اوصیای ما تقدم عمل نموده اند و در عبارت شریف آنحضرت واقعست که مرا اسوتست بایشان
بعضی از انبیا در مصابرت بر مکابره و تحمل شداید سیم آنست که سنت الله جاری نشده بر آنکه شخصی تنها
بر جمع کثیر که زیاده از اندازه شماره است حمله آورده اخذ حقوق خود نماید و موافق اینست عبارت آنحضرت در

نهج البلاغه که وطفقت ارتئی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء و این اشارتست بعدم اعوان و انصار و
عدم جواز محاربه با وجود عدم ناصر و بنابرین بود که حضرت رسالت با وجود حمایت شاه ولایت چون معارضه
با کثرت ممکن نبود بفرموده الهی از مکه بیرون رفت و ازینجاست که الله تعالی میفرماید که و ان یکن منکم مائة صابرة
یغلبوا مائتین و درین آیه اشاره شده که شخصی برابر دو کس بیشتر نمیتوانسته بود و اگر مخالف حکمت الهی و
مراعات قواعد محاربه و مجادله نباشد سبب چه بود که حضرت رسالت مدتی در شعب ابی طالب نشسته امر
رسالت پنهان داشتی و بعد از فوت خدیجه و ابو طالب بطایف رفته آنجا نیز مدتی برین نهج اوقات گذرانیدی
و حق انصاف درین مسئله آنست که ایمان صحابه و رسوخ ایشان در ملت نبوی استحکام نیافته و اکثر متزلزل
بودند بتدریج القهقری مایل شده بودند و اگر حضرت متحمل اثقال آن اذیت نشده بسپر مصابرت دفع سهام مرام
اطوار ناشایسته ننمودی اسلام که از اقرار ظاهری صحابه انتظام یافته بود منهدم گشته و دیگری رغبت
ننموده الی انقراض الدهر کفر و تیا فیه دین مبین نبوی منسوخ گردیدی و موید اینست آنچه از حضرت منقولست که
لو لا قرب عهد الناس بالکفر لجاهدتهم یعنی اگر نه آن بودی که مردم قریب العهد بزمان کفر بودند البته
مجاهده با ایشان مینمودم و این عبارت نیز منسوب بآنحضرتست فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی
یعنی چون کسی دیگر غیر از اهل بیت که اعانت نماید ندیدم ازینجهه از مطالبت حق خود قاعد نمودم الحاصل اگر
اهل خلاف در ماده قدرت کامله الهیه و وجود کفار و غلبه ایشان و تسلط بر مسلمانان و کثرت اموال و بلاد
و بسیاری زخارف دنیوی و عدم استطاعت اهل اسلام در معارضه و مقاتله ایشان گویند همان جواب
بعینه ایشانست از شبهه که در ماده امیر المؤمنین علی علیه السلم و اهل خلاف بخاطر گذرانیده و السلام علی من اتبع الهدی
اشارت بهتر آنست که ختم رساله بر ذکر مجمل از عقیده زمره اثنی عشریه نموده اتمام کلام بآن انتظام یابد که
از جمله امور اعتقادیه و اصول دینیه اعتقاد بوجوب وجود و وحدانیت الهیست و خلاصه کلام درین مقام آنست
که اعتقاد باید نمود که سلسله مخلوقات از علویات و سفلیات و غیرها من سایر المخلوقات را ناچار است از موجد

که وجود او لذاته بوده و در هستی خود محتاج بهیچ شئی از اشیا نباشد زیرا که ممکن ازین جهت که ممکن است محتاج
در وجود خود بغیر پس هرچه در دایره امکان قدم گذاشته باشد تمامی افراد حاصله وی بوجود خود محتاج
خواهند بود بموجودی غیر افراد مذکوره تا ایجاد ایشان نماید و موجودی که خارج از تمامی افراد مذکوره که سبب هستی
آنها شده باشد باید که واجب الوجود باشد و اعتقاد باید نمود که وجود واجب و همچنین تمامی صفات او از
علم و قدرت و حیات و غیرها عین ذات بوده نه جزو ذات واجبست نه خارج که عارض شده باشد بل
معنی که آنچه در سلسله ممکنات بر ذات و صفات مترتب میشود بر ذات واجب وحده ترتب می یابد
و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود ازلی و ابدیست یعنی هیچ وقت نبوده که نبوده و هیچ وقت
که نباشد و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود را شریک و مثل و مانند نیست که اگر شریک متصور بودی
فتنه و فساد شده عالم بریک قرار نماندی و هر کدام اراده مینمودند غیر اراده دیگری و این از امور
فساد در وضع آسمان و زمین و ما فیها و ما بینهما میشد و مثل مخلوقات در مکانی و جهتی نباشد از قبیل اجسام
باشد و معرفت کنه ذات او مقدور نباشد و هیچ چیز از علم او بیرون نباشد و علمش احاطه بجمیع اشیا نموده
و هرچه در خارج بنوعی که در جه وجود یافته خواهد یافت بر آن ذات الله تعالی حاضر بوده و سلسله ممکنات من الازل
الی الابد در رشته معلم ذات بویه در آمده ماضی و حال و استقبال آنجا معتبر نباشد و تمامی زمان و مکان
حاصل شده و حاصل شود بی تفاوتی در رشته علوم الهیه انسلاک پذیرفته و اعتقاد باید نمود که امروز و
فردا و گذشته و آینده کاسی تفاوت داشته باشد که مجهولات بطریق کسب و تحصیل معلوم کسی گردد و سابق
ذاتی که در معلومات خود محتاج کسبی و نظری نبوده و احتیاج بهیچ چیز نداشته اشیا با سرها تمامی داو لذا
حاصل باشد حادثات ازمنه و شهور درین صورت بی صورت نماید و اعتقاد باید نمود که قدرت کامله او
بجمیع مقدورات شده و ذره از ذرات کاینات از تحت قدرت او بیرون نبوده قادر مطلق و آفریدگار بحقیقت
و آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین و حلقه امکان در آمده باشد تمامی از مقدورات و مخلوقات الهیه و زمان

و مکان

و مکان خلق کرده اوست یعنی نبوده اند و الله تعالی ایجاد نموده و از ینجاست که او در مکان نیست و در هیچ جهه از
از جهات نمی باشد و شیخ سنایی خوب گفته که شعر با مکان آفرین مکان چکند آسمان گر بر آسمان چکند
ذاتی که پیش از زمان و مکان بوده باشد او را چه احتیاج بزمان و مکان باشد و چون از مکان مستغنی باشد او را دیده
نتوان دید زیرا که هرچه او را بچشم باید دیدن غده در طرفی از اطراف شش گانه خواهد بود و چون واجب الوجود
در هیچ جهه از جهات نیست پس مرئی نتواند شد و آنچه مخالفین اهل بیت گفته اند که مرئی میشود کفر و زندقه است زیرا که
مستلزم احتیاج او بمکانست و محتاج بمکان واجب نتواند بود و اعتقاد آنست که الله تعالی جسم و جوهر و عرض
نیست و چیزی در وی حلول نمیکند و او نیز در چیزی در نمی آید و مذهب حلولیان کفر و الحادست و بعضی از غلاة که اعتقاد
ایشان اینست که الله تعالی در امیر المومنین در آمده باطل و کفر و زندقه است و اعتقاد آنست که کلام الله تعالی
عبارت از حروف منتظمه است که در قرآن نوشته و الله تعالی آنرا خلق نموده باین معنی که آن حروف مسموعه در
خلق شده بوساطت تحرک جسمی از اجسام مثل درخت زیتون و غیره چنانچه آدمیان ایجاد حروف و اصوات مینمایند
در هوا بوساطت تحرک لسان و بنابرین کلام الهی حادث باشد و آنچه مخالف گوید که کلام الهی معنیست که قایم بذات
حرفیست بی معنی و اعتقاد آنست که الله تعالی قادر مختار است یعنی افعال او باراده او صدور می یابد نه آنکه او را
در آن اختیاری نباشد مثل آتش در سوختن و اعتقاد آنست که الله تعالی آنچه از و صادر گردد در آن مصلحتی و فایده
هست و عبث و بلا فایده کاری نمیکند و فعل قبیح از و واقع نمیشود و رضا بفعل قبیح نیز نمیدهد و مخالف گوید
که جمیع افعال قبیحه از و صادر میشود و قبح این اعتقاد در غایت ظهورست و اعتقاد آنست که آنچه از افعال بندگان
که از ایشان صدور می یابد از نیک و بد تمامی باراده ایشان وقوع می یابد و الله تعالی آنرا خلق نموده بلکه باختیار ایشان
از ایشان صادر میشود بر اعمال حسنه مستحق ثواب و بر افعال قبیحه مستوجب عقاب اند و مخالف گوید که افعال تمامی از
حق تعالی صادر گشته و در بنده خلق نموده و ظاهرست که الله تعالی با نهایت رحمت و عدل و حکمت اگر فعلی در بنده
خلق نماید و بنده را در آن اختیاری نباشد چگونه آن شخص گناه ناکرده را عذاب نماید و فعلی که از الله تعالی صادر شده باشد

دیگری را مواخذه نموده باشد و اعتقاد نمودن این نوع سخنان مرویست که ابو حنیفه علیه اللعنه از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از افعال عباد سوال نمود حضرت فرمود که اعمال بندگان یا از بندگانست
یا از الله تعالی یا بشرکت خدا و بنده است اگر از الله تعالی باشد جایز نیست که آن بنده را عذاب کند بر فعلی که از حق
صادر شده باشد و اگر مشترک نیز باشد خوب نباشد که درین صورت نیز عذاب و عقاب مخصوص بنده باشد و بنابر
فعل بنده از بنده صادر شده بر فعل حسن مستحق ثواب و بر قبیح مستوجب عقاب باشد و اعتقاد آنست که افعال
عباد از ایشان واقع میشود بواسطهٔ اعمال قبیحه مستحق عذاب میشوند و عقل را ابائی نیست که الله تعالی غیر کفر کاری
دیگر اعمال را عفو فرماید و بنابر کرم و تفضل و احسان بی پایان از ایشان درگذراند و نقل نیز موید عقل درین مسئله
مینماید چه حق سبحانه میفرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم و اعتقاد آنست که چون تکلیف بندگان بطاعات و عبادات که ثمرهٔ آن دخول
بهشت و نعیم جاودانی و قرب درگاه الهی و این قسم از امور لطفیست از الطاف ربانی بنابرین آنچه سبب قرب بنده
بدرگاه و ارتکاب طاعت و دوری از معصیت باشد عقل حکم میکند که الله تعالی اخلال بآن نخواهد نمود و آن چیز لازم الوقوع
باشد و بنابرین سلسلهٔ انبیا خلق کرد که چون بر ارادات الهی ایشان مطلع توانند بود و باید که بر وجهی که از ثواب
زیاده و نقصان مصون باشد بخلق رسانند و فایدهٔ تکلیف ظهور یابد و ازین جهت باید که حق سبحانه بعد از هر نبی قائم
مقام و جانشینی جهت او نصب نماید تا آثار نبوت و احکام شریعت آن نبی در میان بندگان برقرار باشد و مرجع
تنزیلات آسمانی که نبی وا گذارد آنچه تعلیم وصی و قایم مقام نماید تا هر که محتاج بدانستن چیزی باشد که در دین
و دنیای وی دخل داشته باشد آنرا از آن نایب و قایم مقام تحقیق تواند نمود و اعتقاد آنست که عالم یعنی ماسوی الله
یعنی غیر از ذات پاک الهی و صفات وی که غیر از ذات او نیست آنچه از کتم عدم بوجود آمده تمامی حادث است بعد از آنکه نبوده
و پیدا شده و شبهات که از حکما نقل نموده اند بر وجهی که افاده آن نماید که عالم قدیمست باطل و بی اعتبار و از جملهٔ
مقدمات آن تخیل شیطان بی ایمان و پیروان اوست و اعتقاد آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که مبعوث شده

ار

از جانب خدای تعالی مفوض باین منصب عالی شده اند و هیچ جزوی از زمان خالی از وجود پیغمبری یا جانشین آن پیغمبر
نبوده تمامی معصوم و مطهر اند و از ایشان آنچه گناه و معصیت باشد بهیچ وجه صادر نشده و بنا فرموده پاک از جمیع معایب
و نواقص اند و مراد از اولو العزم هیچ تن از جملهٔ ایشانست نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله
سلامه علیهم اجمعین مخالفین اهل بیت به پیغمبران نسبت میدهند که العیاذ بالله خطائی یا معصیتی از ایشان صادر شده
خلاف واقع و محض عداوت و دشمنی با سلسلهٔ انبیاست و اعتقاد آنست که حضرت محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف پیغمبر خدا و رسول آخر الزمانست و دین او ناسخ سایر ادیان و مبعوث
بکافهٔ خلایق از انس و جن و عرب و عجم و غیر هم من طوایف المخلوقات است و معصوم و مطهر از جمیع الارجاس صوری
و معنوی و دینی و دنیوی است و از اول عمر عزیز تا آخر گناه کبیره و صغیره عمدا و سهوا و نسیانا از وی وقوع
نیافته و آنچه گفته و کرده و امر فرموده موافق رضای الهی و خشنودی حق سبحانه و تعالی است و باید دانست
که آبا و اجداد انبیا از آدم تا خاتم علیه السلم مومن و پاکیزه اعتقاد و متدین بدین حق و ملت پیغمبران ماضی
بوده در هیچ وقتی و هیچ زمان بت پرست نبوده اند و مخالف که غیر اینگونه خصومت با پیغمبران نموده باشد
در روز قیامت مکافات آن بایشان خواهد رسید و حاصل آنکه ایشان را در صحرای محشر دوستی و مددکاری
نبوده باشد ابوبکر و ابو حنیفه از آن ورطه سالم نتوانند بود چه ایشان با خدا از آنجهه دشمنی نموده اند که قبایح
تمامی از ازلا تا ابدا فعل او میدانند و با پیغمبران از آنجهه عداوت نموده اند که همگی ایشان را صاحب گناه و خطیئه
قرار داده اند و درین باب کتابی نوشته اند و آبا و اجداد ایشان را کامل الایمان ندانسته نسبت کفر بایشان
نموده اند و دشمنی ایشان با ائمهٔ معصومین در غایت ظهور است که بدشمنان امت و عاصیان امت بیعت کردند و سلسله
امت را مقدم بر سلسلهٔ عصمت و طهارت داشتند و ذریت رسول الله را از امامت نموده از درجهٔ اعتبار
بیرون کردند و احکام قرآن را در باب ایشان قبول ننموده بر کنار گذاشتند و آیات بینات قرآنی را تاویلات
بعید نمودند و آنچه در عبادات و طاعات از اهل بیت رسول الله واقع میشد بخلاف آن عمل میکردند تا اعمال

ایشان و اقوال و افعال حضرات ائمه از یکدیگر امتیاز یافته کسی متابعت ذریت طاهره نتواند نمود و فدک و خمس که
از ایشان مقطوع نمودند تا ایشان را بر رعایت و امداد و احسان اهل ایمان قدرت و استطاعت نمانده کسی را
با ایشان بازگشتی نماند الا چندی از خواص امت که دین را بدنیا نفروختند و در زمان ظلم حکم قرآن و حدیث
مرتبه مرتبه چشم از و پوشیده در روز سقیفه سیصد نامه باطراف و جوانب فرستادند مشتمل بر آنکه خلیفه عمر
ابوبکر است و عبادت و طاعت بدستوری که خاطر ایشان خواهد مخالف طریق امیرالمؤمنین علی علیه السلم در آن
نوشته درج ساختند و چون دین و ملت و شریعت و محراب و منبر از تصرف خلیفه پیغمبر بیرون آوردند این
استمرار و استقرار یافت و مردم را گمان این شد که اهل بیت رسول الله را بهیچ وجه در خلافت و حقی و نصیبی
نیست از نیجه چون نوبت خلافت بوی رسید شمشیرها از غلاف بیرون آمد و زن و مرد و دور و نزدیک
برآشفتند و فتنه جوئی نموده از اطراف و جوانب ابواب محاربه و مقاتله با آن خلیفه خدا و پیغمبر مفتوح کردند
و باین امر نیز راضی نشده معاویه باطراف و جوانب حکم فرستاد که ابوتراب و اولاد او را لعن و طعن نمایند
و در بلاد و توابع شام مکتب داران مامور شدند که کلمه مهلکه که هیچ بت پرستی و هیچ ملحدی و زندیقی پیرامون آن نگشته
تعلیم اطفال نمایند که هیچکس نام علی بر زبان جاری نسازد و فرزندان را علی نام نگذارند و بر زبان هر که این اسم
بگذرد زبانش را ببرند و فرزندان او را اسیر و مالش را تاراج نمایند چنانچه گویند که واعظی در مسجد دمشق نام
علی بر زبانش گذشته بود عبدالملک مروان ملعون امر نمود که زبانش بیرون کشیدند و تعجب می نمود که بجهت
که این اسم بر زبان مردم میگذرد و از کمال مکر و حیله و تعلیمات شیطانی اطراف را آوازه کردند که او را
و فرزندان و با آل رسول محاربه نموده حقوق ایشان را غصب نمودند تا مردم جرات نموده هر جا اسم او را
گذرد دیدبان گویند و کلمات که امیرالمؤمنین علی علیه السلم بر زبان گذرانند و منابع و مداخل مشروعه ایشان را بوجهی
مسدود ساختند که ایشان را قدرت بر چیزی نمانده مهمات دنیا بر ایشان تباه کرده تا زمان خلافت عمر علیه اللعنه
چون اسم آنحضرت و بنی هاشم در اول طومار بیت المال دید که با اسم ایشان نوشته اند وظایف چیزی

کم کرده و در رفع مقامی را قطع نموده و در باب مطالعه خاندان نبوت اهتمام بنوعی نمودند که چون اسم علی و حسن و حسین علیهم السلم
مذکور شدی گوش دیگران و جوانان آن روزگار می پرسیدند که مسمی باین اسامی که چه کس اند تا نوبت بواقعه کربلا منتهی
شد و زنان و اطفال و غیر ایشان از اهل شام شادی مینمودند و دایره میزدند و پیران خضاب نموده و حنا بستند
و لباسهای فاخر پوشیده و بانواع ملاهی اشتغال مینمودند و سوره انا فتحنا میخواندند و یزید را تهنیت
مینمودند که مرتکب این طور امری شده بود و مشهور است که مخدرات هاشمیه را با تمامی سرهای منبر [illegible]
بجانب شام روان گردانیدند و کلام مولانا محتشم رحمه الله از آن واقعه خبر میدهد که برو بجاه چون [illegible] کاروان فتاد

شور و نشور روان همه را در گمان فتاد | شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت | چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان | بر پیکر شریف امام زمان فتاد | بی اختیار نعره هذا حسین از و
سر زد چنانکه آتش از و در جهان فتاد | پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول | رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین تست | این صید دست و پا زده در خون حسین تست

و مرویست که بعد از حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلم نزد معاویه رفت و ده هزار مثقال طلا و دیگر چیزها از اجناس نفیسه برسم تحفه جهت آن ملعون برد
التماس نمود که لعن آنحضرت از آن طرف کند قبول ننمود و گفت که آنقدار در ین مدت اهتمام بجای آوردم
که روزی بر طرف شود و مردم را گمان آن باشد که سنتی از سنن نبوی بر طرف شده و چنین شد که عمر عبدالعزیز
امر فرمود که من بعد بر منابر نخوانند و باین مضمون احکام اتمام داده باطراف و جوانب میفرستاد مردم فریاد
بر آوردند میگفتند که غیرت السنه و بدلت السنه و چون عمر عبدالعزیز از منبر پایین آمده ترک لعن نموده در آن روز
مشهور است که او را سنگ میزدند و ستم مینمودند که تارک سنت است و وی در خانه گریخته شخص دیگر را
جهت پیشنمازی تعیین نموده بود و فدک را نیز با اولاد فاطمه علیها السلم داده هفتاد خروار زر که از [illegible]
بود مذکور است که بخدمت امام محمد باقر علیه السلم فرستاد و حاصل آنکه هر کس با آل رسول صلی الله علیه و آله
منازعه و مخاصمه نموده در تنک اعزاز و احترام آن خاندان عصمت و طهارت نسیان اهتمام نموده و ابواب

منافع و مداخل ایشان مسدود ساخته یا در قتل و استیصال اولاد سید الانام سعی نموده باشند نزد علما
مخالفین سعی او مشکور و ذنب او مغفور است و درین باب سخن بسیار لیکن محل ذکر آن نبود انشاء الله تعالی کتابی
مبسوط در تحقیق مقام صورت ارتسام خواهد یافت بتوفیق الله تعالی و حسن تایید و از جمله اعتقادات آنست که همچنانچه
وجود انبیا جهة تبلیغ احکام الهی لازم و متحتم است نصب ائمه و خلفا نیز واجب و لازم بوده اگر زمانه از
وجود یکی ازیشان خالی باشد راه هدایت بر بندگان پوشیده شده احکام شریعت اختلال یابد و اعتقاد باید
نمود که امام زمان چون قایم مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله و نایب الله تعالی است می باید که معصوم و مطهر بوده از
آلایش امور صوری و معنوی و خطیئات دینی و دنیوی منزه و مقدس باشد یعنی بصفت عصمت و طهارت
موصوف بوده مصدر اثمی و خطیئی نگردد تا آثار نبوت و انوار رسالت ازو بر ساحت عبادت و طاعت
بندگان طلوع یافته عامه خلایق را دلیل و هادی حق اند بوده و اعتقاد باید نمود که امام زمان و خلیفه رسول باید
که افضل و اعلم و اورع روزگار باشد تا قول و فعل و امر و نهی وی منزل قول رسول الله بوده از شایبه خطا
و مخالفت رضای خدا منزه باشد و اعتقاد باید نمود که امام زمان چون فی الحقیقه نایب الله تعالی در روی
زمین است می باید که منصوب از جانب الهی بوده امامت وی من جانب الله باشد و چون باسم خلیفه رسول الله
موسوم است باید که حضرت رسالت او را تعیین نموده باین منزلت و مرتبت اختصاص دهد و اعتقاد
باید نمود که امام زمان و خلیفه و نایب مناب حضرت رسالت بعد ازو بلافاصله امیر المومنین علی علیه السلام
بنص قرآن و تخصیص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درین امر و بعد ازو فرزندان آنحضرت حسن بن علی و حسین بن
علی و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و
محمد بن حسن صاحب الزمان بتفصیل و ترتیب مذکور و هر یک بعد از دیگری بامر خدا و نص حضرت رسالت امام
و خلیفه و جانشین رسول و معصوم و مطهر از جمیع نقایص و رذایل و معایب ظاهری و باطنی و مثالب صوری
و معنوی بوده نازل منزله و قایم مقام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و هر کدام در زمان امامت خود اعلم

وافضل

و افضل و اورع و اتقی از ماعدا بوده گفته و نوشته و فرموده ایشان تمامی موافق رضای الهی و خشنودی رسول
و ایشان همگی بدلیل عقل و نقل صریح قرآن معصوم و مطهرند و صدور رضا فعل ایشان مطابق و موافق رضای حق سبحانه
و تعالی است و ایشان ائمه هدی و اوصیای پیغمبر و حجت خدا بر خلق بوده اطاعت ایشان فرض عین و جزو ایمان و مخالفت
ایشان کفر و خروج از دایره اسلام است و دوست ایشان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا و مطیع ایشان
مطیع الهی و عاصی ایشان عاصی پروردگاری بوده منکر یکی ازیشان منکر همگی ایشانست و منکر همگی منکر خدا و
رسول و شریعت و سنت بوده ایمان صحیح وابسته بمحبت و اطاعت ایشان و فرقه ناجیه منحصر در عاملین باعمال
و اقوال و عارفین مقاصد ایشان از کتاب خدا و سنت مصطفی است و اما علت ارتحال حضرت رسول و اوصیا
آنحضرت بر وجهیست که ابن بابویه نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در محاربه خیبر مسموم شده پیوسته از آن
سم در آزار می بود تا رحلت فرمود و مشهور است که شاه ولایت بضربت ابن ملجم علیه اللعنه و امام حسن مسموم
و امام حسین بضربت شمر و سنان بن انس درجه شهادت یافتند و امام زین العابدین از ولید بن عبد الملک
مسموم شد و محمد باقر مسموم ابراهیم بن ابو ولید و جعفر صادق مسموم منصور دوانقی و موسی کاظم علیه السلام
مسموم هارون رشید و امام رضا علیه السلام مسموم مامون رشید و محمد تقی مسموم معتصم و علی نقی مسموم متوکل
و حسن عسکری مسموم معتمد شده تمامی درجه شهادت یافتند لعن الله قاتلهم و اعتقاد باید نمود که محمد بن حسن صاحب الامر
و الزمان منصوب کرده خدا و پیغمبر آخر الزمانست و آنحضرت زنده و موجود و قایم آل محمد صلی الله علیه و آله منتظر از
دشمنان دین و قاتلان امیر المومنین علی علیه السلام و سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و وی ظهور خواهد نمود و زمانه
از شرک و کفر و الحاد و فسوق و ادیان باطله و مذاهب مختلفه پاک نموده ملت مطهره حضرت رسالت و شریعت
آن و آل اطهار در زمان وی انتشار یافته موجودات آن روزگار تمامی بمذهب حق ائمه اطهار عمل نموده مخالفت
از میانه برخیزد و منافقین اصحاب انکار و آزار در روی زمین نماند انکار باقرار و جهل بعلم و کفر بایمان و فسق
بتقوی و صلاح و خصومت بمحبت و نفاق بوفاق و محنت بمحبت و کفران بشکر و دشمن بدوست و بیگانه

مخلوقی که بوحدانیت الهیه و صفات لازمه ربوبیت اقرار نموده و در روز میثاق بخطاب مستطاب الست
بربکم یافته و از ذریت مستخرج از صلب آدم علیه السلم اعتراف بامامت و خلافت ایشان حصول مرقر
مخصوص این طبقه عظیمه و زمره فخیمه است و دنیا و ما فیها بطفیل ایشان از کتم عدم بفضای جود قدم نهاده
اگر نه پرتو ساحت ایجاد بنور وجود ایشان صورت پستی خلقت آسمان و زمین و جنت و نار و آدم و حوا و
ملایکه و عرش و کرسی و لوح و قلم دیباچه مجموعه ایجاد را تزیین نمیدادی و اعتقاد صحیح درین باب اینست که ایشان
حجج خدا بر خلق و آیینه جمال تمامی وجه باقی و اولیاء الله و اوصیاء رسول الله و اولو الامر که در قرآن امر باطاعت
ایشان شده و سبل مستقیم منتهیه بساحت جلال احدی و فضای کمال سرمدی اند و بمنزله سفینه نوح نجات امت
از مهلکات دین و دولت و مخاطرات دنیا و آخرت و معنی و صورت منوط بمودت و مربوط بمحبت آن زمره
اعلا رتبت بوده دیده ایمان بخاک روب آستان ملایک پاسبان ایشان نور و ضیا و چشم اعتقاد بسرمه صفا
طینت طیبه خلوص مودت جبلیه بآن عتبه علیه روشن و بیناست و محرر حروف اعتقاده درین باب موافق
مضامین سنت و کتاب و مطابق اعتقاد ابن بابویه از اولو الالباب است و وی در رساله اعتقادات مذکور کرده
اعتقادنا فیمن جحد امامة امیر المؤمنین علی و الائمة من بعده علیهم السلم انه بمنزلة من جحد نبوة جمیع الانبیاء و اعتقادنا
فیمن اقر بامیر المؤمنین علیه السلم و انکر واحدا من بعده من الائمة انه بمنزلة من اقر بجمیع الانبیاء و انکر نبوة محمد صلی الله علیه و آله
و اعتقاد در باب فاطمه علیها السلم آنست که بمقتضای حدیث نبوی بمنزله بضعه نبوی و عضوی از اعضای آنحضرت است
و وی در تحت مدلول آیه تطهیر داخل بوده معصومه مطهره و مغصوبة الحق و مظلومه بظلم اصحابست و آزار و اهانت
او آزار و اهانت رسول و آزار خدای تعالی است و اعتقاد در باب قتله انبیا و ائمه علیهم السلم آنست که ایشان
در زمره کفره و مشرکین مخلد در نار معذب باشند بعذاب ابد و اعتقاد آنست که آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بآن خبر داده اعم از آنکه در قرآن صریح آن شده باشد یا نشده تمامی حق و صدق و در درجه علم الیقین است
پس اعتقاد باید کرد بسوال نکیر و منکر در قبر و عذاب موعود در آن بجای تاریک ظلمانی که اگر پرتو انوار محبت کامله

بآن آشنا مبدل گردد و امید آنست که معتقدان این دودمان و محبان این خاندان عصمت بنیان بعنایت الله تعالی
در زمان ظهور صاحب الزمان و اوان رجعت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین بتوفیق رجوع موفق گشته و
در نشاه دنیویه و عالم عنصریه نیز بانتقام از خیل دشمنان آن آستان ملایک پاسبان باصره ایمان و ایقان را
منور دیده و بحکم الجواهر غلبه بر اعدای دین و دولت محبت اهل بیت رسالت را منور ساخته در دنیا و آخرت
و عالم معنی و صورت ناصر و منصور و غالب غیر مغلوب خسر الدنیا والآخرة در حین ملاحظه در آمده مدلول صحت
مشمول ذلک هو الخسران المبین درجه ظهور یابد و اعتقاد باید نمود که مخالفین ائمه اثنی عشر در حین که زنده داخل
بود مستحق خلود عذاب و عقاب اند و متدینین با دیان باطله تمامی از دایره ایمان خارج بوده مستوجب قهر و
غضب الهی و محروم از نعیم نامتناهی و ممنوع از وصول منازل اهل قبول اند و اعتقاد باید نمود که مودت
اهل بیت رسالت بفرموده حق سبحانه و تعالی در عوض اجر نبوت حضرت رسالت است پس باید که مرکز ارا
دعقد ایمان شد در محبت آن زمره عظیمه که مقربان درگاه و محرمان بارگاه الهیند باین معنی در کلام فرزدق
بآن واقعست که   من معشر حبهم دین و بغضهم کفر   و قربهم منجی و معتصم   ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم
او قیل خیر من اهل الارض قیل هم   باید که دقیقه نامرعی نگذاشته این عطیه عظمی و موهبت کبری را از مقامات مراحم الهی
و مواد اصطناعات نامتناهی دانسته بشکر این نعمت بیکران حسب طاقت قیام نماید و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم است که احب الی من ولادتی منه یعنی تولایی که مرا با امیر المؤمنین واقعست دوستتر میدارم از آنکه در زمره
اولاد آنحضرت داخلم و از اینجا ظاهر میشود که مرتبه ولایت فوق مراتب قرب آن و الا رتبت است و اعتقاد صحیح
آنست که مضامین روایات معتبره که در باب اهل بیت رسالت واقع شده تمامی را تصدیق باید نمود و هرچند
محل تامل باشد در خاطر شک و شبهه راه نباید داد که هر که در باب ایشان شک نماید کافر باشد و اعتقاد باید
نمود که آن گروه ذی شکوه برگزیده خدا و ذریت طاهره مصطفی و مرتضی اند و اولین نوری از انوار الهی که بعنایات
ربانیه صورت خلقت پذیرفته انوار ذوات مقدسه رسول عربی و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم است و دلیل

ذریت طاهره منور آن چهره ظلمانیه نگردد بلکه بجز روشنی نیاید و مرویست که اهل سعادت میراد سعی در فردوس
واستشمام روایح طیبه و مژده نعیم جاودانی کرامت کردد و ارباب شقاوت عکس آن وی نموده و فنا
بر رو تنگی و تاریکی فرود آورده از رایحه منتنه دوزخ بنزل عذابی و ماحضر عقابی متنبه سازند و مرویست که پیش از آن
قبر بشوی یعنی سخن حسنی و کج خلقی و پرهیز نمودن از بولست و مشهورست که حضرت رسالت فاطمه بنت
اسد که والده حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و میانه آنحضرت حقوق خدمت و محبت و حسن عقیده
و اخلاص تمام واقع بود او را در پیراهن مبارک خود کفن کرد و جنازه او را بر دوش مبارک گذاشته تا کنار قبر
و بعد از آن در قبر وی فرو خوابید و بعد از آن او را بدست مبارک خود مدفون ساخت و برو تکبیر نموده تلقین نمود
و مردمان شنیدند که این کلمه تکرار میفرمود که ابنک ابنک و چون از قبر بیرون آمد و توجه قبر نمود درین حالت تکبیر
نموده که اللهم انی استودعتها ایاک و چون اصحاب از حقیقت افعال آنحضرت و اظهار عنایات درباره
حضرت فاطمه علیها السلم سوال نمودند فرمود که سبب تکفین وی در پیراهن آنحضرت از آن جهت که فشردن قبر از وی
مندفع گردد و خوابیدن در قبر جهة وسعت قبر وی و تکبیه نمودن و متکلم شدن جهة تلقین جواب منکر و نکیرست و کلمه
ابنک ازآنجهه که چون از وی پرسیدند که خدای تو کیست جواب داد و از رسول پرسیدند از وی نیز خلاصی یافت و چون از ولی
و امام وی سؤال کردید مضطرب گردیده از وهم آن لرزید و از نجهه تعلیم وی نمودم که امامی که او را از وی سؤال
نمودند این پسر تست و ازین روایت فهمیده میشود که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمیع ازمنه اهل ایمان
بوده تخصیص وی باین وصف بعد از زمان رسالت بصورت مینماید و الا سوال منکر و نکیر از امام حاضر بودی
لیکن تصرفات آنحضرت در امور دینی و دنیوی کافه عباد من حیث الامامه در زمینست که متوقف بر انقضای ایام
رسالت گردد و چنانچه در مادة زکریا و عیسی علیه السلام ذکر یافته و درین حدیث طول العباره کثیر المنفعه در کتاب
کافی مذکورست که طالب تحقیق و تفصیل مبحث بآن رجوع باید نمود و امیدواری درین ورطه عظیمه و حفره و مهمه
مخفی شدیده و خانه جدیده و بساطی نارفته و غربتی بی رفیق و کربتی بی شفیق و ظلمتی بی نور و وحشتی بجوار رحمت کریم

وراحتی و بهجت اهل بیت رسالت بوده فریادرس غریبان بی نور و مفلسان همرست اگر مراد از بهجت اهل عقیده
کامله بوده اطاعت اوامر و نواهی ایشان زاید خلق در تحقیق آن نباشد الاسمان حکایتیست که شعرا گفته رباعی

دعوی بسر زبان خوج دوابستی — در خانه مزابدیت کی نشکستی
گویی که بیک شهادت از بت رستم — فردات کند خمار اکنون پستی

و دیگری برین مضمون گفتست شعر

تو پنداری این یک قول پستی — کند فردا خمارت را که پستی
مسلمان نیستی از تو جز زبانت — منافی این بود کردم بیانت
اگر دل با زبان یکسان کنی تو — هرآنچت گفت حق فرمان کنی تو
مسلمان حقیقت گشته باشی — ز شرک مشرکان وارسته باشی

واعتقاد آنست که حشر اجساد واقعست و مراد بعث از قبور و اعاده روح
که در نشأه دنیویه محل استقرار روح انسانیست و من حیث الظاهر مخاطب بخطاب امر و نهی گردیده در روز
محشر سر از قبر برداشته حاضر آن مجمع کثیر الخطر گردد و مخبر صادق از آن خبر داده و اجماع کافه خلایق آن
انعقاد یافته الا قلیلی از حکما که بایشان نسبت میدهند که بحشر اجساد قایل نشده اند و اگر چنین باشند
قرآن و حدیث و اجماع انبیا نموده باشند قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة
وهو بکل خلق علیم کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله
من شیء کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
و بالجمله آنچه در تحت مدلول ما جاء به النبی مندرج گشته مجملا و مفصلا از حشر جسمانی و وجود بهشت حقیقی و سوال
ثواب و عقاب و نعیم جاودانی و تفضلات سبحانی و حصول منفعت و مضرت و نامه اعمال یمینا و شمالا
مشتمل بر ذکر کبایر و صغایر چنانچه کتاب خدا بآن ناطقست که و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون
یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها تماما تمامی حق و صدق و واقع شدنیست
و هر که در امور مذکوره شک نموده دغدغه وقوع پیرامون خاطرش گردد داخل زمره کفره بوده بشریعت
نبوی اعتقاد نیاورده باشد و اعتقاد آنست که چون کوثر صحیح و ثابت است و در روایات و اخبار

بنوی ذکر وی مکرر شده و حضرت رسول در حدیث انی تارک فیکم الثقلین فرموده که اهل بیت من و کتاب از
یکدیگر مفارقت نمایند تا وقتی که بر سر حوض کوثر نزد من حاضر گردند و در روایت دیگر میفرماید که یا علی آنچه
حق سبحانه بمن کرامت فرموده در عوض آن چیزی دیگر بتو عنایت کرده ختم نبوت بمن و ختم وصایت بتو
و در عوض وحی الهام بتو شفقت فرموده و در عوض معراج رفع حجاب از تو نموده و در عوض کوثر سلسبیل بتو
داده و در حدیث دیگر میفرماید که اول کسی که بر سر حوض من حاضر شود توئی در روز قیامت و شیعیان تو و
مثل این اخبار بسیار است که دلیل صحت وجود حوض است و ابن بابویه رحمه الله میگوید که عرض حوض کوثر
انقدار است که میانه ایله و صنعا و گویند که ایله بتشدید نام شهریست در حوالی بصره و ظاهرا درین زمان آن را نسبت
و مذکور است که بعدد نجوم آسمان اباریق ماخوذه از جواهر نفیسه بر سر آن حوض مهیا و آماده شده و صاحب اختیار
حوض کوثر در روز محشر حضرت امیر المومنین علی علیه السلم است و در روایت منقوله از طرف مخالف و
موالف بصحت پیوسته که اولیای آن حضرت در آن روز بسعادت آب آشامیدن از دست آنحضرت
مستسعد خواهند بود چنانچه دشمنان آن دودمان بصفت حرمان اتصاف خواهند یافت و مرویست که هر که
از آن آب جرعه بیاشامد بعد از آن ابدا تشنه نگردد الآبدین احقاق دانست که شفعای روز محشر سید الاولین
و الآخرین شفیع المذنبین و خاتم النبیین و امیر المومنین علی علیه السلم و ذریه معصومین ایشانست و مرویست که
شفاعت جهة اصحاب کبایر است که بی توبه از عالم رحلت نموده باشند و روایت انی ادخرت شفاعتی لاهل
الکبایر من امتی مفید مقصود است ایضا از حضرت رسول منقولست که لاشفیع انجح من التوبة یعنی شفاعت کننده که
حاجت این کس برآورد بهتر از توبه نیست و مرویست که انبیا و اولیا تمامی از اهل شفاعت بوده و در
روایت کثیره ذکر یافته که مومنین نیز از اهل شفاعت بوده سر فردی از ایشان شفاعت مستفاد خویش از او
و خویشان و اهل مودت تواند نمود اما امیدواری آنست که بر طبق کلام شعر ز مشرق تا بمغرب گر امامست
علی و آل او ما را تمامست بجز دیگر غیر شفاعت اهل بیت رسالت مستوثق نبوده و بتنظیف کسای دین از

ازابوای مای معین توبه و انابت قناعت ننموده و تطهیر وی از انجاس و ارجاس ظاهری و باطنی منحصر در زلال
افضال امیر المومنین علی علیه السلم و آن وجه کمال صورت یافته تا آن حال کثیر الاختلال و طومار کردار و
گفتار از کبایر اعمال و صغایر افعال و خطیات مهلکه و سیات موبقه اقوال مشتمل بر اثقال و احمال وزر
و وبال که ذخیره رابطه قیل و قال و وظیفه یومیه امانی و آمال حاصل شده در نهانخانه ریا و مرابحات
خزینه محروره کینه و دیعه یافته و باسبان حسد که مقیم آستان الحسد یأکل الحسنات کما تأکل
النار الحطب است بحفظ آن مشغول گشته امید چنانست که آتش آه پشیمانی بإحراق اشواک و خار و خاک
آن کفایت و سلسبیل محبت اهل بیت رسالت طهارت کامله یافته در چشمه صافیه شفاعت ذریت
طاهره التماس پذیرد و زبان حال بعضی از شعرا در مقام استغاثه بسید الکونین از مهلکات روز جزا
باین عنوان شفاعت گذارست شعر
ز خاک ای لاله سیراب برخیز   چو نرگس خواب چند از خواب برخیز
تن در پوش عنبر بوی جامه   بسر بر بند کافوری عمامه
فرود آویز از سر گیسوان را   فکن سایه بپا سرو روان را
ادیم طایفی نعلین پا کن   شراک از رشته جانهای ما کن
بده دستی بالحمد کار را   بکن دلداری دل دادگان را
اگرچه غرق دریای گناهیم   فتاده خشک لب بر خاک راهیم
تو ابر رحمتی آن به که گاهی   کنی بر حال لب خشکان نگاهی
اگر نبود چو لطفت دستیاری   ز دست ما نیاید هیچ کاری
مجمل از واقعه روز جزا و مواخذات رب الارض
و السما بر وجهی که علمای اعلام در تصانیف خود ذکر نموده با اسناد متصل بپیغمبر آخر الزمان و ذریت طاهره
مطهره آن سید دو جهان آنست که در روز قیامت و هنگامه حسرت و ندامت کیفیت احوال بندگان مختلف
بوده و اعمال هر کس بصورتی از صورتهای مشکل گشته در آن معرکه حاضر گردند و مذکور است که طایفه عریان
و جماعتی پوشیده و گروهی با چهره ظلمانی و زمره با جبهه نورانی علی اختلاف الهیات و الصفات
مکی سر در پیش افکنده عرق خوف و خشیت و ندامت و خجلت از جبهه ایشان تقاطر نموده بدین منوال یا مدت آن
سال متوقف شده و سراسیمه و حیران راه نجات بر ایشان بسته باشد و اهل ایمان هر کس باندازه قوت

ایمان و صیانت آن از تصرفات شیطان و تقویت وی باعمال صالحه و محافظت آن را از ارتکاب معاصی و مناهی
او را نوری از جانب است بیابان باشد که از ظلمت آن صحرای هولناک فی الجمله حمایت نماید لیکن از جانب
ظلمی عظیم که دیده را تاب دیدن آن نباشد ظاهر گردد و اهل ایمان بآن روشنی طریق تردد بر ایشان آسان
گردد که کریمه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم اشاره بحالت مذکوره است و از ابن معازل شافعی منقولست
که نوری که ساعی در مهمات اهل ایمان بوده جهت ایشان متردد باشد عبارتست از صاحب اختیار آن عرصه
و حامل لوای محمدی در آن معرکه یعنی مالک یوم الدین بامر رب العالمین امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و آله الطاهرین و بیان سعی آن حضرت در آن و زحمت مومنین برین وجه نموده اند که چون طایفه از اهل ایمان و
شیعیان آن خاندان ببرکت بیعت آنحضرت نجات یافته روانه بهشت کردند حضرت خاطر مبارک از وضع
ایشان جمع نموده بطایفه دیگر پردازد و تجسس هر طایفه و زمره و جماعتی که از اهل ایمان باشند بعد از انتظام
احوال فرقه ایشان متوجه فرقه دیگر شده برین منوال صورت احوال ایشان منتظم گردد و در روایات معتبره
واقعست که شیعیان خاندان در روز قیامت بر بالای بلندی از مشک اذفر قرار گرفته آنچه محتاج الیه باشد از اسباب
تنعمات اخروی خازن بهشت ایشان را از آن متمتع و محفوظ داشته بر طبق فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین
به تلذذات جنات عالیه متلذذ باشند تا وقتی که خلایق از حساب پرداخته صلای فریق فی الجنة وفریق فی السعیر
در آن میدان بی پایان بسامعه طوایف مخلوقه از جنیان و آدمیان و غیرها رسانند و مرویست از حضرت رسالت
که اهل شک و شبهه در ماده اهل بیت رسالت در جانب یسار ظلمانی سرگشته و حیران مردد باشند و اهل
ایمان که در جانب یسار ظلمانی باشند یعنی از رای شکر ایزد نموده بکلمه ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین متکلم باشند که ندم
اینست که از آثار رحمت الهی محروم بوده و از بشارات بانی که ملایکه باهل موقف رسانند چون بصفت صم و بکم
اتصاف پذیرند از جهت بمنزله اشخاص مفقوده الجوارح بوده سماعا از چشم و گوش محروم باشند و مرویست
که هر طایفه را ارباب ملاهی آنچه مواظبت بر آن نموده باشند بر آن هیأت و صفت محشور گردند چنانچه صاحب

عود سر از قبر بردارد و بهمان آلت مخصوصه از آلات لهو مصاحب بوده هرچند دور اندازد و بیزاری
جوید بامر الله تعالی بزبان آمده گوید که انا صاحبک حتی یحکم الله بیننا وهو خیر الحاکمین و بهمین قاعده اهل
قانون و سه تار و طنبور و غیرها از اقسام ساز هر کدام بر آن که در دنیا اهل لهو و لعب بآن قیام نموده
در آن معرکه نیز بهمان عنوان در گردن آن شخص آویخته داخل محشر گردد و از سکران هر جنس روایت
شده و لیکن از نصوص قرآنی با تاویل آن برین وجه واقعست که وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن
عذاب الله شدید و مرویست که مانعین زکوه هر صنف آنچه بخل نموده باشند از آن جنس در
گردن او حلقه سازند که اگر اشتر از تمام جمال دنیا باشد چنانچه شتر معلق در گردن وی آویخته و همچنین صاحب
گوسفند و صاحب گندم و جو جوالهای گندم در گردن و صاحب طلا و نقره اژدهای عظیم در گردن
او حلقه زده و وی را لحظه بلحظه بدندان و دم گوشتش را از تن جدا سازد و بامر الله تعالی گوشت
وی عود نموده برین وضع اول مجتمع گشته بهمان طریق معذب باشد و خلایق بر روی یکدیگر افتاده
و راه نفس بسته شده از کثرت عرق زیر قدم ایشان گل شده بعضی تا زانو و بعضی تا بن دو بعضی
بالاتر از سینه متجاوز گردد و این عقوبت متفاوت در زیاده و نقصان نظر بتفاوت عصیان و
گناهانست و مرویست که بعضی را عرق مثل عرق کسیست که از حرارت حمام حاصل شده و بعضی
مثل رطوبتی که تشنه را هنگام عطش از زیادتی اضطراب و التهاب بی آب خوردن بجامه و محاسن
و غیر آن ترشح نماید و گویند که این دو مرتبه مخصوص او باش است مثل فضیل عیاض و امثال او و از انجا
معلوم شد که حدیث مشهور التایب من الذنب کمن لا ذنب له صحیح بود احوال توبه کاران بنهج سلامت
و حسن عاقبت جاری خواهد بود و اگرچه پرتو تایره امور مهلکه آن روز ساحت سرای سلامت ایشان
نیز خالی نگذارد اما خصما و معاندین اهل بیت رسول الله چون مرتد شده و از اسلام رجوع نموده بطرف
جاهلیت عود نموده اند چنانچه از ابو سفیان نقل کرده اند که در وقت خلافت عثمان که چون دولت

عود نمود امید هست که طلب عود نماید و آرزوی ان بیرون آمده اصحاب سالک مسلک ارتداد کردند
و بنابرین اگر شخصی از اشخاص ان طایفه توبه و بازگشت نموده باشد قبول توبه از وی و عدم قبول و دخول در زمرهٔ
اهل ایمان و اجرای احکام ملت مطهره بر ایشان و لوازم آن محل تامل بود و تنقیح مبحث بمحل دیگر باحسن وجه پذیرفت و
در خبرست که آفتاب یعنی قرص شمس صد و شصت برابر کره زمین است و خانه او آسمان چهارمست و در روز
قیامت بمرتبه نزدیک گردد که اگر دست دراز کنند بوی اتصال یابد و حرارت او هفتاد مرتبه بر حرارت
امروز فزوده و در روشنی او تخفیف تمام روی نماید و آدمی بیچاره سر از گریبان خاک بیرون آورده در تحت
حرارت وی متحمل نایرهٔ او شده در ان دریای بی کنار در موجه اضطراب و اضطرارست و مرویست که خیمه
از آتش جهة منکرین نصب نموده در آنجا باشند عذاب معذب باشند تا نوبت عذاب و حساب بوی منتهی گردد
و در اخبار سماویه ذکر یافته که الکبریاء ردائی من نازعنی فیه ادخله النار و لا ابالی
و مرویست که حاکم ظالم که بجبر بر بیچارگان و فقرا و درویشان نموده باشد از کثرت اقدام وازدحام وعمو
وی در تحت قدم اهل موقف بنوعی حقیر و صغیر و منخفض گردد که هیکل جسمانی و هیات عنصری وی مثال
مورچه ذلیل شده و سراسیمه گردیده که مقیم مقام الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین گردد و طایفه را
بینند که درین مهلکه سایه بر سر و در تحت آن سایه مرفه الحال اند و ایشان اهل صدقه اند که در دنیا بر مساکین و
محتاجین اهل ایمان تصدق نموده حرارت آتش فقر و فاقه از ایشان دور کرده اند و در رعایت و حمایت آن
طایفه پرتو نایره احتیاج و الحاح را باستظلال چتر صدقات بی منت و عطیات بلا اذیت مرفه الحال
و منقضی الامال کرده اند و مرویست که چون اهل موقف سرگرم و جهی خاص در ان وادی عظیم الخطر کثیر الضرر موقوف
شده هزار سال بر منوال بگذرد ناگهان صدای عظیم و صوتی و هیم مسموع گردد بر وجهی که قلوب از ذریعه و جل
و ابصار از وسیله تزلزل شده کافر و مسلمان و صالح و طالح همگی از خوف و خشیت وی بنماید که خوف صحرای
محشر اضمحلال یابد و چون دهشت آن متغیر گردد این صدا جهة تحرک عرش مجید متولد شده اهل موقف بینند که

ملکی از ملایکه که مسیر قدم هر یک از ایشان موافق هشت هزار ساله راه باشد حامل عرش شده و افواج ملایکه
و انواع عمام با صوات عظیمه و تسبیحات و تقدیسات در رسیدن عرش که اشراقات صفای وی جهانرا
احاطه نموده عرش معظم را ماوی و مستقر گردانند و در ان وقت اهل موقف از شدت خوف منقطع
الحواس شده انبیاء مرعوب و علماء مرهوب و اولیاء کبیر الفزع و شهدا از دست رفته خلایق از
هیات و صورت وی بآدم صفی علیه السلم آورده از شدت یوم الفزع الاکبر امان گویان فریاد بر آورند
و کفار از غلظت وجوه مختلفه اهوال مدخول جهنم راضی طریق نجات در وصول بدرکات عذاب و عقاب
تصور نمایند آدم علیه السلم شفیع خلایق وجه خضوع و خشوع ملاحظه نماید زبان معذرت گشوده گوید که
عصیت الله حیث نهانی عن الشجرة و انا استحی ان اکلمه فی هذا الحال و حاصل معذرت اظهار شرمندگی از نهی شجره
معینه و ایتان منهی عنه نموده به نوح علیه السلم ایشانرا هدایت نماید و او نیز از جهة اقدام بر دعای مخصوص
واقعه طوفان و غرق کافه مخلوقات در ان اعتذار نماید و آنجماعت حیرت زده سرگردان دوروزه عمر
بی بقا و دنیای بی وفا و زندگی عاریتی و لباس امانتی هزار سال دیگر متحمل آن مشقت گشته بعد از ان بخدمت
صاحب خلت و مخصوص بحبای خلافت مقرب درگاه رب جلیل ابراهیم خلیل علیه السلم رفته و از و
نیز محروم گشته جوشان و خروشان بدامن اعزاز و احترام موسی علیه السلم توسل جسته و بآن کلیم لازم
التبجیل و التعظیم استشفاع نموده او نیز بزواید کلمات جاریه هنگام مناجات اظهار شرمندگی و عدم
قدرت بر شفاعت جماعت مذکوره را مجاب ساخته از انجا نیز محروم ساحت مسیحائی متمم بنبوت گرهای
پی برده او نیز بنابر شرمندگی از تسمیه باسم اشتراک با خلایق افلاک و املاک استعفا نموده بسید الاولین
و الآخرین و شفیع المذنبین فی الدین هدایت نماید و بعد از ان آنجماعت یا و پس از ما سوی و محروم از
شفاعت زمرهٔ انبیا روی امید بیارگاه عرش اشتباه آن نور پاک و برگزیدهٔ لولاک آورده بطریق
این کلام که شعر وصف تو بهر صفت که جویند خوش است راه تو بهر قدم که پویند خوش است

روی تو بهر چشم که بینند خوش است نام تو بهر زبان که گویند خوش است چون بخدمت حضرت سرور
پایندوان سید الاولین والآخرین یار رحمت شامله که رحمة للعالمین از آن حکایت مینماید قبول شفاعت نموده
متوجه درگاه کریم بی صنت و رحیم بی منت گردد و سرادقات جلال احدی سجده وجود نبوی گردیده در آن
رخصت شفاعت بسجده طولانی مشتمل بر محامد الهی اشتغال نماید تا به بشارت یا محمد و قل تسمع واشفع
تشفع مستبشر گردد و الله تعالی امر فرماید که بهشت را تزیین داده و بحلل و حلی آراسته ساخته جلوه ظهور
نماید و نسیم معطر معنبر که از آن بهتر شامه اهل عالم ادراک ننموده از پانصد ساله راه وزیدن گیرد و نفوس اهل
ایمان را باعث سرور و تبدیل غم والم بحضور و حبور گردد و امر شود که دوزخ نیز با نهایت حرارت و
زیادتی در امور را لازمه وی شرر عظیم و فریاد و صدای مهیب و طغیان و زر نماید و بزبان در آمده عاصیان
درگاه الهی را طلب نماید و هفتاد هزار زمام و در زمامی هزار حلقه که اگر حدیدات دنیا تمامی مجتمع گردد
مثل حلقه از حلقات وی نمی‌توانند ساخت و دوزخ را ضبط داده باشند و چون میانه دوزخ و خلایق
هزار ساله راه مسافت بیشتر نماند از دست ملایکه موکلین رهائی یافته متوجه محشر گردد و با نهیب و صدای
که خلایق تمامی از پا در آمده بزانو در آیند و از خیل انبیا ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام مدهوش شده
و فرزند و برادر و مادر را فراموش نموده نفسی نفسی گویند و روایتست که عیسی علیه السلام گوید الهی نفسی و امی
لا اسئلک الیوم غیرهما و درین هنگام آشنا بیگانه میشود و پدر فرزند فراموش میکند و مادر از طفل غافل میگردد و مردم
تمام بروضع پریشان حیرت زده و سراسیمه می افتند و برمیخیزند و کسی از کسی خبر ندارد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله قایمه عرش گرفته امتی امتی گوید و حضرت پیغمبر بامر الله تعالی زجری کند دوزخ بآن ساکت شده گرفته او را
از آن حدت و حرکت باز آورده و در آن وقت میزان اعمال عباد منصوب گردد و برین وجه که کفه از نور از جانب
یمین عرش و کفه از ظلمت از جانب یسار عرش و اهل حقیقت گویند که مراد از اینها امر معنوی ملکوتیست زیرا که
حسنات و سیئات از مقوله اعراضند و وزن آن بغیر میزان معنی نشاید و از تفسیر علی بن ابراهیم و دیگر تفاسیر و کتب

حدیث اظهر من منقولست بر مراد از ایمان محبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ذریت طاهره نبویه است
که رد و قبول اعمال و صحت اقوال و افعال عباد بآن از یکدیگر امتیاز می یابد و گویند که درین وقت از
جانب الهی ندائی بر آید که خلایق تمام بشنوند که انا الملک الدیان لا یجاوزنی ظلم ظالم فان جاوزنی فانا الظالم
و بعد از آن میانه بهایم و حیوانات و وحوش و طیور محاکمه نماید و چون آن حکایت فیصل یابد همه بامر الهی خاک
و خاک شوند و امر شود که لوح محفوظ حاضر شود و اول مرتبه میانه نوح علیه السلام و امت وی پرسش نموده
ایشان تبلیغ نوح نمایند و چون گواه از نوح طلب نمایند بر آنکه تبلیغ نموده او بحضرت پیغمبر و امت وی توسل نماید
و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طبق وجعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا
تصدیق قول نوح نماید و قول نوح تعجب نموده گویند که زمان ما بر زمان تو سابق است حضرت فرماید که حق سبحانه
فرموده که انا ارسلنا نوحا الی قومه و بعد از آن قوم نوح را تمامی بمیزان اعمال و حساب و کتاب بدوزخ
فرستند و مجموع انبیا با بعض معامله ایشان و قوم ایشان همچنین اقتضا یابد و چون نوبت بسید کونین
برسد و امت آنحضرت انکار نمایند متقیان بسرور و عاصیان بخجلت زده سر در پیش انداخته منادی
ندای وامتازوا الیوم ایها المجرمون بگوش ایشان رساند و بعد از آن از جانب الهی کتابی ظاهر گردد
که احاطه مشرق و مغرب نموده باشد و اعمال خلایق همه بتفصیل در آنجا مکتوبات شده از صغیره و کبیره چنانچه
که و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة
الا احصیها و جمعی که بر صراط گذرند شخصی صد سال و شخصی هزار سال علی اختلاف الایمان و لوازمها و روایت
میکنند که و حکی فی الظالم العارف انه یؤتی به الی الله تعالی فیخرج علیه المظالم و یتعلق المظلوم فیقول له التفت
ایها المظلوم فوق راسک فاذا قصر عظیم تحار فیه الابصار فیقول ما هذا یا رب فیقول انه للبیع فاشتره
فیقول له ما معی من ارفعه لک فیقول ان ترکت مظلمة اخیک فالقصر لک فیقول قد فعلت یا رب و هکذا بغل الیمی
تعالی یا الظالمین الا و ابین و هو قوله تعالی انه کان للاوابین غفورا و الاواب الذی اقلع عن الذنب فلم یعد الیه ابدا و

سمی به داود علیه السلم واول کناهی که پرسش آن توجه شود قضیه خولست و بعد ازان عطیات و نوازشات
ربانیه واجرت بی اندازه جمعی که در دنیا مکفوف بوده اعمی یا اعمش یا نوع دیگر از انواع کوری یا بی نوری
چشم آزرده بوده در دنیا از دیدن نامحرم و ندیده آرزو از دیدن ماسوی ممنوع گشته از تلذذات صوری چشم
راه دیدن دیده ظاهر بسته باشند ومرویست که حق سبحانه از عین عنایت و تفضل الهی کوید که من
ازین جماعت شرمنده ام وبعد ازان شعیب علیه السلم را سردار آنجماعت کردانیده و از ملایکه نور آنقدر که
بحساب نیاید ایشانرا همراه کردانیده وبنوعی زیب و زینت داده متوجه بهشت کردانند که اولین و آخرین
هنگامه محشر را سبب تعجب و تحیر کردد و برصراط چون برق جهنده کذر نموده محشور رضی لجه معبود تماما حاضرین
آن صحرای بی منتها کردند وبعد ازان منادی ندای رحمت و عنایت طایفه محزونین و اهل امراض مزمن را
طلب نموده و بسرداری حضرت ایوب علیه السلم باعزاز و احترام مقیم دار السلام کردانند و بعد ازان
جوانان صالح که در اوایل زندگی که ایام جهل و غرور و استیلای شهوات نفسانی و میل تلذذات جسمانی
واوان غفلت از موجبات مواخذات رب السموات والارض است خود را از مخالفت رضای الهی
باز داشته واز آنچه ماده مواخذه ربانیه است تعفف نموده باشند ایشانرا بسرداری یوسف
علیه السلم و عطیات و صلات و اصطناعات سبحانی وارد بهشت نمایند وبعد ازان دوستان خدا را
طلب نمایند وعلی رد جهه ایشان عنایت نموده با سباب تعظیم و تکریم و اختصاص درکاه ربانی و
امتیاز از کافه اصحاب موقف ایشانرا معین و ممتاز کردانند ومکتوب نیز کردیده که درجات متحابین
محبیت و محبوبیت بارکاه احدیت باعتراف دوست و دشمن و موافق و منافق مخصوص سرکرده سلسله
محبین و محبوبین رب العالمین امیرالمومنین علی صلوات الله علیه بوده دیکری در ان معرکه و هنگامه حاجی
روا نزد و قدرت ارتقا بر مدارج آن قسم از اعزاز در درکاه بی نیاز نداشته بر طبق کلام صدق انجام
لا سبق الی الظفر که مقول قول الخضر تست بار ای مماثلت و مشابهت نداشته غرفه رفیعه و شرفه منیعه حضرت

در نهانخانه اسرار احدیت مخصوص ذات احدی الصفات شان مظهر تجلیات انوار ذات و صفات است و
در کتب و رسایل غزالی مذکور است و صفت المتحابین فی الله صبر و حلم و علم لا یسخط ولا یرضی بشیء من الاحوال
الدنیویه که ابی تراب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلم و بعد ازان کریه کنندکان از خوف و خشیت و اداء کار الهی
طلب نموده قطرات عبرات و دموع منحدره بر صفحات وجنات آنجماعت را با دماء شهدا و مداد علما سنجیده
و دموع ایشانرا امرین کورین حجان یافته و رایت مشتمله بر الوان مختلفه بسرداری نوح علیه السلم جهت ایشان
نصب نمایند و سبب اختلاف الوان رایات اختلاف کریه ایشانست که کاهی از بیم و کاهی از امید و کاهی
از جهت طمع در توجهات و عنایات ربانی و کاهی بواسطه ندامت و پشیمانی از اوضاع سابقه و غیر هاست
وبعد ازان میانه خون شهدا و مداد علما طالب تمیز بوده خون شهدا رجحان یابد و جهت ایشان رایتی زرد عفرانی
بسرداری یحیی علیه السلم مقرر دارند و کویند علما رجحان خون شهدا بواسطه آن بوده که بنا بر علم بحقیقت
امور مقاتله نموده اند و بنا برین باید که صف علما مقدم باشد مذکور است که حق تعالی درین مرتبه توجهی جهت
عظام و اکرام علما کرده که تعبیر ازان حالت بخنده نموده اند و دران وقت خطاب بعلما نموده فرماید که
شمارا نزد من عزت و منزلت مثل انبیای بنی اسرایل بوده شفاعت شما نیز درباره مردم محل قبول
موصولست و بعد ازان جهت سرفرازی افراد علما فرشته مقرر شود که منادی ندا نموده اهل موقف را از
شفاعت نمودن علما خبر نماید تا هر که حاجتی از و بر آورده یا اطعام وی نموده و اکرچه لقمه باشد و یا جرعه آبی
او را چشانیده باشد یا حق خدمتی و انعامی و احسانی بر آن شخص عالم باشد در شفاعت وی داخل کرده
بجای مغفرت ملتجی کردد و در روایتست که اول ما یشفع المرسلون ثم النبیون ثم العلماء
اما در محل خود ذکر شده که این درجه اختصاص بعلمای ربانی و اهل عدل و انصاف و زمره مجتنبین از جور و
اعتساف و عاملین بطریق و شیوه نبوی و ذریت طاهرین و عمل کنندکان بقواعد این دین سید المرسلین است
بر وجهی که پستون دین و ملت و استوانه شریعت و طریقت بوده از آلودکی بحرکت و ریا و مراد مضایقه نموده ان

وچون از امور حقه و حقیقه محشری بوده و دامن محنت و نکار و مشقت بیشمار بر میان اصطبار و احتساب استوار
گردانیده و مسلک مجاهدت وی در تحقیق مراسم دینداری و پرهیزکاری با مور اعتباریه دنیه آلوده نساخته
و جوهر گرانمایه علم و دانش را در بالوعه حقد و حسد و کینه و عداوت در امور فانیه اعتباریه چندان آغشته
و جامه معالم دینیه را از ضمیمه قلنسوه کبر و خودبینی و تجبر و تحقیر اهل ایمان و متابعت هوای نفس در تحصیل مستلذات
جسمانی و تنعمات نشأ عنصری و تجمیل و تکحل غیر مستحق و غیر موصوفین بوصفین مذکورین گران ساخته و کسای
معرفت و عبارت پیرایه آرزوی جاه و ریاست و اعتبار و اشتهار و تفوق بر اقران و امثال و تعمق
تمام در ترتیب کلام بر ادراک معانی و اظهار کمال خود در لباس اثبات جهل و نقصان دیگری نداده حرکات و
سکنات و اقوال و افعالش لله تعالی بوده مواد محن دنیویه و زحمات و مجاهدات عالم عنصریه در یعه استحصال
مقامات قرب الهی را انسته را کسیر اکبر الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا گردد و درین مقام حاصل
احوال این طایفه عظیمه و اختلاف اوضاع ایشان در نشأ اخرویه از گنجایش اوراق این رساله بیرون بود
اگر عمر وفا کند بتحریر تفاصیل آن خواهد پرداخت انشاء الله تعالی اشارت در مناقب ابن مردویه و دیگر رسایل
ذکر یافته از طریق اهل خلاف که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجانب حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
توجه نموده آثار بهجت و سرور از آن حضرت درجه ظهور داشت و چون حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از سبب
حصول آن امر استفسار نموده پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که یا علی درین ساعت جبرئیل علیه السلام نزول نموده و بشارتی
عظیمه خاطر مرا استبشار داد مضمون آنکه روز قیامت چون صفوف محشر درست شود حق سبحانه کلید بهشت و
دوزخ نزد من فرستاده امر فرماید که تسلیم تو نمایم و بنا بر مصالح جنت و نار در دست تو و صاحب اختیار
تو باشی هر کرا اراده کنی بدوزخ فرستی و هر کرا خواهی بهشت روانه گردانی و ظاهر ابن ابی الحدید اشاره نموده که
والیه فی یوم المعاد مآبنا والملاذ لنا غدا والمفزع و موافق اینست و اینکه در غایت المطلوب ذکر شده و در باب
وجه تسمیه آنحضرت بامیر نحل نیز بر مشابهت آنحضرت درینکه بر صراط ایستاده و از هر که استشمام رایحه طیبه مودت

خود

خود نموده بهشت عنایت فرماید که هذا لی و هذا لک و وجه مشابهت که مشهور و متعارف گشته که مگس عسل امیری
و سرداری هست که شبانگاه بر در کندوره ایستاده هر کدام از آنها که رایحه منتنه از وی ظاهر شود نگذارد که داخل گردد
و هر که برخلاف آن باشد بدخول وی اشاره نماید و در کتاب مشارق مسطور است که شخصی از قبیله همدان دامن آنحضرت
گرفته بخضوع تمام میگفت یا امیر المومنین علی علیه السلام کلمه جامعه دارم که موجب خوشحالی دنیا و آخرت من بوده از شنیدن
آن مسرور شوم حضرت او را باین بشارت مسرور ساخت که روز قیامت شیعیان خود را بحوض کوثر راهنمایی
نموده ایشان را سیراب گردانم و ایشان با خاطر جمع و سیمای سفید از آسیب آن روز ایمن باشند و دشمنان
در آن روز تشنه و جگر سوخته و روی سیاه سرگشته و حیران در صف مجرمان و گنهکاران باشند و در آخر این
کلمات فرموده که الا و ان شیعتی ینادیهم الملائکه من انتم فیقولون نحن العلویون فیقال لهم انتم امنون ادخلوا الجنة
مع من کنتم توالونها حاصل آنکه در روز قیامت ملائکه از شیعه خاندان ولایت پرسند که شما چه کسانید ایشان
گویند که ما علویانیم که جمعی منسوبیم بامیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از شنیدن این مضمون مستبشر گردند
که امن و امان و اطمینان یافته بهم راسی آنها که تولا بایشان نموده باشند که عبارت از چهارده معصوم مطهرست
داخل بهشت گردند و از ین قبیلست روایت مشهوره مکتوبه در کتب و رسایل طرفین بدین وجه اذا کان
یوم القیمه ینادی منادی یا اهل الموقف هذا امیر المومنین علی علیه السلام خلیفة الله فی ارضه و حجته علی عباده فمن تعلق
بحبله فی الدنیا فلیتعلق به الیوم الا و من ائتم بامام فلیتبعه الیوم و لیذهب الی حیث یذهب مضمون آنکه روز
قیامت منادی ندا کند که ای اهل محشر اینست امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه خدا در روی
زمین و حجت رب العالمین بر بندگان وی پس هر که در دنیا تشبث بمحبت او نموده باشد باید که امروز نیز بوی
توسل نماید و بعد از مضمون این عبارت تاکید آن برین وجه نماید که هر که شخصی را امام خود دانسته در دنیا پس باید
که درین روز تابع امام خود باشد و این کنایه است از ینکه هر کس امام وی از دوزخ باشد او نیز از اهل دوزخ
باشد و هر که امام وی مقیم بهشت باشد او نیز آنجا اقامت نماید و ظاهر مدلول آیه کریمه یوم ندعو کل اناس بامامهم

اشاره بهمینست و لله الحمد که بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حوض کوثر تمامی مواقف صحرای محشر در دست امام
و امیر و مقدم و پیشوا و صاحب اختیار و پناه دین و دنیا و امید امروز و فردا امیرالمومنین علی مرتضی علیه السلام است
و چون فاقد و محبت شیعه امیرالمومنین علی علیه السلام در روز جزا آن حامل لوا بشهادت خدا و مصطفی صلوات الله علیه
علیه و آله ثابت و محقق و آنحضرت صراط مستقیم و منجی از عذاب الیم و حاکم و امیر و امام و دوادار امور کافه
مکلفین است پس شیعیان و محبان و منتسبان آن دودمان ملایک مکان بر سریر عزت و رفعت و مقام امنیت و فراغت
و مسند نجات از موجبات مواخذات دنیا و آخرت متمکن بوده مقیم مقام امن و امان و مخصوص بنعیم جاودانند
صفحات حقایق آیات کتاب مشار رقوم مرقوم ارقام صدق انتظام تحقیقات علیه و تنبیهات بهیه و واردات
غیبیه و بشارات عظیمه و اشارات فخیمه مشتمل بر ذکر نظری از امور متعلقه باثبات اختیار آنحضرت در یوم
النشور است و تنقیح این مطلب برین نحو مبتنی گشته که چون ولایت مطلقه مقتضی احاطه علم ولی بجمیع معلومات و
قدرت وی بجمیع مقدورات میبنماید پس حکم ولی نیز مخصوص بزمانی و مکانی دون زمان و مکانی مخصوص بعالم
آخرت نبوده شامل جمیع ازمنه و دهور و محیط تمامی اوقات و ساعات و ایام و شهور دنیا و آخرتست از بدایت
و نهایت زیرا که ولایت امریست الهی و عطیتی ربانی که ولی آن اختصاص بر یست تا روز قیامت و در روز
قیامت نیز از قبیل احکام ادیان و شرایع و ملل نیست که منسوخ و منقضی گردد بلکه عهدیست از جانب خدا ابدی
که قبل از اکتسای مخلوقات بکسای وجود بشری و هیکل عنصری بنده از بندگان از عوالم نوریه بتفیض آن اختصاص
یافته تا معلوم شود که وجود مکلف و زمان تکلیف را در ان مدخلی نبوده نیابتیست عامه من الله تعالی در دار
و نشاتین و صاحب کتاب میگوید که کلام امام جعفر صادق علیه السلام باین معنیست سبحان من خلق السموات
والارض و ما یسکن فی اللیل والنهار لمحمد و آل محمد زیرا که لام تخصیص و تملیک مفید آنست که دنیا و آخرت بجهة ایشان
خلق شده و بایشان اختصاص یافته منعه مشارک و لا منازع زیرا که تمامی مخلوقات عبید آل محمد و مملوک ایشانند
و غلامان و ممالیک شاه و محل سادات و مالکان رقاب ایشان بوده ایشان را نظیر و مثل و مانند و عدیل

و بدیل در انواع مخلوقات علی الاجمال و التفصیل نبوده باشد چه ایشان اولیای خدا و نواب مملکت و خواص حضرت
ربوبیت و خزنه علم الوهیت و امنای وحی ربوبیت و مهبط آیات و معدن کلمات و محط رجال معجزات و سائر
ملک دنیا و آخرت و مالک آن بوده عبارات مصححات منسوبات بایشان مثل کلمات سابقه و کلام صدق نظام
سبحان من ملکها محمد و آل محمد و شیعتهم اشاره بمضامین مسطوره است و چون مرجع و مخصصی که ترجیح
و تخصیص دنیا داده امر آخرت بمقتضای خارج گردد ظهوری ندارد پس تخصیص آن نظر بدارین منزلت منظور بوده
ملک دنیا و آخرت باختصاص الهی مخصوص ذریت مطهره است و وجه دیگر آنست که کتاب خدا و عترت مصطفی
بفرموده و تصریح نبی اولو الاجلال متلازم و دائم متصل اند پس چنانچه تصدیق بکتاب و بجمیع هر جزو از اجزاء و هر کلمه از
کلمات آن بر جمیع مکلفین واجب باشد باید که نسبت بعترت طاهره نیز چنین بوده اگر حرفی از حروف ایشان
یا حدیثی از احادیث ایشان انکار نماید یا شک کند در چیزی از صفات ایشان آنچه از حالات منسوبه بایشان
که نظر بقوانین عقلیه عظیم نماید منکر شود بمنزله انکار جمیع حالات و کمالات بوده و مستلزم انکار خدا گردد
در درجه کفره داخل گردد پس ثابت شد که آل محمد صلی الله علیه و آله سادات اهل و مالک دنیا و آخرت و مختار
من جمیع الوجوه در امور امت و رعیت بوده حاکم یوم الدین و مالک یوم الدین و الی یوم الدین بامر رب العالمین اند
و شکی نیست که کسی از اهل عقل و ایمان از اعتقاد آن نیست که ایشان بالذات حاکم و مالک و ملک و صاحب اختیار
محشر اند و بنابرین اعتقاد بحصول اوصاف مذکوره در ایشان بتفویض الهی و تصدیق رسالت پناهی مزید صحت
و قوت ایمان بوده فی الجمله موجب شناسایی و علم ببعضی از خصایص و مزایای ایشانست که مضمون کتاب و سنت
بر صفحه عقیده خالصه ارتسام پذیرفته و چون آیه شریفه فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
بر قول مفسرین و محدثین عبارت از ولایت آل الاربعت است پس باید که بشهادت آیه انفصام نا
بلکه ممدود من الازل الی الابد بوده مالک دنیا و آخرت و حاکم علی الاطلاق و زیرا قیامتند و دلیل صحت
مدعا از آیه شریفه وله الملک یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب والشهادة و هو الحکیم الخبیر صاحب کتاب میگوید که این آیه دلیلی

واضح و برهانی لایحست بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلم و نیابت او از جانب الهی در روز حساب
و تفویض امر امت بنوعی که در دنیا مخصوص شده بود و در آخرت نیز مخصوصست و بعد از وجوه چند که ذکر آن
مستدعی طول کلامست میگوید که قال علی بن ابراهیم فی تفسیره احکم الحاکمین یوم القیمه امیرالمؤمنین لانه حکم
امیرالمؤمنین من الله العزیز الحکیم لمن عرف الله و عرف ولیه فان ولی الله قوله الحق و له الملک ان ولیا لله وقوله
وله الملک لامامة و الولایة و قوله یوم ینفخ فی الصور یعنی انه امیرالمؤمنین مالک یوم القیمة و الیه حاکم یوم القیمة
یوم الدین لانه یوم العدل فهو مالک یوم الدین بنص الکتاب المبین نصا جلیا و برهانا مبینا و مقاما علیا و قوله عالم
الغیب و الشهادة و الله سبحانه عالم الغیب و الشهادة و الولی لوجه المحفوظ الذی حصه الله منه یعلم کل شیء فی جمله
کتابه المبین و قوله و هو الحکیم الخبیر لان الله سبحانه لا یولی علی العباد جاهلا و لا ظالما لانه سبحانه حکم عدل فولیه
القائم مقام الرب الحکیم العدل یجب ان یکون حاکما و عادلا عالما فهو الحاکم فی ذلک الیوم الخبیر بما فی صحائف العباد
یوم المعاد عبارت مذکوره و کثیری از آیات بینات و روایات صریحة الدلالات که در کتاب مذکوره نوشته شده
و دیگر براهین معتبره مصححه ضمیمه آن گشته بدلالات واضحه که اختیار روز جزا و تقسیم جنت و نظی بآن ولی
والا و علی اعلی تعلق یافته مالک الملک ذی الجلال و الاکرام تفویض امور مذکوره بآن مؤمن پس اساس ایمان و اسلام
نموده ختم و قضا چون ثابت شد بعبارات و دلالات مختلفه که فرقه ناجیه زمره اثنی عشریه است و این نیز وضوح
یافت که غرض از نجات عدم دخول نار است و لیکن صاحب کبیره که توفیق توبه نیافته بر صراف غفلت و تمامی ایام
خطیئت و معصیت باقی مانده یکه بر بستر غرور و عدم مبالات از مواخذات یوم النشور نموده باشد او را
در وقت نزع و قبر و سوال منکر و نکیر محنت بسیار و عذاب و عقاب بیشمار باید کشید تا کفاره معاصی شده الاوا
برازخ منازل منزله عقاب و عذاب جهنم گردد و ازینجاست که در روایات مذکورست که در وقت نزع چهار فرشته
بر قبض روح بیمار مشغول شوند یکی از ایشان نزع روح از پای است و یکی از پای چپ و یکی از دست راست و یکی
از دست چپ نزع نمایند و مختصر را چنان نماید که مگر شکم وی مملو از خار بسیار و اشواک و اصل قوی درختانست و

بزور و حدت و شدت بیرون می آورند و چنان نماید که آسمان بر زمین منطبق گشته در میانه آسمان و زمین محکم شده
و درهم گرفته و علاج ندارد و در روایتست که یک سکره واحده از سکرات موت سخت تر میباشد از سیصد ضرب شمشیر
و گاه باشد که فرشته بیمار را حربه زند که آب داده باشد آنچه را بزهر آب آتشین و مذکورست که در وقت نزع
شیاطین بصورت خویشان و نزدیکان و پدر و مادر و غیرها که مرده باشند در آمده بربالین بیت گویند که
یا فلان ما در وقت مردن دین موسی رفتیم و طریق آنست درین امر مبالغه نمایند که شاید او را از اسلام بگردانند
و منقولست که مقصود از آیه ربنا لا تزغ قلوبنا اینست لا تزغ لا تزغ قلوبنا وقت الموت و مذکورست که هرگاه محتضر
شامل حال شود جبرئیل علیه السلم در آن وقت نزول نموده گوید که فلان منم جبرئیل علیه السلم این جماعت که ترا بدین و ملت باطل
ترغیب مینمایند شیاطین اند و تو دین اسلام ترک مکنی و بر ملت و شریعت محمدی ختم و در آن حالت آن شخص
حیران شده دل از جان برداشته از نشاط این کلمه خندان گردد و مذکورست که از علامات شقاوت میت آنست
که در آن وقت آب از دهان وی روان گردد و لبهای او بزرگ شده و آویخته و چهره اش سیاه و چشمهایش
کرده و عکس این علامات اهل سعادتست و چون منزل و ماوای او را در بهشت بوی نمایند از جهت خندان
و خوشحال جان تسلیم نماید و مرویست که چون اهل سعادت را نزع روح شود ملک الموت روح وی را
تسلیم نماید بدو فرشته که موکل بر امر مذکورند آنرا در وصله حریر پیچیده از آسمانها گذرانند و اهل هر آسمان
او را پیش باز نموده چون بسدرة المنتهی منتهی گردد سکان آن مکان علیین آشیان گویند که اهلا و سهلا
کان محله ضایقا و مخلصا و بعد از آن بجایها که بر عرش مجید منسوبست مرتفع گردد و حجب مذکوره هشتاد سرا قسمت
بر هر سراپرده هشتاد هزار شرافه و بر سر شرافه قمری نورانی شغافی که تهلیل و تسبیح آفریدگار نماید و روایتست
که یکی از زهاد و فقهای زمان فوت شد چون رحلت نمود بعضی از نزدیکان و شاگردان او را در خواب دیدند و از او استعلام
احوال وی مینمودند در جواب شنیدند که چون مرا در مقام معاتبه و مخاطبه جای دادند افعال صادره ایام زندگی
بر من شمردند در جواب گفتم که خداوندا امر امید بر این بود که شرمنده و خجلت زده گردانی زیرا که جمعی کثیر از

راویان صحیح القول از جبرئیل علیه السلم نقل نموده‌اند که تو فرموده که مرا حیا مانع میشود که معذب گردانم بنده را که محاسن وی در اسلام سفید شده باشد او را عذاب فرمایم جواب شنیدم که یا فلان راست گفتی و راست گفتند ای اهل روایت و راست گفت جبرئیل و راست میگویم من و او را مژده مغفرت داده بمحل اقامت او اشاره فرمایند مرویست که ارواح فجار را بسختی و دشواری و عنف و آزار بسیار نزع نموده ملک الموت گوید که بیرون ای نفس خبیثه از جسد خبیث و چون عزرائیل قبض روح وی نماید در همان لحظه زبانیه دوزخ بسیار دو زبانهٔ مذکوره در نهایت قبح و رایحه منتنه و با ایشان پلاسی در شت متعفن و روح منزوع را در آن پیچند و وی مصور بصورت شخص انسانی گردد بر جثه و هیات ملخ و بهر طبقه از طبقات سماوات چون عبور نمایند طعن و لعن و شتم نمایند زبانیه دوزخ منتهی گردد و منقولست از ابن مسعود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که میت را بقبر در آورند فرشته ایست اسم وی رومان بقبر وی آید و بمیت گوید که اعمال خود را بنویس و وی گوید که کاغذ و مرکب ندارم گوید که کفن تو بمنزله کاغذ و مرکب تو رطوبتی که با تست و قلم تو انگشتان تست و پاره از کفن وی قطع نماید و بعد از آن فرشته بهیچ آن پاره کفن که نوشته شده و در گردن او آویزد و بعد از خبر دادن از احوال میت برین وجه این آیت خوانده وكل انسان الزمناه طائره في عنقه و دو فرشته در قبر وی در آیند سیاه و مهیب زمین را بدندان شکافند و موی سرشان در زمین کشد هر کدام از ایشان آوازشان مانند رعد باشد مثل برق جهنده و بدست هر یک از ایشان گرزی از آهن که اگر جنیان و آدمیان مجتمع شوند برنتوانند داشت و اگر یک ضرب از آن بکوه عظیمی واقع شود از یکدیگر پاشیده بخاک برابر گردد و از سوراخ بینی میت در آیند و زنده گردد میت و غزالی میگوید که چون زنده شود یعنی از سر تا سینه بر وضعی که جان وی وقت نزع رسیده بود و درین وقت ملکین حاضر شده تعنیف و تشدید تمام میت را محافظت ساخته از خدا و پیغمبر و امام و کتاب و قبله از و سوال نمایند و وی جواب گوید که من كل كافر ومن ربكما ایتی و غیر علمای راسخین دیگری این کلمه نتوانند گفت و قبر را بروی وسیع گردانند و دری از بهشت بروی گشایند و قبر را بصورت قبه رفیعه در غایت نزهت و صفا صورت داده از حریر سندس

و نخلی

منورش سازند و از نسایم طیبهٔ بهشت روح و ریحان او را مروح گردانند و قبر را از نور ملا مال و اعمال صالحه او را بصورتی که مطلوب و محبوب وی باشد مصور گردانند تا مونس وی بوده وحشت و تنهایی از و برطرف شود و بر همین نهج در اوقات اقامت قبر با وی سلوک نمایند تا قیام الساعه اما حال مومن که از وی اعمال نیک صورت یافته باشد لیکن از تلذذ بسمات علم و عرفان و ایقان ادراکش محروم بوده از چاشنی مدامه پیمانه اسرار ملکوتی حرمان و خسران یافته باشد قبل از آنکه رومان داخل قبر شود اعمال صالحه او را بصورت چشمه مرغوبه مصور گردانیده و با وی متکلم گشته او را از آمدن منکر و نکیر مخبر سازند و بعد از دخول ایشان و سوال و جواب وجه صواب و توسیع قبر و افراشش وی و سایر امور مذکوره دری از جانب یسار میت بگشایند که حیات و عقارب و سلاسل و اغلال و حمیم و صدید و زقوم و غیرها که جهت اصحاب عصیان مرتب شده بوی نمایند و این صورت بسبب دهشت وی گشته متلاشی گردد و منکر و نکیر او را خوشدل ساخته گویند که آنچه در آینه ملاحظه تو مصور گشت جهت تو مهیا یافته بود و دو توبه و اعمال صالحه حق سبحانه بتبدیل آن بموضعی در بهشت نموده و وی را خوابانیده در آن را از قبر ساخته روانه گردند و هر کرا عقیده فاسده باشد او را قدرت بر گفتن راه خدا و رسول نمانده ضربتی زنند که قبرش از آتش مملو گردد و بعد از اطفای آن نایره دیگر باره تجدید اشتعال نمایند و مرویست که اعمال او را بصورت بچه خوک مصور گردانند تا او را در قبر معذب داشته باشد و اما احوال فجره العیاذ بالله بنوعیست که چون از خدا و پیغمبر مسئول شوند اعتراف بناشناختن و قلت معرفت نموده هر کدام از ایشان گرزی در دست داشته باشد بر او فرود آورند بنوعی که او بطبقه هفتمین زمین واصل گردد و باز او را بالا آورده دیگر باره گرزها فرود آرند تا هفت مرتبه بعد از آن اعمال وی را بصورت سگی سازند و رفیق و مصاحب وی در قبر بوده باین عذاب معذب گردد و این قسم از عقوبت مخصوص زمره از خوارج و نواصب و دشمنان دودمان خلافت و امامت است که از جهة عذاب و عقاب و شدت سوال و جواب و غیرها من اسباب المواخذات

باشد مقامات کفره و مشرکین گرفتار باشند و درین باب روایات و حکایات و امور خارجه از طوق طاقت
بشری زیاده از اندازه است و ذکر آن موجب تفرقه حواس و وسیله حصول هراس است و اما اعتقاد در
لوح و قلم بر وجهیست که در وجود آدمی تحقق و در خارج دغدغه نیست و این که بر زبانها و بر نسبت میدهند که امر
که بر زبان جاری گشته و حقیقتی ندارد مثل روس شیاطین که در قرآن واقع است محض جهل و الحادست و نزد اهل اسلام
از امور محققه است لیکن حقیقت وی مختلف فیهاست نزد بعضی عبارت از لوح محفوظ است که جمیع امور ممکنه و مستحیله
با سرها من الازل الی الابد مرقومست و نزد بعضی از ارباب کشف مراد از آن فوق روح وجودی و ولی است که منشا
انتزاع جمیع مخلوقات ممکنه است و ابن بابویه رحمة الله را اعتقاد آنست که لوح و قلم عبارت از دو فرشته است
که آثار قدرت الهی در ایشان بیش از سایر افراد ملایکه است و دیگر معانی گفته شده که ذکر آن موجب طول کلام است
اما کرسی نزد اصحاب کشف و بعضی اهل تفسیر و حدیث عبارت از جوهریست شفاف نورانی مشتمل بر جمیع طبقات
زمین و آسمان و عرش و غیره نسبت بعظمت و عجایب خلقت وی از قبیل حلقه ایست که در صحرای بی پایان افتاده
باشد و ابن بابویه را زعم آنست که کرسی عبارت از ظرفیست که احاطه جمیع مخلوقات نموده بر طبقات من السموات
و مخلوقات علوی و سفلی و عرش عظیم و آنچه بدایره مخلوقیت در آمده تمامی مظروف ویست و نزد بعضی از محققین
عبارت از علم است و این روایت منقوله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم است که در تفسیر وسع کرسیه السموات والارض
و در حقیقت عرش نیز مخالفت تمام میانه اقوال علما واقع است بعضی گویند جوهریست مشتمل بر جمیع الوان مختلفه و
کیفیت خلقت و حقیقت معنی الرحمن علی العرش استوی چون محل ظهرش اقدام عقاید خالصه است لب فرو بستن و بعضی از
صفات وی اکتفا نمودن اولیست و بر هر ستونی از ستونی دیگر نیز هزار ساله راهست انتظام یافته و در مسافت
طول و عرض نیز زیاده ازین گفته اند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که از و سوال از حقیقت الرحمن علی العرش
استوی شده در جواب فرمود که یعنی استوی من کل شیء فلیس شیء اقرب الیه من شیء و هر یک از ملایکه حمله عرش را هشت چشم است
چنانچه در اخبار واقعست و هر چشمی برابر تمام دنیا و هر یک از ملایکه تمایه طلب رزق نوعی از انواع مخلوقات می نمایند یکی

برصورت بنی آدم جهت ایشان استرزاق نماید و یکی برصورت ثور جهت بهایم طلب رزق نماید و یکی برصورت شیر جهت سباع
و یکی برصورت خروس جهت طیور طالب رزق باشد و ابن بابویه میگوید که فهم الیوم مولاء الاربعة فاذا کان یوم القیمة صاروا ثمانیة
و بعضی گویند مراد از عرش علمست و درین صورت از سلسله اولین چهار کس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و
از زمره آخرین محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوات و السلم حامل آن باشند و مذکورست که عرش مجید با
عظمت و ثقل در واقعه کربلا بلرزش آمد و تا چهل روز قطرات دم و خون گریه میکرد و دیگر وقتی که العیاذ بالله
شخصی متوجه لواطه گردیده عرش بحرکت آمده نزدیک باشد که خلل در بنای این نیلگون واقع شود اما اعتقاد در باب
رجعت حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در وقت ظهور صاحب الزمان امریست که عقل ابایی از آن ندارد
و در اخبار و آثار روایات داله بر تحقق آن ذکر یافته در بعضی از عبارات زیارات حضرات ائمه معصومین خصوصا
زیارت مخصوصه بایام رجب که در جمیع اماکن مقدسه که من حیث الاستجاب آن عبارت زیارت باید نمود مشتمل است
بر ذکر رجعت باین کلمه که اللهم ارزقنی العود فی کرتهم و احشرنی فی زمرتهم و مشهورست که ابو حنیفه از مؤمن طاق
از حقیقت رجعت و اعتقاد وی بصحت وقوع آن سوال نمود و او صحیفه احوال سایل را با ذعان و قبول قضیه مذکوره
مرقوم صدق و یقین گردانید و ابو حنیفه ملعون بر نهج استهزا گفت که هزار دینار بصیغه قرض از تو میخواهم که در اوقات
رجعت ادا نمایم مومن طاق در مقابل مطایبه وی صفحه صحیفه کامله خاص عقیده صافیه را باین معنی تصویر نموده که جون
اعادی و اهل انکار خاندان سید ابرار هر یک بصورتی از صور بهایم و حیوانات صورت رجعت خواهد یافت و مجملا
که رجعت تو بر صورت بوزینه وقوع پذیرد و بنا برین اگر تراضامنی باشد که در وقت تبدیل صورت از عهده ادا
دین مع کور سر و رتم انداز مضایقه نیست لیکن بی وجود ضامن صورت پذیر نیست ایضا زیارت جامعه جمیع ائمه علیهم السلم
که در تهذیب الاحکام ذکر یافته که آن نیز مشتمل بر ذکر حکایات رجعت بوده درین باب روایات بسیارست و العلم
عند الله تعالی و اعتقاد در وعد و وعید الهی آنست که از دخول بهشت و نعیم و حور عین و امثال آن از اقسام تنعمات
قرآنیه واقع شده تمامی حق و صدقست و ایصال آن بمستحقین از امور محتمه ربانیه است و اما دخول دوزخ و عذاب

الیم و سلاسل و اغلال و امثال آن از موارد قهر و غضب که باعتبار عموم آیات مینات فساق مؤمنین است اگر
بایشان وقوع یابد از مقام عدل محسوب بوده از مقوله و لا یظلم ربک احدا است و اگر تفصیل نموده قلم عفو بر جرائم
اعمال ایشان کشد او نیز از کرم و ترحم و احسان و امتنان و رفق نماید   گر گوهر طاعت نسفتم هرگز   ور گرد گنه
ز رخ نرفتم هرگز   نومید نیم ز بارگاه کرمت   زانی که یکی را دو نگفتم هرگز   و معلوم است که تجاوز سیئات از
کریم بی ضنت و رحیم بی منت مستبعد نبوده اتساع طریق تفضیل زیاده از آنست که ازدحام سالکین موجب ضیق
مکان گردیده بعضی خارج و بعضی داخل باشند و شیخ محی الدین میگوید که انا رحمة الواحد لا رحمة الوعید
ان التجاوز عن السیئات مع التوعد علیها و اما حکایت اعراف بنص کلام و اعتراف علمای اعلام ثابت و روشن است
و ظاهر امراد از اعراف سوریست حایل میانه بهشت و دوزخ و در قرآن از کلمه طیبه   اراده حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین علی علیه السلم و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلم است و مقصود از صراط
جسریست که بر جهنم بسته اند و عبور جمیع خلایق بر وست و صراط در غایت دقت و باریکی و برندگیست و حق تعالی
فرموده که و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا و آنچه اصحاب توفیق و ارباب تحقیق اعتقاد کامله
بران قرار یافته مقصود از صراط ذات بابرکات امام رب العالمین و حجة الله علی الخلق اجمعین اند و در روایت
منقوله از طریق مخالفین مذکور است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بحضرت امیر المومنین علی علیه السلم توجه نموده
میفرماید که اذا کان یوم القیمة اقعد انا و انت و جبرئیل علی الصراط فلا یجوز علی الصراط الا من کانت معه برات بولایتک
و در روایت منسوبه بحضرت امیر المومنین علی علیه السلم از طریق ابو نعیم ذکر یافته که آنحضرت بر صراط نشسته از هر که رایحه
طیبه محبت اهل بیت رسالت استشمام نماید ببهشت اشاره نماید و هر که ازین دولت محروم باشد بجانب دوزخ روانه
گرداینده فرماید که یا نار هذا لی و هذا لک و درین باب نیز وضوح جلوس حضرت امیر المومنین علی علیه السلم بر صراط
و ادخال دوستان حضرت به بهشت و دشمنان بدوزخ روایات معتبره در طریق دوست و دشمن بسیار است
و باید دانست که منطوق روایات معتبره طریقین مفید آنست که صراط مذکور مشتملست بر بسیار از عقبات

که محل توقف بندگان و سوال از ایشانست و هر عقبه صلوة و هر عقبه امانت و غیرها و یکی از آنها موسوم بعقبه ولایتست و
جمیع خلایق در عقبه مذکوره توقف نموده از ولایت آل بیت مسئول گردند چنانچه آیه وقفوهم انهم مسئولون
باین معنی مفسر شده و همچنین آیه القیا فی جهنم کل کفار عنید امریست بنبی و ولی که کفار را که درین مقام عبارت از
منکرین نبوت و اهل عناد که مقصود جاحدین ولایتست داخل جهنم گردانند از لفظ عنید فهمیده میشود که مخالفین
حضرت امیر المومنین علی علیه السلم را غبار شکی و شبهه دامن گیر نشده حقیقت آنحضرت بر ایشان کمال ظهور
و ایشان عناد ورزیده و عمدا و عدوانا سلوک طریق مستقیم از دست داده در خارستان جهل و انکار رسالک سلک
منتهی بخلود نار شدند و اما حساب بندگان آن نیز از اخبار و آثار و ظواهر قرآن نوعی روشن گشته که مخالف نبودن
مود و مذکور است که محاسبه انبیا و ائمه علیهم السلم متولی بتفریح آن ذات پروردگاری بوده بحیثیت انقضای
آن امریست که میانه ایشان و حق جل و علا فیصل پذیر شده دیگری بر آن اطلاعی ندارد و هر یک از انبیا متصدی
محاسبه اوصیای خود است و محاسبه امت و سایر بندگان درگاه ربوبیت بجوع با اوصیای پیغمبران بوده دیگری را
دخلی نیست و اشاره باین معنیست آنچه در قرآن عزیز واقعست که افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد
منه و مفسرین و اهل حدیث گفته اند که مراد از شاهد حضرت امیر المومنین علی علیه السلم است و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم مذکور است که مراد از آیه شریفه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم سلسله ائمه معصومین علیهم السلم است
و فرموده که و الله برجوع و بازگشت خلق در روز قیامت و حساب ایشان با ماست و مرویست که مقصود از مدلول
و نضع الموازین القسط لیوم القیمة   حضرات انبیا و اوصیا اند و از علی بن ابراهیم منقولست که
مراد از ترازوی عدل امام زمانست و در روز قیامت انبیا تمامی و امت ایشان از تبلیغ و لوازم آن منقولست
چنانچه میفرماید که فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین عن الذین
و اما سوال از گناه مخصوص اهل حسابست و جمعی که بیحساب داخل بهشت شوند از ایشان سوالی نباشد و شیخ علی
رحمه الله در تفسیر آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا

نقل نموده که فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان و در بیان معنی آیهٔ مذکوره چنین افاده نموده که المعنی

ان من اعتقد الحق ثم اذنب و لم یتب فی الدنیا عذب علیه فی البرزخ و یخرج یوم القیمة و لیس له ذنب یسال عنه و ابن بابویه

در رسالهٔ اعتقادات میگوید که عدم سوال از گناهان مخصوص شیعهٔ پیغمبر و ائمه علیهم السلم و میگوید هر که در معرض حساب

درآید معذب خواهد بود اگرچه بطول توقف باشد در موقف و هر فرد از افراد مکلفین را نامه بدست دهند که احاطهٔ

جمیع کبایر و صغایر صادره از وی نموده باشد و رحمت الهی مقتضی این باشد که همچنانچه در نشأهٔ دنیویه پرده پوش معاصی

اهل عصیان نموده غالب اوقات بظهور آن مفتضح نشده اند همچنان در محفل کبری قیامت مراعات این حالت نموده

دیگری را بران اطلاعی ندهند و هر کس قرائت نامهٔ خود نموده برطبق اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا

خود بنفسه متوجه محاسبهٔ اعمال گردد و اگر از شدت هول محشر و زفیر جهنم و حدت پرتو حرارت دوزخ و سرایت

و غلبهٔ اهوال آن گشتر او بال انکار مضامین نامه محتوی بر زمایم اعمال نماید حق تعالی جوارح مخصوصهٔ وی را از دست و پا

وغیره قوت نطق و حالت تکلم داده هر یک آنچه از ایشان صدور یافته اقرار نمایند و اعتقاد آنست که بهشت و

دوزخ بنوعی که در قرآن مجید و روایات مصححات از طرفین ذکر یافته حقست و در روز جزا بمقتضای عدل الهی حق

هرکدام از مؤمنین و کافرین در موضع استحقاق خود استقرار یابد و خلود بهشت و خلود تنعمات و تلذذات برطبق

و فیها ما یشتهی الانفس و تلذ الاعین محکوم بصحت گردیده خالدین فیها لا یبغون عنها حولا از لوازم تقیید خصایص

متعینه ویست لیکن خلود عذاب جهنم اگرچه باین لفظ در قرآن عزیز ذکر یافته و اصل در استعمال الفاظ معانی حقیقه است لیکن

لفظ خلود در غیر معنی ابدی هم مستعمل شده چنانچه آیهٔ شریفه من قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا

که نظر بعموم مستفاد از کلمهٔ من قتل شامل قتل مؤمن و غیر مؤمنست و خلود عذاب مؤمن در زمان غیر منتهای ابدی خلاف

واقعست پس لفظ خلود مشترک معنی تواند بود و دعوی حقیقت در معنی متنازع فیه و مجاز در باقی مواضع مستعمله

لفظ مذکور محتاج دلیلست و از تقیید خلود بلفظ ابد چنانچه در کلمهٔ خالدین فیها ابدا وقوع یافته فهمیده میشود که مطلق خلود

مجرد از قیود و قراین مفید معنی ابدی نیست الحاصل بعد از ثبوت آنکه مراد از اول خلود من حیث الاطلاق امر ابدی

غیرمتناهی بوده معنی حقیقی لفظ مذکورست و در غیر آن چون مستعمل شده باشد بر سبیل تجوز خواهد بود و عند التعارض

بین الاشتراک حقیقت و المجاز رجحان ثانی بر اول مدلل شده باشد و حذف و اضمار و تخصیص عام و تقیید مطلق

تمامی بر خلاف اصل باشد و ظاهر نیست که ظن شرعی بخلود حاصل گردد و اگر نه عقل را در قبول آن تأمل بسیارست

و از بعضی اصحاب حقیقه ذکر شده که زمانی بر جهنم خواهد گذشت که زمین وی گل و سبزه بار آورد و الله اعلم بحقایق الامور

ایقاظ آنچه از عذاب و خلود نار و خلود عذاب و غیر آن از موجبات مؤاخذات جبار السموات مرقوم صفحات کتاب

و سنت شده و در احادیث مصححهٔ علمای طرفین ذکر یافته و مدلولات کلمات بینات کلام مجید منطوقا و مفهوما

و صریحا و کنایة بران دلالت مینماید مخصوص کفره و مشرکین و من بحکم و غیرهم از اهل سنت است و سایر محاسن

طریق و شیعهٔ ائمهٔ معصومین و امنای رب العالمین و حجج الهی کافه مخلوقات آسمان و زمین است و امیدواری آنست که

آنچه در برزخ نیز در بعضی عبارات ورود یافته آن نیز برکت محبت اهل بیت نبوی و ذریت طاهره مرتضوی تخفیف مقرر

مگر در بعضی از امور متضمنهٔ معاصی کثیره و مناقیره که در آن صورت رحمت کاملهٔ الهیه برطبق سبقت رحمتی غضبی مقتضی آنست که

صاحب خطیات مؤلمه و سیئات مهلکه را از آلودگی بجرکت لوازم آن تطهیر داده حکایت به وی استعداد داده

مطهر وی از لوث معصیت گردد و تحقیق کلام اینست که روز قیامت و یوم حسرت و ندامت و آنچه لازم خلق آنروز

غم اندوزست از مواقف حزن و خذلان و تحسین آنچه قبل از ان از شدت و محنت و انواع بلیت و اذیت که بروح

انحطاط مراتب استحقاق عذاب و عقاب سمت صدور یافته بد تمامی در حیطهٔ اختیار و اقتدار آن ولی خدا و صاحب اختیار

روز جزاست و مقرره روز محشر مشتمل بر ده امر از امورست اول حوض کوثر و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ساقی

آن آب دهٔ خوشگوارست دوم میزان اعمال و آنحضرت والی امر مذکورست سیم صراط و مقیم آن مقام خشیت انتظام

و جه امر و اراده و استقلال در لوازم متعلقه بآن حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است چهارم بهشت و دوزخ ۱

و مفاتیح آن بهر موده پروردگار عالمیان مخصوص امیر مقانست و امور رابعه از اصول و امهات مهمات و در محشر

و مابقی امور واقعه از جزویات و لوازم امور مقرره مذکوره است و بنابرین اختیار حوض و لوای احمدی و میزان و صراط

ولعراف و شفاعت و تقسیم جنت و نار و حکم میانه خلایق و برجوع و بازگشت بندگان خدا و محاسبه اعمال و مواخذه
بر اقوال و افعال و ماموریت و محکومیت مالک و رضوان نسبت باو امروی او اصادره ابل بیت علیه السلام تمامی
منوط برای رزین و مربوط بخاتم و یکیس ان امین رب العالمین و ولی یوم الدین و اهل بیت طیبین طاهرین است و چون ثابت
بقرآن و سنت که برجوع خلایق بنبی و ولی و ذریت معصومین ایشانست حق جل و علا جهة اظهار مقامات لعز
و اعتبار ایشان عند الله تعالی و این که رجوع بایشان عین رجوع بخدای تعالی است میفرماید که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله
ثم توفی کل نفس ما کسبت و این فقره از کلام رحمت انتظام افادهٔ ایصال اجور مستحقین ثوابنموده صفحه
بیان از ذکر مستوجبین عذاب و عقاب خالیست و در کتاب مشارق مذکورست که قد اجمع المفسرون و اوهم ثقة
فی مسنده روایه عن الاعمش عن ابی سعید الخدری انه اذا کان یوم القیمة قال الله تعالی یا محمد یا علی ادخلا الجنة والنار
والقیا فی جهنم کل کفار عنید والجنة من کذب بنبوتک من عاند علیا فی خلافته و بعد از ذکر این روایت صاحب کتاب
میگوید پس متعین شد که امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام حاکم یوم الدین و ولی یوم الدین و مالک دو ال
حکم است در عرصات بام خالی الرهبات و بر کافر و مسلمان و مرتد و مومن و منافق و موافق و کاذب و صادق
و دشمن و دوست ظاهرست که ذاتی که بی تکلف و قطع نظر از متابعت مضامین روایات معتبره در حالات و
کمالات آن معدن آثار سبحانی و مخزن اسرار یزدانی و جامع مجامع ربانی او در نسبت بسرور و مجموعه رسالت المقتدا
از خصایص و مزایا او اشتراک در اوصاف ذات احدی الصفات سید کاینات و اقهست که از مقوله
کهن و نوشتن و حفظ نمودن و ضبط در آوردن متجاوز نیست و آنحضرت نایب و حی له و خلیفه رسول الله و قسیم
وسابق اهل بهشت به بهشت و دوزخ بدوزخ و این معانی و مضامین در صحیفه نوریه عالم ارواح و در مشاهده
و هنگام عهد عهود در عالم و عالم اشباح و عالم اصلاب و عالم انساب و عالم اجساد و عالم ظهور دخول
و عالم انوار و اسرار و عالم اظهار و اقرار بعلم حقیقت زمرهٔ ابرار و اخیار و ملایکه عظیم المقدار مثبت و مرقوم
و آنحضرت ناصر پیغمبر و پسر عم و برادر و داماد و پدر اولاد و خلیفه و قایم مقام و نایب مناب و اهل ایت دنیا

آنحضرت و مساوی آنحضرت در استعداد قبول فیضان و ارفع و ارف صمدیت و باذل عمر عزیز در مصرف محافظت
رسالت و مقیم تساوی در درجه و منزلت ختم سلسلهٔ نبوت و مشابه و مضاهی آن برگزیده بارگاه احدیت و
واقف مواقف نصرت و حمایت و کافل مهام امت در شایان معنی و صورت و مسند نشین چهار بالش عرش
در سرادق رافت و حمایت رحمت حاوی مطاوی کتاب و سنت امیر غزوات عجیب دعوات ضرب فلوات قاضی حاجات
حلال مشکلات سفینه نجات عالم مغیبات عارف معارف آیات بینات بعل فاطمه طاهره مولود در کعبه معظمه الله
حضرات ائمه و کاشف کروب خیر البریه مخصوص بخطاب انما نزیل منزلت هارون موسی منصوص بنص هل اتی منبوت
بنعت لو کشف الغطاء و هو الذی شرفه مکة و من ولد فی الکعبة و زوج سیدة النساء او باب علم و فراش خاتم الانبیاء
و وفاه بنفسه شر الاعداء یعنی امام ذوی الالباب و معدن حکمت و فصل الخطاب و صاحب علم کتاب و میزان
یوم الحساب و متصدق در محراب و ناصر مومنین در یوم الاحزاب و قاتل اهل الخیبر و قالع الباب و عین الله
الناظره فی العالمین و ید الله الباسط و وارث علم النبیین و قاید الغر المحجلین و والد ائمه الطاهرین و سید الوصیین جاری
شده که تزلوا عن الربوبیه وارفعوا عنا الحظایا البشریه فانا عنها منزهون و فیما یجوز علیکم مبعدون ثم قولوا فینا
ما استطعتم فان البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف و مجملی از عبارت قدسی اشارت آنحضرت اینست که
غیر از مرتبه الوهیت که نسبت آن بغیر ذات احدیت بهیچ وجه من الوجوه بشخصی از اشخاص از صورت جواز برات
باقی اوصاف الهیه و نعوت ربانیه اگر بوجهی از وجوه مستحسنه بر آنحضرت اطلاق نمایند مثل رب و مالک یوم الدین
و اکثر اسمای صفاتیه مستعمله در توصیف ذات ربوبیت غیر آنکه والله قصور شرعی و خلل ذهنی نخواهد داشت چنانچه
در عبارات منسوبه بآنحضرت مثل خالق و باری و محیی و ممیت و امثال آن ذکر یافته سوای اسمین مذکورین که علم ذات
ربوبیت است و از آنجمله لفظ نورست که من حیث الاستعمال مشترک میانه ذات احدی و وجود مرتضوی و کلمات
منزله فرقانی لیکن نظر بمعنی لغویست و اصطلاح لفظ مذکور صحت اطلاق این امور ثلاثه از مقوله واحده نبوده تفاوت
میانه بحقیقت و مجازست چه حقیقت لغویه لفظ مذکور ربوبی که در منتخب قیشری ذکر یافته عبارتست از کیفیت که باصره

١٢٦

اولا ادراک آن نماید تا بوساطت ان سایر اشیا مدرک گردد و عبارت ایست النور فی اللغة کیفیة یدرکها البصر اولا وبوساطتها سایر الاشیا کنور الشمس وغیرها و بنابر اطلاق نور بر ذات اقدس من حیث الحقیقة اللغویة صحیح

نبوده جون متصلین در تصحیح عبارات بحذف و اضمار و امثال آن توسل نمایند درین مقام الله نور السموات والارض

ای الله ذو النور السموات والارض اتمام نمایند جنانچه صاحب کشاف بر مضمون مسطور تصریح نموده و در مجمع البیان از

ابن عباس الله نور السموات ای الله هادی السموات معین کرده و درین صورت با وجود خروج از موضع لفظ

بارتکاب حذف احتیاج دارند یعنی هادی اهل السموات والارض و طایفه نور السموات را بمزین السموات تفسیر نموده اند

دیگر تاویلات خلاف ظاهر بسیار است که ذکران مناسب مقام نیست و ظاهر آنست که ارتکاب تاویلات مذکوره

وغیرها بنابر مراعات لغات عربیه ومعانی ماخوذه از الفاظ معینه است ما نظر معنی اصطلاحی لفظ مذکور که اصحاب

حقیقه ذکر نموده اند صدق لفظ نور بر ذات احدی تعالی شانه صحیح بوده از تاویلات قریبه وبعیده مستغنیست چه

معنی نور من حیث الاصطلاح عبارتست از شیی ظاهر لذاته مظهر لغیره وظاهرست که ظهور الهی مسبوق بخفای

امری نبوده ولذاته ظاهر و مویداو مظهر جمیع اشیا از کتم خفا بمنصه ظهورست شعر تاکرمش در تتق نور بود

خار زگل نی ز شکر دور بود   جون کرمش کرم آباد شد   بند وجود از عدم آزاد شد   در هوس این دو سه ویرانه ده

کار فلک بود گره بر گره   تا کششادین گره و هم سو   زلف شب ایمن شد از روی تو   جون گره عقده فلک وا کرد

جعد شب از کرد عدم شانه کرد   خون دل خاک ز جبران داد   در جگر لعل بدخشان نهاد   باد سخن را جو گل تازه کرد

مرغ سخن را فلک آوازه کرد   وجون صدق لفظ مذکور بر ذات ربوبیت بی شایبه تکلف صورت صحت یافت باید دانست که

اگرچه ساحت وجوب وجود از غبار مماثلت و مشابهت تصفیه یافته و نقود خزاین وحدت ذاتی مسکوک سکه سایمه

وحده لا شریک گشته وحقایق موجودات صوری و معنوی و اجرام فلکی و عنصری و غیر ذلک مجالی انوار حق و مظاهر تجلیات

وجود مطلق اند   دل مغز حقیقتست و تن پوست ببین   در کسوت روح صورت دوست ببین   هر چیز که آن نشان هستی دارد

یا سایه نور اوست یا اوست ببین   لیکن و توق ابواب ده مخانه الست بربکم محمد نبیکم وعلی امامکم بمایه هستی صوری مرهون

ازهدانه ان بشر آباد اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا دابوا

واذا دابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بینهم وبین حبیبهم بالامال ساخته

وبرحسب استعداد فطری و قابلیت فی اتی مشکوة وجود شان از انوار زجاجه ان لنا مع الله حالات هو فیها نحن

ونحن هو ونحن نحن وهو هو استناره یافته واز شجره طیبه وادی ایمن تو ناعن الربوبیة وارفعوا عنا حظایا البشریة

فانا عنها مترهون و عما یجور علیکم مبعدون ثم قولوا ما استطعتم فان البحر لا ینزف وسر الغیب لا یعرف وکلمة الله لا توصف

که نوای مرغان خوش الحان بوستان الجد ذو العمات الحبوب ابدال من صفات الحبیب از نغمات مخیلات مطربان

بزمگاه مناسبات ذاتیه و کیفیات صفاتیه من المحبوب والمحب اکتساب یافته بر تو تجلیات افعالی و صفاتی ساحت

فیض آیات استعداد فطری و اهلیت جبلی آن مظهر انوار و مخزن اسرار از سایر مجالی انوار غیبی امتیاز پذیرفته و

بحرارت سطوت نیران قرب بارگاه احدیت سبیکه صفات بشریه بان یافته و بر طبق ملول صدق مسمول

لما رایت الحدیدة المحامیة شبیها بالنار مجاورتها وتفعل فعلها فلا تعجب من نفس استشرقت و استنارت و استضات

بنوار الله فعالة کما کان ذات وحدت سمات آن مظهر غرایب حالات و عجایب صفات احدی آیات متحلی بحلیه نعوت ربانی

وخصایص سبحانی گشته بر طبق مضمون رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها فتشاکل الامر فکانما خمر ولا قدح وکانما

قدح بلا خمر مغارت ذاتی واتحاد صفاتی مرقوم رقم جیس ور دکار ی کم ددماء درین صورت آثار صفات

الهی از احیا و اماتت و اطلاع بر غیوب عیوب الغیوب و استحضار معالم غیبت و شهود و اقتدار بر اعمال خارجه از

طوق بشر و صدور خوارق عادات بوجهی که آینه ادراک بعضی از ذوی العقول با تقاش صور فاسده او امور ضاله دره

از انکار نا قصه مرتسم گشته حقیقت ذات و کیفیت صفات او مشتبه شده کثیری از اشخاص انسانی بر ده جهل و

نادانی سررشته ایمان از دست داده اند و درین مقام یکی از شعرای عرب گفته که   احیاء کل الموتی وعلمک مجرا   ١

بالغایبات عذرت فیک ملن غلا   وحاصل کلام در وجه صحت تسمیه ذات متعالی سمات باسم نور یا بواسطه سبقت نور

وجود آنحضرت بر سایر انوار وجودات کافه مخلوقات و مبدئیت نور وجود آنحضرت وحضرت رسالت نسبت بسایر

انوار است چنانچه در محل خود مبین گشته یا نظر بمقام محبیت و محبوبیت آنحضرت در بارگاه احدیت که متصف بصفات
الهی و متخلق باخلاق و متحقق بحقایق نعوت ذات ربوبیت است که نظر بآن صدق مدلول کلمه مذکوره بر ذات اقدس نبوی
صحیح مینماید و درین باب مناقشه موافق مستوانند بود و در خبر خفا اختفا یافته ذکر آن موجب اطناب کلام در بیان بعضی
غوامض اسرار آن مخزن اسرار است والله اعلم خیتام در کتاب مشارق مذکور است که در تنزیل وارد یافته که وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة و نگفته که الی الهها ناظره زیرا که الوهیت مخصوص بذات وحدانیت است بخلاف ربوبیت که مشترک میان
واجب و ممکنست و میفرماید که وجاء ربک و نفرموده که وجاء الهک و میفرماید که رب ارنی انظر الیک بخلاف انظر الی الهک
دیگر ارجعی الی ربک دیگر فرموده که فلما تجلی ربه پس نظر و رؤیة و مجی و تجلی تخصیص یافته دون الاله و تجلی در غیر ذی جهات
متصور نیست و مجی و انتقال و نظر بالله تعالی از امور مستحیله مینماید پس مراد بتجلی درین مقام رب لغویست و معنی کلمه مذکوره
منحصر در مالک و مولی و سید نیست که صدق هر کدام از امور ثلاثه بر نبی و ولی بی تامل صحیح است چه ظاهر است که ایشان
سادات بنی آدم و موالی و ملوک دنیا و آخرت اند پس دیدن مستفاد از آیه شریفه مخصوص شیعه اثنی عشریه است
که نظر بصاحب و سید و مولای ایشان صورت خواهد یافت و چون از مضمون احادیث صحیحه روشن شده که روز
قیامت طایفه که روی سفید بصحرای محشر درآیند مخصوص محبین خاندان رسالت است و از نجمه وجوه یومئذ ناضره
تواند بود که اشاره بصفات مختصه اثنی عشریه در یوم القیمه مصحح مدلول و ایات مذکوره باشد والله غنی عن العالمین
و منزه عن ابصار الناظرین و اما رب بمعنی معبود مخصوص ذات واجب الوجود است و اشاره باین معنی نموده که رب السموات والارض
یعنی معبود السموات والارض و اگر کوئی تسمیه عباد بلفظ مذکور منافی مراعات ادب است جواب آنست که وقوع آن در کلام
عزیز واقع و عادت مذکوره است چنانچه بحکایت حضرت یوسف علیه السلم فرموده انه ربی احسن مثوای و فرموده که اذکرنی
عند ربک و بنابرین از جهة مفهوم لغوی اگر اطلاق این لفظ بر نبی و ولی نموده شود مخالف قوانین ادب نخواهد بود و نزد بعضی
مدلول آیه شریفه بحذف مضاف انعام پذیرست مثل لفظ نعمت یا رحمت یا فضل یا امثال آن درین صورت نیز بر شیعه اثنی
عشریه نهایت وضوح دارد زیرا که حضرات ائمه علیهم السلم موصوف بفضل الهی و رحمت الهی و نعمت الهی اند که بر محبین خاص

پس

پس روز قیامت بملاقات و رجوع و لوازم آن متعلق بآن خاندان عصمت بنیان بوده رفعت قدر ایشان و منزلت و کرا
و مراسم مزید لطف الهی درباره ایشان بتمامی منظور اهل موقف گردیده معلوم اولین و آخرین گردد که موافق ایشان
در کدام درجه از درجات قرب و محبت و منافی ایشان در مرتبه از مراتب عذاب و عقاب و عتاب و مواخذه
و آنچه باید مدلول آیه بآن صورت پذیر گشته معلوم اهل نظر تواند شد که مقصود از لفظ رب در آیه شریفه معنی لغوی محمول
بر نبی و ولیست و اینست که در طریق مخالف ذکر یافته که مراد از آیه واشرقت الارض بنور ربها امام زمانست
ان الانسان لربه لکنود درین باب مظهر دلایل داله بر مدعاست زیرا که از ثعلبی منقولست که مقصود از مدلول آیه حضرت
امیر المومنین علی علیه السلم و عمرو عاص است که آن ملعون در حرب ذات السلاسل حسد بر امیر المومنین علی علیه السلم نموده
سبب نزول آیه شریفه گردید و شکی نیست که مقصود الهی درین مقام از لفظ عمرو عاص و کلمه رب آن صاحب دین و دنیای
کافه عباد است و چون قبل ازین درین رساله و در دیگر کتب و رسایل ذکر یافته که امور صحرای محشر و مهمات عباد در آن وادی
کثیر الخطر به نبی و ولی مفوض گشته مرجع و مآب عامه مکلفین اند ازین جهة بعضی از محبین اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله از
مدلول آیه شریفه فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون چنین فهمیده که رجوع و بازگشت خلایق به پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المومنین
علی علیه السلم و باقی حضرات ائمه طاهرین است بنابرین که کلمه ربهم در آیه مذکوره مستعمل در معنی لغویست و درین صورت صدق آن بر نبی
و ولی بی غدغه خواهد بود و اما آیه متبرکه وجاء ربک چون نظر بمعنی لغوی صدق آن بر ذات ربوبیت از صفت صحت معرا است
تقدیر کلام برین وجه انتظام تواند یافت که ظهور صاحب الامر والزمان محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن حسین بن امیر المومنین علی بن ابی طالب است علیهم السلام چنانچه از مفسرین و محدثین طرفین مذکور است و شکی نیست که جماعتی
که تصدیق بحقیقت صاحب الامر و وجود او درین ایام نموده راکب مراکب عقیده صالحه اند و تکمیل کلام در تحقیق مرام معنی بلیت
سید الانام اینست که طریق نجات امت و حصول مقاصد دنیا و آخرت منحصر در ایمان صحیح زمره شیعه اثنی عشریه است که
بر طبق یومنون بالغیب اذعان این طایفه بر غیبوبت صاحب الزمان و وجوب ظهور وی در غایت ظهور است و ایمان صحیح موقوف
بر محبت ائمه طاهرین است و محبت ایشان بی تصدیق بحقیقت امامت و خلافت ایشان و تصدیق بطلان و عصیان و طغیان

مخالفین ایشان اصولاً و فروعاً ظاهراً و باطناً حاضراً و غایباً دیناً و دنیاً صورت بسته و آنچه بصورت عبادات و
طاعات مفروضه منصوصه از منکرین خلافت ایشان و مصدقین امامت مخالفین ایشان ظهور یابد هر چند بیشتر وقوع یابد و سلسله
امتداد و اشتداد و ازدیاد عذاب و عقاب ایشانست چنانچه سابقاً از حکایت ابی شبل و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام ظهور یافت و مشهورست که شیطان ملعون در از منه طویله بعبادت خالصه پروردگاری قیام نموده و عزالی
در کتاب اخبار ذکر نموده که آن بی عاقبت شش هزار سال سایه نشین شجره مبارکه طاعت ربانی بوده و لمحه غافل خط ذلل
نگشته بروجه معرفت و خلوص عقیدت و شناسایی معبود و صدق نیت و استحضار مقامات عبودیت ناظم مناظم
بندگی درگاه الوهیت معبود بمخالفتی واحده و معصیتی که بجحود و عناد و عدم قبول امر و اراده ربانیه سبب اقدام بر آن
حطیه شده بود تمامی مبانی منشور اشده و تاج و دیباج قرب و طاعت بارگاه احدی بکمه قلنسوه بعد و معصیت ابدی مبدل
یافته صحیفه اعمال و افعالش بکلام صدق انتظام وکان من الکافرین ابلیس ملعون گشت بنا برین عبادت ناقصه ناشایسته
واقعه در عرض پنجاه سال یا اندکی بیشتر یا جزوی کمتر که خالی از طاعت خالصه و معرفت کامله بحکومت مواخذه و معاتبه
آفریدگار و ناشی از غایت جحد و انکار و خالی از امیحکی عیار غفلت که از مخالفین طریق وصی سید المرسلین سمت صدور
یافته باشد ثمره مرتبه بر آن غیر از حرمان و خذلان و خسران و حرمان و شرکت با کفره و مشرکین در درکات نیران جهنم چیزی دیگر نتیجه
طاعات ایشان نخواهد بود خسر الدنیا والآخرة نگاشته جبهه عقیده ایشانست عصمنا الله و ایاکم ایها الاخوان من الجحد
والطغیان والفسوق والعصیان و رزقنا الله شفاعة نبیه و ولیه و اولادهما المعصومین الطاهرین المطهرین من الزیغ والضلال
بحق محمد المبعوث من بنی عدنان و اهل بیت الطاهرین السالکین مسالک العلم والعرفان و چون در تحریر این رساله و تقریر این مقاله خلاصه سابقاً
بآن اشاره نموده مامور باختصار است درین باب زیاده ازین اطناب مستدعی اجتناب اصحاب از مطالعه تفاصیل فصول
و ابواب است لهذا برین مقدار از گفتار اقتصار افتاد امید که خالصاً لله تعالی ذخر الیوم المعاد مرقوم رقم خسته اعتقاد کسی
در رشته خلوص نیت و صفای طویت منتظم باد بالنبی و آله الامجاد بحق محمد و آله اجمعین
قد وقع الفراغ من تسوید هذه الرسالة الشریفة فی غرة شهر ربیع الاول سنه ثلث و ستین و الف



۱۵۰۰۰/- ریال

